

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232195

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين العاقبة للمتقين و الصلوة والسلام على محمد وآله وصحابة آلهين بد اتمن که این جواهر گنج الهام ربانی و این نور
فصل علوم سبحانی مبانی که از زبان ربار و لسان گوهر نثار سلطان اشباح شیخ شیوخ العالم قطب علامه الدین بدر الطریقه
برهان اخیته سید العابدین بدر العارفین عمده الابرار قدوة الانبیاء تلج الاصفیاء تلج الاولیاء و ملک السالکین بان العاشقین من بدو
و الشیخ و الدین متع لهدا سلیم بطول المقارنه آمین جمیع کرده شد انچه ازان تاج لهما حین اعین لفظ ایشان بسبع میرسد و این مجموع
نام اوست راحة القلوب بنشته آمد بتوفیق الله تعالی +

بتاسیخ پانزدهم روز چهارشنبه ماه رجب سنه خمس و خمسين و ستاتة دولت پانوس حاصل شد و عاگوی مسلمانان که یکی از
سلاک بندگان سلطان الطریقه فی الارضین است نظام الدین احمد بدوئی که جامع این معانی ست سعادت پانوس
سید العابدین حاصل کرد و هانا کلاه چارترکی که دولت دین و دنیا بر فرق و دشت بردست مبارک خود فرو آورد و بر سر
و عاگوی نهاد و خرقة خاص و تعلین جوین عطا کرد و الحمد لله علی ذاک +

و این نیز فرمود که منیو اتم ولایت هندوستان را بدیگری بدیم اما شاد در راه بودید که در سر ماند اگر ندانید که در نظام الدین احمد بدوئی میرسد
این ولایت اوست بدو بدی انگاه و عاگوی برخاست که اشتیاق پانوس که از غایت بود که بخدمت عرض دارم چون دشت حضور
شیخ الاسلام در عاگوی از کرد و نتوانستم که عرض دارم چون ضمیر روشن شیخ الاسلام آگاهی داشت بر فور بر زبان مبارک اندک آری
اشتیاق شما ازین سخن است که در خاطر دارم این سخن هم گفت که لکل فعل بنشته بعد ازان عاگوی چون این سخن بشنید جلاگز نه
بعد ازین هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام بشنوم و قلم آرم هنوز نیکو این مرون عاگو ندانسته بود که فرمودی حیات آن یکدیگر چه از زبان
خود بشنود و هوش و گوش او بدان متعلق بود و آن را بنویسد زیرا چه برادر او الولید آمده است چون بدید هر چه ازین بشنود و آن را
بنویسد بعد از آنکه قلم آرد ثواب طاعت هزار سال را نامه او ثبت کند و بعد مرون جامی او و علین باشند این مثنوی نیز در آن حال بر
زبان مبارک اند مثنوی ای آتش فراقت لها کباب کرده با سیلاب اشتیاق جان با خراب کرده با انگاه جدیدین محل این سخن
فرمود که دم را همه وقت بچنین باید زیرا که هیچ لمح نیست که در دل این کس نماند که زنده آن دلی ست که در محبت و اشتیاق با
بیشتر است الغرض سخن در روشنی افتاده بود بر زبان مبارک اند که در روشنی پرده پوشی است خرقة پوشیدن کار اوست که عیب بر
مسلمان و غیر ذلک چو شد پوشش کسی مکاشفه کند و هر چه از مال دنیا برسد همه را در راه خدا تعالی صرف کند و آن را بمعرف رساند

و ذرة آن نگاه ندارد و آنگاه بر لفظ مبارک اند که صاحب یقت مشایخ کبار و فواید خویش می نویسند که زکوة بر سه نوع است ثلثه شریعت
 زکوة طریقت و زکوة حقیقت پس زکوة شریعت آنست که دو بست درم موجود باشد از آن پنج درم در راه خدا تعالی بدهد و زکوة
 طریقت آنست که از دو بست پنج درم بدارد و باقی همه در راه حق تعالی بدهد و زکوة حقیقت آنست که از دو بست پنج درم نگاه
 ندارد و تمامی در راه خدا تعالی بدهد زیر چه درویشی خود فروشی است آنگاه ملائم این مثنی حکایت فرمود که شیخ شهاب الدین سرمدی
 قدس العزیز از این دعا گوئی دیده است چند روز بخدمت ایشان هم بود آنحضرت و زنی بقیاس هزار دینار کم و بیش به علم
 فتوح و خاقان ایشان برسیسه و آزار تمام در راه خدا تعالی صرف کرده و فلوس تاشکجه انداختی و این سخن هم گفتی اگر چیزی نگاه دارم
 درویش نگیند بلکه گویند این درویش مالدار است آنگاه هم درین محل فرمود که درویشی قناعت است هر چه بدو رسد بگوید که چنین سید زیر که در
 سلوک و لیبا نبشته دیده ام که وقتی مالک بنار حجه همدید بر کردین درویش آن درویش مالک بنار یکدگر در حکایت سلوک بودند
 همدرین و زمان جوین بران درویش موجود بود و پیش آورد ابائی ملک مالک بنار گفت اگر قدری ملک بدهی بهتر بودی آن برادر و دختر
 و شتابین سخن بسیار رسیدند و گویند که در دو مکان اقبال گرد نهادند ملک و در پیش ایشان مالک دینار و آن درویش تاول گویند ملک بنار
 گفت اینک قناعت بر فرود دختر درویش سوی بر زمین آورد و گفت ای خواهر اگر شما قناعت نمودی کوزه ما در دو مکان اقبال گویند
 ای مالک بنار شنو ماجرای که امروز بنفقه سال است که انفس خود را نمک شده ایم این چه سخن است که میگوئی درویشی از تو بعید است
 و این باغی بر زبان مبارک را ندر باغی چون عمر در گزشت درویشی به چون کار قسمت است کم کوشی به چون ترس جفا
 است نمادوشی به چون گفته نوست است خاموشی به و هنوز خبر نداری که بر سر درویشان چه تیغ میزدند از آن سخن سخره افتاد
 بر لفظ مبارک اند که رسول الهی صلی الله علیه و آله و سلم در شب خرقه یافته بود و چنان بود که رسول الهی صلی الله علیه و آله و سلم از هر چه با زکات میخواست
 را پیش خود اندوخته و فروتن خرقه از پروردگار خود یا فتمه افرازان که این بر یکی از شاخه های کنون سخن از شاخه های هم رسیده تا که ام
 یسه از شاخه های باصواب و بدعت خرقه بدو هم اول وی سوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت یا ابوبکر اگر این
 خرقه بتو هم چینی گفت یا رسول الله صدق و رزم و طاعت خدا تعالی کنم و آنچه پیش من از مال نیای دنی
 باشد جمله در راه خدا می صرف کنم بعد از آن وی بآئین المؤمنین عرض خطاب رضی الله عنه آورد که یا عمر اگر این خرقه ترا هم
 چینی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا همی عدل کنم و باندگان خدا انصاف و رزم و داد منظورم آن بدیم بعد از آن
 روی بآئین المؤمنین عثمان رضی الله عنه کرد که یا عثمان اگر این خرقه بتو هم چینی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا همی
 باتفاق یکدگر کار کنم آنچه حق باشد بجا آورم و حیا و رزم و سخاوت کنم بعد از آن وی بآئین المؤمنین علی کرم الله وجهه کرد که
 یا علی اگر این خرقه بتو هم چینی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا همی پرده پوشی کنم و عیب بینگان خدا بتیانی پنهان
 سازم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بستان یا علی این خرقه را بتو دادیم و مرا فرزان حضرت عزت بهر چه بدیم که بدیم
 از یاران تو این جواب ده خرقه بدو همی آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بای گریست و نیمه شب شد چون بهریش

باز آمد بر لفظ مبارک رانده معلوم شد که روشنی پرده پوشی است پس درویش را بیدار کرد ازین چهار چیز دور بود و اول آنکه چشمها
 را کور سازد تا عیب دمان نریند دوم آنکه گوش را اگر سازد تا ناشنیدنی نشود سوم آنکه زبان را لنگ سازد تا هیچ
 ناگفتنی نگوید چهارم پایی را لنگ کند تا هیچ جای نافرستی نرود پس اگر کسی ازین خصلت به بند تحقیق بماند که
 درویش است و گرنه حاشا و کلا که او مدعی دروغ گو است و هیچ چیز از درویشی ندارد و خود را بدردم درویش میگوید آنگاه همدان
 میان فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز تا چهل سال چشم را بسته بود گفتند که این آنچه موجب
 است فرمودند سبب آنکه تا عیب مردمان نبینم و اگر نگاه دیده آید آنرا بپوشم و کسی نتواند از آن شیخ الاسلام بدین
 حرف سید سر در اقبه کرد تا دیری سر در اقبه بود چون سر بر آورد روی مبارک خود دسوی عا گوئی کرد و فرمود با
 نظام الدین چون درویش چنین شود او درویش است هر چه بگوید و بخوابد همان شود هم درین محل شیخ الاسلام را وقت
 محمد شاه نام یاری بود در آمد روی بر زمین آورد فرمود نشستن نشست و از حد خراب حال بود که برادرش در حالت نزاع بود
 روشن ضمیر یکی حضرت شیخ الاسلام را معلوم شد فرمود چرا تغییری گفت از حال برادر خود که روشن است به فو شیخ الاسلام
 بر زبان مبارک رانده که برادر تو نیکو خدمت محمد شاه مذکور در خانه آمد دید که برادر را صحت کلی شد و طعام میخورد و گویا
 هرگز زحمت نداشت آنگاه فرمود که درویشی همان که رسول الله صلی الله علیه و سلم داشت از باد او تا قبوله و از قبوله تا شام
 هر چه رسیدی در راه خدا بادی و بهر المومنین علی رضی الله عنه بارها خطبه گفتی که من هرگز ندیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم شب
 چیزی نگاه داشته باشد همدین میان مولانا بدر الدین احقاق پرسید که اسراف کدام است حد آن چیست شیخ الاسلام
 فرمود که هر چه بی نیت بود برای خدای خود جل ندیده اسراف است اگر بر ضلای خدای تعالی بدان اسراف باشد شیخ الاسلام درین
 حرف سیده بود و که با یک ناز بیشین گفتند چون نماز ادا کرده در مراقبه مشغول شد الحمد لله علی ذلک *
 بتاریخ شمار و هم ماه شعبان و در پنجشنبه سنه خمس و سیمین ستانه دولت پای بوس میسر شد خدمت شیخ بدر الدین غنی نوی
 شیخ جمال الدین هانسی مولانا شرف الدین منبه قاضی حمید الدین ناگوری نیز حاضر بودند و صاحب گیریم بر لفظ مبارک رانده
 هر که از ایندگان برین کس آید خواه سکین خواه درویش تو آنکه محرم گزاید و هر چه موجود باشد او را بدین تا آنکس درین صفت
 باشد آنگاه همدین محل فرمود هر که برین آید از سکین یا تو آنکه و چیزی آید یا نیار و مرا واجب باشد او را چیزی آید آنگاه شیخ
 الاسلام چشم پر آب کرد و این حکایت فرمود و صاحب که بجزرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم می آید و مطلب علم و حکام شرع و چون
 از اینجا بازگشتند اوله بمنزله یعنی دیگران راه میفرمود و بران فواید میگرفتند بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که عمده الابرار تاج الاتقیاء
 خواجہ قطب الدین مختیار قدس الله سره العزیز را رسم بود و در آنکه در جماعت خانه نشان چیزی بنویسند شیخ بدر الدین غنی نوی میفرمودم خانقا
 نشان بود و با و فرمودی که سبب جواری هر کس که بیاید بدین تا آنکه بخشش و عطایا نرود و بعد از آن هم مدین محل فرمود که وقتی جانب بغداد
 مسافر بود شیخ اجل بخیری حجت الله علیه را دریا فقم هرگز بزرگ و بهیبت بود سر و جماعت خانه او نهام و سلام دم دست بمن داده

و چون بگردید این گنجت بیانش را عالم نیک آمدی نشین شستم چون تابعت بنده و دید بسیار لطف از لای داشت چند روز بخت ایشان حاصل بودم هرگز
 ندیدم که گاهی کسی را خانقاه او محروم برفتی و اگر هیچ بنویخته خرابیت گشت آدمی این عاقل و عاقله کی بخدای عزوجل در رزق تو برکت کند پس
 از خلق آن یار شنیدم هرگز ایشان نفس بدی نماند و در حیات جمعی هرگز محتاج و دیگر نشدی بعد از آن همدین محل فرمود که چون از اینجا
 وداع شدیم در ویشی دیگر بیرون بخدا و در غاری در یافتیم سلام کردم جواب سلام داد و گفت: من نشین شستم دیدم که زار گشته استخوان
 پوتی در وجود او مانده در خاطر من گزشت که این بزرگ در بارید که می باشد حال خوش چیست رو بسوی من کرد و گفت ای فرزند
 مدت چهل سال است که درین غار مسکن ارم و طیفه من جز گاه و خاشاک دیگر نیست چون این سرکش شقه کرد روی بر زمین آوردم و گفتم
 همچنین است چند روز دیگر و صحبت ایشان بودم بعد از آن وداع شدم و بطرف بخارا شدم سیف الدین باختری در یافتیم میر
 با عظمت و بهیبت بود چون فرج جاعت خانه ایشان کردم روی بر زمین آوردم فرمود من نشین شستم نظر بجانب من هر بار که میکردند
 میفرمودند که این کس نیز از شاخ روزگار خواهد بود و به عالم یدان فرزندان او گردند آگاه گفتم سیاه که بر دوشش و بسوی من آمدند
 و فرمود که پیش من نشین شستم چند روز در ملازمت صحبت بودم هیچ روزی نبود که قیاسا هزار و پنجاه سال ایشان طعام بخورند و
 آن زمان که طعام خورده بودند که سیاه می آمدی محروم رفتی البته با چیزی بیفتی بعد از آن با یون آدم سجده کرد و بخت بخاکم بامداد
 شنیدم که در اینجا صومعه است و آن بزرگه ساکن است چون هر دو صومعه کردم میری دیدم با بهیبت که وقتی آنچنان کسی ندیده بودم در
 عالم فکر استاده و چشم سحر بود و شست استاده میشد چنانچه بعد سه چهار شبانه روز آن بزرگ عالم صحرای اسلام کردم جواب سلام داد و که شام
 را از سبب من نجی رسیده بنشیند شستم فرمود که من از بندگان شمس العارفین ام روز سی سال است که درین صومعه معتکف میشوم اما ای
 فرزند دین سی سال خیریت و شست نصیب من نشود این بیداری که اگر بجا هست عاقلی و بی بر زمین آورد که فرمان شود و فرمود که راه
 راست این است پس آن که درین راه برستی قدم نداده و برستی اگر زده قدمی در حق است و دست برادر سوخته کرد و بعد از آن این بزرگ احوال خود
 حکایت کرد و گاهی فریدان و زکریا و خود بار داد و گفتا و نه از حجاب بود درین میان فلان شد که آدمی چون راول حجاب فتم مقربان
 درگاه را دیدم که پشاده اند و به چشم در هر دو آهسته هر یکی بصفه دیگر و دنیا را ایشان کس نماند که خدای عزوجل همه بزبان حال میگویند
 که شتاقیم بدیدار تو بشن این از هر حجابی میگز شستم صفت و کرد و جهان دیگر را میدیدم که یک دیگر میمانند چون
 رسیدم در حجاب خاص از آنجا ندا آمد که لای فلان درین حجاب کسی در آید که از جمله موجودات دنیا و آنچه در دنیا است بلکه
 انوشیروان بیکانه شود واجب است که او را بیدار کنم از همه بیکانه شدم او از برآمد که چون از همه بیکانه شدی با با چنانچه شو چشم پیش
 کردم خود را درین صومعه دیدم پس ای فرزند دین اه از همه بیکانه باید بود تا حتی بیکانه شوی بعد از آن شیخ الاسلام
 فرمود که چون شب آمد نماز شام را برادر کرد و چون از نماز فارغ شدم دیدم که دو کاسه آش و چنان نان تنگ در عالم غیب میشن
 آن بزرگ و خداوند افشارت کرد که در دما می دادم و آن طعام بخوردم اما آن لذتیکه در آن طعام یافتیم در هیچ طعامی نیافتیم
 همانجا کردم بامداد و برخاستم دیدم که آن بزرگ را پنداشد آگاه باز شستم و بطرف ملتفتان کردم برادر همی والدین زکریا را

ویدم مصافحه کردم پرسید که کار خود را تا کجا رسانیدی گفتم اگر بگویم این کرسی که قبر نوشته و سهوا شود بنشینم سخن نیکو بر زبان نیز نیامده بود که کرسی در هوا شد بپناه الدین ذکر یادست بر کرسی زو بر زمین فرود آمد فرمود مولانا فرید نیکو خود را رسانیده آنگاه از اینجا باز گشتم در وصلی سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام بابا الدین بختیار اوشی را در یافتیم چندان نعت که در وصف نیاید در او شان دیدم آنگاه خود را در پله ایشان بستم و بشرف بیعت شرف شدم سه روز پیر من نعمت بمن ره ان کرد و این سخن هم بگفت که مولانا فرید کار خود را تمام کرده است آنگاه بمن آمد چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد نعره زد و بهوش شد و بفتاد چنانچه یک شبانه روز افتاده بود چون بهوش باز آمد و بسوی دعا گوی کرد و گفت مردان خدا چنین کرده آنگاه بقامی رسیدند لیکن این سعادت و رحمت کس مرکبست و فیض نازل امامردی باید که جد و جهد کند تا بقامی برسد بعد از آن فرمود ای برادر دین راه تا سفر کنی و بدل نروی و قدم بصیق نهی حاشا و کلا بگزیر بمقام قرب نرسی آنگاه این بیت بر لفظ مبارک راند **تورا ه نرفته ازان نمونده** و رے که ز دین بر که برو نکشوند جان در ره و لهاست اگر میخوای + تو نیز چنان بشو که ایشان بودند آنگاه شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند و سر بسجده نهاد و باز ایستاده می شد چنانچه وقت نماز در عالم تحیر مشغول شد خلق و دعا گوی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بستم روز دوشنبه ماه مذکور سنه خمس و خمسمین است مآذ دولت پای بوس حاصل شد مولانا ناصح الدین پسر قاضی حمید الدین ناگوری از ناگور آمده بود و مولانا شمس الدین بر آن بخدمت حاضر بودند سخن در دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که در حدیث است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که حب الدنيا راس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست آنگاه فرمود قال اهل المعرفة من ترک الدنيا ملک من افادها ملک شیخ عبد الله استری گفت که هیچ حجابی بزرگتر میان مولی و بنده نیست مگر دنیا زیرا که همان قدر که مردم دنیا مشغول شوند هم بدان قدر از حق باز مانند آنگاه فرمود اگر مردی خواهد که پس پشت خود بنگرد و بجانب وی حجاب شود پس مردم را میباید که همه حال دنیا مشغول نشود که هر چند که این کس دنیا مشغول کرد و از حق تقا باز مانند آنگاه فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدسی اندر العزیز و ایشان از استاد خود روایت کرده اند که تا بنده بصیقل محبت زنگار دنیا از آئینه دل خود پاک نکند و با ذکر حق تعالی سوانست نگردد و دوستی غیر از میان بر نگیرد و با خدا یگانه نگردد تا اینچنین نکند حاشا و کلا بخدای تعالی نتواند رسید بعد از آن فرمود که در نسخه العارفین خواهی شملی رحمة الله علیه نوشته است که صل صلا حیات آدمی دارد و آن تعلق بصلا حیات بدل دارد و چون دل صلا حیات پذیرد آدمی بصلاح آید آنگاه فرمود که دل اہم حیات

وهم مات و هر دو جدا گانه دار و چنانچه در کلام الله مستور است او من کان میتا یعنی بکثرت شغل دنیا دل سیر می
 فاجیه بزرگ المولی پس زنده کند بزرگ مولی پس فرمود هرگاه دل لذات و شهوات و ماکولات و مشروبات دنیا
 مشغول شود غفلت در وی اثر کند و هوا او را مستولی شود از هر جای اندیشه پیش خاطر آمدن گیرد و بجز
 اندیشه حق دل را سیاه کند و چون دل سیاه شود حکم موت پذیرد چنانچه بر زمین که در و خاشاک
 بسیار شد تخم قبول نکند گویند که این زمین مرده است همچنان هر گاه که ذکر از آن دل برود دیو بر سر
 بر آن دل مستولی شود پس هر دلی که نشسته گاه دیو شد آن دل میرد زیرا که آنچه حق ذکر حق است بزرگ
 و آنچه سوای اوست خذلان و بطلان دارد و باید که جز حق نشود که محل سماع زندگان راست نمر و گان را
 اما هرگاه تعلق دنیا از دل این کس زایل شود و هوای نفسی از وی منهد گردد و بنده بسر وقت خود پیوسته
 ذاکر و شافل باشد آن دل بنور ذکر زنده شود بعد از آن فرمود که در عمده خواجه جنید بغدادی نوشته است
 اصل دین راه صلاحیت دل است و صلاحیت آن زمان حاصل میشود که درون خود را از اکل مذمومات
 دنیا یعنی غل و غش و حسد و کبر و حرص و بخل پاک گرداند و دل مذموم را طهارت از اینها گفته شده است طهارت
 دهر و اعمال کار و رویش همین است پس جوهر درویشی از اینجا پدید آید بعد از آن شیخ الاسلام جنید بر آنکه
 و فرمود هر درویشی که او کار دنیا شروع کرده است و رفعت و جاه میطلبد پس بداند که او درویش نیست
 مرتد طریقت است زیرا که فقر اعراض از دنیا است بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی در بغداد بودم
 پیش خواجه اجل سنجر می رحمة الله علیه حکایت درویشان میرفت خدمت خواجه سنجر می فرمود که در عمده
 خواجه جنید می نویسد که درویش احرام است در جمله مذمب فقر که به اهل دنیا بیا میزد و با ملوک و سلاطین
 آمد و نشد کند انگاه همدرین محل فرمود که در حدائق ایراد افتاده است که وقتی با دوشاه عراق سه سال
 زحمت داشت خواجه شهاب التری را طلب کرد بجهت استعانت چون ایشان بیامدند دست مبارک
 بر روی مبارک فرود آوردند از برکت دعای صلاح ایشان حق تعالی او را شفا داد خواجه باز گشت کفارت
 آن یک ساعت که بر باد شاه رفته بود هفت سال از خلق غلت گرفت و این سخن هم گفت که شایخ طریقت
 درین باب فرموده اند که صیحة الاغنیاء للفقر اسم قاتل پس حاصل این سخن آنست که هر چند از مردمان تو بزرگ
 بر سر گیر کنند بخدا نزدیک تر شوند چون محبت و نیا در دل ایشان هستوار شده است هر آینه صحبت ایشان نیا در
 زیرا که مذمب فقر و تقرب و طریقت آنست که ذره دوستی دنیا و اهل دنیا در دل درویش نماند و قبول و رزق
 خلق در دل درویش برابر شود بعد از آن سخن در ذکر افتاد بر لفظ مبارک را ند که درویش باید در و کر جان
 فرو شود که هر تار موی که بر تن او باشد همه زبان گردد چنانچه در کتاب اسرار العارفين نوشته دیده ام که وقتی

خواجه ابو سعید ابو انبیر قدس المد سره العزیز در ذکر بود بحضور باطن چنانچه انجمله مویهای اندام مبارک ایشان
 طریق آبجوی خون روان شد و می آرند که یکی از اهل بیت کاسه چوبین در زیر بازوی شیخ نهاده بود چون
 آن کاسه پر شد و آن را بیاشامید بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعا گو کرد که اصل درین راه حضور دل است
 و حضور دل حاصل نشود تا از لقمه حرام نه پر میرد و اجتناب از اهل دنیا ننماید زیرا که مشایخ طبقات گفته اند سیکه
 از لقمه حرام و از مجلس ملوک و اهل دنیا دور نباشد او را کلیم پوشیدن رخصت نیست زیرا که کلیم صوفی پوشیدن
 از انبیاء است صلوات الله علیهم اجمعین و این لباس از جمله ابدال و اوتاد است و زباده و قدر کلیم کسی نداند مگر
 سوی کلیم الله و آدم صغی الله و ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن همدین محل
 فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس المد سره العزیز که وقتی بخدمت خواجه فرمود و
 چشتی در چشت ده سال ملازم بودم در خدمت ایشان چنانکه همه وقت حاضر بودم گاهی ندیدم که قدم مبارک
 ایشان بر در پیچ بادشاهی و ملوکی رفته باشد جز در نماز جمعه بعد از آن هم از ایشان شنیدم که چون در ویشی
 بر باد شاه و ملوک برود پس کلیم از او بایستد و هر چه بر روی از سباب در ویشی بود بستانند و او را اجازت
 دهند که از در ویشی خود را بدر کنند و اگر بیرون نرود جامه و کلیم او را در آتش بسوزند زیرا که چون در ویش
 در میان اهل دنیا برود و ایشان آمیزش کنند بس بداند که در ویش نیست مدعی کذاب است زیرا که بعضی
 از اهل طریقت و مشایخ طبقات را دیده ام که چون ایشان را می دیا حاجتی پیش آمدی کلیم صوفی پوشیده
 و زنجیر در گردن کردی و آن را در مناجات شفیع آو زندی حضرت حق تعالی آن هم را با جابت رسانیدی
 بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعا گوئی کرد و فرمود هر که جامه پشمین بپوشد ویران شاید که لقمه چرب
 شیرین بخورد و با اهل دنیا می آمیزد چون چنین کند در لباس اولیا سلوک خیانت کرده باشد بعد از آن همدین
 محل فرمود که در آثار العارفین نوشته دیده ام که یکی از مریدان خواجه ذوالنون مصری رحمه الله علیه بروگاه
 بادشاه آمد و شد بسیار میکرد و مقدار وجه ستر عورت داشت خواجه ذوالنون مصری فرمود تا آن مرید را
 بیاورند و خواجه لباس کلیم از روی بستد و بسوخت و بچشم غضب بسوی او بدید و گفت لباس انبیاء و عارفان را
 میان مردمان خبیث میگردانی و بینائی میخوانی که همین جامه پوشیده پیش حضرت الهی بیای بعد از آن همدین
 محل فرمود که می آرند امام مالک رحمه الله علیه سه پیر این پوشیدی چون وقت نماز آمدی هر دو پیر این
 بکشیدی و با پیر این میان نماز گزاردی از ایشان پرسیدند فرمود پیر این ظاهر نظر خلق بود چه ریاء و رسم
 افتاده است و در پیر این باطن بوی حرص و حسد و غل و غش سیده است و پیر این میان ازین هر دو تشک
 فارغ ست پس بدین اولی ترک نماز گزارم همدین محل شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت تقدان چنین کرده اند

انگاه بجای رسیده اند چنان بود که وقت نماز آمد شیخ الاسلام بنار شغول شد خلق و عاگویی باز گشت محمد مصطفیٰ علی لک +
 بتاریخ بخت و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمین و ست و آنه سعادت پائی پوس میسر شیخ جمال الدین
 متوکل و عزیزان دیگر حاضر بودند و شمس و یرو شیخ نجم الدین نیز بخندت شسته حکایت در شب معراج و فضیلت
 آن افتاده بود در لفظ مبارک را اند که بزرگ شبی ست شب بخت و هفتم رجب زیرا که رسول الله صلی الله علیه
 و سلم را در شب بخت و هفتم ماه رجب معراج شده بود پس هر که این شب را زنده دارد دلیل این بود که
 او را شب معراج بود و سعادت معراج در یابد و ثواب او در نامه اعمال او بنویسند انگاه همدین محل
 فرمود که وقتی دعا گوئی طرف بغداد مسافر بودم درون شهر و آدم از هر کسی حکایت بزرگان و مسکن
 ایشان پرسیدم الغرض درویشی بود او را نشان یافتیم که در کناره جله غاری است هماغها میباشند چون
 بخندست آن درویش رسیدم او را در نماز یافتیم چندان صبر کردم که آن بزرگ از نماز فارغ شد روی بر زمین
 آوردم اشارت کرد و نشین شستم اما چون به بیت عظمت که او را دیدم کسی را ندیده بودم روی او چون
 ماه شب چهارده تابان بود چون ماه شب مذکور بر من درخشید و روی مبارک سوی من کرد فرمود که از کجا
 می آئی گفتم از اجودین آن بزرگ گفت هر که با ارادت نزد درویشان آمد مرد بزرگ خواهد شد چون آن بزرگ
 این سخن فرمود روی بر زمین آوردم بعد از آن حکایت خود آغاز کرد که ای مولانا فرید امر و پنجاه سال باشد که
 درین غار مسکن دارم خورشش من خار و خاشاک ست و من از بنسکان خواجه جنید بغدادی ستم قدس البدر
 الغریز بخت و هفتم ماه رجب بود ای فرید امشب که گزشت ما بیدار بودم فضیلت این شب را حکایت بگویم
 اگر بشنوی روی بر زمین آوردم که فرمان شود گفت امروز قریب سی سال ست نمیدانم که شب چگونه است
 و پهلوی من بر زمین نیامده ام شبی که گزشت هم بر صلی در خواب شدم دیدم که آسمان اول هفتاد هزار
 فرشته گان مقرب بر زمین آمدند و روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول رسیدم دیدم که آنجا فرشتگان
 استاده اند و هر دو چشم در هوا داشته تسبیح میکنند که سبحان ذی الملك و الملكوت آوازی آمد که از آن
 روز باز که ایشان آفریده شده اند و چشمها در هوا داشته تسبیح ایشان همین ست بعد از آنجا روح مرا گزرا نید
 و در آسمان دوم در دوزخچین در بر آسانی که بر دوزخچایات قدرت خدای تعالی عز و جل را تماشا میدیدم که در وصف
 نیاید و بقدرت الهی که آفریده شده رسیدم در زیر عرش آنجا اولیای آنکه با بیست با ستادم جله انبیاء و اولیاء
 حاضر بودند جد خویش جنید را دیدم که استاده است و سر فرو افکنده و هیچ نگوید چنانکه آواز بر آنکه مله فلان
 گفتم لبیک ای بار خدا یا فرمان شد نگو آمدی و آنچه حق عبادت است بجا آوردی اکنون نخستین مکافات عبادت تو
 همین ست که جانی تو در عیالین داده ام من از حد شاد شدم و سر بسجده نهادم فرمان شد که سر بر کن من بر که گفتم

ازین بالاتر و آواز برآمد که ای فلان ازین بالاتر رفت معراج تو همین جاست چون کار خود ازین بیشتر
 کنی مقام تو بیشتر شود اما آن کسانیکه از تو کامل تر هستند ایشان را احباب عظمت است چون این آواز شنیدیم
 نزدیک جد خود و خواجه جنید آمدیم و سر خود را در زیر قدم آوردیم دیدیم که سر خود فرو داشته پرسیدیم که
 یا جد شایسته چرا سر فرو افکنده اید فرمود که آن زمان که ترا اینجا حاضر آوردند درین حیرت بودم نباید که بخلاف
 بوده باشی و یادربندگی خدای تعالی تقصیر کرده باشی و من شرمند گردم و گویند که نسبت جنید برخلاف
 همچنان بیدار شدم خود را درین مقام یافتیم پس ای فرید هر کس که در کار خدای است غرور و جل و کار است
 درین صورت مروی باید که در کار کردن مرتبه خود را پیش برد آنگاه فرمود هر که شب بیدار باشد البته مید
 آنست که او را این سعادت روزی کند این دعا گوئی لازم خدمت ایشان بودم و ایشان بعد از نماز مختصر
 نماز حکومت میگردی و پیوسته پای خود بسته و خود را آویزان میکردی تا صبح برآمد بعد از آن شیخ الاسلام
 فرمود که درین شب صد رکعت نماز آمده است در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص پنج بار بنویس از نماز فارغ شود
 صد بار صلوة گوید بعد از آن سر بسجده نهاده هر حاجتی که بخواد حاصل گردد انشاء الله تعالی بعد از آن
 فرمود که از شیخ جمیع الدین سجده قدس سره شنیدم گفت امشب شب رحمت است هر که این شب را
 زنده دارد امید است که از رحمت خدای تعالی بی نصیب نماند بعد از آن فرمود که در خبر است از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم که شب از آسمان هفتاد هزار فرشته مقرب بالطبقهای پراز نور و فروغی آید
 و درون هر خانه در و زند هر کس که این شب را زنده داشته باشد از معاصی دور بود و فرمان رب العزیز
 ذوالجلال چنان میشود که بر سر بای ایشان این طبقهای نورشار کند شیخ الاسلام چشم پر آب کرده فرمود که چرا
 باشد که مردم خود را ازین نعمت محروم کند و در کار خدای غرور و غفلت نماید شیخ الاسلام درین فواید بود
 شیخ بدر الدین غزنوی با شش نفر در ویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینند سخن و سماع
 افتاد هر کسی چیزی نمیکفت چنانچه شیخ جمال الدین هانوی فرمود که سماع راحت دلهاست و جانش
 اهل محبت که در بحر آشنائی شنا میکنند درین میان شیخ الاسلام فرمود که آری رسم آشنایان همین است که
 چون نام آشنانشان آشنائی نمایند بعد از آن شیخ بدر الدین غزنوی عرض داشت کرد که بهوشی اهل سماع
 از کجاست شیخ الاسلام فرمود از آن روز که ایشان ندائی است بر چشم شنیده اند بهوش شده اند آن
 بهوشی تا هنوز در ایشان مرکب است پس این زمان ایشان چون این سماع می شنوند آن بهوشی در
 ایشان اثر میکند و بهوش میگرداند آنگاه شمس دیر روی بر زمین آورد عرض داشت کرد که ندائی است
 بر کعبه در آید و اوج بلای می بودند فرمودند که آری چون همه بی گفتند و وجود و ترسناک بودند شیخ الاسلام

فرمود که امام محمد غزالی رحمه الله نوبت که چون حضرت حق ندائی الست برکم درود اجماعاً بر بود
 بجز و شنیدن ندا الست برکم چهار صنف شدند صنف اول بل و بزبان گفتند قالوا بلی یعنی هستی پروردگار
 و در زمان سجده کردند و آن صنف انبیاء و اولیاء و صدیقان و صالحان بودند اما صنف دوم بدل گفتند بلی
 و بزبان نگفتند و در سجده شدند چون بدل یقین دانستند آخر سلمان می شوند و این صنف آن طائفه که اول
 از شکم بند و پیدای می شوند و آخر خداوند تعالی ایشان را دولت ایمان روزی میکند اما صنف سوم بزبان
 گفتند بلی و بدل نگفتند و سجده کردند و باز در دل گراست آوردند که چرا سجده کردیم آن مسلمانان میباشند و
 آخر عیاداً با بسند منها کافر میگردانند اما صنف چهارم بلی بزبان گفتند از دل و سجده کردند و آن طائفه اند که اول
 آخر از شرف اقرار بیکانه اند و بعد از آن شیخ الاسلام چون بدین حرف رسید فرمود که اهل سماع که در
 سماع بیروش میگردانند ایشان هم ابتداء ندا الست برکم شنیده بودند که بیروش شدند پس این همان
 بیروشی است که تا غایت روز در ایشان مرکب است همین که نام دوست می شنوند حرکت و حیرت و
 ذوق و بیروشی پیدای می آید و آن همه از معرفت است یعنی تا آن زمان که شناخت دوست در میان
 نباشد اگر کسی هزار سال عبادت کند ذوق طاعت نباشد و نیاید زیرا که چون ندانند که آن طاعت برای
 میکند و مقصود از این طاعت همین است که این سخن اهل سلوک و اهل عشق و مشایخ طبقات گفته اند زیرا که
 در کلام مجید فرمان می شود و اخلاقت اکبر و الانس الی بعد و درین آیه امام زاهدی نوید معنی است که
 نیا فریم آدمی و پیری را اگر از پیر بندگی اما اهل سلوک می نویسند که بعد از آن ای یعرفون مقصود از این
 شناخت دوست تا اول او را شناسی ذوق طاعت نیابی زیرا که در عشق مجازی بر همین چون شخصی
 بر کسی عاشق می شود تا آن زمان که او را نمی بیند و نمی شناسد عاشق نمی شود و تا به آشنایان او آشنائی میکند
 آشنا نمیکرد و پس در حقیقت و طریقت نیز همین حکمت است تا آنکه خدای عز و جل را شناسی تا با او یار و یار
 یعنی تا در پله ایشان نه بندی حاشا و کلا که در طاعت و عبادت ذوق نیابی بعد از آن شیخ الاسلام
 ذکر کرده اند تا خبر فرمود که مقصود ندا الست برکم همین شناخت دوست است یعنی تا خدای را شناسی ذوق
 طاعت نیابی بعد از آن محمد شاه نام گوینده بود که او پیش او حد کرمانی سرود گفتند است آن روز با یاران خود
 بیام روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین نشست شیخ جمال الدین بالنوی و شیخ بدر الدین غزنوی همه علیها
 حاضر بودند فرمان شد که سماع در دهند چون گویندگان سماع درود اند شیخ الاسلام از جای برخاستند و در رقص
 شدند چنانچه هفت شبانروز در رقص بودند چون وقت نماز درآمدی را را میگردانند و باز در سماع می شدند
 بعد از هفتم روز بشمار شدند و غزال ایگه گویندگان که میگفتند ملامت کردن اندر عاشقی راست است

ملاست که کند آنکس که بیناست + نه برتر دامن را عشق ز سبب + نشان عاقلی از دور پیدا است +
 نظامی تا ناله پارسا باش + که نور پارسائی شمع دلهاست + بعد ازین سخن در سلوک رفت فرمود
 اهل سماع طائفه اند چون ایشان در سماع و تحیر مستغرق میگردد اگر صد هزار تیغ در آنوقت بر سر ایشان نهند
 ذره ازان خبر نباشد انگاه فرمود آن زمان که مردم در عالم تحیر در بهوای دوست متحیر میباشند آنم او را
 از هیچ آئنده خبر نباشد پس اگر هزار ملک در آن ساعت در گوشش او در آیند و بگوشش دیگر بیرون روند
 او را خبر نباشد انگاه دو ویشان بخیر ملت شیخ الاسلام عرض داشت کردند که ما سافرانیم میخواهیم جای دل
 شویم خرج نمازیم شیخ الاسلام بر نو خسته خراپیش داشت در ویشان را داد که بروید چون بیرون
 آمدند همه در پیش یکدیگر گفتند که خسته خرا را چه کنیم که این درویش دادخواستند که بیرون اندازند چون
 نظر در مشت کردند تمام خسته خرا ز گشته بود اقرار کردند و باز گشتند خواه درین فواید بود که بانگ
 نماز در آموخته مشغول شد خلق و دعا گوی باز گشت احمد مد علی ذلک +

بنا بر پنج بستان و پنجم روز پنجشنبه شعبان سنه خمس و خمسين است مآه دولت قدس حاصل شد
 شیخ جمال الدین بانسوی بخیر دست حاضر بود سخن در راندن مقرض افتاده بود بر لفظ مبارک راند که
 در سیر العارفین نوشته دیده ام که چون مسلمانی خواهد که در ارادت پیری در آید اول غسل کند اگر تواند
 شب رازنده دارد و خیریت خود از حضرت حق درخواست کند اگر شب رازنده داشتن نتواند در روز
 پنجشنبه وقت چاشت گاه و یا در روز و شنبه عزیزان و صاحبان جمع کند و سجاده بیندازد و مستقبل قبله
 بختی بگذارد و در کعبه استخاره بگذارد پس انگاه مرید را پیش خود نشانند آیات متبرکه بخواند و بروی ببرد
 و پیش از آنکه آیات قوارع خوانده باشد مرید را بگوید که استخفار گوید پس انگاه مستقبل قبله بنشاند
 بعد از آن مقرض در دست گیرد و تکبیر گوید آواز بلند بگذرد و وقت راندن مقرض میان اهل سلوک
 خلاف است بعضی گفته اند که وقت تکبیر گفتن روی در نفس اماره شمرده گیرد و قصد نماید که به حرب بیرون
 می آیند و غاغانده بر نسبت غازی لشکر اسلام در محارب بانگ تکبیر بلند آمده است بهمان دست تکبیر گوید

آفرینندگان بحد در آیند و آنکه میگویند راست و درست است و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 بر زبان براند و بار دیگر و سوسه کند چون از تکبیر سه بار فارغ شود یکبار کلمه تعجید گوید و بستان و یکبار
 صلوات گوید و بستان و یکبار استخفار گوید چون فارغ شود مقرض بر سر مرید راندن گیرد و اول یک مرتبه
 از انصاف بستاند و از آن گوید ملکا باد و شایانده ریخته از حضرت بوده است اما بطلک و بدنگی تو در آید و چون بندگان چلقه عیون
 گشایی بر اینان از تو باشد آن هر عبرت را گوید بعد از آن یک مرتبه از انصاف بستاند و یک مرتبه از انصاف بستاند و از این هر سه

مأموریکه کند و بعضی گفت اندک که یک میانی نماند و بستاند و بگوید و قول صحیح آنست که حسن بصری روایت کرده است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که بجهنم بر عایت مقراض کردن بهتر از دیگران باشد زیرا که خلیفه اهل صفه است و این حدیث در باب اوست انما دینه العلم و علی بابها بعد از آن دعا گوئی و عفت کرد که مقراض راندن از که آمده است فرمود از بهتر ابراهیم خلیل الصلوات الله علیه و علی بنیامری و تلقین راندن از جبریل علیه السلام بعد از آن هم درین محل فرمود که روزی حبیب عجمی حسن بصری چنانچه است علیها شسته بودند مردی بیاد و گفت من مرید فلانم گفتند نشان باز گوئی که پیر ترا چه فرموده است گفت پیر من مقراض رانده و هیچ نگفت هر دو بزرگوار فریاد کردند که هو مفضل ضال ازین اشارت بخنین روشن می شود که پیر را باید که احوال مرید را عارف باشد بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی حاضران کرد و فرمود که شیخ را این مقدار قوت میباشد که چون کسی بر نیت ارادت بخدمت در آید بنظر نور معرفت قوت ذات خود زنگار رسیده او را حقیقت دهد تا هیچ کدورتی و مسمیه او نماند و چنان روشن کند که چون آئینه و آنگو چنین نباشد او را نشاید که مرید گیرد چون خود اینچنین نیست بیچاره مگر راه را چه ارشاد کند آنگاه بر لفظ مبارک راند چون مردم خواهند که خود را بارادت شیخی و یا صاحب ولایتی در آورند میباید که حرکات و سکنات نفوس ثلثه او نظر کند و تامل نماید که این بخضیه مبتلای نفس اماره است قال الله تعالی و ما برئ النفسی ان النفس لا اماره بالسوء بعد از آن در نفس او امر او نظر کند که این بخضیه مبتلای او است قال الله تعالی فلا اثم بالنفس اللوامة بعد از آن نظر بر نفس مطمئنه کند قال الله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی لربک ربک راضیه مرضیه بعد از آن نظر در اوصاف قلوب سلیمه او کند که وی قلب سلیمه دارد و باز چون این جلد را که گفتم بصیقل نظرم بر خود روشن گرداند بعد از آن دست دهد و بشرف بیعت مشرف گرداند اگر کسی بطریق سنت اهل سلوک مشایخ مقراض راندن و گرفتن نداند هم او گمراه شود و هم این بیچاره که در ارادت او در آید بعد از آن شیخ الاسلام چشم پرآب کرد و فرمود این حکایت آن روز بشهر حافی تائب شد خود باز آمده پشیمان گشته روی بدرگاه خواجه جنید بغدادی آورد و بر دست ایشان تائب شد و چنانچه رسم مقراض و خرقه بود او را بپا موخت بعد از آن خواجه بشر حافی بازگشت و تا آن زمان که بر نیت تعلین جوین در پا نکرد سوال کرد که خواجه چرا تعلین نمی پوشی فرمود ندیده مجال باشد که بر بساط باو شالمان تعلین بپوشم نمی از بسبب اینست که نمی پوشم دوم آنکه در آنروز که با خدای عز و جل آشتی کردم بای برهنه بودم اکنون شرم می آید تعلین چگونه پوشم بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اهل سلوک فرموده اند که هرگز از مرید این شیخ بر قافان نزیب و سنت و جماعت نه بندند و حکایت او موافق کتاب الله و سنت رسول الله تعالی نباشد و اینچنین است

زیر که دود از آتش خبر میدهد و مرید از پی خود و لهذا بیشترین مریدان در ضلالت میباشند از پنجاست که کمال
نداشته اند اینجا که بحسن ارادت و کمالیت زیرا که مقراض ستریست از اسرار الهی و هیچ کس بدین سر
مطلع نیست اگر چه بعضی گفته اند که مقراض قطع علائق است میان بنده و مولی پس مقراض اینچنین کاری
دارد انداز هر کسی نباشد که دست گیر پس معلوم شد که درین راه بجا بده و شقت از قبول نباشد
بعد از آن فرمود که دل مومن عظمتی و کرامتی دارد در حضرت الهی اما خلق از اصلاح دل غافل اند لاجرم
در ضلالت و گمراهی می افتند که جا را اصل السلوک فی القلوب لقوله علیه السلام قلب المؤمن عرش الله تعالی
بعد از آن فرمود در ویشی که هنوز در مفاد حجاب بود ذره در آن روشنی راه نیافته باشد و خواهد که مرید
کند و خبر از نماندن مقراض و خرقه نداشت باشد چنانچه خود گمراه است آن بیچاره را نیز گمراه کند و در ضلالت
اندازد پس در ویش عالم بیاید و صاحب قوت تا نماندن مقراض و دادن خرقه هیچ خلایف میان سنت و
جماعت نرود و انگاه بداند که پیر و مرید هر دو گمراه هستند بعد از آن فرمود که خواه شقیق یعنی حقه علیه
در دلیل الشافی مینویسد که هر که از خلق عزت نداده اند پندار که از عزت حق دور گردانند زیرا که تلامذ
خلق و اهل آن فقیر از زیان خالی نیست و مرورنده و جوینده مولی را باز میدارد چنانچه در مسلک سلوک
نوشته دیده ام از خواه بایزید بسطامی قدس الله سره الغریبه که سالک این مسلک را میباید که بی حاجت
از خانه بیرون نیاید و برودان فاش نشیند مگر به مجلس عالم و با وجود آن سخن نه حاجت گوید انگاه تاثیر
بندگی خود به بند تاجه روشنی در ضمیر او پیدا آید بعد از آن بر لفظ مبارک را ندکه چون پیر مقراض بر سر
مرید براندا دل بگوید تا او در حال غسل کند و چپش شیرینی بدست خود در دهن او بکند اما بدین نیت سه بار
خود بگوید بحضرت الوهیت که الهی بنده خود را بذوق طلب او خویش شیرین گردان بعد از آن اگر نشسته
خلوت است خلوت فرماید و اگر نه سکوت و ارادت تلقین نماید بعد از آن فرمود که در اسرار العارفین بنشین
دیده ام که خلوت چهل روز است و بعضی گفته اند که هفتاد روز و بعضی نود و نه روز اما قول معتبر این است که
شیخ عبد الله تشری گفته لیکن در طبقه جنیده و دوازده سال است و نزدیک طبقه بصریه است سال اما
بر قول اکبر اهل سلوک تعین است مقصود آنکه ریاضت مغلوب کردن نفس اما چه است و عزت مجوس
کردن تنگ نفس است اما مسلمانی را نکرد اما سلوک در مذہب مشائخ طبقات مراقبه است که در خلوت بجز مراقبه
و دیگر اختیار نکند چون خواهد که در عزت و خلوت نشیند جامه سرخود بپوشد تا از برکت آن جامه اوارشائی
حاصل گردد زیرا که خرقه دادن همین است و بعضی از مشائخ طبقات گفته اند چنانچه خواه فیض عیاض خواه
حسن بصری رحمه الله علیه نوشته اند که اول پیرای باید طاقین خود بر مرید نهد بعد از آن تلقین ذکر نماید

و میگویند که سه ذکر است اول لا اله الا الله دوم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سوم
یا حی یا قیوم اگر چنانچه ذکر اول اختیار کنند نه بار بگویند لا اله الا الله و دوم هم بار بگویند محمد رسول الله و بست و یکبار
کلمه سبحان الله بعد از آن سی بار یا حی یا قیوم اما باید که به آواز بلند گویند که اهل اویز از استماع آن حظی
بگیرند و بهره برند و چنان بگویند که همسایگان بشنوند بعد از آن فرمود که در طبقه جنیدیه و وازوه باست
و نزدیک ما نیز اما شیخ الاسلام فرمود که چندان ذکر بگویند که هزار موی که بر تن اوست زبان گردد و تهرین
محل بر لفظ مبارک راند که بیخی بیخبر در وقت ذکر گفتن چنان بهوش شدی که روی بصحرای نادیده و از غلبات
شوق با آواز بلند گفتی که ای منزله از مکان خود غنیمت کن که دلم پر شد از اندیشه ذکر تو و اگر خود بگویم و ذکر تو
نباشد و آن زمان بپریم بعد از آن فرمود شیخ الاسلام حاجه یوسف ختی قدس الله سره الغریز در شرح الاسرار
نوشته است که ذوالنون مصری رحمه الله علیه فرموده که شیخ و مرید بچو دایه است و طفل و هرگاه بچو بدو
کند و او را بچیز دیگر مشغول کند تا کوک خوشدل شود و او پس گیرد پس همچنین پیر مرید را گاهی ذکر فرماید
و گاهی قرآن خواندن ارشاد نماید تا بگوید چیزی قرار گیرد و بعد از آن فرمود که این قدر هم بگویند که با اهل دنیا
بسیار نیامیزد و با ایشان صحبت نکند که صحبت مردم دنیا دل فقیر را پریشان میدارد و تهرین محل فرمود که
بسیج چیز در ویش رازیان کار تر از صحبت تو انکار نیست چون در ویش عزلت گیرد کار دین و دنیاوی
ساخته گردد و بعد از آن شیخ الاسلام بزرگان مبارک راند که همه حال پیرو مرید همچنین بباید که بالا شرح داده
شده است آدمیم بر سر مدعا اگر کسی را شیخ کامل نباشد کتاب اهل سلوک را پیش خود دارد و متابعت
آن نماید تا بمقام ارادت و مقراض هم رسد انگاه فرمود شیخ را واجب است که مرید را وصیت کند تا از
صحبت ملوک و اهل دنیا کسان را که ملک دنیا میگویند اجتناب نماید و طالب شهرت و ثروت نباشد و
سخن زیاده نگوید و قدم خود را حاجت دیگر جایی نبرد که در آسجا و دران راه اصل از دنیا باز بودن است
حب الدنیا را سس کل خطیئه بعد از آن تهرین محل فرمود که از سجاده دور نشود مگر بقدر حاجت زیرا که صاحب
طریقت گفته اند چون دانشمند بر هر روز بطالب دنیا بگذرد پس علم حلال و حرام که بیان کند و اگر صوفی در
کوچه و بازار رود اقامت سلوک و سجاده کند و بعد از آن بر لفظ مبارک راند که ابو بکر شبلی رحمه الله علیه فرمود
علامت روزهنگان راه قبول آفت و بهر طریق که باشد شب جمعه را اقامت کند و ذکر یا و تلاوت یاد رنار
اما فاضل ترین آفت که نماز بگذارد و صفت معراج همین است که الصلوة معراج المؤمنین واقع شده بعد از آن
فرمود که اهل سلوک گفته اند که اصل سلوک ریاضت است و غمزه ارادت غمکه بنده خود را از اهل دنیا و صحبت
اغیا و ملوک و هواهای نفس دور دارد و صحبت صاحبان اختیار کنند بر حکم این حدیث قال النبی صلی الله علیه

صحة الصالحين نور ورحمة للعالمين الحمد لله على ذلك .

بتاریخ یا زود هم ماه مذکور سنه خمس و خمسين است مائت دولت پای بوس حاصل شد سخن در جماعتی افتاده بود که نماز مشغول می شوند و به استغراق تمام از خود خبر ندارند بر لفظ مبارک رانند که در وقتی از غریز مسافر بودم در ویشان را دیدم از خود مشغول بودند شب هانجا برابر ایشان بودم چون روز شد حوضه نزد یک شهر بود اینجا رفتم تا تجدید وضو کنم در ویشی را دریافتم از خود ضعیف بود از حال او پرسیدم فرمود امروز مراد است که زحمت عارضه مشکم دارم از ان ضعیف ام الغرض امروز هم نزدیک آن در ویش بودم چون شب در آمدی زحمت ادقوی تری شدی معلوم شد که هر شب این در ویش را صد و بیست کعت نماز وظیفه بود هر بار که بقضای حاجت برفتی در آمدی غسل کردی و دو گانه نماز گزاردی همچنین در آن شب شصت کعت در آب رفت و غسل بکرد و دو گانه نماز گزارد و آن وظیفه خود تمام کرد آخر با چون در آب آمد جان بختی تسلیم کرد بعد از ان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و مای می برگریست و فرمود زهی راسخ الاعتقاد که در بندگی او بود تا آخر نفس از ان قاعده برنگشت و تا آنرا سر انجام نرسانید جان بدوست نداد انگاه فرمود که این کس را زحمتی در دردی می شود پس بدانند که ویرا از گناه پاک سازد و دلیل خیریت او است بعد از ان فرمود که رفتم به خدمت شیخ سیف الدین ماخرزی رحمه الله علیه در بخارا بودم مردی بخد مت ایشان بیاد و سلام کرد و گفت یا امام من ماله دارم امروز مدتی است که در آن مال نقصان پیدا آمده است و وقتی از اوقات اعضا را هم زحمت میشود شیخ سیف الدین ماخرزی قدس الله سره الخیر فرمود که ای برادر چون مومن را مال نقصان پزیرد قصود در زکوة پیدا آمده باشد و نفس که مرض پیدا آید دلیل صحت ایمان بود انگاه همدین محفل فرمود که اصحاب تابعین در آثار خود مینویسند که فردای قیامت آسنا و صد قفا فقر را چندان درجه دهند که جمیع خلایق آرزو خواهند که لای کاشش که در دنیا با فقیر حال بودیم و طائفه مرلض را چندان ثواب دهند که همه خلق آرزو کنند که لای کش مائز در دنیا رنجور حال میشدیم تا به این مراتب میرسدیم بعد از ان فرمود که مردم را میاید که در کردگار خود بر آید و بماند همه دردی و فحنتی که میرسد از کجاست زیرا که طبع نفس خود هم خود میباید بود انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و برگریست و این ثنوی بر لفظ مبارک رانند **س** لای بسا در و کان ترا داروست **+** لای بسا شیرکان ترا آهوست **+** بعد از ان سخن درین باب افتاده بود که میباید همه حال عقیده در باب در ویشان و حسن ظن در حق ایشان نیک بود تا از برکت شان عینک در حمایت حق بود بعد از ان همدین محفل بر لفظ مبارک رانند که شیرخان والی اوچه و ملتان بود در حق دعا گوئی چندان عقیده نداشت که بزبان آید بار ادر حق او این بیت گفته میشود **س** فهو کمال انشیت خبره **+** انکه خبرت شود که فهو خیری **+**

بعد از چند روز بهمان سال کفار دران دیار رسیدند تمام نهیب کردند و برودند آنگاه همدین محل فرمود که روزی
 بطرف سیستان مسافر بودم خدمت شیخ اوجده کرمانی را دریافتم رحمة الله علیه مراد کرنا گرفت و فرمود زهی
 سعادت که بر ما رسیدی الغرض در جماعت خانه نوشته بودم همچنان ده فقیر درویش صاحب نعمت بیادند
 و یکدیگر در اظهار کرامات و بزرگی سخن میگفتند بعد از آن تا اینجا سخن کشید که اگر کسی صاحب ولایت است
 که راستی میان خویش اظهار کند گفتند اول شما بنامید که پیش قدم درویشانند شیخ اوجده کرمانی نیز روی سوسه
 درویشان کرد و گفت والی این شهر بالفعل بر ما عقیده ندارد و ما وقتی از اوقات تصدیع میداد اگر
 از میدان امروز سلامت باز آمدیم بودیم که خواجه اوجده کرمانی این لفظ بر زبان مبارک راند آسوده
 بیاد و خبر گفت که بهین زمان بادشاه این شهر گوئی در میدان میبخت از اسب خطا کرد و گردن مهره او
 بشکست و بر جابد آنگاه درویشان روی سوسه دعا گوئی کردند که شما نیز بنامید دعا گوئی سرور مراقبه کرد
 بعد از زمانی سر برآورد و گفت چشم پیش کنید درویشان سرور پیش کردند خود را و مراد خانه کعبه استاده
 دیدند زمانه همدان مقام باز آمدیم درویشان اقرار کردند که اینک درویشی است بعد از آن دعا گوئی
 و شیخ اوجده کرمانی روی بدرویشان آوردیم که ما کار خود کردیم شما نیز قدم بنامید تا ما شکستیم همین که این سخن
 گفتیم درویشان سرور خرقه کردند و ناپیدا شدند خود قبا خالی افتاده ماند آنگاه شیخ الاسلام روی سوسه
 دعا گوئی کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که در کار خداست خدا در کار او دست یعنی هر که در خدمت
 حق تعالی تقصیر نکند و آنچه رضائی دوست باشد آن بکند و بر نفس کار زار چون غازیان بکند بعد
 از آن هر چه رضای آنکس باشد حق جل و علا هر چه پیش او موجود دارد بعد از آن فرمود که وقتی جانب
 بدیشان مسافر بودم در آن شهر بزرگان اولیا بودند چنانچه عبد الواحد بنیسه شیخ ذوالنون مصری قدس الله
 سره العزیز بیرون شهر میان غاری مسکن داشت چون شنیدم نزدیک آن غار شدم دیدم که آن بزرگ
 زار و نزار گشته یک پای او درون غار است و پای دوم بیرون و خود بر یک پای نهاده استاده و آن را
 بریده در عالم خیر استاده و چشم در هوا مانند نزدیک او شدم سلام کردم و سوسه من کرد و گفت بایست سه
 شبانه روز استاده بودم بمن التفات نکرد بعد از سوم روز در عالم صحو آمد گفتم لے فرید نزدیک من میای
 سوخته گردی و دوری و مرگه شمر و گردی اما بشنو حال ما جراحی ما امروز هفتاد سال است که درین غار استاده
 بودم عورتی را دیدم که میگزشت خاطر من میل کرد و خواستم که بیرون آیم تا فغیب آواز داد که اے
 مدعی عهد این بود که بغیر آویزشش نکنی کار موجود بود این پای را از آن بریده بیرون انداختم زیرا چه
 بنهروای نفس بیرون آمده بود اکنون قریب سی سال است کم یا بیش داخل این هفتاد سال عمر که چنپن در عالم خیر

مانده ام و می ترسم که فردای قیامت این روی چگونگی خواهد نمود و درین حال شرمزده ام انگاه ملک الشایخ فرمود که شب هفتانجا کردم و دیدم که بوقت افطار شیر و قدری درو خرماد بطبق کرده پیش آن بزرگ آوردند و بنهادند شمار کردم ده عدد و خرماد بود فرمود ای فرید هر روز پنج خرماد وظیفه من بود امروز ده عدد آمده است پنج خرماد از آن تست بیا شیرستان و افطار کن چون آن بزرگ شیر و خرماد پیش نهاد و عاگوئی روی بر زمین آورد و باز گشت و آن را تناول کرد آن بزرگ هم در عالم خود مشغول شد همچنان خلیفه بدیشان باکو کبه بادشاهی خود بیامد روی بر زمین نهاد و بایستاد آن بزرگ فرمود چه حاجت داری که آمده خلیفه گفت در سیوستان والی مفید مال نمیدهد اجازت میطلبم که برو بیا تم بمم کرد چوبی پیش داشت بر فور آن چوب بردست گرفت و بجانب سیوستان مینداخت گفت بزدم والی سیوستان را چون خلیفه انجین دید باز گشت چند روزی نگذاشته بود که کسان او مالهای فرزندان آوردند و حکایت کردند والی سیوستان بارعام داده بود و بر تخت نشسته حکم میکرد و درین میان با چوب دستی از دیوار بیرون آمد بزد و گردن از تن او جدا شد بر زمین افتاد و ببرد این آواز برآمد که شیخ عبدالواحد باد نشان است این دست دست او بود که این را بگشت بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که چند روز لازم صحبت ایشان بودم آخر خصمت این عاگوئی از زانی شدند انگاه به اجازت آن بزرگوار باز گشتم و شیخ الاسلام نماز گزاردن مشغول شد ۴

بنام شیخ سیر و احم ماه مذکور سنه خمس و خمین و ست مائت و دولت قدم بکوس میسر شد سخن در بزرگی شیخ ابوالغیث مینی افتاده بود و شیخ سعد الدین حمویه بر لفظ مبارک را ند که شیخ ابوالغیث مینی قدس العدره العزیز از حد بزرگ بود و شیخ یوسف بخشی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ فرید الدین عطار و شیخ عثمان هارونی قدس العدره اسرار هم را دریافتند بود و بزرگان و دیگران نیز بعد از آن فرمود که درین ملاخل نازل شدین اگر در گذشته خواجه ابوالغیث در صومعه بود خایفه روی بدیشان نهاد و عوضه داشت کرد از حال آمدن مغل بر فور خواجه ابوالغیث چوبکی خرد و پیش داشت بردست خلیفه داد خواجه ابوالغیث گفت که چون شب در آمد این چوب در لشکر ایشان پرتاب کن چون شب در آمد بحکم اشارت خواجه همچنان کرد و پرتاب میان لشکر کافران افتاد چنانکه یکدیگر خود را هلاک کردند آخر معلوم شد که لشکر سبزوین تاراج بود که کفار را بچشم رسانید چون روز شد یک نفر از میان مغل زنده باز گشت بعد از آن همدین محل بکایت کرد که شیخ قطب الدین بختیار رادشی قدس العدره العزیز فرمود که وقتی من و شیخ جلال تبریزی و شیخ بهار آمدن کردیم کربلا قدس سره در لمان بودیم و آن روز قباچه والی لمان بود بیامد و عرض داشت کرد که مغل نزد یک شهر رسیده است چه میفرمایند شیخ قطب الدین تبریزی داشت او را و او که برو جانب لشکر ایشان بفرست بحکم اشارت خواجه همچنان کرد

یک نفر منفل نمانده بود همه رو بگریز نهادند بعد از آن همدرین محل فرمودند که درین اساک باران شده بود خلق در محط پلاک شدند کشت تپختک میگشت باران از آسمان نمی آمد خلیفه من با جمله ملائق بر شیخ ابوالغیث رجوع کردند و گفتند که دعای باران بخوانند فرمودند فردا جمله نمازگاه من حاضر شوید چون روز شد بحکم اشارت شیخ خلق نمازگاه حاضر شدند شیخ ابوالغیث بیامد و بالای منبر بر رفت حمد و ثنای خداوند و درود بر مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت بعد از آن سوی آسمان روی کرد و گفت الهی اگر طاعت من بحضرت تو قبول است باران رحمت بفرست هنوز این سخن از زبان نه برآمده بود که باران رسید چندان ببارید که پنج شب بار و ز آب از آن شهر کم نشد و خلق آن دیار سوگند خوردند که تا عمر اینچنین باران وقتی نشده بود بعد از آن حکایت نقل ایشان فرمود آن روز که شیخ ابوالغیث نقل خواهد کرد نماز با مداوگرز آورده بود و بر سر مصلّا بر حکم قانون هر روز قرار گرفته بود و مشغول بود چنانچه اشراق بگذارد و مسیب یاری در خدمت ایشان حاضر بود او را گفت غسال را طلب کن و جامه و سجود و خوشبو موجود آریار بحکم اشارت غسال را طلب کرد و همه چیز آورد بعد از آن گفت که این مقام خالی کنیده تا شهسواران خدای را جای بر آید شیخ سوره نیس آغاز کرد هرگاه تا اینجا رسید که سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون روی باز کرد و قضا نمود و جان بدوست تسلیم کرد و از گوشه خانه آواز برآمد که دوست به دوست پیوست ملک الموت چکار دارند آنگاه شیخ الاسلام های های بگریست و نعره بزد و بهیوش شد و چون بهیوش باز آمد این مثنوی بر زبان مبارک راند **د** در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند که کاخا ملک الموت گنجد هرگز نه آنگاه همدرین میان غلبات شوق فرمود که چون ایام عمر مهتر موسی صلوات الله علیه سپرد آرزوی در راه میگذشت و چون مستان میخامد که با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد جواب سلام باز داد پرسید که تو کیستی گفت ملک الموت مهتر موسی در شوق و اشتیاق بود دست بر آورد و چنانچه بر روی ملک الموت چنان زد که از پیش مهتر موسی علیه السلام گریخت گفت بار دیگر نیام چون ملک الموت مقام خود باز آمد سر سجده نهاد و گفت الهی مرا بگری فرستادی که اگر از پیش او نمی گریختم مرا پلاک کردی آنگاه خطاب آمد که ای ملک الموت تا بدانی که میان مجبان ما غیره کار ندارد ما دایم دوست با بعد از آن مهتر موسی روز دوم نماز گزارده مستقبل قبله در بیت المقدس نشسته بود مهتر جبرئیل علیه السلام در آمد و سلام کرد و بعد از سلام صلوات فرستاد سببی از بهشت آورده بود بدست مهتر موسی علیه و علی نبینا الصلوٰة والسلام داد و همین که مهتر موسی آن سبب را بوی کرد بوسه دوست از مسیب در داغ او بر رفت نعره بزد و جان بداد چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد گنجیست چنانچه در همه حاضران گریه اتر کرد نعره از مجلس برخاست و شیخ الاسلام بهیوش شد این مثنوی

برزبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که کاجا ملک الموت نگهبان گزیده انگاه همدین محل فرمود که بزرگه از مشایخ کبار وقتی با جمیع صحاب خود بر سر روضه مهتر موسی صلوة الله و سلامه علی نبینا و علیه رسیده از روضه مهتر موسی آواز برآمد رب اربی النظر الیک آن بزرگ فرمود اینک عشق اگر زنده بود همچنین بود اگر مرد همچنان هست و چون خواهد خواست همچنان خواهد خواست انگاه فرمود چون فراق تمیز شود مهتر موسی علیه السلام دست در گنگره عرش زنده و فریاد کند رب اربی النظر الیک اگر او را در آن حال فرشتگان نگیرد جلد رقیاست از بسیاری اشتیاق برسم زنده بعد از آن شیخ الاسلام روی سوسه من کرد که طالب باید که در محبت و عشق مطلوب در هر حال مستغرق شده در یاد او باشد و هر روزی و هر ساعتی و هر لحظه و هر لمحۀ عشق او باید که زیادت شود تا از آن طائفه گردد که پیش ازین بود انگاه بارها در غلبات شوق این مثنوی بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که کاجا ملک الموت نگهبان گزیده بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی جوانی در حالت نزع بود و او یکی از واصلان حق بود چون عمر و سهری شد ملک الموت از شرق تا غوب گشت پیچ جان جوان را نیافت باز در مقام خود آمده سر بسجده نهاد و مناجات کرد که خداوند آن جوان را نمی یابم که نام او از تخته پاک شده است فرمان آمد که در فلان خرابیست و چون ملک الموت باز آمد و آن خوابه تفحص کرد و نیافت باز با گشت در مقام خود آمد فرمان خدایتعالی در رسید که یا ملک الموت جان دوستان ما نتوانی که قبض کنی و یا ایشان را ببینی و در میان اما آنجا که دوستان اند ایشان در یاد او بر نام و بهوائی ما چنان جان بدهند که خبر نداری بعد از آن شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز چشم پر آب کرد و مائی های بکریت و این مثنوی بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که کاجا ملک الموت نگهبان گزیده بعد از آن همدین محل فرمود که از آن وقت که برادر م شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله سره العزیز نقل خواهد کرد و پس برگردان ایشان صدر الدین پیش در استاده بود مردی بیامد مکتوب بردست او داد و گفت این مکتوب باز کنی فرمان است که بدست شیخ صدر الدین برده تا او بردست شیخ بهاء الدین زکریا رساند تا او بخواند شیخ صدر الدین به عنوان نام بخواند مائی های بکریت و گفت دائم که طلب دوست نیامد ملک الموت که بدین صورت آمده گفت آری گفت شما چرا نمی روید فرمود مرا فرمان است که بردست شما بدستم خدمت شیخ را شاید همین که شیخ صدر الدین نامه بیاورد شیخ بهاء الدین مشغول بود چون فارغ شد و سیه بر زمین آورد و این مکتوب بردست شیخ داد چون شیخ این مکتوب را بستد باز کرد و بشرف مطالعه مشرف گشت فرمود و در نشو و نگاه سر بسجده نهاد و جاق بداد و از درون لغره برآمد که شیخ بهاء الدین بدوست پیوست

انگاه شیخ الاسلام قدس المدرسه العزیزه نغزو و بهوش شد و در پیوستی این لفظ بر زبان مبارک آورد
 روزی باشد که این چنین شوم و بد دست رسم و این بیت میخواندند **در کوی تو عاشقان چنان جان بپزند**
کاجا ملک الموت گنجد هرگز انگاه درین محل حکایت شیخ سعد الدین حمویه رسید فرمود از حد بزرگ بود پس
 رسید آنجا چند روز قرار گرفت در آن شهر مسلمانان رحمتی بودند این ماجرا شنید فرمان شد هر که مرضی و رحمتی
 دارد پیش من آید بکلم اشارت شیخ جمله یاران را پیش آوردند دست مبارک خود بر ایشان فرو می آورد
 حق تعالی از برکت دست او چندین هزار بیمار را صحت داد انگاه باز گشت و در غنیم آمد چند نفر معیوب و
 بودند آنجا دست بر ایشان فرو آورد و بفضل خدای تعالی از برکت دست مبارک ایشان را بر صحت
 بعد از آن شیخ سعد الدین در اوچه رسید چون نقل ایشان نزدیک شد همدان روزی که شیخ نقل خواهد کرد با
 جمله یاران بیرون آمد زمین صحرا بود مستقبل قبله سورة البقره آغاز نمود تا شراق ختم قرآن کرد و در جبهه
 افتاد و جان بداد و از بر آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که بنده نیکبخت بود بخدای تعالی رسید بعد از آن
 شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راند **در کوی تو عاشقان چنان جان بپزند**
کاجا ملک الموت گنجد هرگز بعد از آن همدان محل فرمود که شیخ سیف الدین ماخری رحمه الله علیه
 رسم بودی جای که نماز گزاردی بهانجا در خواب شدی تا ثلث شب بگزشتی انگاه برخواستی امام و مؤذن
 حاضر بودی نماز ختم بگزاردی و بیدار بودی تا صبح عرا و همچنین بگزشت بعد از آن همدان محل فرمود که
 مردی در بخارا شبی در خواب دید که شعل سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت بیدار شد بخدمت
 بزرگ آمد و خواب خود بگفت آن بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد همدان محل فرمود که
 شیخ سیف الدین ماخری نیز بر خود را در خواب دید که ایشان میگویند که اشتیاق بسیار شد در آن هفته
 تذکیر متواتر گفت در آن تذکیر ذکر فراق بود و دواع خلق همه حیران که چه میگویند سخن در دواع و فراق میگویند
 انگاه تسخیر تمام آورد و روی سوی جمع آورده گفت که ای مسلمانان بدانید که پر من را در خواب میخواند و
 من میروم خیر باد این بود که گفتم فرو داد در خانه رفت همان شب که نقل خواهند کرد جمله اصحاب شسته بودند
 و مشعل می سوختند شیخ سیف الدین در فراق پاسی از شب گزشته که بزرگ صوف پوشیده سیب برد
 گرفته بیدار روی بر زمین آورد و آن سیب بدست وی داد و بوی کردن همان بود و جان بحق تسلیم شد
 همان بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگزشت و این ثنوی بر زبان مبارک راند **در کوی تو عاشقان چنان جان بپزند**
کاجا ملک الموت گنجد هرگز بعد از آن شیخ الاسلام
 و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا اسحاق را فرمان داد که شامین مشغولی بگویند تا مارقص کنیم خدمت شیخ را

وقتی پیدا شده بود که تا سه شبانه روز از خود بیخود می نمود بعد از آن در عالم صحو افتاد و آنکه بعد از آن
 بتاریخ بخت و پنجم ماه مذکور سنه الهیه دولت پائی بوس میسر شد چند نفر مد لیش از خدمت
 شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس العزیز آمده بودند حکایت در سلوک میرفت شیخ الاسلام بر لفظ
 مبارک راند که راه طریقت همه رضا و تسلیم ست نفسی اگر کسی شمشیر برگردان زند بران راضی باشی و هم
 نرفتی شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که هر که اینچنین بود او در و لیش ست همدین سخن زانے خراشیده
 چشم گریان و دل بریان بیاید و روی بر زمین آورد شیخ فرمود و نزدیکتر میا چون آن زال بیاید شیخ
 الاسلام آهسته از او پرسید که کیف حالک زال گفت لے بزرگوار امر و زبنت سال ست که فرزند ی
 از من جدا شده منید انهم در حیات ست میا در ممت خدمت شیخ الاسلام قدس العزیز سرور و موافق
 کرد تا ویری در بحر مکاشفه مستغرق بود چون سر برآمد و در و روی آن زال کرد و گفت پسر تو بیاید
 زال چون بشنید روی بر زمین نهاد و باز گشت و در خانه رفت ساعتی بر نیامده بود که پسرش در بیاید
 و دستک زد زال پرسید که بر در ضعیفان کیست گفت منم فلانی پسر تو زال پیش در بیاید و جگر گوشه خود را
 بدید در کنار گرفت درون خانه برد و پرسید که کجا بودی گفت از اینجا هزار و پانصد کرده گفتم امروز جلونه
 آمدی گفت بر کنار و رویا استاده بودم خاطر من سوی تو کشان شد میگوییستم ناگاه مروی سپید موئی
 خرقه پوشیده از نزدیک آب پیدا شد فرمود که چرا میگویی کیفیت حال باز گفتم گفت اگر من ترا بر م
 چه کنی این سخن او را بغایت دشوار نمود آن در ویش گفت دست مراده و چشم پیش کن و بچنان کردم خود را
 بدیدم که بر در خانه خود ایستاده زال دریافت آن شیخ الاسلام ست بر فور بیاید و سر در قدم آنحضرت آورد
 و باز گشت بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که سخن درین بود که اگر و روی یا طاعتی از تعبد فوت شود
 گویی که آن برابر برگ ست بعد از آن شیخ الاسلام همدین نعل فرمود که وقتی در خدمت شیخ یوسف چشتی
 قدس سره حاضر بودم یک نفر صوفی بیاید روی بر زمین آورد و گفت امشب بخواب دیدم که میگوید قنار تو
 نزدیک رسیده است شیخ الاسلام و شیخ یوسف چشتی قدس سره هر دوئی سوئی آن مرد کرد و گفت من روز
 از تو نماز با دعا و قضا شده است چون او اندیشید که و بهان بود که خدمت شیخ الاسلام فرموده بود و ضرورت
 باشد که آن خواب بنویسم زیرا که از صاحب و روز هر چه فوت شود محل مرگ ست چنانچه می آرند وقتی قاضی
 رضی الدین رحمة الله علیه سوره نیس و طیفه بود آنروز فوت شد بر اسب سوار شده بود از اسب خطا کرد و پائے
 مبارک ایشان شکست آخر الامر چون گرد خود بر آمد آنروز سوره نیس خوانده بود بعد از آن شیخ الاسلام
 قدس العزیز بر لفظ مبارک راند که صاحب و رو را باید که آنچه و طیفه باشد اگر در روز نتواند

در شب بخوابد هیچ حال و طیفه خود را ترک ندهد که شومی ترک ورد او بهمه ساکنان شهر اثر کند و آن شهر را
 خرابی پدید آید بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی سیاهی بر دوا گوی آمده بود از حالت مشغولیت
 کرد که چون آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافته که زیاده از بست خانه آباد نمود از خرابی آن شهر تقصص
 کردم گفتند که در شهر مسلمانان همه سستی بودند صاحب ورد چنانچه چند نفر مسلمان و طیفه خود ترک دادند
 یک سال بر نیامده بود که مغلان در آمدند و جمله شهر را خراب کردند از شامت ترک ورد ایشان این شهر
 خراب شده است و مسلمان را اسیر کردند شامت ترک ورد چنین باشد بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که
 شیخ معین الدین سجری را قدس المدرسه الغریزیه بود چون کسی از همسایگان نقل کردی برابر جنازه او
 رفتی و بعد از بازگشتن خلق بر سر گور او بنشستی و او را وی که معناد آمده است تمام کرده بازگشتی چنانچه یکی
 از همسایگان ایشان در اجمیر نقل کرد بحکم قانون و نهال جنازه او برفت چون او را دفن کردند خلق از پشت
 و خواجه بر سر گور او ماند بعد از زمانه برخاست شیخ الاسلام قطب الدین میگوید که من بر ایوم دیدم
 که گونه ایشان و مبدم متغیر شد و همان زمان بر قرار خود باز ماند برخاست و استاده شد و دین سخن گفت که
 احمد مدیعت نیکو چیز است شیخ الاسلام قطب الدین اوسی از آن حال سوال کرد فرمود از زمان که
 این مرد را دفن کردند و خلق بازگشت نشسته بودم و دیدم که فرشتگان عذاب بیامدند خواستند که او را عذاب
 کنند همچنان شیخ عثمان مارونی قدس المدرسه الغریزیه پیدایش این سخن گفت که او از مریدان من است چون خواج
 عثمان این سخن گفت فرشتگان فرمان شد بگویند که این برخلاف تو بوده است خواجه فرمود آری اگر چه برخلاف
 ما بوده است اما چون خود را در پله این در ویش بسته است نخواهم که او را عذاب کنند فرمان آمد که اے
 فرشتگان دست از مرید شیخ بردارید که او را بدو بخشیدم بعد از آن شیخ الاسلام قدس المدرسه الغریزیه
 چشم پر آب کرد و فرمود که نیکو چیزی است خود را در پله کی بسخت نگاه این ثنوی از زبان شیخ قطب الدین
 یاد داشت فرمود **هـ** گر نیک شوم مرا از ایشان کیسند و و رب بداشتم مرا بدیشان بخشند و نگاه فرمود که
 وقتی مرا حالتی پیدا شد روی سومی حاضران کرد و بر لفظ مبارک را ند که اگر گویندگان باشند سماع بشنوم
 قضا را آنرا گویندگان حاضر نمودند مولانا بدر الدین احقاق تمام مکتوبات و رقعات و جزآن که در خط و دست
 دست انداخت همان مکتوب که به ده است بر آمد و آن را بخد مت شیخ الاسلام آورد و فرمود که بایست بخوان
 چنانچه مولانا بدر الدین احقاق بایستاد و بخواند که فقیر حقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بنده در ویشان است و از سر و
 دیده خاک قدم ایشان چون این قدر بخواند شیخ الاسلام بشنیدن حالی و ذوقی پیدا شد که در و هم و فهم انگس
 نبامد و ربای مکتوب این یاد کرد و در باطنی آن غفلت کجا که نکمال تو رسد و آن یده کجا که در چال تو رسد و

گفتم که تو پوره برگزینی ز جمال. آن روح کجا که در جلال نور رسد. انگاه شیخ الاسلام را یک شب باروز
درین رباعی ذوق سماع گرفت و بهیوشش بود بعد از آن حکایت شیخ الاسلام بختیاراوشی افتاد قدس الله سره
الغزیز براغظ مبارک راند شیخ قطب الدین و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره با الغزیز ملاقات کردند
حکایت سیاحی میکرد و دعا گوئی بخدمت ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره الغزیز
حکایت آغاز کرد که وقتی جانب قرش مسافر بودم بسیار بزرگان را خدمت کردم الغرض بزرگی را در میستم
نزدیک شهر سعادت قدسوس ایشان حاصل شد غاری بود که در آنجا بزرگه مسکن داشت چون بدو رسیدم
او را در نماز و ریاضت چندان صبر کردم که از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام باز داد که علیکم السلام یا
شیخ جلال الدین من تخییر و حیران ماندم که او نام من چه داند آغاز کرد که بناگهی العظیم الخیر آنکس که ترا بمن آورد
همون خبر کرد که جلال الدین در ویش می آید بر فور روی بر زمین آوردم فرمان شد که بنشین بنشینم آن بزرگ
حکایت کرد که وقتی در شهر صفایان بودم در ویشی را در ریاضت پیری با عظمت صد و پنجاه سال عمر او بود از
بنسکان خواج حسن ابصری رحمه الله علیه هر که از مسلمانان و غیر ذلک بهر مملکت می آمدند بنسکان بزرگ را و می یافتند
که مهم ایشان آخر رسیدی بعد از آن گفت که من هزار و هفتصد پیر را خدمت کردم هر یکی نصیحتی و پندی گفته اند
اما از آنجمله آخر کسی بود که مرا پند داد و خواج شمس الدین و العارفین بود که او فرمود ای درویش اگر بخوابی که
بخدای تعالی بهی و بد و نزدیک شوی از دنیا نیز ارشود از اهل دنیا دور ماندن در ویش هم از سبب علایق
دنیا است که همه خطاها همین حب دنیا است هر که از اهل دنیا نیز ارشد بخدای تعالی رسید پس ای جلال الدین
مردان خدا از همه بریده اند تا بخدای تعالی رسیده اند بعد از آن شیخ جلال الدین گفت من شب ها ساجا بودم وقت
افطار دیدم دو قرص جوین از عالم غیب پیدا شد آن بزرگ یکی پیش من نهاد که افطار کن چون افطار کردم فرمان داد
بر دو برین گوشه مشغول شو شربت شب گذشته بود کنی بهم مردی جامه صوف سبز پوشیده و هفت شیر برابر او آمدند
سلام کردند و مقابل آن پیر نشستند و گاهی گرد بر گرد میگشتند مرا لرزه در وجود افتاد که یارب این چه بندگانند که
باشیران انس گرفته اند الغرض کلام الله آغاز کردند تا آخر باس و ه ختم قرآن کردند بعد از تلاوت برخاستند
و تجدید وضو ساختند باز در تلاوت مشغول شدند چون صبح دیدم من نیز برابر ایشان نماز کردم مرا این بزرگ
فرمود که این برادرم خضر است آن روی دیدن او بود چون این سخن گفتم بار دوم مصافحه کردم بسیار شفقت بر من
ارزانی داشت انگاه آن بزرگ و آن شیران روی بر زمین آورده باز گشتند انگاه من خواستم و ادعای شوم
آن بزرگوار گفت ای جلال چون میروی برو اما باید که بندگان خدای تعالی را خدمت کنی و خود را در پله
ایشان بندی و در کار خدای تعالی اهل کنی بر سر مقامی برسی اما درین راه که خواهی رفت لب آبی ست نزدیک

آن آب و شیر اندازن چون آنجا برسی اگر آن شیر ضرر تو خواهند نام من بستان که سلامت خواهی گزشت
بعد از آن شیخ جلال الدین گفت من روی بر زمین آوردم و باز گشتم چون در آن مقام رسیدم آن هر دو شیر را
دیدم که نعره زنان بر من زور آورند بدین قصد که مرا پاره پاره کنند چون نزدیک رسیدند بانگ بر شیران
زدم و گفتم که از فلان بزرگ می آیم و زیادت او کردم و بخانه خود میروم همین که نام آن مرد شنیدند دویدند
و سر بر پائی من مالیدند و باز گشتند تا سلامت بمقام خود باز آدم انگاه شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک
راند که چون خدمت شیخ جلال الدین حکایت تمام کرد خدمت شیخ قطب الدین حکایت مسافری خود آغاز
کرد که در مبد حال وقتی در شهری رسیدم و در آن شهر درویشی بود و کرانه آن مسجدی خراب و در آن
مسجد مناره که آن را هفت مناره میگفتند اما یک مناره بود بخدمت ایشان دعائی رسیده بود آن را
هفت دعا میگفتند و دعائی بود و دو گانه نازیم آمده است هر که این دعا را بخواند و در آن مسجد دو گانه بگذرد
خواجہ خضر را ملاقی شود شبی از شب های ماه رمضان شیخ قطب الدین نورالدین مرقدہ فرمود که در آن مسجد
رفتم و دو گانه گزاردم و بر آن مناره بر آدم و این دعا بخواندم و فرود آدم ساعتی توقف کردم جامی بچکس را
ندیدم گویا نمیدانم باز گشتم و از مسجد بیرون آمدم ناگهان مردی را دیدم ایستاده بر من بانگ زد و گفت درین
مکان ما چه میکنی گفت اینجا آمده بودم تا ملاقات خواجہ خضر حاصل کنم دو گانه گزاردم و درین مسجد دعا که
آمده است خواندم و این دولت میسر نشد در خانه میروم آن مرد گفت خضر را چه خواهی کرد که او برگردان
همچوشت باز دیدن او چه شود مگر تو دنیا طلبی گفتم خیر انگاه گفت درین شهر مردی است که خضر بر در خانه
او می آید و دوازده بار رفته است و بار نیافته من و آن مرد بزرگ درین سخن بودیم که مردی نورانی جاها را
سبز پوشیده پیدا شد آن مرد تعظیم تمام پیش او رفت و در پائی او افتاد بعد از آن آن مرد چون نزدیک
من رسید روی سوی آن مرد پیشینہ کرد و گفت این درویش وانی دادنی دارد و یا دنیایم طلبد
آن مرد گفت نه دنیا میطلبند وانی دادنی دارد اما آرزوی ملاقات من و تو دارد و هر دین بودیم بانگ
ناز بر آمدند هر طرف درویشان و صوفیان پیدا شدند و بکبر گفتند کی پیش رفت و امامت کرد و ناز بگزاشت
در تراویح و دوازده سیچاره بخواند و در دلم گزشت که اگر بیشتر نواند بهتر باشد الغرض چون نماز تمام کرد و هر
بطری رفتند من بجای خود آمدم چون شب بگذشت بگاه وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده را ندیدم
چون شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد و در نماز مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند الحمد مد علی ذلک +

تبارک و تعالی پنجم ماه رمضان المبارک سنه خمس و خمین و ست مائت و دولت قدس بوس میسر شد غفران اهل صفه
حاضر بودند سخن در ماه رمضان بود بر لفظ مبارک راند که ماه رمضان بزرگ ماهی است درین ماه ابلیس لعین زنجیر میکند

تا روز مسلمانان امین باشند و جلد و رمای رحمت میکشایند و درین ماه هر روزی و هر شبی پس بر آدمی یک قره
طبق رحمت بر دست گرفته از آسمان فرود می آید فرمان می شود که چون بندگان من و نه افکار میکنند
این طبق رحمت بر سر او نثار میکنند بعد از آن بر لفظ مبارک رانند که روزه سری ست میان بنده بودی هر عباد
که مردم میکنند آن را مسکافات معین است بر خود اما ثواب روزه کسی نداند مگر خدای عزوجل زیرا چه خدای تعالی
میفرماید که الصوم لی وانا اجزی بر روزه مراست و من دانم که ثواب روزه چه دهم انگاه فرمود که این ماه را
سه قسم نام ست قسم اول را دهم رحمت قسم دوم را دهم مغفرت قسم سوم را دهم ازادی این بخش و نسخ نام نهادند
پس در دهم اول رحمت است و برکت از آسمان بر بنده منزل میگردد و در دهم دوم همه مغفرت است و
آمرزیدن است و بخشیدن در هر ساعتی بخلف و لمح نیست که لک در لک مسلمانان آمرزیده نشود و در دهم سوم
آزادی جمله مسلمانان روزه دارندگان این ماه از آتش و دوزخ ست خلاصی دهند و آزاد کنند بعد از آن
بر لفظ مبارک رانند که هر که در آمدن ماه مبارک رمضان شاد شود و حق تعالی او را هیچ وقتی غناک نگرداند و
برکت و خیر در کسب او روزی کند و هر که در رفتن این ماه مبارک غناک شود او را خدای تعالی شادی ای
و دهرانی روزی کند و هیچ غناک نگرداند بعد از آن بر لفظ مبارک رانند که داشتن روزه ماه رمضان ثواب هزار
سال و زمامه اعمال او بنویسند و همان قدر بدی پاک کنند انگاه فرمود که شب قدر نیابند مگر در دهم آخر
این ماه و از شرده شب بیشتر شب قدر است مردی باید که درین شب با غافل نباشد تا از سعادت آن شب
محرورماند بعد از آن همدرین محل فرمود که مردان معنی را تمام سال شب قدر است و نعمت آن شب در
ایشان مرکب پس مقام با راحت همان است که این کس بدو لب شب قدر میرسد بعد از آن فرمود که
بزرگان و خواجگان درین شب هائی ماه رمضان هر شبی در تراویح ختم قرآن کردندی همدرین محل فرمود
شیخ عثمان ماریونی قدس السمره العزیز در هر شب در تراویح و ختم قرآن کردی چنانچه در ماه رمضان
شصت ختم می شدی انگاه فرمود وقتی طرف غربی دعا گوئی مسافر بود در مسجد امام جدادی در ماه رمضان
فرود آمدم بزرگ بود از حد با عظمت او را شیخ عبدالعزیز بن محمد باختری گفتندی او در آن مسجد است کردی
هر شبی سه ختم قرآن مینمودی و چهار سیپاره دیگر بخواندی چنانچه دعا گوئی در آن ماه ساجد بود و نبال و این
سعادت ابروم انگاه فرمود که درین کار تا پنجمین نکتی و مجاهده نه سازی هرگز بمقام نرسی زیرا چه اهل صفا
میگویند که درین راه مجاهده بسیار است انگاه بر لفظ مبارک رانند که خواجه بایزید بسطامی قدس السمره العزیز
هفتاد سال مرخصی عزوجل را طاعت کرد و یگان دو گان سال نفس را آب نداده اند و هیچ آرزوی بنفس
نرسانیده انگاه دریافت بعد از آن چون بار شد هفتاد و یک آواز داد که هنوز آتش دنیا بر داری تا آن را نطفی

بیشتر نتوانی آمد گفت ای من هیچ ندارم آواز برآمد که گرد بر آری چون تمام نگاه کرد پستی و کوه خالی بود
بیرون انداخت انگاه دین مقام رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و بای بای بگریست
و گفت بایزید با پستین و کوزه خالی باریافت مردم با چندین علائق دنیا حاشا و کلاگه بار بایند بعد از آن وی
سوی حاضران کرد و فرمود که اینک ماه مبارک رمضان است کسی باشد که در نماز تراویح ختم کنم همه روی زمین
آوردند و بدین سخن متکفل شدند که زهی سعادت انگاه شیخ الاسلام در بر ششی و در هر تراویح دو ختم کردی و در
هر رکعت ده سیاره اکثر خواندی و هنوز یک پاس شب باقی بودی که فارغ شدی در آن ماه دعا گوئی نیز
در برابر بود بعد از آن در کشف و کرامات سخن افتاده بر لفظ مبارک را ندکد قتی شیخ جمال الدین او چه حجت علیه
و دعا گوئی یکجا بودیم او در ویش صاحب نعمت و باقوت بود چنانچه من و او هر دو نشسته بودیم چند نفر
در ویش از طائفه قلندران با سیجهای آهین در کمر کرده بایند سلام گفتند و نزد شیخ جمال الدین او چه نشستند
هر کسی از آن قلندران بر مزاج درشت سخن میگفتند چنانچه در آن ایام در جماعتیانه شیخ جمال الدین خبرات
حاضر نبود ایشان بر عکس جزرات طلبیدند چنانچه شیخ جمال الدین او چه روی من دید من وی او که حکیم
گفتم رو دانه پیش جماعت خانه شما میروند آنجا حواله کنم تا بروند و بر لب آب جزرات بخورند شیخ جمال الدین
روی بدر و ایشان آورد گفت که درین آب بروید اگر جزرات حاجت ست در ویشان را از حد و شوا بخود
بر خاستند بر آب رسیدند چون نظر کردند تمامی آب جزرات گشته بود آنقدر که توانستند بخورند شیخ
جمال الدین روی بدر ویشان کرد و گفت که درون رفته بنشینید و آرام کنید همدرین محل فرمود از بزرگ
او حکایت کرد که قتی مردی دیگر از حج باید روی بر زمین آورد و گفت من حج بودم شمار در طواف بیدم که
طواف میکردند شیخ جمال الدین بانگ زد که لے نادان حکایت مردان فاش میکند دم در کش که مردان خدا
زیر کلیم میباشند این خود چه چیز است کعبه پیش در راست اگر مردان بخوانند تا تو چشم پیش کنی از شرق
تا مغرب بگردند باز در مقام خود بیایند ساعتی نگزشته بود که درین محل دست آن مرد گرفت و گفت چشم
پیش کن او چشم پیش کرد شیخ را و خود را بر سر کوه قاف دید نزدیک آن فرشته که بر کوه قاف و کلست
همان زمان باز مقام خود آمد شیخ را و خود را دید اقرار کرده باز گشت و این سخن گفت که آری درست گفته اند
مردان خدای را کس نداند مگر خدای عزوجل انگاه خدمت شیخ الاسلام قدس السدسره الغزیز بر لفظ مبارک را ندکد
شیخ جمال الدین او چه را و قتی کس در نماز ندید سهرگاه وقت نماز آمدی او ناپیدا شدی آخر معلوم شد که
در خانه کعبه نماز گزاردی و در کعبه همان لحظه بیا مدی شیخ الاسلام همدرین حکایت بود که بجو بیجا بده کشید
از راه و در رسید و بخدست شیخ الاسلام در آمد روی بر زمین آورد و از بهیبت حضور شیخ الاسلام

نخواست کہ سر آرد همچنان سر بر زمین نہادہ ماند چون نظر شیخ بر او افتاد باہمیت سخن داد کہ سر بر کن سر بر کرد
دوست پیش کردہ بایستاد شیخ الاسلام روی سوئی او کرد کہ لے جوگی از کجائی و چگونہ جوگی از سبب پیچ
گفت چون دوسہ کرت از و مبالغہ پرسیدہ شد انگاہ آہستہ آغاز کرد کہ دہشت حضور حضرت در چنان
اثر کردہ است کہ سخن از من بیرون نمی آید بعد از ان شیخ الاسلام روی سوئی دعا گوئی کرد و گفت این
جوگی بدعوی برآمدہ است چون او روی بر زمین آورد در خاطر گزشت کہ روی او بر زمین سخت باد
در زمان همچنان شد ہر چند کہ میخواست کہ سر بر کند نمیتوانست اگر آن جوگی را دعوی مستغفر نشدے
تا قیامت همچنان افتادہ بودی بعد از ان شیخ الاسلام رو بدان جوگی آورد کہ کار خود تا کجا رسانیدی گفت
کمالیت جوگیان ہمین ست کہ چون جوگی بکمالیت رسد در ہوا شود شیخ الاسلام گفت بشتاب تا ما نشانیم
جوگی بر فرود در ہوا شد شیخ الاسلام نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد بفرمان ظہری غر و جل آن نعلین
نیز بر سر جوگی برفت ہر طرفی کہ آن جوگی در ہوا می شد نعلین شیخ الاسلام بر سر جوگی میزد بر فرود آمد
و اقرار کرد و گفت نعلین کسی را کہ این مرتبہ ست او خود چگونہ خواہد بود بر فرور آن جوگی سلمان شد
و یکی از واصلان حق گردید بعد از ان جوگی ہمدین محل حکایت آورد کہ کیفیت آغاز کرد کہ فرزند ان
نیک و بد در عالم پیدامی شوند از سبب آنکہ خلق بہ اشتراک کردن نمیدانند تا از حال خویش نسرزند
نیک آمد الغرض تمامی کیفیت بگفت دعا گوئی روزی این حقیقت را در خدمت ہنگی شیخ الاسلام بیان
کردم تبسم فرمودند کہ مولانا نظام الدین نیک بود کہ شاخو آموختید اما ترا چکار آید ہم بدو بگزارای بعد از ان
ہمدین محل درویشی با چند نفر درویشان صوف پوش از بیت المقدس رسیدہ بودند بخدمت شیخ
الاسلام بیامند روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید نشستند ہر یکہ آن بزرگ نظر بر روی مبارک
شیخ الاسلام میکرد و سر فرو میکردند آن درویش را چون طاقت نماند برخاست سر در قدم آورد و گفت
ای مخدوم شمارا در بیت المقدس جا رو بہ کشان دیدہ ام پرسید شما کیانید گفتند کہ فرزند فریداجو دہنی ام
شیخ الاسلام گفت آری ہچنین ست اما ترا چہ عہد بودہ است کہ گفتہ بودی مگر آن عہد فراموش کردی
کہ میگویی آن مرد شرمندہ شد کہ من چہ کردم الغرض چون افعال کشید خدمت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
را ند کہ لے عزیز مردان خدا ہر جا کہ نشستہ اند ہا نجا خانہ کعبہ است و ہا نجا عرش و ہا نجا کرسی و ہر چہ
آفریش خدائی ست عز و جل در پیش او موجود است با نگ بدان درویش زد کہ چشم پیش کنی چون چشم
پیش کردند فرمان شد باز کن چون باز کردند ہر چہ از زبان مبارک شیخ الاسلام بیرون آمدہ بود آن جملہ
پیش آن درویش ہموند آن درویش غرہ بزد و بیہوش شد بعد از زمانی بہوش باز آمد اقرار کرد

اہم بخدمت شیخ الاسلام کلاہ یافت اور اخلافت سیوستان دادند و آنجا رفت بعد از ان از ساوان بھر وبر
 روشن شد کہ شیخ الاسلام ہر روز یک بار در بیت المقدس بر فتنی وجاروب داوی وہمان زمان باز آمدی
 بعد از ان ہمدین محل فرمود و از احوال خود حکایت کردند کہ دعا گوئی بست سال در تفکر بود وقتی درین
 بست سال ہمیشہ ایستادہ بودم چنانچہ خون ہمہ رفت از طہریق پامی من روان شدی و درین
 بست سال چنان کہ دم کہ وقتی آب سہر نفس را دادہ باشم و یا لقمہ طعام شیخ الاسلام درین حکایت
 بودند و ویستہ کہ اورا شہاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام روی بر زمین آورد
 فرمان شد نشین بنشینم باشد کہ آن درویش را والی لاہور مبلغ صد دینار بیش و کم دادہ برای خدمت
 شیخ الاسلام فرسناد گفت بیارے درویش ہمہ داشتہ بود و پنجاہ دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد
 شیخ الاسلام بمسم کردند کہ شہاب نیکو قسم برادران کرد و درویشان را این نوع نیکو نباشد از ہشتر منگی
 کشید بر فور صد دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام فرمود کہ اگر ترا این ترغیب مینکند تو درین
 کار خیرہ می شدی و پیش ازین ہرگز بمقتدرمان نرسیدی آخر الامر آن صد دینار را و را داد گفتند
 بیعت از سر نو کن کہ دلک بیت ظل اقامد اکنون بر وہر کرا کلاہ دادنی ست بدمہ کار تو تمام شد محمد مد علی ذلک +
بتاریخ بست و پنجم ماہ شوال روز دوشنبہ سنہ مذکور دولت قد مبوس حاصل شد شیخ جلال الدین
 ہانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین احقاق و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند جوگی
 بخدمت شیخ الاسلام آمد آن روز دعا گوئی از وہر رسید کہ شہاب کرام راہ میر وید و اصل کار در میان
 شہادت اد گفت مرا علم ہمین ست کہ نفس آدمی را دو عالم ست یکی عالم علوی ست و دومی
 از تارک تاناف عالم علوی ست و از تاناف عالم سفلی ست بعد از ان شیخ الاسلام قدس اسد
 سرہ الغریر فرمود کہ آری ہمچنین ست کہ او میگوید اما در عالم علوی صدق و صفا و اخلاق خوب
 حسن معاملہ ست و در عالم سفلی ہمہ نگاہ داشت پامی و پارسانی و زہد ست انکاہ ہمدین محل
 شیخ الاسلام چشم پر آب کرد کہ مرا این سخن او بغایت خوش آمد پس فرمود ہر کہ درین دعوے
 دوستی خدای تعالی کند و محبت و نیاز در دل او باشد او مراد و دعوی کذاب باشد بعد از ان فرمود کہ
 در توارخ قاضی حمید الدین ناگوری قدس اسد سرہ الغریری نوید کہ نزول رحمت در ست اول
 در حالت سلع دوم در وقت طعام خوردن کہ بہ نیت قوت طاعت خورند سوم وقت ماحرا و صفا کردن
 در ویشان اما ہمدین محل بعد از تقریر این حکایت بخدمت شیخ الاسلام قدس اسد سرہ الغریر درویشی
 شش و یا ہفت نفر در رسیدند ہمہ جوان و خرد سال و صاحب نعمت یک پیوندگی داشتند بجا نوادہ

خواجهان چشت ایشان بخدمت بنگی شیخ الاسلام قدس اند سره العزیز عضا داشت که فندک ماهری را ماجرائی است خدا وندباری را فرمان دهد تا با جابر بشنود شیخ الاسلام قدس اند سره العزیز را فرمان داد که فندک و ماجرائی ایشان بشنود و مولانا بدرالدین اسحاق را نیز القعه بکی با دیگر می باجرا کردن گرفت در غایت نرمی که آن روز شما اینچنین گفتندی و من اینچنین دماند این یکدیگر تقریر کردند و من و بدرالدین اسحاق هر دو و الطیف تقریر ایشان در گریه شدید با خود گفتیم که اینها فرشتگان حق اند برای تعلیم ما فرستاده اند که ماجرا اینچنین باید کرد بعد از آن حکایت بسبب شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد که مرگ کردن بر نیاید یعنی اثر غضب پیدا نشود بعد از آن همدین محل فرمود مردم چون طعام تناول کنند باید که ثبوت طاعت کنند که آن نیز از عبادت است و به هوا نفس نخورد انگاه همدین میان فرمود که در راحة الارواح قاضی حمیدالدین ناگوری رحمة الله علیه می نویسد که وقتی در ویشی بر کنار دجله صومعه داشت چند سال در آنجا سکونت کرد و الغرض در ویش دیگر نیز نزد وی آمد چنانچه این در ویش طعام راست کرد و عیال خود را طلب نمود و گفت این طعام را بهر ده آن در ویش به آن عورت آغاز کرد که در آن گزشتی نیست چگونگی در ویش گفت چون نزدیک آب برسی بگو که لے آب بخرمت آن در ویش که درین نسی سال با من هیچ صحبت نکرده است مرا راهی ده تا از راه خواهد داد عورت را عجب آمد که چندین فرزندان آورده ام این قسم را چرا میگوید القعه طعام بستی و روان شد هرگاه نزدیک رسید گفت ای آب بخرمت شوهر من که درین نسی سال با من صحبت نکرده است مرا راه ده در حال آب دوشن شد آن عورت بگزشت و بر آن در ویش رفت سلام کرد و آن طعام پیش آن بزرگ نهاد و در ویش تناول کرد و گفت برو آن عورت در تحیر شد که باز چگونه خواهد رفت در ویش آغاز کرد که این زمان چگونه آمدی و چکنی آن عورت گفت که شوهر من چنین گفته بود آب مرا راه داد و در ویش گفت چون باز ازین طرف بر آن آب برسی بگو که ای آب بخرمت آن در ویش که درین نسی سال طعام نخورده است و اینچنین میگویند عوض عورت باز گشت چون نزدیک آب آمد این سخن بگفت و بر فور آب دوشن شد و عورت بگزشت و برین در ویش آمد عضا داشت کرد که کیفیت هر دو در ویش بر من بگوئی گفت من و آن در ویش هر دو راست گفته ام زیرا چه من نسی سال با تو بهوای نفس صحبت نکرده ام مگر برای گز از آن حق و آن در ویش نیز اینچنین بهوای نفس طعام نخورده است مگر برای قوت طاعت درین صورت او طعام نخورده است بعد از آن سخن درین افتاده بود که خواجه عبدالمدین مسعود رضی الله عنه کوتاه بالا بود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده اند کثیفة العلم یعنی خریطه علم ازین جهت معلوم میشود که کوتاه بالا بود همدین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام بختیاراوشی قدس اند سره العزیز حاضر بودم

رئیس نام یاری ہم خرقة دعاگوئی بیامد و بخدمت شیخ الاسلام روی بر زمین آورد و حکایت کرد کہ من مشتبہ در خواب دیدہ ام کہ قبۃ الیت و در حوالی آن قبۃ خلق انبوی می آید و میرود و پرسیدم کہ درون قبۃ کیست گفتند درون قبۃ رسول خداست صلی اللہ علیہ وسلم و این مرد کہ می آید و میرود و خواجہ عبدالمسعود پیش رفتیم و گفتیم کہ بخدمت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم عرض دار تا سعادت پایوس در یابم و بدینم عبدالمسعود درون رفت و بیرون گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید کہ ترا اہمیت آن نیست کہ مرا بدینی اما برو سلام من بختیار کاکی را میرسان و گوی تخفہ کہ در شہب میفرستادی میرسید امروز نہ شب است کہ نرسید مانع بخیر باد انگاہ شیخ الاسلام ادام اللہ برکاتہ بر لفظ مبارک راند کہ شیخ الاسلام قطب الدین ہر شب سہ ہزار بار درود گفتی انگاہ بختی بعد از ان حکایت مجاہدہ شیخ الاسلام قطب الدین اوشی قدس اللہ سرہ الغریزہ فرمود کہ در بندگی ایزد و اہمال تابست سال خواب بخودہ بود و پہلوی مبارک بر زمین نیامدہ انگاہ ہمدین محل فرمود کہ درویش را خواب حرام است زیرا کہ چون درویش آمد خواب و قرار حرام گشت روزی شمس دبیر نسخہ مطول آورد اجازت طلبید تا بخاندان شیخ الاسلام فرمان داد کہ بنشین بخوان شمس دبیر بپیشی کہ میخواند شیخ الاسلام تنگتر معنی میفرمود و بعضی جا اصلاح در سخنان می نمود چنانچہ اول شمس دبیر خوش شد درین میان شیخ الاسلام فرمود کہ مطلوب چه داری شمس دبیر گفت مادر زال دارم و خود در پرورش او بیاباشم و در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام فرمود برو سکر از بازار الغرض شمس دبیر رفت چند جتیل یگانی بیار و در آن جتیل بیکالے بودہ ست بمقدار پنجہ جتیل کم یا بیش شیخ الاسلام فرمود کہ آنرا قسمت نمایند ہر یکے مقدار حرے رسد مخصوص چہار جتیل از دست مبارک دعاگوئی غایت شد شیخ الاسلام فاتحہ خواندہ اورا وسعتی پیداشت و چنان چند روز پیش سلطان غیاث الدین دبیر شد و کار او ساختہ آمد الحمد للہ علی ذلک

تا سہ پنج پانزدہم ماہ مذکور سنہ الیہ سعادت قد مبوس حاصل شد و الی اجدہن بردست کارکنان خود مثال دو دیہہ و دو بہت تنگہ نقد باسم خدمتی بر شیخ الاسلام فرستادہ شیخ الاسلام نشستہ بود ایشان آن خدمتی پیش آوردند فرمان شد کہ بنشینند شستن و آن مال و منال بخدمت نہادند شیخ الاسلام تبسم کرد فرمود کہ ما را از آغاز تا غایت این چیزے از کسی قبول نکر دہ ام و این سنت خواجگان نیست باز برید کہ طالبان این بسیار اند بدیشان بدید بعد از ان شیخ الاسلام مناسب حال این معنی حکایت فرمود کہ وقتی سلطان ناصر الدین رحمۃ اللہ علیہ بردست سلطان غیاث الدین لمبن کہ طرف ملتان آمدہ بود بزیارت دعاگوئی آمدند چہار مثال از ان چہار رویہ و چہری نقدانہ باسم خدمتی بردعاگوئی آوردند از آنجملہ

چهارویهم جهت شیخ الاسلام و نقدانه جهت درویشان دعاگوئی تبسم کرد و گفت این را بیشتر بود که طالبان ابن بسیار اند بدیشان ده که خدا بجانک و مشایخ ما ازین بات هیچ چیز قبول نکرده اند بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره الغریز چشم پر آب کرد که اگر ازینها بگیریم و الهام جمع کنیم پس ما را در ویش نگویند بل گویند که ما لداست و دیهمه دارد درین صورت رو بدرویشان چگونه نمایم و میان ایشان چنان ایستاده شوم حاشا و کلا برید و دیگران بدید بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی بخدست شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس سره الغریز حاضر بودم همچنان وزیر سلطان شمس الدین انار آمد بدربانه باکو کبده دولت رسید که سلطان شش مثال دیهمه فرستاده ست و چیزه بطریق نذر ارسال داشته بخدست شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس سره الغریز تبسم میکرد که ما قبول میکردیم اگر خوجگان قبول میکردند اگر امروز بتابعیت ایشان نزویم فردائی قیامت چگونه با ایشان روی نمایم حال این را بیشتر بر که طالبان این معنی بسیار اند که کلاه می پوشند بعد از آن سخن در احادیث مشارق الانوار افتاده بود بر لفظ مبارک راند که هر چه در مشارق از احادیث نوشته ست همه صحیح ست سی هزار حدیث که از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم در مشارق انوار نبشت درین کتاب همه موافق نوشته فروای قیامت میان من و خدای تعالی و صحت این سخن حجتی ست از بزرگی مولانا رضی الله عنهما فی رحمة الله علیه حکایت میفرمود که اگر مولانا در حدیث مشکل شدمی و با خلق نزاع در آوردمی در آن نزاع رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و آن حدیث پیش آنحضرت گذراندمی آن حدیث صحیح کردی بعد از آن فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواست که ناز بکند از هیچکس حاضر نبود مگر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما دست او گرفت و برابر خود آورد و بایستایند چون رسول صلی الله علیه وسلم بحر سوست عبد الله بن عباس از مقام خود پیست آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ناز بنگست دست او بگرفت و برابر خود بایستایند و ناز شرمع کرد باز عبد الله رضی الله عنهما از جای خود پیست آمد تا دو سه بار چنین کرد بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بایستم رسول صلی الله علیه وسلم را حسن ادب او خوش آمد و در حق او دعا کرد که اللهم وفقه فی الدارین بعد از آن سخن در کشف و کرامت افتاد بر لفظ مبارک راند که کرامت را مکاشفه میفرمایند و میگویند که این کار سبب حوصلگان ست و مشایخ طبقات ناپندیده اند درین صورت میاید که اینکس خود را چیزی نداند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجه حسن نوری نور احمد مرقدہ بر سر جلد رسید ما بی گهری دام انداخته بود خواجه حسن نوری رحمه الله علیه فرمود اگر در من کرامتی خواهد بود

دو نیم من اهی در دام آمده بود این خبر به خواجہ جنید بغدادی رسید قدس السمره الغریز فرمود که کاش در آن دام باری افتادی تا او را بگزندی باری شهید مردی اکنون کسی چه داند که عاقبت کار او چگونه خواهد شد
 انگاه ہمدین اشا حکایت شیخ سعد الدین حمویہ قدس السمره الغریز فرمود کہ من و او در زمانی یکجا بودیم میفرمود ہر کہ گرامت خود را پیدا کرد ترک فرض کردہ باشد انگاہ ہمدین محل فرمود کہ برادر من سعد الدین حمویہ حکایت کرد کہ والی این شہر برین عقیدہ ندارد تا روزی آن بادشاہ بر درین بگزشت حاجب را فرستاد و این لفظ گفت کہ این صفوی را بیرون طلب تا او را بہ بنیم حاجب درون آمد و پیغام بادشاہ ہمین رسانید من بر سخن او هیچ التفات نکردم بنابر مشغول شدم حاجب بیرون آمد صورت حال باز گفت بادشاہ فرود آمد و بر دعا گوئی رسید چون بدیدم کہ او می آید بر خاکستم و بنشانی کردم الغرض ہر دو یکجا نشستیم انگاہ من اشارت کردم بختی سبب بیارند من سبب را دو بارہ کردہ ہر دو متبادل میکردیم یک سببہ بران طبق بزرگ بود و بدل با دنیا گذشت کہ اگر این شیخ را صفا سے خواہد بود این سبب مرا خواہد داد ہمین کہ در دل بادشاہ این سخن بگزشت دست دراز کردم و آن سبب برداشتم و روی سوی بادشاہ کردم و گفتم کہ من وقتی در سفر بودم و بشہرے رسیدم و در آن شہر جمعیتی دیدم در میان تعالی نام ششم دراز گوش نشسته بود انگشتن بر دست یکے از نظار گیان داود تافتیش حال نماید دراز گوش در دائرہ جمع چہ چنان چشم بسته میگشت و ہر کسی را بوی میکرد تا رسید بر آن مرد کہ انگشتن برابر او بود و بالستاد و ہما بخا قرار گرفت بعد از ان بشتاب بیامد انگشتن از بسته الغرض بعد از تقریر روی سوی بادشاہ کردم کہ اگر از کشف و کرامات چیزے بگویم خود را با آن حار برابر کردہ باشم و اگر بگویم در دل شاہ بگذرد و برین درویش صفای نیست این بگفتم و آن سبب برگ را جانب بیرون انداختم انگاہ شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و ہائی ہائی بگریست و فرمود کہ مردان خدائی عزوجل خود را پوشیدہ داشتہ اند و کرامات خود را کشف پیش کسی نکردہ اند شیخ الاسلام مدین خواند بود کہ باہک ناز بر آمد خود بنابر مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشت احمد مد علی ذلک +

تاسیخ ہستم ماہ مذکور سنہ خمس و خمین دست مائت دولت پانہوس حاصل شد شیخ بدر الدین غزنوی غزنیان و دیگر بخدمت حاضر ہو و ند سخن در عدل امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ افتادہ بود و بر خط مبارک فرمود کہ پیش ازین در باب عدل عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ آمدہ کہ چون امیر المومنین را سلام در آمد روزے تیغ بہ نہ نمود و فرمود بلال را رضی اللہ عنہما کہ بالائی منار مسجد برہ و باہک ناز بگوئی چون بالائی مسجد باہک ناز گفت ہزار ہزار میان کافران افتاد کہ امروز امیر المومنین عمر خطاب رضی اللہ عنہ اعلام آورد و رسولان زندان جملہ کافران شکست و خلل در کار کردیدہ اند کہ عمر خطاب با محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آورد ہمدین محل

حکایت دیگر فرمود که وقتی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در راهی میگزشت جفرات فروشی در راه ایستاده بود و میگفت
او گفت رواداری که در عهد تو جفرات من زمین فرو برد گفت ای زمین جفرات این ضعیفه میدی تا ترا باین دُره
عدل تهدید کنم هنوز نیکو این سخن نگفته بود که زمین لشکرافت تمام جفرات بالا آمد آن جفرات فروش در سجود کرد
بعد از آن هم از بزرگی ایشان حکایت کردند که وقتی در خطیره نشسته بود خرقه خود را بنجیه میزد و پشت مبارک او جانب
آفتاب بود که آفتاب بر پشت مبارک او بتافت گرم شد روی سوی پس کرد و بغضب جانب آفتاب دید و فرشتگان
را فرمان شد که نور از این بستانید که چرا بر پشت عمر بنا بد پس فرشتگان بحکم خدا تعالی نور از او گرفتند جمله جهان
تا یک شد رسول خدای صلی الله علیه و آله و صبحه و سلم آن روز در حیات بودند از حد غناک شدند فرمودند که
قیامت قائم شد که نور از آفتاب بستانید جمله جهان و افلاک تا یک شدند همدین اثنا جبریل علی نبینا علیه السلام
فرو آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم قیامت قائم نشده است اما آفتاب بر پشت مبارک عمر جفت
عمر خطاب جانب او بنظر تنزید و دیده بود دهان و وقت نور از آفتاب بستانیدیم اگر عمر او را بجخته با نور او را در هم
رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر گفت بے یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من
بغضب دیده بودم اما بخشیدم در حال نور بافتاب باز دادند چنان روشن شد انگاه از بزرگی او حکایت
کردند که وقتی جانب قصر روم پیغام فرستاد که مال چغانی فرستی او عذر میگفت فرمود رسولان بروند
و او را ببینند که اگر لائق باشد بفرسودم و گرنه خیر چون رسولان قصر روم در مدینه بیامدند در خانه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه رفتند بجان نبود پرسیدند که کجا رفته است چون در خطیره رفتند دیدند که خرقه را بنجیه میکنند
سلام گفت از ضمیر روشن که امیر المومنین عمر خطاب را بود یک بار بشناخت روی سوی آسمان کرد
و فرمود که مال آوردید ایشان گفتند که او منی ده دُره در پیش بود بدست گرفت و دست بر آورد و گفت
بیند اختم رسولان قصر روم جذب خورده باز گشتند در اثنا راه خبر رسید که قصر روم بر تخت نشسته بود
بارعام داده که کیف ما اتفاق دیوار لشکرافت دست با دُره بیرون بزد قصر سر بریده شد قاصدان
کیفیتی که دیده بودند باز گفتند چندان مال بیامد که آنرا حد و نهایت نبود و چند هزار کفار مسلمان شدند بحد مد علی لاک
بتاریخ بخت و حکیم ماه مذکور نه خمس و سیمین مائة دولت بهسوس حاصل شد سخن در ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک
را اند که وقتی بزرگ از بزرگان دین مهملی بر روی آب انداخته بود و نماز میگزارد و میگفت خداوند حاضر
بر گناه کبیره ارتکاب دارد و از آنان توبیده همدین محل حکایت بود که خضر حاضر شد گفت ای برادر بنگو
من جویم که ارتکاب دارم نشان بده تا از آن توبه کنم آن بزرگ گفت که تو درختی در میان نهال کرده و در
سایه آن می نشینی و آسائش میگیری و باز میگوئی که برای خدا نهال کرده ام خضر در حال مستغفر شد بعد از آن

آن بزرگ در معنی ترک دنیا با خضر علی نبینا علیه السلام حقیقت گفت که چونی و چگونه میباشی بعد از آنان آن بزرگ
گفت من چنانم که اگر جمله دنیا مرا دهند و بگویند که این حساب بر تو نخواهد بود و این هم بگویند که اگر دنیا قبول
نکنی ترا در دوزخ خواهند برد من و دوزخ قبول کنم و دنیا قبول نکنم خضر گفت چرا او گفت زیر اچه مغفوضه
خدای ست عزوجل و آن را که خدای عزوجل دشمن دارد آن را من نیز دشمن دارم و بجای او دوزخ
قبول نمایم و دنیا قبول نه نمایم سخن در آن افتاد که هر کس را می باید که همه حال در یاد حق متفرق باشد
آنگاه شیخ الاسلام ادام السبر بکاته فرمود که یکی از درویشان صاحب نعمت درخواست کرد که آن زمان که
ترا با خدای تعالی شغل باشد اگر از من یاد آید دعا کنی آن درویش گفت زهی آن ساعت که مرا از تو
یاد آید آنگاه سخن در علم و عقل افتاده بود نیز کتاب مفصل در پیش بود و علم بیان میکرد و در آن میان میفرمود
خدای تعالی را بر بندگان دو محبت است یکی ظاهر دوم باطن اما پنجه محبت ظاهر است پنهان برانند و آنچه در
باطن است آن عقل است زیرا که اگر او عالم باشد چون او را عقل است علم او را منفعت نکند آنگاه همدین محل
فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام آن که بر مهتر آدم صلوات الله علیه فرو آمد علم موجودات است که
مهتر جبرئیل علیه السلام فرمان رسانید و در بیان علم و عقل فرو آمد و علم آدم الاسرار کلماتم عرضهم علی الملک
چون علم و عقل هر دو بروی عرضه کردند مهتر آدم صلوات الله علیه در نظر شد که چه قبول کنم پس از عقل را
قبول کرد گفت تو آنم که از عقل علم حاصل کنم آنگاه همدین محل حکایت کرد که مهتر سلیمان صلوات الله
سلامه علیه را در مصحف فرمان شده بود که واجب است جمله عاشقان و صالحان را که از چهار ساعت
غافل نباشند ساعت اول باید که از خداوند خویش مناجات کند و در نماز تا آخر نماز بدعا که ساعت یازدهمی
فیهارب اما ساعت دوم آنست که یک زمانی اینکس گرد خود بر آید و بیندیشد که از کلمات خود چه میگویم و چه میگویم
و در کدام کار مشغول میباشم اما ساعت سوم بیجا ب فیها بنفسه یعنی ساعتی که این کس با برادر خود نشیند
عبیه که از ایشان در نظر آید پیش کسی نگوید و ایشان بگوید تا چه گویند و ساعت چهارم عند الاخوان بجمعت عن
عیوبه اما ساعت چهارم آنست که زمانی بخورد و زمانی نخسپد و کار نیک کند و در صحبت مردمان زشت و
نابندیده نیستند آنگاه بر لفظ مبارک را ند که در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بدستی
در آستی علم و عقل هر دو شریک یکدیگر اند زیرا که عقل را چاره نیست از علم پس فاضل ترین مردمان
کیست که خود را بشناسد پس درین صورت عقل مختار است آنگاه همدین محل فرمود که در تواریخ چینی
حمید الدین ناگور می نویسد قدس الله سره العزیز که هر چیزی را غایتی هست و غایت عبادت عقل
است زیرا که عبادت در علم رنج میبوده است و علم در عقل در دسر و حجت روز قیامت همین عقل است

امام علم را گفتند که شما از هر آیتی و حدیثی هزار مسئله اثبات میکنید از معاونت کدام چیز است فرمود از هر آیتی و حدیثی که مسئله اثبات میکنم از بد و عقل است اگر عقل نبود ی یک مسئله شرعی متواتر است اخراج کنم شیخ الاسلام فرمود که عقل شریف ترین جمله چیز است زیرا چه اگر عقل نبود ی از معرفت باری نتوانست خبر بود می بعد از آن بانگ نماز دادند شیخ الاسلام بنام مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشت احمد علی که بتاریخ و هم ماه ذی القعدة سنه مذکور دولت قدس موسس میسر شد سخن در علم و عقل افتاده بود بر لفظ مبارک را که که علم فاضلترین و بالاترین جمله عبادت است نزدیک خدای تعالی از روز و وقت و حج قرآن انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که علم علمی است که عالیشان ندانند و زهد زهدی است که زاهدان ندانند و کار از این هر دو بیرون است مردی باید که از این هر دو بگذرد و دل خود را بریده گرداند انگاه فرمود اگر مردم درجه علم بدانند که کدام درجه است دست از جمله کارها بدارند و همه در تحصیل علم مشغول گردند زیرا چه علم ابرمی است که جز باران رحمت نبارد پس هر که دست در آن ابرزد از جمله معاصی و عصیان پاک گردد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی من و شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره العزیز یکجا بودیم که علم چراغی است که در قندیل آگبینه پاک که جمله عالم ناسوت و ملکوت از او روشن است پس در علم مشغول است او را از تاریکی چه پاک که در جسم او همه عالم روشن است انگاه همدین محل فرمود که علماء از علم غافل اند زیرا که دنیا را قبله گاه خود گردانیده اند و شریعت را باز پیکره اند و در گاه سلاطین را طواف گاه خود ساخته اند و بغرور داناتی مغرور نفس خود گشته اند انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست که اکنون قوت و برکت کجا مانده بود بعد از آن همدین محل فرمود که در شرح علمای نویسنده که فردای قیامت آتاه و صدقاً صلحاً و اهل علم که در دنیا با اهل دنیا مشغول بودند و کار علم نیکو کردند و فرمان شود که ایشان را در عوالت حاضر آورند و فرمان شود و فرشتگان عذاب را غلپهای ایشان گردان ایشان کنند و بدوزخ فرستند انگاه شیخ الاسلام قدس سره العزیز فرمود که این علماء آیتانند که در ظاهر بعلم پارسای خود ارمیکردند و در باطن بعلم کار میکردند و بجمله و تهمید دنیا را از میان می ربودند بعد از آن بر لفظ مبارک را اند که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمه الله علیه می نویسد که چون مرد در کار علم مستی نشود و بر آن کار کند و حق سبحانه و تعالی او را چنان توفیق منید که حق از باطل جدا کند و نیک از بد جدا کند و حلال از حرام بشناسد انگاه فرمود که علم چندین نوع است اما نام عالمی مطلق است فی الحقیقه عالم بهمان است که او علم نبوی داند و علم نبوی آسمانی است و وحی از پروردگار علم است که بر پیغمبر رسیده است از و هارسیده انگاه سخن در معرفت افتاد بر لفظ مبارک را اند که ایکس را بخود شناخت نباشد

هو او هوس بتلای خود گرداند اگر خود را بشناسد با دیگران الفت نباشد کسی را که محب حضرت حق باشد اگر
 بعد از آن ملک هزاره هزار در نظر او آرد نداند و بگوید که چشم بنگرد و بعد از آن سوی دعا گوئی وی فرمود که
 اهل معرفت قومی اند که اگر از عویش تاثری صد هزار ملک مقرب چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
 نظر اهل معرفت نهند او در صحبت و رجوع معرفت باری تعالی ایشان را موجودند پندارند و او را
 از آمل و بیرون شدن ایشان خبر نباشد و اگر خلاف آن باشد مدعی دروغ زن باشد اهل معرفت
 بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ شهاب الدین بهرودی قدس الله سره العزیز
 حاضر بودم فرمود که چون حق تعالی خواهد که بنده خود را دوست دارد در ذکر بروی کشاده گرداند
 و در سزای حیرت و دشت فرو د آرد که محل عظمت و جلال او باشد پس در حفظ و حمایت خدایتقا
 باشد بعد از آن همدین باخا فرمود که روزی بخدمت شیخ الاسلام سنجری قدس الله سره العزیز حاضر
 بودم فرمود که اهل معرفت راست توکل در اوقات و آن از علم علوی و شوق پس هرگاه این مقام
 میسر آید اگر در آتش بسوزند خبر نباشد بعد از آن فرمود که اهل معرفت را دعوی گفتگوی انگاه دست
 آید که اول خود را از اثر معرفت خلق نماید و کسانیکه بدعوی محبت در بحث آیند ایشان را بقوت گشت
 ملزم کند بعد از آن نقل شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز حکایت کرد که وقت رحلت
 ایشان مریدی حاضر بود آن مرید میگوید که بخدمت شیخ جمال الدین چون بودم از جهان نقل میکرد دیدم که تبسم
 می نمود چنانچه در حیات تبسم بود پرسیدم که مخدوم شامده اید تبسم چیست گفت اهل معرفت خدایتقا
 چنین باشند بعد از آن بر لفظ مبارک را ند که در عشق و معرفت درست کسی ست که در هیچ شی خرق تعالی
 یا و شش نیاید انگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره العزیز
 که درخت عقل را آب حکمت دهند تا خشک نشود و بر مزید گردد و درخت غفلت را آب جهل دهند تا
 بریزند گردد و درخت توبه را آب است تابا لایه درخت محبت را آب محبت دهند تا بریزند گردد و بعد از آن همدین محل فرمود که از اوقات چه
 معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز سگینه آن کسان بزرگوار نقل می کرد که چند صد مرتبه سوره الفاتحه را در خواب می گوشت
 دوست خلی میمن الدین سنجری خواب آید با استقبال او آمده ام چون خوابه نقل کرد در پیشانی نوشته دید
 نوشته دیدند حبیب اللهات فی حب الله شیخ الاسلام دین حکایت بود که با یک ناز بر آمد خوابه در نماز مشغول شد
 خلق و دعا گوئی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاسیخ و و از دهم شهر ذیقعد سنه خمس و خمین دست ماته دولت پایبوس همسرش مولانا
 بدر الدین غزنوی و شیخ بدر الدین هانوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در برگی ترک دنیا فیت

بر لفظ مبارک راند که حق تعالی ازان روز باز که این دنیا آفریده است از دشمنان یکی در وی نگریسته نگاه همدین
 میان فرمود که امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده است که از دو چیزی ترسم یکی آمدن وی درازی اهل دوم
 متابعت دنیا و هوای نفس زیرا که نفس بنده را از یاد حق باز دارد و درازی اهل آخرت را فراموش کند
 نگاه فرمود که بزرگے بود در غزنین از او پرسیدم که دنیا بسوی ما پشت دارد و آخرت سوی ما روی دارد
 هر یکی از ایشان بسرائند فرمود که بر شما باید که شما بر آخرت باشید آخرت را بسیار کنید که فردا بسیار کا میخورند
 و آنچه امروز در اینجا ساخته می شود آن وقت میسر نخواهد شد بعد ازان همدین محل فرمود که خواجه عبد الله
 سهیل تسری رحمه الله علیه آنچه از مال دنیا داشت همه بخلق داد و مردمان و اهل خاندان او زبان بکشت
 گشادند که ذره برای هیچ لایبی نگاه داشتی فرمود که چه حاجت است که نگاه دارم بعد ازان همدین محل
 فرمود که در اسرار العارفین نوشته یافته ام از خواجه یحیی معاذ رازی رحمه الله علیه که چون حکمت از
 آسان فرود آید سومی لها بی آرام نگیرد که اگر این چهار خصلت در دست اول آنکه حرص دنیا در دل آدم اند
 که فسر داده خواهم کرد سوم بغض و حسد با مسلمانان چهارم دوستی شرف مجاه آرم گیرد اگر این چهار خصلت
 یکی بود آنجا قرار نگیرد نگاه فرمود که برادر پهلوان الدین زکریا رحمه الله علیه یکجا بودیم حکایت زهد میرفت فرمود که
 زهد دروشی سه چیز است و در کسی که این سه چیز نیست زهد نیست اول شناختن دنیا و پس است بر داشتن از دنیا
 دوم خدمت مولی کردن و نگاه داشتن ادب سوم آرزو مندی آخرت و طلب کردن آن بعد ازان
 بر لفظ مبارک راند که از خواجگان بانخواجه فیصل عیاض رحمه الله علیه چنان رسید که روز قیامت دنیا را
 بیاریند او در میان عصمت بخرامد و برینست نیکوی خود نماید و گوید یارب مرا سزاوار یکی از بندگان
 خود گردان از حضرت خداوند جل شانہ آید که ای دنیا نه پسندم مرزا و ایشان را که در متابعت تو
 بوده اند پس دنیا را پیا ر مشور گردانند نگاه سوی دعا گوئی روی کرد و میخواست که ترک دنیا کن تا
 فردا برابر و رخ فرو می نگاه همدین محل فرمود که چندین فتوح و نفع که بر دعا گوئی میرسد اگر نگاه دارم
 خزانہ ما پر شود اما آنچه می آمد در راه او صرف میکنم همدین محل فرمود که خواجه مودود حشمتی قدس الله سره بغیر
 در شرح اولیایمی نویسد که بدی با در یک خانه جمع کنند و کلید آن خزانہ از دنیا گردانند پس هر که داند
 برگردان آن خانه و کلید نگردد که همه بلا و بدی از دنیا است بعد ازان تفسیر امام زاهد و پیش بود و روایت آمد
 نجی المخفضون و هلاک المثقلون یعنی برینند سبک ساران و هلاک شوندگران باران بعد ازان سخن در بزرگی
 خدای تعالی افتاده بود بر لفظ مبارک راند که حق تعالی از همه بزرگ است پس چون چنین باشد چرا بود که
 مردم از چنین نعمت خود را محروم گردانند و بفرزدک صرف نکنند بعد ازان فرمود که خدایتعالی را بندگان نند

در شنیدن نام دوست جان و مال فدای کند چنانچه در اسرار تابعین آورده اند که در وقتی درویشی
در باویه مسکن داشت شصت سال در عالم تفکر ایستاده بود ناگاه از عالم غیب آواز برآمد یا اسد
درویش چون نام نامی شنیده نعره برد و بیقصد نظر کردند جان بحق تسلیم کرده بود بعد از آن همدین
محل فرمود که اگر اهل سلوک زانے از ذکر خدای تعالی بازمی مانند میگویند که مامرده ایم اگر زنده
می بودیم ذکر مولی از مافات نشسته بعد از آن همدین محل ملائم بمعنی فرمود که وقتی بزرگ بود در
بعد از هزار بار ذکر اسد وظیفه داشت تا روزی از وی فوت شد از عالم غیب ندا آمد که فلان
ابن فلان مانند چنانچه جمله خلق بر حکم ندا فلان نماند خروج کردند و بر در آن بزرگ حاضر شدند او را
حی و قایم یافتند عجب مانند و بمعدرت درآمدند آن بزرگ تبسم کرد که معنی راست آمده بودید همچنان
بدانید که در ندا بود زیرا که وظیفه من از من فوت شده در عالم غیب ندا دادند که فلان نماند بعد از آن
همدین اثنا فرمود که ذکر مولی بر زبان داشتن نشان ایمان است و نیراری است از اتفاق حصارت
او را از دیو و حرزست او را از آتش و دوزخ بعد از آن همدین محل فرمود که در شرح مشایخ می نویسند چون
مومنان بذکر خدای تعالی دهن باز کنند و برای آسایش آسمان که بر خیزد و شادی ها کنند که خدا بی تعالی گناهان
شما بیا مرید انگاه بر لفظ مبارک رانند که در سیوستان بودم درویشی را در یافتیم در عالم سکر ایستاده جز
ذکر سخن نبود آری چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که اینکس شب و روز ایستاده و نوشته و خفته و
بیدار و پاک و جنب از یاد حق تعالی غافل نباشد مگر بوقت قضای حاجت بعد از آن همدین محل فرمود که
بزرگی بود که اگر کسی را در حدیث مشکل بودی آن حدیث را صحیح کردی روزی سخن در ریش افتاده
فرمود که شانه کردن در ریش سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم و پیغمبران دیگر هر که در شب ریش را
شانه کند حق تعالی هرگز بر او آفت درویشی نیارد و هر موی که در ریش او باشد حق تعالی ثواب هزار
برده آزاد و نامه اعمال او ثبت فرماید همان قدر بدی دور کند ثوابی که در گردن شانه است اگر مردم بدانند
دست از جمله عبادات بدارند و همدین عبادت مشغول شوند انگاه بر لفظ مبارک رانند که یک شانه نشاید که
دو کس کنند زیرا چه جای افتد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم عورتی
دو بچه زانید متصل بهم در حضرت رسول عرض داشتند که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم فرماتا یک دیگر جدا
شوند رسول صلی الله علیه و سلم در فکر بود که درین اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمان می شود که یک شانه راست کنید و آن شانه در سر هر دو بگردانید بفرمان خدای عزوجل از هم
جدا خواهند شد رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که بروید چنین بکنید چون یک شانه در سر هر دو کردند چنانچه خبر

ازیکه یک جدا شد بعد از آن سخن در نماز جماعت افتاده درین باب نیکو غلو کرد و در بعضی مباحک را ندکه اگر دو کس
 بهم باشند جماعت باید کرد اگر چه با دو کس جماعت نباشد اما ثواب جماعت باشد اگر همین دو تن باشند
 باید که برابر بایستند بعهده شیخ الاسلام بر لفظ مبارک را ند و این حکایت فرمود که وقتی بجانب لاهور بودم
 عزیز را در یافتیم از حد بزرگ صاحب نعمت بودم چون ملاقات حاصل شد روی سوی من کرد و گفت
 مردم را از ذکر خدای تعالی شش چیز حاصل می شود اول بحالتی رسد که حضرت تقدس را بدل بدن بیکرد
 دوم آنکه خدای تعالی او را از معاصی باز دارد که در وقت ذکر از فکر معاصی دور نبود علامت آن باشد که
 او را خدای تعالی دور انگذد سوم ذکر باری تعالی بسیار گوید که مشرف باشد و دوستی خدا در دل مستحکم گردد
 چهارم چون حق تعالی را مردی یاد کند او را دوست تر دارد پنجم هر که ذکر خدای تعالی بسیار کند از شر دیو
 و پری بر پشت شتم خدایتعالی در گور او منس باشد انگاه ملائم این معنی فرمود که هیچ ذکر ی برابر کلام هم
 نیست می باید که آن را بخواند که ثمره آن از همه طاعتها فاضل ترست بعد از آن ملائم این معنی فرمود که
 شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوسی قدس المدمره العزیز که در خبر آمده است از
 رسول الله صلی الله علیه وسلم که سوره المملک را در تورات نام ما ثور است و در پارسی نام ما ثوره و برادرند
 است عذاب گور را بعد از آن گفت که در خبر مطهر است هر که در شب سوره تیس را بخواند چنان باشد که
 شب قدر یافته است بعد از آن ملائم این معنی فرمود که بزرگ بود در بغداد و اندام بسیار گنجی روزی
 در راهی میگذشت از موضعی چوبی بر سر او رسید سیرا و بشکست و خون روان شد هر قطره که بر زمین
 می افتاد نقش اندام پیدا می آمد پس بحقیقت باید دانست که هر که در کار می برد در همان کار همچنان بخیر
 بعد از آن سخن در دعا افتاد بر لفظ مبارک را ند که در قافوی کبری نوشته دیده ام که انا ابو هریره عنه گفت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیء اکر عند الله من الدعاء یعنی نیست هیچ چیزی نزدیک خدای تعالی
 که ای ترا زودا بعد از آن فرمود که شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس المدمره العزیز روایت کرد
 از خواجه عثمان مارونی قدس المدمره العزیز که در قوت القلوب می نویسد ان المدیج الملمین فی الدعاء
 یعنی دوست دارد خدای تعالی کسانی را که دعا بسیار کنند بر درگاه او بعد از آن فرمود که وقتی در میان
 من و برادر من بهاء الدین ذکر یاکجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود حکایت در دعا میرفت آن
 بزرگ هر که چهار چیز بگیرد ایزد تعالی از وی چهار چیز بزرگ گیرد اول هر که زکوة بگیرد و حق سبحانه و تعالی
 مال از وی بگیرد دوم هر که صدقه و قربانی بگیرد ایزد تعالی عافیت از وی بگیرد و هر که ترک نماز گیرد ایزد
 جل جلاله از وی ترک عبادت بگیرد ایمان از وی بگیرد و هر که دعا بگیرد ایزد سبحانه و تعالی اجابت عاز وی بگیرد

و ہمدین محل فرمود کہ وقتی در بغداد مردی را در پیش شہ انداختند بقصد ہلاک او ہفت روز پیش بہن شیر ہود ہلاک نہ کرد و فرمان خدای تعالی نبود کہ او را ہلاک کند سلامت بیرون آمد و سلامتی او ازین دعا بود کہ اسم باری تعالی نزدی بود اسم غظم این ست بسم اللہ الرحمن الرحیم یا دائم یا فائز یا قائم یا زوال و یا امیر بلا و زیر انکاح شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت دشمن تو ہمین نفس امارہ است و ابلیس لعین نیز ہمدین محل بانگ ناز بر آمد شیخ الاسلام بنابر مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند الحمد للہ علی ذلک ۔

بتاریخ دوم ماہ ذی الحجہ سنہ خمس و خمیس و ست مائتہ دولت پائوس حاصل شد سخن در فضیلت ماہ ذی الحجہ افتادہ بود بر لفظ مبارک راند کہ در او را د شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس ہمد سرو العزیز بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ آمدہ ست کہ دو رکعت نماز در اول شب ماہ ذی الحجہ بگزارد و در رکعت اول فاتحہ یکبار و ستہ آیت از سورہ انفام و در رکعت دوم فاتحہ یک بار و قل یا ایہا الکافرون یکبار بخواند حق سبحانہ و تعالی ثواب حج کنندگان و زائران اعمال او بنویسد بعد از ان شیخ الاسلام ہر زبان مبارک راند کہ وقتی جوانی فاسقی بد کردہ واری گناہکاری نقل کرد خلق ان سبب او متاسف بودند کہ حال آن جوان در گور تنگ و تاریک چگونہ خواہد بود ہمدین محل بزرگے از بزرگان او را بخواب دید پرسید کہ خدای تعالی باتو چہ کرد گفت آنزلن کہ مراد گور فرو آورد و خلق باز گشتند فرشتگان عذاب آمدند باعمود ہای کہ زند و مرعذاب کنند فرمان آمد از ان زندہ کہ میر و آن پانیہ فنانہ پذیرد کہ دست ازین بندہ بدارید کہ من اورا بیا مرزیدم و جائی او در بہشت دادم و او یکی از حج کنندگان ست فرشتگان عذاب دست از من باز داشتند و در حضرت بنی نیاز عرض داشت کردند کہ الہی این جوان فاسق و مراری بود چہ نیکی و روجود پیدا آمد کہ اورا بیا مرزیدی فرمان شد چہنیں ست کہ شما بگوئید اما در شب اول از ماہ ذی الحجہ سالے دو رکعت نماز گزارے پس اورا بیا مرزیدم بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ از وہب بن نبہ رضی اللہ عنہ آمدہ ست کہ حق سبحانہ و تعالی ہدیہ فرستاد بر مہتر موسیٰ صلوٰۃ اللہ علیہ مہتر جبرئیل علیہ السلام ہدیہ آورد و گفت ای موسیٰ ہر کہ در ایام عشرہ ذی الحجہ درین ہ روز این کلمات بگوید چنانست کہ دوازده ہزار بار تو ریت خواندہ باشد و گوئندہ این کلمات را دہ ہزار نیکی و دائرہ اعمال او بنویسند و دہ ہزار بدی دور کنند و ہزار فرشتہ صلوات گویند و عمل او از اہل زمین فاضل تر باشد بعد از ان شیخ الاسلام قدس بر لفظ مبارک راند کہ در عوارف شیخ الاسلام شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ سرہ العزیز بروایت فقید ابوالیث سہر قندی رحمۃ اللہ علیہ نوشتہ دیدہ ام کہ این کلمات دعا بخیل منزل بود از آسمان بانی از برکت این بنیامی شود و نور می بیند کہ از آسمان فرود می آید انکاح شیخ الاسلام فرمود

هر که حرمت و تعظیم این کلمات بردارد تا اثر آن بر بیند انشاء الله تعالی اول روز صد بار بخواند لا اله الا الله و حده
 لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده اخیر و هو علی کل شیء قدیر دوم روز صد بار این
 کلمات بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له اله و احدا احد اصدا فردا و ترا لم یخذ صاجته و لا ولد
 سوم روز صد بار این کلمه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له احد اصدا لم یله و لم یولد و لم یکن له کفو احد
 چهارم روز صد بار این کلمه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی
 لا یموت بیده اخیر و هو علی کل شیء قدیر پنجم روز صد بار این کلمه بگوید حبیبی الله و کفی و سمع الله لمن دعا و لیس
 و راه المنتهی سبحان من لم یزل کرمیا و لا یزال رجیا بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک رانده که ششم روز
 باز از سر گیرد و بهمین ترتیب بخواند باز فرمود که در عشره متبرکه ذی الحجه دو رکعت نماز بگذارد بعد از توپش از
 خواب در هر رکعتی فاتحه یکبار و آنا اعطینا و اخلاص یکبار باری حق تعالی او را ثواب چندان دهد که جز خدا تعالی
 تعداد آن و دیگرے نداند و گرانده این نماز ازین جهان بیرون نشود تا جای خود در بهشت نرسد بعد از آن
 هم ملایم این معنی فرمود که شیخ الاسلام شیخ سعد الدین حموی رحمة الله علیه را در خواب دیدند گفتند کیف حالک
 گفت خدای تعالی مرا بسیار زیاده بدل هر طاعتی بر اندازد آن ثواب دادند مختلف اما بدل این دو رکعت
 نماز که در هر شبی از عشره ماه ذی الحجه گزارم چندان ثواب کرم شد که آنرا جز خدای تعالی و دیگرے نداند
 بعد از آن فرمود که در شب جمعه که داخل این عشره است و در روز جمعه شش رکعت نماز بگذارد بخواند در هر
 رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پانزده بار و بعد سلام صلوات فرستد و این کلمات بگوید لا اله الا الله و حده لا اله الا الله و حده
 الحق المبین حق تعالی او را چندان ثواب دهد که آن را نهایت نیست و چار هزار پیغمبر ثواب یابد
 و تا سال و دیگر هیچ گناه از او نویسد بعد از آن فرمود که یاری بود از یاران من از حد صالح و صاحب نعمت
 او این نماز بگذارد و می چنانچه نقل کرد بعد از نقل او را در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
 گفت در او را و شیخ الاسلام معین الدین سنجر می قدس الله سره الغریر نوشته دیدم که رسول صلی الله
 علیه و سلم فرموده است هر که سوره الفجر در ایام عشره ذی الحجه بخواند حضرت عزت جل جلاله آن بنده را از آتش
 و دوزخ خلاصی دهد انگاه همدرین محل فرمود که بعد از نقل شیخ الاسلام معین الدین سنجر می قدس الله سره الغریر را
 بخواب دیدند که حال موت و گور و منکون فیکر چه شد فرمود همه بفضل خدای تعالی آسان شد اما چون ملازمین
 بودند سر بسجده نهادند اما مد که لے معین الدین سر بر کن سر بر کردم فرمان شد که چرا چنین ترسیدی گفتم
 الهی از ترس جابقی و قهاری تو فرمان آمد آنکس که در کار راست مادر کار اویم و هر که قدر عشره ذی الحجه
 و سوره الفجر خوانده باشد او را از ترس چه کار بود برو که ترا بسیار زیاده و ترا از اوصلاان خویش گردانیم

اول بعد فاتحه اتم شریح یکبار و در رکعت دوم بعد فاتحه و المرسلات یکبار و در رکعت سوم بعد فاتحه و الفتحی یکبار و در رکعت چهارم بعد فاتحه اخلاص یکبار بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که در او را شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز آمده است از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هر که دو رکعت نماز بعد عید اضحی در خانه بگذارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره المرسلات پنج بار آن بنده شریک گردد در حج و عمره و در دعای حاجیان در طواف سعی کرده باشد و حق سبحانه و تعالی او برکت دهد بعد از آن فرمود که در او را شیخ الاسلام شیخ عثمان مارونی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که در آخر سال و آخر روزی که هر که این دعا بخواند حق تعالی او را تمام سال در امان خود نگاهدارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ما علمت من عمل فی هذه السنه مما نیتته عنه و لم یضنه و لم یتروکم تنسه و حلت عینی بقدر تک علی عقوبتی و دعوتی الی التوبه بعد حلالی علیک اللهم الی فاستغفرک فیها یا غفور یا غفرلی و ما علمت من عمل ترضاه عنی و دعوتی الثواب فقبله منی و لا تقطع رجائی یا عظیم الرحار اللهم ارزقنی خیر هذه السنه و افيها برحمتک یا ارحم الراحمین

الحکامه فرمود که برادر من شیخ بهاء الدین ذکر یا قدس الله سره العزیز آورده است که مصطفی صلی الله علیه و سلم میفرماید هر که دو رکعت نماز آخر ماه ذی الحجه بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و چندی از قرآن بعد از سلام هفت بار این دعا بخواند حق تعالی او را بیا مرز و بمرز در آن سال گناه کرده باشد آن نیز بخشید شیخ الاسلام درین نواید بود که بانگ ناز بر آید چنانچه بنابر مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند الحمد لله علی ذاک

بتاریخ هفتم ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسين و ست مائه دولت پایوس میسر شد سخن در مذہب افتاده بود بر لفظ مبارک را آنکه اول مذہب امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه دوم مذہب امام شافعی رضی الله عنه سوم مذہب امام مالک رضی الله عنه چهارم مذہب امام احمد حنبل رضی الله عنه پس بیاید که مردم در چهار مذہب شک نیا رند تا مسلمان سنی باشند و یقین بدانند و اعتقاد کنند که مذہب امام اعظم رضی الله عنه از همه مذہب فاضل ترست و شریف تر و مذہب دیگران پس اند زیرا که مذہب اول که در عالم نباشد مذہب امام اعظم است رضی الله عنه و افضل للمتقین و حق عند الله تعالی کی بیش نیست و مذہبی که ما در آنیم مذہب ابو حنیفه است رضی الله عنه و مذہب صواب است و احتمال خطا ندارد اما آنکه بعضی گفته اند چهار مذہب بر سنت و جماعت بودند و هیچکس از مجتهدان میل به هوای نفس و بدعت نکرده اند چگونه بندای خدا بوده اند که جز متابعت کتاب و حدی تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده اند بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که در قنای ظهیری صاحب قنای و مشتهر است در آخر باب این حکایت که امام سلمان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج را بگذراند در و خواست کرد و بانفس اندیشید که شاید بار دیگر قادر نشوم حج گزاردن پس ربان خانه کعبه شریفه گفت

در باز کنید و اجازت دهید تا من یک شب خدای عزوجل را عبادت کنم گفتند این کاری بیش از تو کسی را
 میسر نشده است اما چون ساقی در علم و مردمان بتواتر می کنند در باز خواهم کرد آخر در باز گردانم مسلمانان
 در رفت و میان دو ستون بایستاد پای چپ را بر پای راست نهاد و نمیی قرآن بخواند و باز پای راست
 بر پشت پای چپ نهاد و نمیی قرآن دیگر یک پای ایستاده بخواند و تمام کرد چون سلام گفت مناجات کرد که
 الهی نکردم هیچ عبادتی که چنانچه حق باشد و نه شناسنا ختم ترا چنانکه حق شناسنا ختم است نقصان خدمت مرا
 بحال معرفت در گزار با تاف آواز داد که لے ابو حنیفه بدرستی و راستی که بشناسنا ختمی و خدمت کردی تا بیا زینجا
 و مر کسے را که پیروی تو کنند و در مذہب تو باشند تا قیامت و بعد از آن چون شیخ الاسلام این حکایت تمام
 کرد فرمود که الحمد لله ما در مذہب او نیم بعد از آن ہمدین محل فرمود بروایت صحیح اسمعیل بخاری رضی اللہ عنہ
 کہ او فرمود کہ محمد حسین شیبانی رحمۃ اللہ علیہ را در خواب دیدیم پرسیدیم کہ حضرت غزٹ با تو چه کرد امام
 محمد گفت کہ مرا بیا مریدند و حضرت غزٹ فرمود کہ اگر میخواستم ترا عذاب میکردم اما اگر علم بیان نمیکردی
 اسماعیل گفت پرسیدیم کہ ابو یوسف قاضی کجاست امام محمد گفت میان آسان و زمین پرسیدیم
 امام عظیم کجاست گفت بیہات او و علیین ست بعد از آن حکایت در فرق مذہب افتاد کہ بہتر کلام ست
 شیخ الاسلام چشم پر آب کرد بیہات من نام امام عظیم نمی توانم گرفت اما ایشان را شاگردی بود و محمد
 شیبانی آن زمان کہ امام محمد سوار شدی امام شافعی رکاب گرفتی و امام محمد شاگرد و را شاگرد بود و پس ازینجا
 معلوم شد کہ چند و چند فرق ست میان مذہب بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ وقتی قاضی حمید الدین
 ناگوئی و شیخ قطب الدین بختیار اوی و شیخ جمال الدین تبریزی و شیخ بدر الدین غزنوی قدس اللہ سرہما العزیز و مسیح جامع
 دہلی چند روز معتکف شدند ہر کسے دو کان ختم در روزی بر خود و وظیفہ کرد و چنانکہ شبے از شب بزرگ دیگر
 گفتند اگر بتوانیم در یک پای ایستادہ شویم خدای تعالی را ہمین سبب طاعت کنیم یعنی در طاعت بدو
 رکعت نماز بروز آریم ہر ہمہ گفتند نیکو باشد چون شب قاضی حمید الدین ناگوری در پیش رفت و ایشان بدو
 رکعت نماز بدو افتاد کرد و ہر ہمہ در یک پای ایستادہ شدند قاضی حمید الدین در یک پای ختم قرآن کردی
 و چارہ سیپاہ دیگر زیادہ خواندہ و در رکعت دوم ختم دیگر تمام کرد و سلام نماز داد و مناجات کرد کہ الهی
 عبادتی چنانچہ حق عبادت ست نکردیم پس بخشش مارا و نقصان خدمت مارا بحال معرفت در گزار از گوشہ
 آواز برآمد کہ ای دوستان ما نیکو شناسنا ختم مارا و خدمت و طاعت نیکو کردید پس شمارا بیا مریدیم و آنچه
 مطلوب شاست بشما دادیم انکاء آن بزرگان از آنجا متفرق شدند و مسافر گشتند بعد از آن کہ در آن افتادہ
 شجرہ مذہب می باید دانست کہ بحضرت الہیہ ست چگونہ می پیوند فرمود کہ چنانچہ مرید را شجرہ پیوند ہست

فرض است شجره مذہب نیز باید دانست که بحضرت الوہیت چگونه پیوندد انگاه شیخ الاسلام قدس سرہ
 العزیز فرمود کہ اگر پرسند کہ در مذہب کیستی بگوید در مذہب امام اعظم کوفی رحمۃ اللہ علیہ و ابو حنیفہ و در مذہب
 امام ابراہیم علقمہ و علقمہ در مذہب امام ابراہیم نخعی امام نخعی در مذہب امام عبد اللہ سعود و امام سعود
 در مذہب ابو ہریرہ و ابو ہریرہ در مذہب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
 در مذہب ابراہیم خلیل اللہ و ابراہیم خلیل اللہ در مذہب نوح علیہ السلام و مہتر نوح در مذہب شیت
 علیہ السلام و شیت در مذہب مہتر آدم علیہ السلام و مہتر آدم در مذہب جبریل علیہ السلام و مہتر جبریل
 در مذہب مہتر میکائیل علیہ السلام و مہتر میکائیل در مذہب اسرافیل علیہ السلام و اسرافیل در مذہب
 مہتر عزرائیل علیہ السلام و مہتر عزرائیل در مذہب حضرت احدیت صمدیت اما اینجا هیچکس نداند کہ
 خدائی تعالی جل جلالہ بعد از ان حکایت را دعیہ ماثورہ و آیات قرآن افتاد بر لفظ مبارک راند کہ یکس
 میباید از دعا و آیات کلام اللہ خالی نباشد و پیوستہ درین کار باشد تا در امان باری تعالی باشد انگاه
 فرمود کہ نماز تہجد بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فریضہ بود و در حق ماست و آن ہشت رکعت است نزدیک
 سحر و ہرچہ داند از قرآن بخواند اما این معین نیست در ان کوشد کہ قراۃ دراز بخواند کہ مصطفی صلی اللہ علیہ
 وسلم قراۃ خواندہ ست انکہ ما تم این معنی فرمود کہ وقتی بزرگے بود از بزرگان دین او شیعہ قطب الدین
 گفتندی از حد بزرگ بود و وقتی نماز تہجد او فوت شد خدمت ایشان را در روزانہ چند روز در ان درو
 مبتلا ماند و رکہ خود ہر ادا کہ این در و در ان کجاست در سہر او فرو خواند کہ اسے بزرگ نماز تہجد فوت کردی
 ہمین بار آورد کہ بدین بلا مبتلا شوی آخر معلوم شد کہ پیش ازین یک شب نماز تہجد فوت شدہ بود و بعد از ان
 بر لفظ مبارک راند کہ در او را شیخ الاسلام معین الدین سہجی قدس سرہ نوشتہ دیدہ ام بروایت عبد اللہ
 ابن مسعود رضی اللہ عنہما ہر کہ از سورۃ البقرہ آیت بخواند بدین ترتیب کہ چہار آیت از اول آیتہ الکہسی و چہار
 آیت بعد آیتہ الکہسی و دو آیت آخر سورہ بقرہ بخواند در ان نانہ شیطان نرود تا شب و اگر شب خواند تا روز
 انکہ فرمود ہر کہ را در ویشی رسد این کلمہ بسیار بگوید لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بعد از ان فرمود کہ
 وقتی بخدست شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس سرہ العزیز حاضر بودم آئندہ بیاد و روی
 بر زمین آورد و فرمود شش ہفت و عوفہ کرد کہ در محاش تنگی دارم شیخ الاسلام بر فرمود فرمود باشد کہ
 این نمیکوید لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم گفت راست نمیکویم انکہ فرمود کہ از رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم روایت است ہر کہ این کلمہ بسیار گوید حق تعالی او را از آفت درویشی نگہدارد بعد از ان بر لفظ مبارک
 راند کہ در کتاب بغیہ ختم المجتہدین ابو اللیث سمرقندی قدس سرہ نوشتہ ست کہ عجب دارم از چہا رکروہ کہ از

چار چیز غافل باشند اول از آن گروه کہ نعم گرفتار باشند چگونه نگویند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا کہ حق تعالی در کلام مجید فرموده است فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذا لک جحی المؤمنین بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ ہتر ایوب صلوات اللہ علیہ چون بہ بلای کرمان مبتلا شد چهل سال در رحمت بود آنروز کہ وعدہ نجات خواہد شد بحضرت عزت مناجات کرد و فرمان آمد کہ این کلمہ را بسیار بگوئی لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین این کلمہ را چند روز مداومت نمود حق تعالی اورا از ان بلا نجات داد بعد از آن فرمود کہ وقتی جوانی از ہارون رشید بخطای در بند افتاد و درین بود کہ اورا ہلاک کنند بزرگی بر سر وقت اورسید اورا از حد غمگین دید آن بزرگ از حال او باز پرس کرد آخر چون اوروان شد این آیہ میاموخت چند روز آن جوان باین آیت مداومت نمود و خلاص شد و بخلعت خاص مشرف شد بعد از آن فرمود و عجب دارم از آن گروه کہ از کسے بترسند و این گویند حبیب اللہ و نعم الوکیل زیرا کہ حق تعالی در کلام مجید میفرماید فاقبلوا بنعمۃ من اللہ و فضلہ لم یسبہم بعد از آن ہمدین اثنا حکایت کرد کہ وقتی بادشاہی ظالم کہ اورا باوی دسر گرفته بود و دعوی خدای میکرد خاک در دہن آن ناپاک گفت چہ حیلہ سازم کہ این فن دین ستیم گردد وزیرے مکار بود روی سوی او کرد او سر بر زمین آورد و گفت دو چیز عرض دارم اگر بکنی باری اندیشم کن کہ توانی کرد آن فرمود کہ بگو گفت در شہر مذکران و دانشمندان بسیار اند ایشان را از میان بردار چون ایشان نماند اسلام را کس ندان پس ہر چہ دعوی پیش خلق کنی استوار دارند آن بادشاہ ہچمان کرد ہر جا کہ مذکرے و دانشمندی بود از میان برگرفت و ہمہ را بقطع تیغ بخدا رسانید چون از ایشان ہیکس نماند گفت اکنون چہ کنم گفت یک چیز دیگر کن ہر جا کہ اہل کتبہ اند ایشان را نیز از میان برگیر تا علم ننویسند بعد از آن ہر چہ کنی رواست انگاہ بادشاہ این طائفہ را نیز از میان برگرفت و مسلمانان آن شہر بفضالت مبتلا شدند و آن بادشاہ از دین برگشت و بدعوی کردن مشغول شد خاک در دہن آن ناپاک الغرض بزرگی بود از نبیرگان خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہا ہمدین نزدیکی میان اہل کتب گرفتار شدہ بود این کلمہ بسیار گفتی قضا را بر فور آن بادشاہ از تخت فرود آمد معذرت بسیار کرد و فرود اورا ہاکنید و بخلعت خاص مشرف گردانید بعد از آن آن بادشاہ گفت آن زمان کہ آن بزرگ را بیاوردند مارو از دھابا برابر او یکی از پہلوی راست دومی از پہلوی چپ کہ یک لب آنها در زمین و یک بر آسمان آتش از دمان آنها می برآمدند کہ مارخو زند من عجز کردم گفتند دست ازین بزرگ بردار و الانہ ترا ہلاک خواہم کرد پس آن بزرگ را برسیدند کہ ترا از چہ خلاص شد گفت من این کلمات را بسیار گفتی حسبی اللہ و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر پس ہر کہ این کلمہ گوید اورا ہیچ کس چیزے نخواند گفت

بعد از آن شیخ الاسلام فرمود سوم عجب دارم از کسی که برسد از مکر و مانع نگوید افاض امری الی اهدان السبیل علیها
 زیرا چه حق تعالی فرموده است فوقه المدینات المکره و انگاه شیخ الاسلام ادام المدبر کاته بر لفظ مبارک
 راند که خواجہ حسن بصری رحمه الله علیه هر وقتی که پیش حجاج یوسف برفتی این آیت بخواندی یوسفت کند
 خوردی و گفتمی که آن چه کس چندان هر اس ندارم که از خواجہ حسن بصری رحمه الله علیه آن زمان که او
 پیدایمی شود لرزه در من می افتد و شیر برابر اومی آیند گوئی آن زمان مراد زه ذره خواهند کرد و بعد از آن
 فرمود چهارم عجب ارم از آن گروه که رغبت بهشت کند و گوید ما شمار الله و لا حول و لا قوه الا بالله حقاً
 فرموده است فقی ربی ان یوتینی خیرا من جنتک بعد از آن فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام که
 وقتی جوانی از حد فاسق پیوسته در مصیبت بودی اما وقت خفتن این کلمه بسیار گفتمی بعد از آن در کار
 دیگر مشغول شدی الغرض از جهان نقل کرد در خواب دیدند که در بهشت میخراند عجب نمودند سوال کردند که
 این دولت از کجا یافتی جواب داد اگر چه بدمرد بودم اما این کار میکردم و هر صبح و شام این کلمه میگفتم
 ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله هر سعادت که یافتم از دولت این کلمه یافتم بعد از آن سخن در ترس گور
 افتاده بود از منکر و کبر و هیبت آن بر لفظ مبارک راند که مردی از عبد الله بن عباس رضی الله عنه پرسید که
 من ترا چیزی می آموزم اگر بگویی هیچ از ایشان ترسی پس گفت هر که شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
 در هر رکعتی فاتحه کبار و اخلاص پنجاه بار از آن سبب از منکر و کبر در امان باشد بعد از آن بر لفظ مبارک
 راند که وی دو رکعت لازمست کرد در شرح اولیایمی نویسنند که چون آن مرد نقل کرد خواب دیدند
 پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرده از منکر و کبر چگونه رستی گفت آن زبان که منکر و کبر با هیبت
 آمد از من پرسیدند چون از سوال ایشان عاجز شدم خواستند که عودی زنند فرمان آمد دست
 ازین بنده بدارید که ما و را بیا مرزیدم دست از من برداشتند بعد از آن همدین محل فرمود که مردی وقتی
 عبد الله عباس رضی الله عنه را پرسید هل عندک فی صنف القبر قال نعم یعنی هست چیزی نزدیک تو
 از صنفه گویند که بدارد گفت آری پس فرمود هر که بگذارد دو رکعت نماز در شب جمعه و بخواند در هر
 رکعتی فاتحه کبار و آذ از زلزله الارض پانزده بار بغایت الهی از صنفه گویند در نجات باشد بعد از آن بر
 لفظ مبارک راند که وقتی پیش شیخ الاسلام قطب الدین نجف را و شی قدس الله سره العزیز شسته بودم
 بزرگان از حد دور و مشایخ حاضر بودند حکایت در ترس گور میرفت و مولانا شهاب الدین قریشی مفتی
 شهر دہلی حاضر بود و فرمود هر که این او را در کتاب مینویسد یعنی سوره واقعه و سوره مزمل و سوره
 الشمس و الباقی و آتم نشرح و مداومت نماید پس امان او باشد از ترس گور و روشی بعد از آن بر لفظ

مبارک رانده قتی درویشی نقل کرد از خاندان چیست بود چون آن درویش را در زمین سپردند همان زمان فرشتگان آمدند و سوال کردند این درویش جواب داد نگاه از گور او روشنائی پیداشد او را در خواب دیدند و از آن حال پرسیدند که خدای عزوجل با تو چه کرد گفت بسیار زید و بخششها شد که آن را حد و نهایت نیست فرمان آمد که ترا در کار این عا شوره کردیم و بخشیدیم بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک رانده که در احادیث مسطور است از مصطفی صلی الله علیه و سلم هر که بعد از فریضه سه بار اخلاص بخواند و سه بار درود فرستد و بعد از آن یکبار این آیت بخواند و من یتق الله یجعل له مخرجاً و رزقاً من حیث یشاء یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدراً بعده سوی آسان بعد حضرت غزت آن بنده را سه نعمت بدید یکی درازی عمر دوم مال بسیار سوم برخورداری که بحساب در پشته بود و انشاء الله تعالی شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ ناز گفتند شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمیس و ست مائت سعادت قد مبوس حاصل شد وقت چاشتگاه در جامعخانه نشسته بودند و طائفه مسافران حاضر بودند دعا گوئی روی بر زمین آورد و از زبان مبارک فرمودند که ای دوست خدا بنشین بستم روی سوی حاضران کرد و گفت که من از خدا خواسته هر چه مولانا نظام الدین بخواند بیاید بعد از آن سخن در درود افتاد بر لفظ مبارک رانده که در آثار مشایخ آمده است و نوشته دیده ام هر که یکبار درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستد از گناہان چنان پاک گردد و گوئی این زمان از مادر زاده است و صد هزار نیکی در نامه اعمال او بنویسند و او را از اولیای خدا خوانند بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که صحابه و تابعین مشایخ طبقات هر کسی از آن وظیفه و خویشتن کرده اند اگر شبی از شب های ایشان را وظیفه صلوات فوت شدی خود را میان مردگان تصور کردند و ما تم خود داشتندی که مشب مامرده ایم اگر زنده می بودیم صلوات خواجہ کائنات از ما فوت نشدی بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجہ یحیی معاذ از بی رحمتی الله علیه و سلم را در شبی وظیفه درود فوت شد وظیفه او سه هزار بار درود بود و التضرع چون روز شد ما تم خود بداشت چنانچه بر اے تعزیت مرده می نشینند خلق بیامند و از آن حال سوال کردند که این نوع از کجاست فرمود که مشب وظیفه درود و این فوت شده بود این ما تم از آن است که از آن جهان سعادت محروم مانده ام خواجہ یحیی معاذ را می دین حکایت بود که با توف آواز داد که اے یحیی هر روز و هر شب که ترا از گفتن درود ثواب میدادیم امروز ترا صد چندان ثواب دادیم و نام ترا در گویندگان درود کو بنوشتم نگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست

و این حکایت همدین محل فرمود که خواجه سنای رحمه الله علیه پیغمبر علیه السلام را در خواب دید که روی مبارک از خواجه پنهان میکرد و خواجه سنای بدو دید و پای مبارک را بوسه داد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم جانم فدای تو باد از چه روست که روی مبارک خود از من پنهان میکنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواجه سنا را در کنار گرفت و گفت که ای خواجه تو چندان مدح درود میکرده که من از روی تو شرمند آم که بکدام چیز عذر بخوام بعد از آن شیخ الاسلام های های بگریست و گفت سبحان الله یک بندگان خداست ایشانند که از بسیاری درود خواجه کائنات صلی الله علیه و سلم از ایشان شرم میدارد هزار رحمت بر جان ایشان باد که بدین ثواب میرسند و میباشند و بدین میرند و بدین وارد بر خیزند انگاه همدین محل فرمود که وقتی طایفه جهودان نشسته بودند در ویش مسلمان بیامد از ایشان چیزی درخواست کرد و همدین محل امیر المومنین علی کرم الله وجهه پیداشد جهودان به متسخر ویش را گفتند که شاه جوافردان می آید الغرض آن در ویش رفت و دست امیر المومنین علی رضی الله عنه گرفت و سلام کرد و حال فقر و فاقه خود گفت امیر المومنین اگر خود برآمد دید که چیزی نیست چه خواهم داد اما از گلیاست خود معلوم کرد که جهودان او را از برای آزمائش فرستاده اند که چه چیز خواهد داد الغرض چون امیر المومنین دست او گرفت و برگرفت دست او ده بار درود پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخواند و گفت شت بند او شت بر بست و نزدیک ایشان بیامد ایشان گفت که چیسزے یافته گفت چیزے یا ختم اما دو بار درود بر مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت و بدین دست من بدید ایشان را بیشتر متسخر و نمود الغرض گفتند که دست باز کن چون دست باز کرد و دنیا گشته بود آن روز چند هزار جهود مسلمان شدند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی هارون رشید را زحمت شده بود چنانچه نیم سال در زحمت ماند نزدیک شد که جان از تن او برد و قضا را شیخ ابوبکر شبلی رحمه الله علیه پیش در او بگزشت این خبر بسمع هارون رسید و سیکه امام ابوبکر شبلی میگردد کسان فرستاد و بعد از تمام خواجه را بالین وی بردن همین که هارون رشید را بدید گفت خاطر جمع دار که اکنون نیکو شدی کیار این درود بخواند و بر هارون رشید دست فرود آورد و در حال نیکو شد آخر معلوم شد که این درود خوانده بود از برکت این درود و صحت یافت بعد از آن بر لفظ مبارک را اندک که اینکس درود بسیار فرستد اگر بنماز این پنج درود فرستد بهتر بود که این درود و بهترین درود است و فاضل ترین از همه اگر چه ثواب همه درود یکی است اما هر درودی را فضیلت دیگر است و آن پنج درود این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد و علی محمد و علی محمد بعد من لم یصل علیه و صل علی محمد کما تحب رضی ان تعالی علیه و صل علی محمد کما تنبئ الصلوة علیه و صل علی محمد کما امرتنا بالصلوة علیه انگاه شیخ الاسلام

ادام الله حرمة بلفظ مبارک را ندکه این سبب آن بود مولانا فقیه ابو الحسن ندوسی حمتهد علیه در روضه منوره
 در دو نوشته ست اول امام سلمان امام شافعی رحمة الله علیه را بعد نقل در خواب دیدند پیر سید ندکه خدا
 تعالی باشاچه کرد امام شافعی رحمة الله علیه گفت حضرت جل علام را بیا مرزید از برکت این پنج درود که برخو
 عالم میفرستادم اما فضیلت دوم آنست که روزی مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته بودند و صحابه
 رضی الله عنهم گرد بر گرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه طرف راست بود جوانی بیاد و سلام کرد و خواجه عالم
 صلی الله علیه وسلم فرمان داد که بالاتر ابو بکر صدیق بنشین ابو بکر صدیق رضی الله عنه متاثل شد یا آن
 دانستند که مهتر جبرئیل علیه السلام است و اگر نه هیچ یاری را محل آن نباشد که بالاتر از ابو بکر رضی الله عنه
 نشیند مصطفی صلی الله علیه وسلم روی مبارک سوی ابو بکر صدیق کرد و گفت این مردی ست انقدر
 درود بر من میفرستند که هیچکس نمی تواند فرستاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر
 این جوان آب و طعام نمی خورد و بهیچ مصلحت دیگر مشغول نمی شود بخورد و مصطفی صلی الله علیه وسلم
 فرمود که طعام و شراب نیز می خورد و بمصالح خود مشغول می شود اما یکبار درود در روز و یک بار
 در شب بر من این درود میفرستند هم برین طریق که بالا گفته شد همدرین محل شیخ الاسلام فائده
 این فوائد میفرمود ندکه پنج نفر درویش بیادند و روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینند نشینند و
 عرض داشت کردند که ما مسافرانیم نیت خانه کعبه داریم اما خرچ راه نداریم چیزی غایت شود تا بابل
 فارغ روان شویم شیخ الاسلام این سخن تمام بشنید در تفکر شد انگاه نیز در مراقبه شده چند خسته خرا
 پیش بود همتد و چیزی خوانده بدست ایشان داد درویشان را تحمید پیدا شد ضمیر روشن که شیخ الاسلام
 را بود فرمود که ببینید چون نظر کردند بمثال سفال دینارهای زر گشته بود و آخر معلوم شد ان شیخ بعد الدین
 اسحاق که شیخ الاسلام این درود گفت و بر آن سفال میداد از برکت این درود سفال دینارهای
 زر گشته بود و آنگاه سخن در آیه الکسی افتاده بود بر لفظ مبارک را ند آن روز که آیه الکسی نازل شد
 هنگامد هنرا فرشته مقرب گرد بر گرد کرسی میباشند برابر مهتر جبرئیل علیه السلام در خدمت حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم فرود آمدند و گفتند بستان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بانرا را عاز و اکرام
 بستد و بر سر دیده نهاد مهتر جبرئیل گفت با محمد صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که هر آن بنده از
 زندگان من آیه الکسی که مقررست بخواند هر حرفی که درین آیه ست پس بهر حرف هنرا رسالت ثواب نام او
 ثبت فرماید و هنرا فرشته گرد بر کرسی اند خوانده این را هنرا ثواب ایشان بدهند و او را از مقربان خود گردانند
 بعد از ان شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که در قافوی ظهیری نوشته ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

فرموده است هر که آیه الکرسی بخواند و از خانه بر آید حضرت عزت فرمان دهد بنهاد و هزار فرشته را تا آن زمان که آن بنده باز آید برای او آمرزشش خواهند تقدازان فرمود که شنیده ام از شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الهدسره الغریز هر که آیه الکرسی بخواند و درون خانه رود حضرت عزت از آن خانه درویشی وضع کند تقدازان فرمود که در جامع حکایات نوشته دیده ام که وقتی در بغداد درویشی پوشیدی از شبها در کلبه آن درویش ده نفر دزد بیامند سر درون خانه آن درویش کردند آن درویش آیه الکرسی خوانده بود و بیرون و میده همچنین زردان بیامند بفرمان خدا تعالی کور شدند درویش پیدا شدند این حال معاینه کرد بیرون آمد و پرسید که شما کیانید ایشان گفتند که ما دزدانیم بدزدی در خانه شما آمده بودیم کور شدیم پس بزرگوار تو دعا کن تا چشمها بماند ازین کار تو به کنیم و در پیش شما مسلمان شویم آن بزرگ تبسم کرد و گفت چشم باز کنید بفرمان خدا تعالی چشمها باز کردند و بینا شدند و هر همه تو برگردند و مسلمان شدند الحمد لله على ذلك *

بتاریخ هست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمین و ست یائده دولت قدیموس میرشد سخن رو عاقداده بود بر لفظ مبارک رانده که در کتاب امام محمد شیبانی رحمه الله علیه نوشته دیده ام بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است هر که راغمی و همی پیش آید یا کاری

که قابل صلاح نباشد چون ناز باماد بگزارد صد بار گوید لا حول ولا قوة الا بالله العظیم یا حی

یا قیوم یا فردی و تریا احد یا صد فان لم یصلح فدلنا علی الدرای بعد از آن شیخ الاسلام فرمود وقتی بخت

شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الهدسره الغریز حاضر بودم ایشان شسته حکایت رو عاقداده فرمودند

هر که از تنگی معاش باشد برای کشایش آن این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا ارحم الراحمین و البقاء

یا ذی الجلال و العطاء یا و دوز العرش المجید الفعّال لما یرید بعد از آن همدین محل فرمود که در وقت

درماندگی هر که این نامهارا هزار بار گوید آن هم بالقطع بکفایت رسد و آن کلمات این است اقوی معین

و اهدی دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین بعد از آن فرمود که در تفسیر زاهد رحمه الله علیه دیده ام هر که

خواهد اعمال بشرف حق باشد این آیه بخواند ربنا اقبل منا انکانت لهیم چون خواهد که از تنگی دنیا و

آخرت برهد و از دوزخ خلاصی یابد این آیت بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا

عذاب النار و چون خواهد که همه حال صابر باشد و قدش در کار با ثبات بود و بر دشمنان ظفر یابد

این آیه بخواند ربنا افزع علینا صبر و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین چون خواهد که دلش

با ایمان و امان باشد و رحمت تبارک و تعالی بنثار او گردد این آیه بخواند ربنا لا تنزع قلوبنا بعد از هدیتنا

وہب لہا من لدنک رحمۃ انک انت الہدایا بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ وقتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بود صحابہ رضی اللہ عنہم گرد گرد او از پیغمبر ان گزشتہ حکایت یکم کردند میان صحابی از ایران رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برخاست وی بر زمین آورد و عرض داشت کہ وہ کہ یارسول اللہ و لم از ایمان چگونه امین گردو کہ من با ایمان خواہم رفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در اندیشہ شد همچنان مہتر جبریل علیہ السلام بیاد و گفت یارسول اللہ این آیہ آورده ام بستان ہر کہ این آیت را ملازمت نماید دل او از ایمان امین باشد و امید بود کہ با ایمان رود و آنجا کہ شیخ الاسلام فرمود کہ نزول این آیہ در ان بود کہ صحابہ رضی اللہ عنہم التماس کردہ بودند و ہمدین محل فرمود ہر کہ خواہد کہ باد وستان خدا ی تعالی جمع شود این آیت بسیار خواند رہنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان اللہ لا یخلف الہیاد و بعد از ان فرمود چون این کس در ملازمت کردن این آیہ باشد باد وستان خدا ی تعالی جمع شود و چرا باشد کہ خود را ازین سعادت محروم دارد و بخواند آنگاہ فرمود کہ چون کسے رقتے پیش آید یا بروہ بگریزد یا خواہد کہ فرزند ی شالیستہ و باز سبابا و ہند پس این آیہ بخواند رب ہب لی من لدنک فریۃ طیبۃ انک سمیع الدعا بعد از ان فرمود کہ مہتر ذکر یا صلوة اللہ و سلام علی نبینا و علیہ السلام در ساجات ہین آیت خواندہ بود کہ خدا ی تعالی اجابت کرد و پسر سے داد چون مہتر بچی علی نبینا و علیہ السلام در آغاز جوانی و کوہ و چند ان بگریست از ترس خدای تعالی کہ جملہ گوشت پوست و خمارہ او بر سخت مہتر زکریا و قوم بزرگوار بستان یعنی مادر و پدر مہتر بچی بگریستند کہ اے فرزند تو منور صغیر سے ترس چیت گفت ای مادر تو آن مان کہ زید یک آتش میکنی تا آن مان کہ چوب خرد بالای آتش نمی آتش نیاید می گیر د پس می رسم کہ فدائی قیامت خردگان را پیش اندازند و بزرگان را پس در دوزخ فرستند بعد از ان فرمود کہ وقتی جانب سیستان مسافر بودم و اولیاء و بزرگان آن شہر را در یافتم چنانچہ روزے بخدمت شیخ محمد سیستانی حاضر بودم پیرے بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت در سلوک میرفت در ویشان در بحث بودند آئندہ آمد روے بر زمین آورد و نشست خواجہ محمد سیستانی ہین کہ جانب او دید ضمیر روشن کہ در زبان بود روی سوی او کرد کہ حاجتمندی آمد بر فروری بر زمین آورد کہ آرسے فرمود برو این آیت را ملازمت نمائی حق تعالی ترا فرزندے شالیستہ روزی کند آیت اینست رب ہب لی من لدنک فریۃ طیبۃ انک سمیع الدعا چون آن فرزندے و برفت بعد از مدلتے کہ حق تعالی او را پسر سے داد صاحب سجادہ و پای بر بنہ ہفتاد حج کرد و بہ نیت ہین مردہ بود کہ شیخ الاسلام مکاشفہ کرد بعد از ان ہر زبان مبارک را نگاہ در کشف نوشتہ دیدہ ام چون مردے خواہد کہ در عہد ہای نیک مردان سدا و پنجہ عوصات

قیامت ست و ترا به میند این آیه بسیار خواند و بنا بر آیتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تنحرنا یوم القیامت انک لا تخلف
 الیحد انگاه حکایت کرد که مردی در بخارا بغسق از حد مشهور بود چنانچه نقل کرد او را در خواب پدید میآید
 او لیاد و دوستان خدا استاد بود از و عجب آمد و حیرت پدید آمد پرسید ندانم دولت از کجایافتی
 گفت در تفسیر کشف دیده بودم هر که این آیه بخواند ربنا ما وعدتنا علی رسلک تا آخر خدای تعالی او
 را با نیکمردان در آرد اکنون بعد از خوانده بودم حق تعالی چون اندک پزیر و بسیار بخش است
 از من آن طاعت قبول کرد و در ای مرا بیا مرزید و کار این آیه و مرافقان است که میان ایشان
 باشم آنگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک رانده چون مردی خواهد که از صحبت طالبان نجات
 یابد باید که این آیه را ملازم نماید ربنا اخر جناس من هذه القرية الظالم اهلها و اهل لئامن لدنک و لیس
 و اهل لئامن لدنک تفسیر پس خوانده این آیه را بنعمت دوستان خود برساند و پیوسته در فتح و
 نصرت مغفرو منصور بود و بعد از آن فرمود که وقتی امیر المومنین علی کرم الله وجهه در جنگ غول بیابانی ماند
 بودند و بجای رسیده بر رسول صلی الله علیه و سلم مکتوب نوشت که جمله حیلها کردم و آنچه شرط جنگ است
 بجا آوردم چون این مکتوب بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد از حد دل تنگ شد و حال چهره پر
 علیه السلام این آیه آورد ربنا اخر جناس من هذه القرية الظالم اهلها تا آخر این آیه بر علی بفرست تا آن را
 ملازم نماید حق تعالی از برکت این آیه مغفرو منصور گردانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین
 آیه و تفسیر آن بر شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرستاده شاد شد و این آیه را ملازم
 نمود دوم روز جنگ کرد آن غول را زنده گرفت و در مدینه آورد اما این فتح از برکت این آیه بود آنگاه
 فرمود که در تفسیر مولانا برهان الدین زاهد صاحب هدایه نوشته است چون مردی خواهد که برکت و
 رحمت بروی نازل شود و روزی فراخ کند و هیچ کس محتاج نگردد این آیه را بخواند ربنا انزل علینا
 مائدة من السماء تکن لنا عید الا و لنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین بعد از آن فرمود
 که این آیه در باب قوم متهوس علیهم السلام بود هر سه از روی ضلالت کفران نعمت زیدند حق سبحانه
 آن قوم را که از این مائدة خورده بودند خوک و سگ گردانید بعد از آن بر لفظ مبارک رانده چون خواهد که
 با اهل ظلم جمع نشود در دنیا و آخرت این آیه را بسیار بخواند ربنا لا تجعلنا فتنه للقوم الظالمین انگاه
 فرمود هر که خواهد زندگانش باخیر و مونس باسلام باشد این آیه بسیار بخواند ربنا افزع علینا صبر او
 ثبت اقامنا و انصرنا علی القوم الکافرین بعد از آن فرمود که مردی بدست ظالم گرفتار شود این آیه بخواند
 ربنا لا تجعلنا فتنه للقوم الظالمین و بجای بر حمتک من القوم الکافرین و چون خواهد که مسلمان بسزود و بصاحبان

خود را رساند این آیه را بخواند فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والاخرة توفی مسلما و الحقنی
 بالصالحین بعد از آن شیخ الاسلام ادام اللہ برکاته بر لفظ مبارک را ندک چون مہتر یعقوب مہتر یوسف
 علی نبینا وعلیہا السلام کیجا شنید بعد از مدتی مہتر یوسف در سجده میخواند فاطر السموات والارض
 انت ولی فی الدنیا والاخرة توفی مسلما و الحقنی بالصالحین وزار زرار میگزیت و میگفت التی
 مرا باد شاہی دادہ اما خواست من نبود و این خواست تو بود کہ شد خداوند افرودار قیامت مرا
 در میان بادشاہان بر نہ انگیزی کہ من بیچارہ و مسکین و ضعیف طاقت آن ندارم کہ میان بادشاہان و
 ملوک مرا حشر کنی انگاہ فرمود اگر مردی خواہد کہ از شر دیو و پری از شر ظالمان ایمن شود و از برکت پرستی
 مبتلا نگردد اندین آیت بسیار بخواند رب اجعل ہذا البلد آمنا و اجنبی و بنی ان نعبدا الا صنم بعد از آن
 شیخ الاسلام قدس سرہ العزیز فرمود کہ نزول این آیہ همچنین بود کہ وقتی رسول مہدی صلی اللہ علیہ وسلم
 نشسته بود و اہل گدو برگردا و از پند و نصیحت می شنیدند و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود ہرین میان اعرابی باید یک بزم
 نہاد و عشاء داشت کہ یک یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را چیری باشد و کہ جزئی باشد و او را داور از جہلت پرستان محمد رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم در فکر شد کہ این را چہ آموزم ہمان زمان مہتر جبرئیل علیہ السلام آمد و این آیہ آورد
 و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمان می شود کہ این آیہ باین اعرابی بدہ تا یاد گیر و بسپار
 خواند حق تعالی اورا از بت پرستان نگاہدار و دایمین شود از شر انشیان بعد از آن فرمود چون
 مرے خواہد کہ بران کافران مستولی نشوند این آیت بخواند ربنا لا تجعلنا فتنۃ للذین کفروا و اغفر لنا
 ربنا انک انت العزیز الحکیم و چون خواہد کہ نور ایمان در دل او کامل شود این آیہ بسیار خواند
 ربنا انتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بعد از آن شیخ الاسلام این خواند تمام کرد و دعوی
 سوی دعا گوئی کرد کہ این ہمہ ترغیب برای شما میکنم زیرا چہ پر مشاطہ مرید باشند تا آن زمان کہ مرید را
 از ہمہ آلائش چنانچہ شرط است در طریقت و راہ رفق پاک نکنند چنان دان کہ آن بیچارہ و فاسقا
 مانند کہ ہرگز بیرون نتواند آمد بعد از آن بر لفظ مبارک را ندک رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است
 ہر کہ این دعا بخواند روزی یکبار اگر دران روز بمیرد و از اہل بہشت باشد و اگر دران شب بمیرد
 نیز از اہل بہشت باشد و عاینست بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا انت خلقتنی و انا عبدک
 و انا علی عبدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوالک بمبتک علی ابوالک بمبتی
 فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت برحتک یا ارحم الرحمن بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ عجم
 رضی اللہ عنہ گفت تا این دعا از زبان مبارک رسول صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ ام و عقب نماز ہر روز بخواند

نسا هم لم یسکن الخلال مع الصوت شرط سوم آنست که در آغاز و تمام آن صدقه و هجنانچه روایت کرده اند از امام شافعی رحمه الله علیه که او را حاجتی بود بر بادشاهی بدان احتیاج برفت در ویشی را صدقه داد و گفت عاکن تا حاجتی تمام شود زیرا که شرط آنست هر که بر بادشاه رود اول چیزی بدربان و سپس در ویش دربان خدای است غرض جل پس چون او خوشنود شد حاجت تمام شد الحمد لله علی ذلک ۴

بتاریخ غره محرم سنه ست و خمسين است مائة دولت قدیموس میسر شد جمله خلق اجد و هن از صغیر و کبیر و مشایخ و درویش مسکین می آمدند و دست مبارک شیخ الاسلام را دستبوس میکردند و خدمت شیخ دست زیر مصلا میکرد و از تگله و چیل هر چه بخت کسی می آمد میداد و از بندگان هر چه می آمد شیرینی انبار بودی و قدری قدری بدرویشان داد می آنروز یکس از غریب شهری محروم زلفی و این رسم شیخ الاسلام بود که غره هربا می همچنین کردند بعد از آن پیش شیخ الاسلام عبدالمحمد احمد بلخی یکی از واصلان حق بود و بیامد روی بر زمین آورد و نشست شیخ الاسلام و راقبه بود و بعد از آن حال در ذکر شد چندان ذکر گفت که بهوش شده و بیفتاد خرقه شیخ قطب الدین بختیار راوشی قدس سره الغریز بیاورد و دوبر شیخ انداختند الغرض تا دیری بود چون بهوش آمد حاضران سر بر زمین آوردند روی سوی غبه بلخی کرد که دیدی برادرم بهاء الدین گریه یار که ازین بیابان فاب شهرستان بقابر و نما میزدیم که این چه ماجراست او نیز گفت همین مانقل کرده بیا مید تا نماز جنازه بگزایم الحگاه شیخ الاسلام و حاضران نماز بگزارند بعد از آن فرمود که خبرست از رسول صلی الله علیه وسلم که نماز جنازه غائب گزاردن رست باشند زیرا که در آنچه امیر المؤمنین جنه فرمود عنه و یاران دیگر گفته شد در رسول صلی الله علیه وسلم برای هر یک نماز عله که گزارد پس واجبست که بگزارند بعد از آن سخن در فضیلت غره شبر که عاشوره افتاده بود بر لفظ مبارک راند که درین عشره و چیز دیگر مشغول نمی باید شد مگر در طاعت و تلاوت و دعا و نماز که آمده است مشغول گردد زیرا که درین عشره قهر میرود و رحمت بسیار نازل میشود الحگاه فرمود که درین عشره بیشتر از طبقات مشایخ عذاب تضرع و نیاز بر نحو گرفته اند بعد از آن فرمود که نمیدانی درین عشره بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم چه گزشته و فرزندان او را چگونه زار زار گشته اند و بعضی دشتگی پلاک شده اند که قطره آب آن بد بختان بدان خداوند را دوگان ندادند چون شیخ الاسلام درین سخن رسیده لغزه نزد و بیفتاد و چون بهوش باز آمد گفت زهی سنگدلان زهی کافران و بی عاقبتان و بی سعادتان و نامهربان که دائم و قائم میدانند که ایشان فرزندان بادشاه دین و دنیا و آخرت اند و زار زار می گشتند اینقدر بخاطر اینها نمیگردد که فردای قیامت برخواهد عالم چه روی خواهیم نمود الغرض بر لفظ مبارک راند که سر سال غره ماه محرم دعای آمده است اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت الله الابدی الباقی و هذه سنته جدیدة اسالک فیہ العصمة من الشیطان الرجیم و الامان من الشیطان و من شر کل دین و من البلاء و الاثبات فذلک و نسألك العون و العدل علی هذه النفس الامارة بالسوء و الاستغفار

بایقربنی الیک یا بریاروف یا خیم یا ذوالجلال والا کرام برحمتک یا رحم الراحمین بعد از آن همدین محل فرمود که
 در او را دشیخ الاسلام معین الدین حسن بنجرمی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که هر که در شب اول از
 ماه محرم شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص ده بار و بروایت صاحبیه صحیح
 آورده اند دو رکعت نماز بگزارد در هر رکعت فاتحه یک بار و سوره یس یکبار بنهد و او را خدای تعالی در بهشت
 و بهزار کوشک و در هر کوشکی هزار دراز یافت و در هر دوری تختی باشد از زبرجد بنور آن تخت خورشید
 و گزاردند این نماز اشش هزار بار و در گرداند و شش هزار تنی در نامه اعمال او بنویسند بعد از آن شیخ
 الاسلام بر لفظ مبارک راند در کفایه امام شعبی نوشته دیده ام هر که هر روز از ماه عاشوره صد بار این کلمه گوید
 آنرا گرداند خدای تعالی او را از آتش و دوزخ و آن کلمه این است لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له لا اله الا

وله الحمد یحیی و مییت و هو حی لا یموت بیده انجیر و هو علی کل شیء قدیر لا ملئع لا ملطیت و لا معطی لما منع
 و لا راد لما قضیت و لا ینفع و لا یضرب احد بعد از آن بر دست بدو بر روی خود بمالد حق تعالی
 او را از گناهان چنان پاک گرداند گوی امر و از مادر زائیده است شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ
 نماز گفتند شیخ الاسلام نماز شغول شد خلق و دعا گوی باز گشتند احمد مد علی ذلک *

پنجاهم ماه مذکور سنه ست و خمین ستانده دولت قدسوس حاصل شد خمس دبیر شیخ جمال الدین
 هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر حاضر بودند سخن در برکت روزه عاشوره افتاده بود
 بر لفظ مبارک راند که این روزه است که در حدیث آمده است من صام یوم عاشورا رفکا ما صام الدهر کل
 یعنی هر که روز عاشوره را روزه بدارد بدستی و راستی که تمام سال روزه داشته باشد انگاه همدین
 محل فرمود که در روزه عاشورا آهوان و شتی بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه و سلم فرزندان خود را
 شیر نمیدهند پس چرا باشد که روزه را نگاه ندارند انگاه فرمود که بزرگ بود در بغداد پیش او قصه گفته شدن
 امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما میگفتند چندان سر خود را بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه و سلم
 بر زمین زد که خون روان شد کیزمانی برآمد بر زمین افتاده چون بدیدند جان بحق تسلیم کرده بود همان شب
 آن بزرگوار را در خواب دیدند که پیش امیر المومنین حسین استاده ست پرسیدند که خدای تعالی بانو چه کرد
 گفت مرا بیامزید و فرمان داد که پیش امیر المومنین حسین بایستی همدین محل فرمود که وقتی رسول صلی الله علیه
 و سلم جمیع صحابه کبار نشسته بودند حضرت معاویه رضی الله عنه یزید پلید را بر کتف سوار کرده میرفت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قسم کرد و گفت سبحان الله و زخی بر کتف بهشتی سوار میرود این سخن امیر المومنین علی رضی الله
 عنه بشنید از آن حال پرسید که یا رسول الله سپهر معاویه است و زخی از کجاست گفت یا علی این زیر بخت

کسی است که حسن حسین و تمامی آل را بشهادت رساند و بکشد علی برخاست و تیغ از نیام بر کشید تا ایشان را بکشد رسول صلی الله علیه و سلم مانع شد که یا علی مکن که تقدیر خدای تعالی برین رفته است علی بگریست گفت یا رسول الله شایر بسو مشید فرمود نه گفت از یاران کسی باشد گفت خبر باز علی پرسید من با شتم گفت نه گفت فاطمه شایر فرمود نه پس گفت یا رسول الله ما تم غریبان من که خواهد داشت گفت امتان من بعد از ان علی صبی الله و رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر دو بگریستند و شایر زادگان را در کنار گرفتند و نعره زدند که غی بیان نمیدانیم که حال شادمان داشت چگونگی خواهد بود بعد از ان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک ماند و در آن روز که امیر المومنین حسین شهادت خواهد یافت آن شب بزرگ حضرت فاطمه رضی الله عنهما را در خواب دید که با یکی زن ان انبیاء صلوٰه الله علیهم اجمعین آمده است و امن مبارک در کمر بسته در دشت که بلا بهمان جا که امیر المومنین حسین شهادت خواهد یافت جا رو ب میسد و بآستین مبارک خود پاک میکند پرسید ندای خاتون قیامت و ای شفیع روز محشر این چه مقام است که بآستین مبارک پاک میکنی گفت این مقامی است که حسین غیب ما اینجا سر خواهد داد و شهادت خواهد یافت بعد از ان همدرین محل فرمود که رسول صلی الله علیه و سلم از جبریل علیه السلام این حکایت پرسید چون از ما کسی نباشد تعزیت ایشان که دار گفت یا رسول الله امتان تو از برای فرزندان تو تعزیتها کنند و ما تم دارند که صفت آن بر زبان نیاید و شرح نتوان کرد و بعد از ان شیخ الاسلام بر زبان مبارک را نیک در شب عاشورا چهار رکعت نماز آمده است بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیه الکرسی سه بار و اخلاص ده بار چون از نماز فارغ شود صد بار سوره اخلاص بخواند بعد از ان فرمود که در او را شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز آمده است بروایت ابوهریره رضی الله عنه که در شب عاشوره وقت بر آمدن آفتاب دو رکعت نماز بگزارد و هر چه داند از قرآن بخواند که ثواب بجد است بعد از ان این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا اولی الامرین و یا آخر الامرین لا اله الا انت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق فی هذا الیوم اعطنی فیهِ خیرا ما اوتیت مافیهِ با نیارک و اصفیاء من النوائب و البلیا و اعطنی ما اعطیتنی فیهِ من الکرامه بحق محمد علیه السلام بعد از ان فرمود که در او را شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام بخط مبارک ایشان که در ان نوشته اند که در روز عاشوره شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یک بار و اتمس و انا انزلنا و انا نزلت الارض و اخلاص و تَعُوذُ تین همه یکبار بخواند و بعد فرغ نماز در سجده رود و قل یا ایها الکافرون بخواند و حاجت خواهد روا شود بعد از ان فرمود که بها بخوانسته دیده ام که در عاشوره هفتاد بار بگوید جی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر حق تعالی او را بیاورد و نام او در زمره اولیاء

و شایخ کبار بنویسند انگاه همدین محل فرمود که در روزگار پیشین مردی بود همیشه بناشی کردی و هزار دست
 آومی را کم و بیش کفن دزدیده بود و بیرون آورده الغرض چون ازان کار توبه کرد بدست خواجه حسن
 بصری رحمة الله علیه تاب شد بعد ازان خواجه او را از حال مسلمانان پرسید که کفن ایشان بیرون آورده
 چگونه یافتی گفت اگر کسی را منجمه آنها احوال گویم سخن دراز کشد اما چند نفری را بگویم که ایشان را چه حال
 بود گفت گوی بکشادم در آن گور مردی را دیدم روی سیاه و در دست پای او دستکده آتشین آویخته از زبان
 او ریم و خون میرو و شکم او کنداری شده بوی گندگی چنان می آمد که مردم نفرت گیرند الغرض چون من
 از آنجا باز گشتم آن مرده بانگ بر من زد که چرا میگری بیا از حال من پرس که من در چه کار بوده ام که بدین
 مبتلا کرده اند باز گشتم و نزدیک گور او رفتم و فرشتگان عذاب سلاسل و اغلال در گردن او کرده نشسته اند و
 پرسید تو کیستی گفت من مسلمان ام و سلمان زاده ام فاما مردی خمر خوار و زانی بوده ام چون مردم همچنان بدست
 مردم باین حالت میدم بعد ازان باز گشتم گوی دیگر را دیدم که مردی ایستاده است برهنه روی او سیاه کرده اند
 و گرد گرد او آتش در آمده او را می سوزند و زبان او بیرون آمده و زنجیر در گردن او کرده و فرشتگان
 ایستاده همین که او را بدید فریاد کردند که تو انی لے خواجه که قدری آب دهی از تشنگی عاجز شده ام همین که او
 این سخن گفت خواتم که بدو آب دهم فرشتگان بانگ بر من زدند که زینهار این تارک الصلوة را آب ندی که
 فرآن خدای عز و جل ست این را آب ندهند انگاه ازان مرد تقصص کرد که در چکار بود او گفت مسلمان
 بودم اما وقتی خدای تعالی را طاعت نکرده ام مثل این دیگران را همچنین در عذاب گرفتار دیدم بعد ازان
 گور دیگر بکشادم جوانی خوب روی را دیدم که صفت نتوان کرد گرد او سبزه بر آمده جویهای روان است و حوران
 بهشت میش او بر تختی نشسته پرسیدم ای جوان تو کیستی و در چه کار بودی و این درجه از چه یافتی و عمل تو چه بود
 گفت ای خواجه من بچو تو بودم ولیکن در ماه محرم در روز عاشورا از مذکری شنیدم هر که شش رکعت نماز بگزارد
 البته خدای تعالی او را بیاورد و همدین نماز ملازمت نمودم حق تعالی مرا این درجه داد بعد ازان بر لفظ مبارک را ندیدم
 و زبیر است از رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که در شب یا روز عاشورا برای خوشنودی خصمان چهار رکعت نماز بگزارد پس
 برآمد او را خدا تعالی از سوال منکر و نکیر خوشنود گرداند خصمان او را محمد صلی الله علیه و سلم

بتاریخ چهارم ماه صفر سنه مذکور دولت پایبوس حاصل شد چند روز دعا گوی جانب هانسی بخد مت شیخ
 محمد هانسی که یکی از یاران اعلی شیخ قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره الغرض است بوده ام چون دولت
 پایبوس وزی شد دعا گوی روی بر زمین آورد و فرغان شد مشین ششم مکتوبیکه شیخ بران الدین داده بود و ارسال
 داشته شد آنرا شفط طالع او رد بعد ازان بر لفظ مبارک اندوید کردی بنده روی بر زمین آورد که تن خالی آنجا بود

دول رینجا اوینجه قدیس مسخدمنده نواز فرمان شد آری بچنین است که تو سگویی بار بار اشتیاق ما غالب آمدی که
 میگفتی اگر مرا پر شود بپر و در خدمت خواجہ بروم و پیوندم بعد از آن روی سوی خلق کرد که مرید و فرزند شیخ
 چنان باید که مولانا نظام الدین است فرمود که مکتوبی هم نوشته بودی در آن ذکر اشتیاق پایبوس بسیار بود و بیتی
 نوشته بودی آن بیت زیاده کرده ام هر بار که ترا یاد میگردم این بیت را میخوانم و این از حد بنظر بود اگر خوانی
 بشنوم روی بر زمین آورد و این بیت بخواند **د** زانگاه که بنده تو داند مرا بر مردم دیده نشاند مرا
 لطف عامت عنایتی فرموده است **د** ورنه کیم از کجا چه داند مرا چون این بیت بخوانم شیخ الاسلام را وقتی
 پیدا شد بر خاست در رقص شد چندان رقص کرد که آنرا حد و نهایت نبود از جاشت تا میان روز و رقص و رند
 چون از رقص باز آمد خرقه خاص بدعا گوئی مرحمت شد و عصا نیز همان روز عنایت فرمودند و مصلی و غلین چوبی
 نیز بخش نمودند و دعا گوئی را در کنار گرفتند و گفتند که مولانا نظام الدین نزدیک است که ترا رخصت کنم و دیدار تو
 بعد از آن نه بنیم باز برو که همین روز ترا وداع است ما چند روز دیگر باش که دیدار غنیمت است بعد از آن چشم پرانگ
 و امای های بگریست و این بیت بر لفظ مبارک را ندم **د** دیدار دوستان موافق غنیمت است **د** چون با غنیمت حیف بود
 اگر با کنیم **د** بعد از آن مسافران از جانب ملتان بیامند روی بر زمین آوردند و فراموش کردند طعام موجود بود
 حرج شد بعد از آن حکایت در ماه صفر ختم السد بالخیرو لظفر افتاده بود بر لفظ مبارک را ندگران باهی صوب شهر است
 زیرا که چون ماه صفر بودی رسول صلی الله علیه وسلم تنگدل شدی و چون بیرون آمدی شاد گشتی و این تغییر
 رسول الله صلی الله علیه وسلم از سبب گران ماه صفر بودی و از حد گران است بعد از آن همدین محل فرمود که
 رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که بگزشتن ماه صفر بشارت دهد بمن من او را بشارت دهم بد آمدن هشت
 کما قال علیه السلام من بشرني بخروج الصفر انا بشرته بدخول الجنة بعد از آن همدین محل فرمود و حق تعالی در هر سال
 ده لک و هشتاد هزار بلا از آسان منزل میکند اما درین ماه نه لک است هزار بلا فرمی آید اما درین ماه بدعا و طاعت
 بگذارد و از بلا هیچ گزیدند بعد از آن فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خدا را از بلاهای ماه صفر بپوشد و این
 دعا بسیار خواند بعد از هر نوازد دعا این است بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالله من شهر ذی الحجه الزمان و استعین
 شرور الزمان الی اعوذ بجمال وجهک و کمال قدرتک ان تجیرنی من قذرة السنة و قناتشرافیت فیها و اکثر
 بالفقر اکرم بنظر و ختمه بالسلامة و السعادة و الایة و اولیائی و اقربائی و جمیع الامم محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم
 بعد از آن همدین محل فرمود که در ماه صفر شب اول برای عصمت جمیع مسلمانان چهار رکعت نماز بگذارد و بعد از
 فریضه نماز خفتن در رکعت اول فاتحه کبیرا و قل یا ایها الکافرون یا نزله بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص
 یا زده بار و در رکعت سوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق یا نزله بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس

[illegible]

بتاسخ بست و هفتم ماه مذکور رسیده و دولت پادشاه میسر شد سخن در مجاهده بود و عزیزان اهل سلوک حاضر
 بودند چنانچه شیخ برهان الدین السنوی و شیخ لهو لاهوری و شیخ جمال الدین هانسی علیهم الرحمة و انظاران و چند صوفی
 دیگر از خانواده چشت آمده بودند سخن در مجاهده میرفت و او را سوال کردند فرمود که بست سال من در عالم تفکر
 ایستاده و چشم در بهود داشته بودم درین بست سال وقتی نشسته و برخاستی و خفتی یا در اندام چنانچه از پاهای جویمایی
 خون روان شدی و پشت پای بترقیدی از بسیاری ایستادن بعد از آن دو سال باز در عالم هو افتادم درین دو
 سال هیچ ساعتی و لحظه و لمحه نفس اسیر آب ندادم مگر در ماهی و یا بهفته و دو درم سنگ بعد از آن چون کار خود بکمالیت
 ویم ده سال آب سیر ندادم بعد از آن نفس را از روی انارشیرین شد هر روز بوعده نگاه میداشتم تا مدت ده سال
 دیگر نفس فریاد میکرد که چند روز خواهی کشت گفتم تا دم آخر من اگر بگویم طاقت شنیدن نتوان آور و معاملتها که
 بر خود و بر نفس خود کرده ام در گفتن راست نیاید الغرض چون هفتاد و سال برین منوال گذشت انگاه حجاب از
 میان برگرفتند آواز آمد درون بریسا هیچ تقصیری در کار نکردی پس ما را واجب شد که بر تو حجتی کنیم همین که این
 آواز بر آمدند و بخواه بازید لغزید و جان بحق تسلیم کرد و بعد از آن شیخ الاسلام قدس السدس العزیز بر لفظ مبارک
 راند که حال جان دادن و جان بایزید این بود انگاه شیخ الاسلام فرمود که آری هر که مجاهده کند و شاید بداند بعد
 از آن این مثنوی بزبان مبارک راند **و** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که با خال ملک الموت بنگذد هرگز نه
 بعد از آن فرمود که وقتی بزرگه را پرسیدند که مجاهده چیست گفت آنکه نفس را از راز بکنند یعنی مراد ندید و هرگز نه
 کنند و نه رساند و طاعتی که بدان نفس راضی نباشد بکنند بعد از آن همدین محل فرمود که بخواه یوسف چشتی قدس سر
 العزیز با نفس خود گفتی که ای نفس اگر تو امشب بمن موافقت کنی در دو رکعت نماز ختم آن کنم بدین شد که نفس با ایشان
 یک روز موافقت نمود و دو رکعت نماز ایشان فوت شد روز دیگر در مقام مناجات بود عهد کرد که تا بست سال
 نفس خود را آب سیر ندهم آن کابلی نفس از آن بود که در آن شب آب سیر خورده بود انگاه همدین محل فرمود که
 شاه شجاع کرمانی چهل سال تکلف بعد از چهل شبی حضرت را در خواب دید بعد از آن هر جا که رفتی جامه خواب بپوش
 کردی و در خواب شدی باشد که آن دولت باز میسر شود انگاه با تقی آواز داد که ای شاه شجاع آن مژگه
 بیداری چهل سال بود که سختی اکنون باز گرد و اگر همچنان باشی که پیش ازین می بودی آن زمان دولت
 بتو رسد بعد از آن شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و بر لفظ مبارک راند که چون آخر وقت نقل خواب شجاع
 کرمانی نزدیک شد همان روز که نقل خواهد کرد در آن روز نیز از رکعت نماز بگذارد و هم بر مصلی و خطا باشد
 حضرت ذوالجلال را بار دوم در خواب دید فرمان شد ای شاه شجاع خواهی آمد یا چند روز دیگر سانجا
 خواهی ماند گفت الهی مرا جای بودن نماند خواهی آمد همدین بود که بیدار شد و وضو کرد و دو رکعت نماز کرد و وقت

نارختن بود سرسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد آنگاه شیخ الاسلام غره نبرد و بیہوش شد چون بہوش آمد این
 مشنوی بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدہند کہ کاخ ملک الموت نگذہرگز نہ
 بعد از آن فرمود کہ وقتی بایزید را رسیدند کہ یک حکایت از مجاہدہ خود بگوئی گفت بشما چیزی بگویم کہ طاقت
 شنیدن نیارید اما معاملہ کہ بالنفس خود کردہ ام اندکے بگویم آنچنان بود کہ شبی نفس ابرای عبادت
 طلبیدم نفس کاہلی کرد از آن بود کہ در آن شب دو خرما از وظیفہ زیادت خورده بودم الغرض نفس بامن
 موافقت نکرد چون روز شد عہد کردم کہ خراجندگاہ نخورم در مدت پانزدہ سال نفس خود را چیزی نلایم
 ہم در آرزو ماند بعد از آن گفت ہرچہ فرمای بچشم آنگاہ خراب بستم و او را دادم نفس فرمان بردار شد ہم
 با او سکنتم میکرد بلکہ از آن زیادت شد بعد از آن فرمود کہ خواجہ ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ را
 پرسیدند کہ کار مجاہدہ خود تا کجا رسانیدہ گفت تا اینجا رسانیدہ ام کہ دوکان و سہ گان سال میگذرد کہ نفس
 آب نمیدہم تا مدت دو سال شدہ است کہ آب سیر ندادہ ام و ہر شب تا دو ختم قرآن بختم بکار دیگر مشغول شوم
 بعد از آن از نقل خواجہ ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ حکایت فرمودند کہ روزی خواجہ و اصحاب گرد
 برگردن شستہ بودند مذکور از موت او لیا و میکرد ہدیرین محل آئندہ بیاد جامہ سبز پوشیدہ مردی خوب روی
 و خوب صورت و نیک سیرت سیب بردست روی بر زمین آورد و قرآن شہ بشین خواجہ ذوالنون مصری
 ہر بار حکایت میکرد کہ خوش آمدی و نیکو آمدی و صفا آوردی زمانی برآمدہ سیب بردست داشت بہت
 خواجہ ذوالنون داد خواجہ بہر دو دست آن سیب گرفت تبسم کرد و فرمود شما باز گردید چون آئندہ بازگشت
 خواجہ خلق را معذرت کرد و باز گردانید ہمین کہ زمانی برآمد مستقبل قبلہ بنشست و قرآن خواندن آغاز کرد ہمین کہ
 قرآن تمام شد آن سیب را بوی کرد و جان بحق تسلیم کرد بعد از آن خواجہ را در جنازہ کردند پیش مسجد آوردند تا نماز
 جنازہ بگزارند همچنان بانگ نماز برآمد چون اینجا رسیدند کہ اشہد ان لا الہ الا اللہ خواجہ دست از کفن برداشت
 و انگشت شہادت برگرفت و گفت اشہد ان محمد رسول اللہ انگشت ایستادہ بود ہر چند خلق اللہ خواہند
 انگشت فرو خواہانند نمواستند او ز برآمد کہ ای مسلمانان انگشتی کہ ذوالنون بنام محمد صلی اللہ علیہ وسلم برگردہ
 است تا دست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نگیرد انگشت فرو نشود بعد از آن شیخ الاسلام قدس اللہ سرہ اعوذ
 این مشنوی بر زبان مبارک راند و ہای ہای بگریست **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدہند کہ کاخ
 ملک الموت نگذہرگز نہ بعد از آن بر لفظ مبارک راند کہ خواجہ سہیل تسری بن عبد اللہ تسری رحمۃ اللہ علیہ
 نقل کرد چون جنازہ خواجہ بیرون آوردند جماعتی یہودی در تشر از مدنگر بود سردار قوم پائی برہنہ میداشت
 و نزد یک جنازہ خواجہ آمد و گفت جنازہ فرو دارید تا من سلمان شوم چون جنازہ فرو داد و روند آن چہ تونیک

نزدیک خوابه ایستاد و روی سوی خوابه کرد که ای خوابه مرا تلقین کن که تاملان شوم همین که آن جهود با قوم خود با هزار کس آمده بود این سخن بگفت خوابه دست از کفن بر آورد و چشم بگشاد و گفت بگو اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد عبده و رسوله همین که این بگفت دست و کفن کرد و چشم بر بست آن چه و سلمان شیخ خلق از جهود سوال کردند که توجه بر آن دیدی که مسلمان شدی آن جهود گفت آن زمان که شاه جازه پیران آوردید بنظر بجانب آسمان کردم بانگ صعی شنیدم و در دل خود گفتم که این چه بانگ است بار دیگر نظر کردم دیدم که جمله ملکوت از آسمان فرو ری آید و طعنه های نور بر دست کرده فوج فوج می آیند بر جنازه خوابه سهیل بن عبدالله نستری نماز کردند ازین سبب مسلمان شدم و گفتم دروین محمد صلی الله علیه و سلم ایچنین مردانند انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این فوائد میفرمود و در عالم تفکر بود و این شنوی بعد این حکایت بر زبان مبارک راند **د** و رکوی تو عاشقان چنان جان بدهند که کاجا ملک الموت بگنجید هرگز به انگاه ملائم این حکایت فرمود که وقتی شیخ علی کی حرمه علییه در خواب دید گوی عشق اگرفته بر سر فرمود چون روز شد اندیشه کرد که این خواب را پیش که گویم گفت خدو چه بایزید دیگر کسی نیست بدم و این خواب پیش می گویم تا تعبیر کند چون رفتم دیدم که شوری در بساطم افتاده و خلق و گریه و خیر ایستاده پرسیدم حال چیست گفتند خوابه بایزید علییه رحمه الله شد شیخ علی بانگ بر زمین دو نفره زمان روان شدند نزدیک جنازه بایزید رسید جنازه خوابه را بر روی آورده بودند آنجا کسی بود از خلق که جنازه خوابه بگیر شیخ علی هزار حمله و دشواری در آمد و جنازه خوابه را بر سر گرفت و گفت ای علی خوابی که تو دیده بودی تعبیرش همین است همین جنازه بایزید عشق اعدای است که بر سر کرده می بری بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سی سال عاگوی در عالم مجاهد بودند و روز نستم نشب ایستاده هرگاه وقت درآمدی نماز میگزارد و باز در آن عالم مشغول می شدم نگاه همدین محل فرمود که آن روز که خوابه قطب الدین مودود و جیشی قدس سره الغریز نقل کرد و آنچنان بود که بخیرت خوابه نشسته بودند و در آن روز اندام مبارک ایشان کسر داشت و خوابه منتظر نشسته الغرض مردی کاغذ حیرری بردست گرفته بیاد و سلام کرد و همینکه آن کاغذ بردست خوابه و اد خوابه آن کاغذ را مطالعه کرد و در آن نام مهد بود خوابه دیده بر آن نام نهاد گوی جان در تن خوابه نبود هزار در عالم افتاد که خوابه قطب الدین؟ مانند الغرض خوابه را غسل دادند و جنازه کردند هیچ کس را مجال نبود که برگردد و همه حیرت زد و مانند بعد از زمانی آواز صعب بر آمدن گرفت خلق باز گشتند انگاه نماز بگزاردند و خواستند که جنازه را برگیرند بفرمان خدای عزوجل در هوا شد خلق و نبال جنازه او کرد و پس بانجا که مغنی و بیگانه بودند همه بیلند و مسلمان شدند از ایشان پرسیدند که چه بر آن دیدید گفتند دیدیم که فرشتگان جنازه خوابه را بر سر کرده می بردند چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد و لغزه زد و بیفتاد و این شنوی بر زبان مبارک راند **د** و رکوی تو عاشقان چنان جان بدهند

کاخجا ملک الموت نگهبان گزین خدمت خواجہ ہمدین محل بود کہ بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام قدس السہر الغریب
بنار شغول شد خلق و دعا گوئی بازگشت الحمد للہ علی ذلک .

بتاریخ دوم ماہ ربیع الاول سنہ ست و خمین و ست مائت دولت قدیموس حاصل شد این بندہ
را بخلعت خاص مشرف گردانید عزیزان اہل صفہ حاضر بودند بر لفظ مبارک راند کہ مولانا نظام الدین
ولایت ہندوستان دادیم و صاحب سجادہ گردانیدیم ہمین کہ این سخن بر زبان مبارک راند بندہ بار
دوم روی بر زمین آورد و فرمان شد سر بر کن ای جہانگیر عالم بر فور دستار شیخ قطب الدین بر برداشت
عطا کرد و عصا بردست داد و خرقد پرست خود پوشانید فرمود کہ برود و گمانہ بگزار چون استقبال قبلہ شدم
و دست بگرفتند روی سوی آسمان کردند کہ ترا بخدا سپردم برو بعد از ان گفت این ہمہ تزامیہ ہم
سبب آنکہ تو وقت آخرین بر سرمان خواہی بود و این سخن ہم بگفت کہ من نیز وقت نقل خواجہ خود شیخ
قطب الدین بختیاراوشی حاضر نبودم در ہانسی بودم الغرض بعد از ان شیخ بدر الدین اسحاق رازمان
شدہ کہ مثال بنویس چون مثال بستم سر من در کنار گرفت و گفت بخدا رسانیدم انگاہ فرمود شیخ
جمال الدین رانہ بینی باز شیخ الاسلام فرمود کہ امروز عرس رسول ہمدلی السد علیہ وسلم است باش
فردا روان شوی بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ امام شافعی رحمۃ السد علیہ در کفایہ خود آورده است
بروایت صحیح از امیر المومنین علی رضی السد عنہ کہ نقل کردن رسول ہمدلی السد علیہ وسلم در دوم ماہ ربیع
الاول بود و روز دیگر برای معجزہ داشتہ بودند و در اندام مبارک رسول السد صلی السد علیہ وسلم بوی
خوش می آمد گوئی جملہ عطریات عالم در وجود مبارک سخت کردہ اند و مقدار ذرہ تفاوت نکرده بود چنانچہ
در حیات بود بعد از نقل همچنان بودہ است آنروز چندین ہزار چہوہ مسلمان شدند و دو روزداشتن
رسول صلی السد علیہ وسلم را برای معجزہ بود الغرض رسول صلی السد علیہ وسلم رانہ حجرہ بودند ہر روز
یک حجرہ طعام میداد چون ہر نہ حجرہ طعام بداد و روز دوازدہم امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی السد عنہ
طعام بداد چندانکہ جملہ خلق مدینہ را رسید چون روز دوازدہم شد شہرت یافت ازین چہت مسلمانان
دوازدہم روز عرس میکنند و میگویند کہ عرس رسول صلی السد علیہ وسلم دوازدہم است اما بروایت
صحیح نقل رسول السد صلی السد علیہ وسلم در دوم ماہ ربیع الاول بود بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ
چون رسول صلی السد علیہ وسلم را زحمت زیادہ شد سہ روز نخواستند کہ در مسجد بیایند بعد از سوم روز
بلال برد حجرہ رسول صلی السد علیہ وسلم بیامند اگر دیکہ الصلوۃ یا رسول السد رسول خدا صلی السد
علیہ وسلم برخاست و گفت بلال را بگویند کہ ابو بکر و عمر بیایند تا در مسجد برویم ابو بکر و عمر عثمان علی رضی السد عنہم

بیامد رسول الله صلی الله علیه وسلم برکتش ایشان دست مبارک نهاده در مسجد بیامدند خوانند که است که است
 کند نتوانستند دست ابو بکر گرفته پیش فرستادند از مشاهده این حال نعره از اصحاب برآمد نزدیک بود که
 زهره ایشان آب شود الغرض رسول صلی الله علیه وسلم بازگشت در حجره بیامد و یعلطید کلیم سیاه بود
 بالاشینه بانی گذشته بود که اعوانی بیامد و بر دوست زد از آواز دوست او لرزه در در دیوار افتاد فاطمه رضی الله عنها
 بر در آمد و گفت که این زمان محل نیست هر چند فاطمه رضی الله عنها معذرت میکرد و او بشنود و او شنود و او شنود
 چنانچه ازین سخن در گوش مبارک رسول صلی الله علیه وسلم رسید فاطمه را طلبید و گفت ای جان پدر
 این عزیز اعوانی نیست بل کسی است که اگر در بندگی از دیوار در آید و اگر دیوار بر کنی در ره سوراخ
 در آید و فرزندان را تیمم کند این حرمت پدر تو نگاه میدارد اگر اجازت می طلبد بگوید در آید و او بر سر
 حکمی که آمده است بنفاد رساند نعره از حجره برخاست ملک الموت آمد روی بر زمین آورد و فرمان شد
 بنشین بنشین فرمود بگوید کجا آمده ملک الموت گفت زیارت تو مرا فرمان است آن زمان که نطلبند ادب
 دار ندوی و انگاه این سخن هم بگویی که یا محمد اگر بیای جان ترا قبض کنم و اگر بمانی باز گردم رسول صلی الله علیه
 وسلم گفت یا ملک الموت زود باش در کار خود ز من صبر کن تا بر ادرم جبرئیل بیاید همان نان جبرئیل
 علیه السلام آمد و گفت یا انجی کیف حالک جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ملک السموات طبقهای نور
 بردست گرفته منتظر جان پاک تو اند و درهای بهشت و آسمان کشاده اند و ارواح انبیاء منتظر ایستاده و حورهای
 بهشت مشتاق دیدار تو اند رضوان بهشت آراسته کرده تا که تو آئی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود یا
 انجی جبرئیل ازین نمی پرسم اما بگویی که بعد از نقل من احوال امت چگونه خواهد بود جبرئیل علیه السلام گفت
 یا رسول الله مرا نیز فرمان است که امتان خود را بمن سپار تا فردای قیامت همچنانکه در حیات تو بودند ترا
 بسپارم انگاه رسول صلی الله علیه وسلم گفت که مقصود من همین بود بعد از ان ملک الموت را
 فرمان داد که بیا اکنون در کار خود باش همین که ملک الموت دست در کف پای مبارک نهاده پای
 پاره شده دست درون انداخت جان پاک رسول الله صلی الله علیه وسلم قبض کردن گرفت کاسه
 پر آب در پیش رسول صلی الله علیه وسلم بود هر بار دست مبارک خود را آن آب میکرد و بینه مبارک
 خود فرو می آورد و این میگفت اللهم هون سكرات الموت یعنی بار خدا یا تلخی جان کردن آسان
 گردان چون بنائره خلق رسید لب می جنبانید فاطمه رضی الله عنها گفت من گوش نهاده ام که بشنوم
 شنیدم که میگفت که اللهم بجرمت جان دادن محمد صلی الله علیه وسلم رحمت کنی بر امتای من و تا وقت
 آخرین همین گفتن بود چون شیخ الاسلام ابن حکایت تمام کرد نعره از جمله حاضران مجلس برخاست

عقدہ کفائے شکلات عظیم بسم اللہ الرحمن الرحیم ۴

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا هم یحزنون

جمع الفکر فی شرح
 فی شرح الفکر فی شرح
 فی شرح الفکر فی شرح

بسم اللہ تعالیٰ مع ذلک

اولیاء صلیان
 فی شرح الفکر فی شرح
 فی شرح الفکر فی شرح

ویرطیع حیون پیر کا پیش واپس دہلی طبع گردید

چشم گزینا بود و وصف بہر نماز است

دل نگر فانی بود و در سخن است

بیاض از مشتری رہا طبع کاتب انظارین دعا طبع ہرک طالب بود بہ بیندین از ذراۃ صفیہ طبع

الاوليا الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

سُبْحَانَ اللَّهِ تَعَالَى

الْعَاصِمِينَ

روز مطیع چیون پر کا پیش واقع دہلی طبع گردید

چشم گریزان بود و غضب بهر مازدا راست تر

ملک کا یہ طاقا بڑھ دوسرے شخص کے لئے ہے

بایع از مشتری بهای طلبید کا تب از ناظرین دعا طلبید سرکره غالب بود به پیمان از هزار راه محضه طلبید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم و ثنا اوس غنی کو شایان ہے کہ جس نے حضرات عالی درجات فقر اکو
عشق اپنا عطا کر کے باعث نجات ہم آلودگان لوث دنیا کا فرمایا اور روزنامہ وعدہ
فخر المسلمین پر کہ اُسکو پیشوائے جمیع اولیا و اوتاد و اقطاب کا کیا اور اُس قدر وہ
انبیاء نے فقر کو غنا پر اختیار کا جیسا کہ ارشاد فرمایا الْفَقْرُ فُخْرٌ یعنی فقر بزرگی
میری ہے اور یہ بھی ارشاد فرمایا اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ مُسْكِيْنًا وَاَمِتْنِيْ
مُسْكِيْنًا وَاَحْشُرْ نِيْ فِيْ ذُرِّيَّةِ الْمَسْكِيْنِ یعنی بار خدایا زندہ رکھ تو
مجھ کو مسکین اور موت دے تو مجھ کو مسکین اور اٹھا تو مجھ کو گروہ مسکین میں۔

حضرت اہم عبد الباقی فرماتے ہیں کہ وہ جملہ اول کے یعنی زندہ رکھ تو مجھ کو مسکین اور
موت دے تو مجھ کو مسکین واسطے بشارت مسکینوں کے کافی تھی چہ جائے سبب
کہ اٹھا تو مجھ کو چہ گروہ مسکینوں کے اس میں زیادہ از حد بشارت واسطے مسکینوں
پائی جاتی ہے بنظر ان امورات کے میثویان دین یعنی پیروایان رسول اللہ علیہ السلام
فقر کو غنا پر ترجیح دیگر دستور العمل اپنا مقرر کیا باعث چند و چند کے کہ تشبیح او کی
خالی تطویل سے نہیں ہے بندہ احقر احمد اختر خلیفہ اکبر حضرت میرزا شاہ

محمد دارالنجت و لیبہ حضرت ابو ظفر سراج الدین
 محمد بہادر شاد ثانی طیب اللہ فرماتے ہیں چاہا کہ
 کہ کچھ حال سلسلہ نقرائی ہندوستان اشرف البیان صاحب سلسلہ کا مختصر طور پر
 برائے مطالعہ اجاب کے بلا تعصب تحریر میں لاوے اور جو کچھ کہ عالم سیاحی میں
 مشاہدہ اس ناکارہ خاندان آوارہ میں آیا اور سامعہ نے استفادہ اٹھایا اور سکو
 کوشش تمام سے تصدیق کر کے تحریر میں لا کر نام اس مختصراً تذکرہ فقرا
 رکھ کر دو حصوں میں تقسیم کیا ایک حصے میں فقرا اہل اسلام
 جنت مقام کا بیان ہے ۛ ۛ ۛ
 اور دوسرے حصے میں فقرا اہل ہندو صاحبان کا تذکرہ
 امیر ناظرین والا تکلیف جناب وقت آگین سے یہ ہے کہ اس فرقہ حق کو
 دعا بخیر سے محروم نہ کر کہ سہو خطا جو کچھ کہ وقوع میں آوے اغماض و مرا کر عین عطائے
 معاف رکھیں والسلام علی من التبع الهدی

جانشین چاہئے کہ اس حصہ میں فقرا کیسا بیان

وہ اس طرح ہے کہ اول خرقہ درویشی درگاہ رب العزت سے جناب سرور کائنات
 خلاصہ موجودات صلوٰۃ اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اہل بیتہ وسلم کو عنایت ہوا۔
 حضرت نے وہ خرقہ شریف حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کو دیکر دیا جس کو
 مرید اپنا فرمایا اور اس سے راہ عرفان جاری ہوا وہ یہ ہیں۔

حضرت ابوبکر صدیقؓ حضرت عمر فاروقؓ حضرت عثمان غنیؓ حضرت علیؓ حضرت طلحہؓ
 حضرت زبیرؓ حضرت ابوعبیدہؓ رہنما کمال حضرت سعد بن وقاصؓ حضرت سعیدؓ۔
 حضرت عبید اللہ بن عمرؓ اور موافق عقیقہ اہل سنت و جماعت کے یہ ہر فرقہ صاحب

ہشتی بن قطی - جیسا کہ شہر میں
وہ یا ہشتی اند قوطی

طلحہ ست وزیر ابو عبیدہ
سعد ست سعید ابن حسن

سلسلہ چار پیر اور ہفت گروہ اور چودہ خاندانوں کا حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم
وجہ سے ہے۔ پس خلیفہ امیر المومنین نے سترہا جو نگو خرقہ خلافت عطا فرمایا اور
صاحبوں نے چار پیر مقرر کئے۔ اول پیر حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ
دوسرے پیر حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ تیسرے پیر
حضرت خواجہ کلیل بن زیاد رحمۃ اللہ علیہ چوتھے پیر حضرت خواجہ حسن بھری
قدس اللہ سرہ العزیز۔ اور نزدیک بعض مشائخین کے اول پیر
خواجہ حسن بھری دوسرے خواجہ کلیل بن زیاد تیسرے حضرت خواجہ
اولیں زنی چوتھے پیر حضرت خواجہ حسن سری سقطی۔ اور نزدیک بعض کبار
اول پیر خواجہ حسن بھری دوسرے کلیل بن زیاد تیسرے عبداللہ
چوتھے عبداللہ بھری۔

کیفیت ہفت گروہ اس طرح ہے

اور ہفت گروہ حضرت علی رضی اللہ عنہ سے جاری ہوئے

اول گروہ کلیلہ - خواجہ کلیل بن زیاد سے جاری ہوا۔

دوسرا گروہ بصریہ - خواجہ حسن بھری سے۔

تیسرا گروہ اویسیہ - خواجہ اویس زنی سے۔

چوتھا گروہ قلندرہ - حضرت دیونی قلندر سے۔

پنچواں گروہ سلیمانہ - سلمان فارسی سے جاری ہوا۔

یہ پانچوں حضرات خلفائے حضرت علی سے ہیں۔

چھٹا گروہ نقشبندیہ حضرت قاسم محمد ابن ابوالکر صدیق رضی اللہ عنہ سے
ساتواں گروہ تیسریہ خواجہ حسن سری سقطی سے جاری ہوا
 اس نہت گروہ سے فقر جاہ گروہ کے ہندوستان اشرف البیان ہیں وجود ہیں۔

باقی تین گروہ خرقہ پوش دیگر ممالک میں جاری ہیں :

کیفیت چودہ خانوادوں کی یہ ہے

کہ حضرت خواجہ حسن بصری نے کئی خلیفہ کئے۔ ایک تو حضرت خواجہ عبدالواحد
 بن زید قدس سرہ دوسرے حضرت خواجہ حبیب عجمی قدس سرہ۔

عبدالواحد بن زید سے پانچ خانوادہ جاری ہوئے وہ عموماً چشت کہلاتے ہیں۔ یہ ہیں
 زیدیہ عیاضیہ اومہیہ ہیریہ چشتیہ۔ اور نو خانوادہ حبیب عجمی سے جاری ہوئے
 عموماً قادریہ کہلاتے ہیں۔ یہ ہیں حبیبیہ طیفوریہ کرخیہ سقطیہ جنیدیہ۔
 محاذزونیہ طوسیہ فردوسیہ سہروردیہ۔

سلسلہ خانوادوں چشت کا اس طرح ہے

اول خانوادہ زیدیہ حضرت خواجہ عبدالواحد بن زید سے جاری ہوا کہ
 خلیفہ خواجہ حسن بصری کے تھے ۲۷ صفر ۱۳۰ ہجری میں وفات پائی مرقداک
 بُمرے میں ہے۔

دوسرا خانوادہ عیاضیہ حضرت خواجہ فضیل بن عیاض سے

جاری ہوا کہ خلیفہ عبدالواحد بن زید کے تھے یحکم ربیع الاول ۱۳۰ ہجری میں انتقال
 فرمایا مزار گہر بارکہ عظیمہ میں۔

تیسرا خانوادہ اومہیہ حضرت خواجہ سلیمان ابن اوس عجمی قدس

سر سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ فضیل کے تھے ۲۶ جمادی الاول ۱۳۰ ہجری میں

تیسرے خواجہ قطب الدین عبد المجید بیہ تینو صاحب گادڑو نیہ کہلائے ہیں وفات خواجہ
ابو اسحاق گادڑو نی کے ۲۶ھ ہجری میں ہوئی اور شاہ عہد امد خلیفہ گادڑو نی کے
جو خاص فقیر ہیں وہ گادڑو نی کہلائے ہیں۔

ساتواں خانوادہ طوسیہ حضرت خواجہ ابو الفرح طوسی قدس سرہ

جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ عبد الوادع زینبی کے تھے اور وہ خلیفہ شیخ ابو بکر شبلی کے
ہوئے اور وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تھے پس حضرت خواجہ ابو الفرح طوسی نے
حضرت شیخ ابو الحسن قریشی الہنکاری کو فقیر کوکب آواؤ نے شیخ ابو سعید مبارک مغزوی
ہوئے اور نے نعمت معرفت حضرت غوث ربانی سرشمہ حقانی پیران پیر دستگیر سید
محی الدین عبد القادر گیلانی قدس اللہ سرہ کو ملی چھب بہت
طوسیہ کہلائے ہیں وفات خواجہ ابو الفرح کی ۳۸ھ ہجری میں ہوئی۔

آہوان خانوادہ فردوسیہ حضرت خواجہ شیخ نجیب الدین

فردوسی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ وجیہ الدین ابو حفص کے تھے
اور وہ خلیفہ حضرت شیخ اسود احمد دیوری قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ نعمت
علو دیوری قدس سرہ کے تھے وفات شیخ ابو نجیب کبر فردوسی کی ۳۸ھ ہجری میں ہوئی

نواں خانوادہ سہروردیہ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی

قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ ضیاء الدین کے تھے اور وہ خلیفہ شیخ ابوبکر
عمر کے اور وہ خلیفہ شیخ ابو محمد بن عبد اللہ کے اور وہ خلیفہ خواجہ اسود احمد دیوری
اور وہ خلیفہ خواجہ نعمت او علو دیوری کے اور وہ خلیفہ خواجہ جنید کے۔

دوسرا سلسلہ انکا اس طرح ہے کہ شیخ شہاب الدین سہروردی خلیفہ حضرت

پیران پیر کے کہ خلیفہ شیخ الاسلام شیخ ابو سعید مبارک مغزوی کے انہوں نے
بہت سے خلیفہ کھائے جیسے صفوی حمید الدین ناگوری حضرت شاہ تکیان دہلوی

اول گروہ خضریہ حضرت خوجا احمد خضریہ قریس سرہ جاری ہو کہ خلیفہ خواجہ خاں

قدس سر کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ شمس الدین عظیمی رکن الدین کے وہ خلیفہ خواجہ سلطان ابراہیم بن ادریس عظیمی رکن الدین کے وفات خواجہ احمد خضرویہ کے سلسلہ ہجری میں پہلی

دوسرا گروہ چشتیہ حضرت خواجہ ابوسعحاق چشتیؒ کی طرف سے لقب پایا اور ختم حضرت خواجہ بزرگ عین الدین حسن غجری چشتیؒ نے الہولی عطا کئے رسول تک ہوا

وفات خواجہ ابواسحاق چشتی کی ۴۴ ربیع الثانی ۷۳۵ ہجری میں ہوئی مزار شہر عکہ بلاوٹم
میں ہے اور سلسلہ حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی کا اس طرح پیر ہے کہ خواجہ بزرگ

خلیفہ حضرت خواجہ غمان ہارونی قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ مودود چشتی قدس سرہ کے
اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابویوسف چشتی کے اور وہ خلیفہ ابو محمد ابدال چشتی قدس سرہ کے

اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو احمد ابدال ہشتی کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو اسحاق ہشتی کے تھے وفات حضرت خواجہ بزرگ کی بروز دوشنبہ ۶ رجب ۳۳۰ ہجری میں ہوئی مزار انوار

اجمیر شریف میں ہے۔

تیسرا گروہ کربانیہ حضرت شاہ عبدالعزیز کربانی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ غلیفہ خواجہ بزرگ کے تہہ ولایت بنگالہ ان ہی کو ملی تھی سن وفات ہمیں ملا۔

چوتھا گروہ کریمیت حضرت پیر کریم سیلوئی سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ
بزرگ ملے تھے۔ ہجری مین وفات ہوئی۔

پانچواں گروہ صابریہ حضرت مخدوم غلام الدین علی احمد صابری مدظلہ ہے

[illegible]

جاری ہوا خلیفہ حضرت شیخ شیعہ عالم خواجہ فرید الدین گچ شکر قدس سرہ کے تھے
 اور وہ خلیفہ اعظم حضرت قطب الاقطاء خواجہ قطب الدین بختیار کاکی داوخی دہلوی کے
 اور وہ خلیفہ اعظم حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی کے ہوئے وفات خواجہ علی احمد
 صابر قدس سرہ کے ۱۲ ربیع الاول ۹۰۰ ہجری میں ہوئی مزار پیران کلیہ شریف میں ہے
 اس گروہ میں پیر جی سید عبداللہ دہلوی اور شاہزادہ مردا قایم الملک چشتی صابری
 نبیہ حضرت جد امجد ابو ظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ بادشاہ طیب اللہ تربت
 کامل وقت اور صاحب سلسلہ اور شہر فقیرین مرید حافظ محمد حسین صاحب عرف
 حافظ بانگے کے اور وہ مرید حضرت حافظ موسے مانگ پور می کے اور وہ مرید حضرت
 اعظم روپڑی کے وہ مرید حضرت سید محمد سالم کے اور وہ مرید حضرت سید بیان
 ہیکہ قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شاہ ابوالعانی کے وہ مرید حضرت شیخ داؤد گنگوہی
 کے وہ مرید حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی کے وہ مرید حضرت شاہ ابوسعید قدس سرہ کے
 وہ مرید حضرت شیخ نظام الدین بٹنی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ محمد تہا نیری کے
 اور وہ مرید حضرت خواجہ عبدالقدوس گنگوہی قدس سرہ کے اور وہ مرید حضرت شیخ
 محمد عارف ردو لوی کے وہ مرید حضرت خواجہ شیخ احمد عبد الحق ردو لوی قدس سرہ کے
 وہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا بانی تہی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شاہ وقت
 مخدوم شمس الدین ترک بانی تہی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت علی احمد صابر قدس سرہ کے اور وہ
 عبداللہ دہلوی کا سلسلہ خواجہ ابوسعید جی سے اس طرح ملتا ہے کہ پیر جی سید
 مرید و فرزند حضرت سید صابر علیشاہ دہلوی کے وہ مرید حضرت شیخ محمد دہلوی کے وہ مرید
 حضرت شیخ محمد رام پوری قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ ابوسعید چشتی قدس سرہ کے
سابقہ ان گروہ قلندر حضرت شرف الدین ابو علی قلندر رانی قدس سرہ سے
 جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین عاشق خدائے کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت

صوفی عالم خلیفہ حضرت شیخ شیعہ عالم خواجہ فرید الدین گچ شکر قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ اعظم حضرت قطب الاقطاء خواجہ قطب الدین بختیار کاکی داوخی دہلوی کے اور وہ خلیفہ اعظم حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی کے ہوئے وفات خواجہ علی احمد صابر قدس سرہ کے ۱۲ ربیع الاول ۹۰۰ ہجری میں ہوئی مزار پیران کلیہ شریف میں ہے اس گروہ میں پیر جی سید عبداللہ دہلوی اور شاہزادہ مردا قایم الملک چشتی صابری نبیہ حضرت جد امجد ابو ظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ بادشاہ طیب اللہ تربت کامل وقت اور صاحب سلسلہ اور شہر فقیرین مرید حافظ محمد حسین صاحب عرف حافظ بانگے کے اور وہ مرید حضرت حافظ موسے مانگ پور می کے اور وہ مرید حضرت اعظم روپڑی کے وہ مرید حضرت سید محمد سالم کے اور وہ مرید حضرت سید بیان ہیکہ قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شاہ ابوالعانی کے وہ مرید حضرت شیخ داؤد گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی کے وہ مرید حضرت شاہ ابوسعید قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ نظام الدین بٹنی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ محمد تہا نیری کے اور وہ مرید حضرت خواجہ عبدالقدوس گنگوہی قدس سرہ کے اور وہ مرید حضرت شیخ محمد عارف ردو لوی کے وہ مرید حضرت خواجہ شیخ احمد عبد الحق ردو لوی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا بانی تہی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شاہ وقت مخدوم شمس الدین ترک بانی تہی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت علی احمد صابر قدس سرہ کے اور وہ عبداللہ دہلوی کا سلسلہ خواجہ ابوسعید جی سے اس طرح ملتا ہے کہ پیر جی سید مرید و فرزند حضرت سید صابر علیشاہ دہلوی کے وہ مرید حضرت شیخ محمد دہلوی کے وہ مرید حضرت شیخ محمد رام پوری قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ ابوسعید چشتی قدس سرہ کے

شیخ امام الدین ابدال کے وہ خلیفہ حضرت بدر الدین غزنوی کے وہ خلیفہ
حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار کاکی کے وفات حضرت قلندر
صاحب کی ۱۳ رمضان ۷۸۷ھ میں ہوئی مزار آبادی بانی پت میں۔

آٹھواں گروہ نظامیہ حضرت محبوب الہی خواجہ سلطان المشائخ
نظام الدین اولیا رزندی بخش دہلوی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ سجادہ نشین
حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سرہ کے تھے، اور ربیع الآخر بروز چار شنبہ
۸۲۷ھ ہجری میں وفات پائی مرقد مقدس نواح شاہجہان آباد میں مشہور
دگاہ حضرت نظام الدین۔

نواں گروہ مخدومیہ حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا بانی پتی سے
جاری ہوا کہ خلیفہ اعظم حضرت مخدوم شمس الدین ترک بانی پتی کے تھے اور
وہ خلیفہ حضرت مخدوم علی احمد صابر قدس سرہ کے آپسے ہیں خلیفہ کئے اور
میں سے ایک تو حضرت شیخ احمد عبدالحق توشہ رودلوی قدس سرہ دوسری حضرت
شیخ تہرام بیڈلوی کہ ہزاروں مجنوں اور سحر آلودہ آستانہ شریف پر حاضر ہو کر
صحت پانے میں تیسرے حضرت خواجہ عبدالقادر کہ فرزند کٹان ہی حضرت کے
تھے اور ربیع الاول اپنے کے انتقال فرما گئے تھے مزار ان کا قصبہ بانی پتی میں
مشہور محل رانیان متصل مزار والدہ شریفہ کے واقع ہے۔ باقی بسبب ہوا
اس مختصر کے حالات اور خلفائے اس جگہ قاصر رہا مگر اس وقت میں ہی حضرت
کی اولاد سے جو صاحب ایسے موجود ہیں کہ گویا ایک کی کرامات کا نمونہ باقی ہے
یعنی اولاد خواجہ عبدالقادر فرزند اکبر حضرت سے سراج الفقہ افضل العلماء مفتی افضل
ہند منظور یا بگاہ اہل السنہ و مائتہ مولانا مولوی رحمت اللہ صاحب کیرانوی
کہ جہاں مفتی اعظم میں مشہور ہیں اور کہ عظیمہ میں بجا نعمت مدیدہ درویش باطنی

صوفیہ کثیر تعمیر کر کے علماء و قراملازم رکھ کر بذات ستودہ صفات خود ہی شروع علوم
 دین مصروف ہیں اور عرصہ میں ساکا گذرا کہ حسب طلب سلطان عبدالعزیز خان
 شہید معذور استنبول تشریف لیگئے تھے بعد قیام سہ سال عذر ضعیفی اپنی کار کے
 بیت استشریف میں چلے آئے تھے اب عرصہ دو سال کا گذرنا ہے کہ بہر حسب
 طلب حضرت سلطان المعظم عبدالحمید خان خلد اسد ملکہ کے استنبول تشریف
 لے گئے تھے بعد قیام چن ماہ پھر تشریف مکہ معظمہ میں لے آئے اور کتاب
 از الہ الامام مصنفہ آنجناب کے ترجمہ اور سکا بجزی شہور بمطرح حق ہے چند مرتبہ علی
 اور ترکی بمقام مصطفیٰ طبع آیا اطراف عالم میں شہور ہے اسد تعالیٰ اوس ذات
 بابرکات کو ابدالاً بآب و نذہ رکھے اور اس ذرہ اصغر کو پہراونگی زیارت سے شرف
 فرماوے سلسلہ نسب آپکا حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی سے
 اسطرح ملتا ہے کہ حضرت مولوی رحمۃ اللہ صاحب سلسلہ تعالیٰ خلف مولوی خلیل
 الرحمن ابن پیر جی شیخ نجیب اللہ ولد پیر جی شیخ حبیب اللہ ولد شیخ عبدالرحیم ولد
 پیر جی شیخ قطب الدین ابن پیر جی شیخ فضیل بن پیر جی دیوان عبدالرحیم ولد پیر جی
 شیخ عبدالاکرم المناطوب حکیم منیا کہ معالج جدا مجد حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاہ
 تھے ابن حکیم شیخ حسن ابن خواجہ عبدالصمد ابن خواجہ بولی ابن خواجہ یوسف ابن حضرت
 خواجہ عبدالقادر قدس سرہ ابن حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا دوسرے
 پیر جی امام الدین صاحب کہ نہایت حسین اور خلیق اور تنہائی پسند اور بابرکت آدمی
 ہیں کتب تعلیق عمدہ لکھتے ہیں چنانچہ تین کتب انہی تحریر کی ہوئی فقیر کے پاس
 موجود ہیں ایک تو مطب بصرہ دہلوی دوسری شفاء العلیل تیسری کلمہ نہدی
 اور سلسلہ نسب انکا بھی مخدوم صاحب سے اسطرح ملتا ہے یعنی پیر جی امام الدین ولد
 پیر جی عین الدین ابن پیر جی شیخ معین الدین ابن شیخ غلام محی الدین ابن حکیم

شیخ و جہہ الدین کہ طبیب حاذق اور میرے جد بزرگ حضرت عالمگیر ثانی بادشاہ کے معالج تھے ابن حکیم شیخ امام الدین ابن حکیم شیخ نجم الدین ابن سیرجی شیخ قطب الدین سبق الذکر اور وفات حضرت مخدوم جی کی ۳۱ ربیع الاول ۱۰۷۱ھ ہجری میں ہوئی مزار آبادی بانی بہت میں واقع ہے۔ باقی حالات دیکھنا داگان کا بہت اختصار تحریر میں آیا سلسلہ نسبی آپکا مخدومید اور سلسلہ خلفائی مخدومید صابریہ مشہور ہے حضرت مخدوم جی کے مققدان اور مریدان کراڑ سے حضرت سید غریب الدین شاہ کہ ہمزاد حضرت جد امجد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ تھے بڑے بالکمال گذرے ہیں اور آپکی اولاد سے اسوقت جو آپکے سجادہ نشین ہیں یعنی سید کبیر علی صاحب نیک نجت اور سید گزادین سلسلہ انکا شجرہ صابریہ فیقر سے معلوم ہو جائیگا مزار آپکا پنج آبادی قصبہ کراڑ کے واقع ہے۔

دسواں گروہ حسامیہ حضرت مخدوم حسام الدین ماکٹ لودی سے

جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ نواز الدین قطب عالم کے ہتے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ علاء الدین بیگالکے اور وہ خلیفہ حضرت سراج الدین عثمان ملقب باخی سراج قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت سلطان المشاخ نظام الدین اولیا قدس سرہ کی وفات حضرت سے

گیارہواں گروہ نظام شاہی حضرت شیخ نظام الدین نارنولی سے جاری ہوا
کہ خلیفہ حضرت شیخ خانو چشتی قدس سرہ کے ہتے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ حسین نگوریکے وہ خلیفہ حضرت شیخ اسماعیل کے وفات حضرت نظام الدین نارنولی کی ۹۹۹ھ ہجری میں ہوئی مزار نارنول میں اس گروہ کے فیقر جو کہ شاہی ہی کہلاتے ہیں شاہ چوکہامریہ حضرت شیخ نظام الدین نارنولی کے ہتے اور قوم سے چہر کلوت میواتی تھے انکا مزار

ملک میوات میں موجود ہے بندہ ہی زیارت کے شرف ہوا ہے۔

بارہواں گروہ قلندر شاہی حضرت عربیز کی سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت خضر رومی کے تھے وہ خلیفہ حضرت سید نجم الدین قلندر کے وہ خلیفہ حضرت شیخ نظام الدین غزنوی کے وہ خلیفہ حضرت شاہ قطب الدین بنیاد کی وہ خلیفہ حضرت شیخ قطب الدین جرنپوری کے وہ خلیفہ حضرت شیخ عبدالسلام کے وہ خلیفہ حضرت خواجہ عبدالقدوس گنگوہی کے قدس سر۔ سن وفات نہیں ملا۔

تیرہواں گروہ جلیلیت حضرت پیر جلیل سے جاری ہوا مرزا انکا دور شہر لکھنؤ کے واقع ہے اور کچھ نیازبانی سے اس گروہ کے فقیر ملکوت دین اکثر ترقی ہوئے اور سلسلہ ہی ملا گمر عبدین وہ تلف ہو گیا اور سن ۱۲۰۰ ہجری میں تھال فرمایا۔

چودہواں گروہ حمزہ شاہی حضرت شیخ حمزہ سے جاری ہوا کہ اولیٰ حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی قدس سرہ کے تھے اور مرید حضرت سید محمد گیسو ودانا بندہ نواز قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ اعظم و یار ہمام حضرت سراج السالکین علامہ فیاض شیخ نصیر الدین چسپاں دہلی کے اور وہ خلیفہ حضرت سلطان اشیاخ نظام الدین اولیا کے وفات شیخ حمزہ کی سن ۱۱۵۰ ہجری میں ہوئی اور خضر و کا صحیح کچھ معلوم نہیں ہوا مختلف بیان سے تسکین نہیں ہوئی۔

پندرہواں گروہ فیضیہ حضرت صلیا خلاصہ فضل انحر الفقرا عاشق رب العالمین حضرت مولانا و مرث دنا کو لوی محمد فخر الدین فخر جہان چشتی نظامی و القادری و مسہرودی شاہجہان آبادی قدس الدامہ اراہم سے جاری ہوا کہ حضرت عظام مشایخ و کبریٰ جلفائی حضرت خواجہ مولانا نظام الدین اور نگ آبادی و النماجا اپنے کے تھے اور سلسلہ نسبی حضرت کا ا طرف پدر بزرگوار حضرت

شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ سے ملتا ہے اور سلسلہ از طرف مادر بہر با حضرت سید السادات سید محمد گیسو و راز قدس سرہ تک پہنچتا ہے ولادت با سعادت حضرت کی ۲۶^ھ ہجری میں بمقام اورنگ آباد ہوئے جو وقت حضرت تولد ہوئے ہیں حضرت شیخ کلیم الدین چہان آبادی قدس سرہ دادے ہیں حضرت کے وہیں تشریف رکھتے تھے مولانا نظام الدین والد حضرت کے حضرت کو لیکر شیخ کی خدمت میں آئے شیخ نے حضرت مولانا کو گو مبارک میں لیکر مولانا فخر الدین نام رکھا یعنی حضرت کے لئے اول لفظ (مولانا) شیخ کلیم الدین نے فرمایا اور اپنے لمبوس خاص سے پیرہن اسطے حضرت کے تیار کر کے زیب کرایا غرض کہ جب عمر شریف حضرت دلانا فخر کی سات برس کی ہوئی تو آپ نے سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں دیکھا کہ با پچھانہ قبو مجھے عنایت کی جب حضرت میدار ہوئے تب با پچھانہ قبوہ دست مبارک میں پائے صبح کی وقت حضرت مولانا نظام الدین ولد حضرت کے لئے ازراہ کشف معلوم کر کے تشریف لاکر فرمایا کہ اسے فرزند عطیہ رسول مقبول تنہا کہانا اور باپ کو اوس سے محروم نہ کہنا چاہئے پس حضرت نے دو دانہ تو اداں میں سے نوش کر لئے تھے باقی ماندہ تین دانہ والد اپنے کے آگے پیش کئے جب عمر شریف سولہ برس کی ہوئی علوم ظاہری سے انفرار ہوا اوسے عرصہ میں والد حضرت کا انتقال ہوا بعدہ حضرت آٹھ برس تک ریاضت اور عبادت شاقہ میں مصروف رہے اور بعد پچیس سال رونق افروز دہلی ہوئی اور دس تالیس ظاہری اور باطنی میں مشغول ہوئے بعد چند سے پایادہ بہار ہی حضرت شیخ نور محمد بہیل قدس سرہ اور میر کلہ اور خوشحال غلام بانی بہت آئے زیارت مزار سے مشرف ہو کر لاہور تشریف لیکئے اور میر محمد علی نقشبندی لاقات شکر کے چند سے اور پھر حضرت مخدوم علی گیم بخش بجویزی قدس سرہ کے متکف سے اور فیض حاصل کیا اور پھر

جملہ مزالت لاہور خصوص حضرت میان میر گلگتہ مرشد حضرت دارالشمکۃ قادری کے
تھے فاتحہ بڑھکر دہلی تشریف لائے اور حضرت اکبر بادشاہ اور حضرت ابو ظفر بہادر شاہ
کو اس وقت میں ولیعہد تھے اور دیگر مشہور اداگان و امرا یان شہر کو مرید فرمایا اور تبلیغ
سہتم جمادی الثانی ۹۹۹ھ ہجری میں مقام شاہجان آباد میں وفات پائی مزار گہوار
متصل دروازہ مچھر آستانہ فیض نشاء حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین
بخنیا رکا کی قدسہ بیچ قصبہ مہرولی متصل شاہجان آباد کے واقع ہے۔
فضائل حضرت کے دیکھنے مناقب الفخریہ سے کہ جو تالیف قطب نظام حیدر آباد
دکن کے ہے اور دیگر کتب مطبوعہ سے معلوم ہو سکتی ہیں مگر ایک نقل کہ میں نے
اپنے بزرگوں سے سنی ہے اور کسی کتاب میں نہیں دیکھی برگشتہ تحریر کرتا ہوں۔
نقل کرتے ہیں کہ ایک صاحب رؤسا دہلی سے کہ با علم با شرع تھے حضرت
بیعت ہوئے مگر وجہ سماع کے ان کے عقاید میں فرق آیا ایک روزہ بیس بالکی میں
سوار ہو کر بوقت حضرت سید ظفر علی شاہ کہ بہار لکھنؤ میں رہتے تھے اور شہر ہوا وقت
نہے آئے یہ حضرت مرتبہ ابدالیت رکھتے تھے غرض کہ انہوں نے گفتگو میں لفظ شکایت
مولانا کا وہ زبان پر لایے سید صاحب کو ناگوار گزار رئیس صاحب سے ارشاد کیا کہ تیرا
بانی لاؤ حسب الارشاد وہ ایک کوزہ میں پانی لائے سید صاحب نے اوس پانی سے
کلی کر کے فرمایا کہ اسے دیکھو او نہوں نے اسے دیکھا اور چپ ہو کر غرض کہ دوسری
کلی پر نیپے اور تیسری کلی پر ہوش ہو کر تڑپنے لگے پس ملازمان بیس صاحب نے
اپنے آقا کو اسی حالت میں بالکی لکھنؤ مکان پر لائے تین روز تک ہی بہوشی
رہی چوتھے روز ان کے احق او نہیں حضرت مولانا کی خدمت میں لا کر عرض کیا کہ یہ
آپ کے مد میں آ رہی ہے انکا چہ ہوگا حضرت نے ارشاد فرمایا کہ سید ظفر علی شاہ کہ
کہ آج جیندہ وقت اور نہ ہوتا کلی اہل خدمت ہیں اوہی کے مکان پر یہ وقوعہ گذرا

وہی کچھ چارہ کرینگے غرض کہ موجب ارشاد والا رئیس صاحب کو میان سید ظفر علی شاہ
قدس کے مکان پر لائے آپ نے نظر الطاف اونہیں دیکھا اور سید وقت و نصرت یاب
ہو کر وہاں سے چلے آئے اور بعد تھوڑے عرصے کے حضرت مولانا سید صاحب
پاس آئے اور کیفیت اوش شخص کی دریافت کی سید صاحب نے ہنس کر کہا اگر کیا تم نے اور
پوچھتے مجھے ہو وقت نصرت کے سید صاحب نے مصافحہ کو ہاتھ بڑھایا اور کہا
کہ بندہ تو دار فانی سے نصرت ہوتا ہے اپنی امانت سے پہلے بس حضرت مولانا تو باری
مکان سکونہ بمقام شیش محل تشریف لائے اور سید صاحب نے اسی شب کو انتقال
فرمایا مزار سید صاحب کا بہار گنج میں مشہور ہے۔

ذکر حضرت مولانا و مرشدنا سید عطاء الدین عرف میر محمد کی دہلوی قدس سرہ

کرسادات و درساہ فوری الاحتمام و علما عالی مقام دہلی سے تھے عالم متنبین
حضرت مولانا محمد فخر الدین فخر جہان سے بیعت ہوئی اور خرقہ خلافت حاصل کیا اور
واسطے تکمیل کرانے علم الہی کے اوپر شاہزادگان و الاشراف و دیگر مہربان و محققین
حضرت پیر و مرشد اپنے کے مقرر ہوئے چنانچہ جد فیض نے ہی حضرت اکتساب
علم معرفت کیا تھا اور بہت شاہزادہ اور اہل اسے سلطانی بیعت میں آئے تھے
اور بعضوں نے خرقہ خلافت ہی حاصل کیا جیسے میر پیر و مرشد برحق حضرت
مرزا روشن بخت قدس سرہ اور میر سید و اللہ اور مرزا خستہ بخت عم شاہ و شاہزاد
سلیم برادر شاہ وفات حضرت کی ۱۰۰۰ ہجری میں ہوئی مزار گہر بار و میان شاہ
جہان آباد کے متصل جتیلی قبر کے واقع ہے تا ایام غدر حضرت ظل سبحانی عرض
شیفت حاضر ہوتے تھے کہ فقیر ہی را کہ در مرتبہ ہر کاتب حاضر عرس شریف ہوتا

ذکر حضرت مولانا خواجہ نور محمد بھیل شریف

کہ حضرت خلفاء اعظم و مجاہدین مہم حضرت مولانا محمد محمد خیر الدین قدس سرہ کے تھے اوصاف حمیدہ حضرت کے بار بار میرے جدا مجاہد ہی بیان فرمایا کرتے تھے ایک روز فرمایا کہ ایک وقت بہت سے مریدان و معتقدان حضرت مولانا محمد خیر الدین قدس سرہ کے خدمت بابرکت میں حاضر تھے اور میں بھی اس وقت موجود تھا کہ اثنائے گفتگو میں حضرت خواجہ نور محمد قدس سرہ کا بھی ذکر آ گیا حضرت مولانا نے ارشاد فرمایا کہ میرے پاس ایک ٹی تھی اس میں سے آدھی تو نور محمد سنجابی لیگیا اور باقی آدھی میں سے ٹکڑا ٹکڑا اتمہار اسکا حق ہے اور میر محمدی نے اپنی کمائی بھی بہت کچھ جمع کر لی ہے اور میری کمائی میں جو کچھ از کا حصہ تھا وہ پہلے ہی لے چکے استغنائی کے ساتھ ایام گزاری کرتے ہیں وفات حضرت مولانا نور محمد قدس سرہ ۱۲۸۰ ہجری میں ہوئی مزار موضع تاج سرور بہاران میں ہے۔

ذکر حضرت مولانا خواجہ محمد سلیمان شریفی فاضل

قدس سرہ۔ - جانے مولد حضرت کا موضع کرگوجی ہے۔

آپ نے بمقام مہن کوٹ مدرسہ حضرت قاضی محمد قمر بن تحصیل علم ظاہری کیا تھا اور ایام طالب علمی میں حضرت خواجہ مولانا نور محمد قدس سرہ سے بیعت ہوئی اور چند سال بحضور پیر و مرشد رہ کر علم معرفت کی تکمیل کے بعد عطاء خرقہ خلافت حسب الارشاد پیر و شفیق میر تقی میر نے مقام شریف مقام فرما کر ہدایت خلق اللہ میں مصروف ہوئے بہت سے اشخاص کو خرقہ خلافت عطا فرمایا۔ اوسے ایک تو شیخ محمد یار کہ فرید عصر تھے دوسرے حافظ محمد علی خیر آبادی۔ تیسرے مولوی محمد علی کہ مقام کہڑہ شریف رکھتے تھے اور میان عبداللہ شاہ وغیرہ۔

پس بعد واسطے زیارات وزارت حضرت مقتدا کے دو مان چہشتیہ خصوصاً

زیارت مزار پر انوار حضرت مولانا محمد فخر الدین قدس سرہ کے شاہ جہان آباد میں
تشریف لائے فقیر کے جد امجد حضرت ابو ظفر سے ملاقات فرمائی اور بعد از زیارت مزار
وحصول استفادہ روح پاک حضرت مولانا میرور کے بوطن مالوف بمقام توس
شریف مراجعت فرمائی بعد از چندے تیارخ ہنقم صفر روز پنجشنبہ ۱۲۶۷ ہجری بکھیر
سال اس وارنابا نڈار سے سفر فرمایا تاجر حضرت کے بنبرہ حضرت یعنی حضرت شاہ اندر
صاحب ملہ اسد تعالیٰ نے زیب منہ طریقت ہوئے اسد تعالیٰ ان بزرگوار کو ہمیشہ
سلامت باکرم رکھے اس آخری وقت میں ذات ستودہ صفات بھی گویا حضرت

مولانا کی کرامات کا نمونہ ہے۔
ذکر حضرت سید شاہ نیاز احمد چشتی فخری بیلوی قدس سرہ
کہ اعظم اولیاء متاخرین و کبر ر خلفائے رتین حضرت مولانا محمد فخر الدین کے تھے
انکے والد کا نام سید حاجی حکیم شاہ رحمت سرہندی ہے اب سرہند میں پیدا ہوئے
اور بعد سن تیس کے آپکی والدہ نے آپکو حضرت مولانا محمد فخر الدین کے سپرد کیا حضرت
بجمال شفقت اور کوشش علوم ظاہری اور باطنی سے انکو آراستہ کیا بعد تیس برس
حضرت مولانا سے بیعت ہوئی اور بعد کوشش چند سال کے بجمال ولایت طہنی
فائز ہوئے اور بعد عطاءے خرقہ خلافت پیشگاہ حضرت مولانا سے مامور خطہ برنی
ہوئے اور ہدایت خلق اسید میں مشغول ہوئے ذات بابرکات سے ایک فیض عالم جاری
ہوا اور بہت سے صاحبو کو خرقہ خلافت عطا کیا جیسے حضرت مولانا نظام الدین فرزند کبیر
وسجادہ نشین حضرت اور مولانا فیض الدین صاحبزادہ حضرت اور مولوی محمد عبد السمیع اور
مسکین شاہ دہلوی اور آغا جان صاحب الہ آبادی اور دوسرے آغا صاحب
ولادت حضرت کی ۱۲۵۳ ہجری میں ہوئے اور وفات ۶ جمادی الثانی ۱۲۵۵
ہجری میں ہوئی مزار بالنس بریلی میں ہے۔

ذکر حضرت مولانا غلام فرید صاحب چشتی فخری سلمہ اللہ علیہ

یہ کتاب بھی ثناء فریدین عنایت ہے۔ ذات بابرکات سے فیض عام جاری ہے۔
سبحان اسد خراجات حسنات آپ کی زبان زود خواص عام ہیں۔ سچے کہ سخاوت
جزو اعظم فقر کا ہے سلسلہ حضرت کا اس طرح سچ پر ہے کہ حضرت مولانا شاہ غلام فرید
صاحب خلیفہ عظم حضرت شاہ غلام فرید الدین مہر وربر اور گلان اسپن کے وہ خلیفہ کبیر
حضرت خواجہ غلام بخش علیہ الرحمۃ کے اور وہ خلیفہ اکمل حضرت شریعت پناہ قاضی و محفل
قدس سر کے وہ خلیفہ راشد حضرت مولانا نور محمد بہل قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ دہم حضرت
مولانا محمد فرید الدین فوجیان دہلوی قدس سرہ کے اکثر مقامات ملک پنجاب کی سیر کی اور
مزارات اور بزرگان سے مشرف ہوا مگر شومی طالع سے ٹھن کو تہ پہونچا جو زیارت
حضرت کے مشرف ہوتا اب یہہ امر اونکی کشش پر موقوف ہے۔

ذکر سیر و مرشد اقام حضرت مرزا روشن بخت گوگانی چشتی فخری سلمہ اللہ علیہ

حضرت طفولیت ہی سے عابد اور پابند شریعت تھے جب سن بلوغ کو پہونچے
تو حضرت مولانا عطاء الدین میر محمد می دہلوی قدس سرہ سے
ریاست جو کہ بائیس برس کی عمر میں خرقہ خلافت حاصل کیا اور عنا کو ترک کر کے فقر
انتخاب کیا اور عمر عزیز کی یاد اہی میں ساتھ پابندی سنت نبوی کے بسر فرما کر ۱۲۵۶ھ
بتام وزب آباد نواح دہلی میں انتقال فرمایا۔ ذات بابرکات سے صد ہا آدمی فیضیاب ہو اور
انفعا جہنت سے جن بجا جوئے کے نام کہ فقیر کو یاد ہیں شجرہ باقم میں تحریر ہوئے
واقفہ بدبہ انقلاب زمانہ وقت انتقال حضرت کے فقیر موجود نہ تھا مگر بعد از چند

مینے اور دیگر صاحبان معتقدان نے مزار شریف کا حال دریافت کیا تو باشندگان قصبہ نے وفات ہونا فرید آباد میں اور دفن کرنا اہلی والی تکیہ میں بیان کیا اور نشان مزار شریف کو کہا کہ ہم بھول گئے کہ کس ملی کے سپنے دفن کیا تھا غرض جس کسی سے دریافت کیا اور سننے ہی بیان کیا بلکہ تکیہ دار فقیر نے بھی اسی قول کی تائید کی میرے نزدیک حضرت نے تمام عمر میں کوئی امر خلاف شریعت نہیں کیا اور سوت میں چھٹا مزار است بزرگان پر جا کر وہ وہ امر کرتے ہیں کہ جو خلاف شریعت ہیں۔ کیا عجب ہے کہ خداوندیکم نے نشان مزار حضرت کا اپنے بندوں کے دل سے محو کر دیا جو

تقل۔ چچا فیروز شاہ خلف شاہزادہ مرزا سلیم مغفور۔ ناقل ہیں کہ ایک مرتبہ ناظر علی نے بحضور شاہ عرض کیا کہ دربانان دروازہ دہلی قلعہ معلیٰ نے بیان کیا کہ جو وقت ہم دروازہ کھولتے ہیں مزار روشن نعت کو باہر دروازہ کے کھڑا پاتے ہیں احتیاطاً اطلاع کرنے ہیں جناب اقدس فدوی سچھا کہ مشبکو مزار روشن صاحب شہر میں رہا کرتے ہیں اور علی الصباح آجاتے ہیں اس امر کا فدو کو خیال ہوا اور دو خوابہ واسطے تفحص حال کے پوشیدہ طور پر مرزا صاحب کے مکان پر متعین کئے کہ دیکھیں یہ کیا ماجرا ہے غرض شب کو باہر جانا ثابت نہوا بلکہ سنا کہ مرزا صاحب بعد نماز عشا کے تھوڑے دیر قبل لوہ کر رہے ہیں باقی تمام شب تا اول وقت نماز صبح عبادت میں رہتے ہیں یہ معاملہ قابل گزارش تھا اس واسطے عرض کیا۔ چچا صاحب مغفور فرماتے ہیں کہ میں ہی اور سوت حاضر تھا حضور نے ارشاد فرمایا کہ ہرگز ناچکی نگرانی نہ کی جائی وہ شخص اہل خدمت ہے پس جب یہ راز فاش ہوا تو حضرت نے محل سکونہ اپنا آبائی کہ جو قلعہ علی میں تھا اسے ترک کر کے آبادی شہر میں مقام باغ اعظم خان کہ اکثر اوس محلہ میں غریب لوگ رہتے جا رہے تھے اور اپنی آمدنی میں قدر سے برائے سدرت رکھ لیا تھا باقی کل جائداد منقولہ و غیر منقولہ عیال اطفال بل بنو کے

سپر دکر دیا تھا اور تا ایم غدر غار صبح اول وقت جامع مسجد میں ادا کی اور یہ حضرت کا
 شعار تھا کہ اوس محلہ کی بیوگان پر وہ نشینان کا جو کار ہوتا تھا طریقہ منہن سمجھا کر
 کرتے تھے یہاں تک کہ بعض مستورات بکری اور مرغی اور سوت وغیرہ واسطے
 فروخت کر نیکے دیتی تھیں ایسی قسم کی چیزیں چونکہ گدڑی میں بکا کرتی تھیں
 حضرت کو کسی نے چوک پر کچھ فروخت کرتے تھیں دیکھا اور یہ ہی قاعدہ تھا
 کہ راستہ میں جو شخص ملانی ہوتا اوس سے پہلے حضرت ہی سلام علیک
 کیا کرتے تھے ہر چند اس فیقر اور دیگر صاحبان نے چاہا کہ پہلے سلام حضرت سے
 ہم سلام کریں مگر یہ مقصد کسی کا پورا نہ ہوا۔ اور حضرت فرخاندان قادریہ میں بیان قاضی کا
 گویا رسی کے خرقہ غلام حاصل کیا تھا میں بھی حضرت کے قدم بوسی سے مشرف ہوا ہوں
نقل ہے کہ ایک محفل میں ایک روز بہت سے احباب جمع تھے
 مرزا جہان خرم و مرزا جہان شاہ و مرزا کاوس شکوہ برادران شاہ و مرزا ابوسعید
 و مرزا ابوجان و مرزا علما الدین و مرزا اہا و خلیفہ حضرت و مرزا عبدالخلف مرزا شایخ مرزا
 و مرزا کریم الدین وغیرہ و مرزا من صاحب بس حضرت ہی اوس جلسہ میں جلوہ نما تھے جو
 برکت انفس حضرت ذکر اللہ پور تھا اثنائ گفتگو میں ذکر پیری مریدی کا اگیا مرزا
 من صاحب کہ اوس وقت کہاں کا طریق زندہ تھا کہنے لگے کہ پیری مریدی کیا چیز ہے ہمنے
 کو کوئی پیر دیکھا نہیں لوگوں کو پیر ملجا تے ہیں ہکو کوئی پیر نہیں ملتا لوگوں نے یہ ایک
 کہیل مقرر کر رکھا ہے حاضرین جلسہ نے کہا کہ آپ کیسا پیر چاہتے ہیں انہوں نے
 کہا میں ایسا چاہتا ہوں کہ یا تو بزور اپنے کشف کے افعال بد سے ہکو باز رکھے
 یا ہمارے فعل کا شریک ہو یعنی ہکو ہمارے افعال سے بزور کے حضرت نے
 ارشاد کیا کہ بھائی صاحب میں اس لائق تو نہیں ہوں کہ تمکو ازراہ کشف افعال بد
 باز رکھوں مگر اس شرط پر تمکو بیعت کرتا ہوں کہ جو تم کر لے تمہو شوق سے کرو

میں ہرگز منع نہ کروں گا مگر میرے روبرو فعل بد نہ کرنا اور نہ ہونے میں یہ شرط قبول کی اور اسی جلسہ میں بیعت ہوئے بعد تہوڑی دیر کے محفل پر خواست ہوئی اور مرزا ممن صاحب بھی اپنے مکان پر آئے پس وقت معینہ پر غسل کیا اور پوشاک بدکنہ عطر لگایا اور شیشہ گلابی اور جام بلوری طلب کیا چاہا کہ اوس میں سے کچھ نوش کریں دیکھا کہ سامنے سے حضرت پیر و مرشد تشریف لاتے ہیں اور بوقت وہ سالان پوشیدہ کیا اور چلن اڑھا کر واسطے پیشوائی کے کمرے سے باہر آئی تو وہاں کچھ بند بچھا سمجھے کہ تو ہم ہے پھر کمرہ میں واپس آکر چاہا کہ شراب نوش کریں پھر وہی صورت پیش آئے چند مرتبہ ایسا ہی ہونا چار جب رات زیادہ گئی تو تبدیل لباس قلعہ سے باہر آکر محبوبہ کے مکان پر پہنچے اور زینہ پر چڑھے تو دیکھا کہ اندر کی طرف جو کھٹ باز پکڑے ہوئے پشت پہیرے ہوئے حضرت کھڑے ہیں یہ دیکھتے ہی واپس اوترے اور سمجھ کر کہیں اس مکان کا پتا حضرت کو دیدیا ہے پہلے ہی سے یہاں آکر پہیرے ہیں اور یہ پہیرے سوچتی کہ وقت می نوشی کی ہی ہے صورت پیش آئی ہی کیا یہ حضرت کا کچھ تصرف ہے یا کہیں اسمکان کا بتا دیا ہے یا یہ میرا تو ہم ہے یہ سوچ کر دوسری معشوقہ کے مکان پر گئے وہاں ہی ہے صورت پیش آئی اب تو سمجھے کہ یہ تصرف حضرت کا ہے واپس مکان پر آئے اور بیقراری سے انتظار می صبح میں رات کالی غرض کہ وقت صبح مکان حضرت پیر و مرشد پر حاضر ہوئے یہ فقیر بھی اس وقت حاضر تھا کیونکہ ہمیشہ اس وقت واسطے شریک ہونے حلقہ کے جایا کرتا تھا حضرت نے مرزا صاحب سے تبسم کنان فرمایا کہ ہمارا صاحب آج خلاف وقت خلاف عادت کیونکر آنا ہوا خیر تو ہے مرزا صاحب موصوف نے عرض کیا کہ جناب میں نہیات سے توبہ کرنے حاضر ہوا ہوں اور اب توبہ کرتا ہوں آپ گواہ رہیں اور کل حقیقت گذشتہ عرض کی حضرت نے زبان فیض ترچھاں سے

ارشاد فرمایا کہ میں تو اس لائق نہیں ہوں یہ تمہارا حسن ظن ہے۔ میں نے دیکھا کہ مرزا صاحب چند ہی روز میں صاحب راز و نیاز اور باکمال ہو گئے اسد تقا لے مجھ کو بھی اوں حضرات کے تصدق سے لوٹ دینا سے نجات دی اور عشق اپنا اوپر آ صیب کا عطا فرما دے۔

دیکھ مرزا قیام الملک شہنشاہ صابری والنظامی دہلوی نامل ہیں کہ دہلی میں غدر ہو چند ہی روز ہوئے تھے کہ حضرت میان جن عسکری کے مکان پر تشریف لائے اور میان مسکین شاہ وغیرہ مشائخین کو جمع کر کے فرمایا کہ حضرات تلو اور غضب الہی کی دہلی پر چلتی والی ہے کچھ بند و بست کیجئے کیونکہ بدولت قلعہ اور شہر کے سب صاحبوے پرورش ہوتی ہے سب صاحب ملکہ پیروی کیجئے حضرات جلسہ نے متفق الہی ہو کر ایک کھوپا پنا مقصد اور شیخ وقت تصور کرتے ہیں ابھی کچھ ندیر فرماوین اور ہم میں جس کے لائق جو کار ہوگا وہ اس سے درگزر کریگا حضرت نے ابدیدہ ہو کر فرمایا کہ میں نے اپنے کو آج تک چپ یا مگر تم صاحب ظاہر کرتے ہو خیر کل سب صاحب میرے مکان پر تشریف لاؤ جسوقت وہ تلو اور غضب الہی کی ظاہر ہو ایک صاحب اپنا سراد کے آگے رکھ دے میان جن عسکری نے کہا کہ وہ کون ہو فرمایا ہے اسد ہمت دے خصوصیت نہیں ہے غرض قدرت خدا سے روز مہو و تمام دن ایسا پانی برستار ہا اور باد تند چلتی رہی کہ حوائج ضروری کو بھی نکلنا مشکل تھا۔ دوسرے روز سب صاحب جمع ہو کر حضرت کے مکان پر آئے حضرت نے فرمایا کہ مشیت الہی کی سی طرح ہے کہ سر پر گھڑی ہو اور زوجہ کا ہاتھ ہاتھ میں ہو اور آوارگی اور بلی ہو اور ہم تو یہ مصیبت کیوں دیکھیں گے اگر کل سب صاحب آجاتی بند و بست ہو جاتا اب کچھ نہیں ہو سکتا اور عام طوبہ بر لوگوں کو پھانسیاں ملیں گے مرزا صاحب موصوف فرمایا ہے میں کہ ایام غدیر میں حضرت جی کی دروازہ نقار خانہ شاہی پر بعد از نماز ظہر و

سہ پہر اکثر تشریف رکھا کرتے تھے مین ہی اونکے پاس جا بیٹھا کرتا تھا حضرت ظلم
پر بیونیر کہ جو اونہوں نے اطفال صغیرن یو مین کے ساتھ کیا تھا اونیزر علیا بظلم کرتے
تھے افسوس فرمایا کرتے تھے اور آندگوں کو دیکھا کرتے تھے ایک ہنر مجھے فرمانے لگے
یہاں سے چلے جاؤ اب خیر نہیں او سوقت تک قلعہ مین گولہ باری سے ضرر نہ ہوا تھا پس
تھوڑی ہی دیر کے بعد ایک خونچہ والا ہی قریب آ بیٹھا اتفاق سے ایک پور بیہ کیا
او اوس خونچہ والے سے پنے لینے لگا اوسی عرصہ مین ایک ٹکڑا گولیکا اوس پور بیہ
سر مین لگا وہ فوراً مر گیا او سوقت سے حضرت نے عام طور پر فرمایا کہ جو یہاں سے نکل جا لیا
مہیج جائیگا رنہ خرابی مین پس جا ویگا بلکہ مجھے فرمایا کہ جلد یہاں سے چلے جاؤ اب
یہاں نکارہنا بہتر نہیں ہے۔

نقل ایک روز مینے عرض کیا کہ سماع مین کیا ارشاد ہوتا ہے فرمایا کہ کسی عالم سے
دریافت کرو جو وہ کہے او سپر عمل کرو مینے عرض کیا حضرت عالم نو منع فرماتے ہیں اور
فقیر اوسکی سبات مین کامل لایل لاتے ہیں فرمایا کہ اس مین - مین کچھ نہیں کہہ سکتا
اگر علماء ہوں تو اعتقاد ہی علماء سے دریافت کرو اور اگر حضرات فقر سے اعتقاد ہے
اونے دریافت کرو مینے پھر عرض کیا کہ حضور شریک ماع کیون نہیں ہوتے فرمایا
کہ مجھ مین وہ صفات ہرگز نہیں ہے جو کہا مین تھیں او جو شرط کہ سماع مین جائے
اونکا ادھونا مشکل ہے غرض کہ مین آپ کو لایق بنانے کے ہنن پاتا اسوجہ سے ہنن سنتا
دوسرے کو اپنا اختیار ہے۔

ذکر حضرت مولانا قطب الدین خلیفہ اکبر حضرت مولانا محمد
یہ حضرت ہی کامل وقت گذرے ہیں اکثر اصحاب نادان جدی فقیر کے حضرت سے
بیعت تھے بلکہ پیر بزرگوار اپنے سے کچھ کم نہ تھے اور حضرت مل سبحانی حذیفہ کو ہی
ذات بابرکات سے نہایت اعتقاد تھا۔

ذکر متشیخین و معتقین سلسلہ مخدومین سے
کہ جو کیراٹھ مین گزرے اور اب صہین۔

حضرت مولوی ظہیر الدین مبرو کہ مرید میر عیوض علی مغفور کے تھے اور وہ مرید حضرت
مولوی بدیع الدین قدس سرہ کر اور وہ خلیفہ حضرت مولانا محمد فخر الدین دہلوی کے یہ حضرت
حالم با عمل اور صاحب نسبت گزرے ہیں مین ہی انکے زیارت سے مشرف ہوا
ہوئے شہ سہری مین بمقام قصبہ بنت انتقال فرمایا انکے سجادہ نشین حافظ بابا کہ اب
موجود ہیں۔ تیسری حاجی احمد کہ مرید حضرت عبداللہ شاہ کے اور وہ خلیفہ حضرت
خواجہ شاہ سلیمان قدس سرہ کے چوتھے قاری شہاب الدین ہمیشہ زادہ مولوی رحمت اللہ
کہ مرید حضرت شاہ اسماعیل صاحب سجادہ نشین حضرت خواجہ شاہ سلیمان مغفور کے
چوتھے منشی خواجہ مولانا بخش کہ اولاد سے حضرت شاہ عبدالرزاق جھنجھوڑی قدس سرہ کے
اور حضرت مولانا نظام الدین صاحب سجادہ نشین حضرت سید شاہ نیاز احمد بریلوی
قدس سرہ کے ہیں۔ اسل جو فقیر دہلی گیا وہاں پر میان ستان شاہ ولایتی سے
ملاقات ہوئی کہ مرید مولوی عبدالسمیع کے ہیں اور وہ خلیفہ حضرت سید شاہ نیاز احمد
کے نہایت خلیق اور فصیح اور با علم دیکھنے مین آئے۔

بیان اولن گروہ کا کہ جو خانوادون قادری سے ہیں
خانوادہ سہروردیہ سے سترہ گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ صوفیہ حضرت قاضی حمید الدین صوفی سے جاری ہوا کہ خلیفہ
شیخ شہاب الدین کے تھے اترا پنج ربیع الثانی بقول ۴ رمضان ۸۰۰ھ ہجری
مین وفات ہوئی جناب قاضی صاحب فی شیخ احمد ہروانی کو فقیر کیا اور نئے شیخ شاہی ہو
تاب بدایونی ہوئے اور ان سے خواجہ محمود مونیہ دوزاد مولانا صاحب الدین ہوئے۔

دوسرا گروہ جلالیہ حضرت سید جلال بخاری سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ

بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کو کون
تاریخ ۹۰۰ ہجری میں وفات پائی مزار اوج میں ہے۔
اس گروہ کے فقیر ایک سیلی سہروردی تھے جن اور ایک سینگ ہرن کا رکھتے ہیں
اور وقت عشق کے بجا لے جاتے ہیں اور کل مہر نبوت کا تمغہ اونکے بازو پر رہتا ہے
موضع حسن پور کہ متصل قصبہ باول ہے وہاں ایک درویش اس گروہ کے اپنے گھر
میں آئے۔

تیسرا گروہ لعل شہبازیا حضرت سید لعل شہبازی سے جاری ہوا
کہ لعل بہار ہی مشہور ہیں۔ آپ خلیفہ غوث بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے تھے اور وہ
خلیفہ شہاب الدین سہروردی کے ہوئے صاحب معارج بولایت نقل کرتی ہیں
کہ حضرت صاحب کمالات ظاہری و باطنی و تصرفات صوری و معنی رکھتے تھے مگر باطن
شریعت تھی طریق ملائیت رکھتے تھے اور لباس سبز پہنتے تھے اسوجہ سے لعل سرخ
بھی کہلاتے ہیں اور اولاد سے حضرت امام جعفر صادق کے تھے اور سلسلہ صمدیہ
سے یہی نعمت حاصل کی تھی ۱۲۰۰ میں وفات ہوئی مزار بمقام سیوان ملک
سندھ میں ہے۔

چوتھا گروہ مخدوم میر سید جلال الدین بلقہ بمخدوم جہانیاں جاری ہوا
کہ اول خرقہ خلافت عم بزرگ ابنی شیخ صد الدین محمد غوث سے حاصل کیا تھا بعد
سید لعل سرخ سے خرقہ خلافت پہنچا تا تاریخ ۱۰۰۰ ہجری میں وفات
پائی مزار اوج میں ہے۔

پانچواں گروہ کرم علی جہلی حضرت شاہ کرم علی جہلی سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ
محمد کشمیری کے تھے حضرت حاجی قاسم اور ابکار ایک زمانہ تھا اور سید لعل شہباز
ملک یہ لوگ خانوادہ سہروردی میں شیخ شہاب الدین سہروردی سے ملتے ہیں

اس گروہ کے فقیر ایک کوڑا اپنے پاس رکھتے ہیں اور وقت عشق کے اپنے بدن پر مار پڑتے ہیں شہ پہلوہ میں ایک درویش چھٹے تھے۔

چٹا گروہ موسا شاہی سہاگ سے پہلے ہے یہ فقیر سدا سہاگ ہی کہلاتے تھے شاہ موسے مرید سید جلال سرخ کے تھے فقیر اس گروہ کے لباس زنانہ پہنتے ہیں سید

جلال سرخ اور انکا نام قریب تھا
ساتواں گروہ رسول شاہی سید رسول شاہ الوری سے جڑی

اس گروہ کے فقیر چہرہ سے خاک لگاتے ہیں اور چارہرو کا صفایہ رکھتے ہیں اور ایک رومال مثل کلاہ کے سر پر رکھتے ہیں اور رات کا سونا حرام جانتے ہیں اکثر صاحب درد وغیرہ عضو علیل سے اپنی زبان سے چاٹ کر اچھا کرتے ہیں اس سلسلہ میں خواجہ فاضل بن المعروف خواجہ نجم الدین ہمدانی دہلوی کامل وقت گذرے ہیں کہ مرید شاہ مظفر حسین معروف بولانا حنیف کے تھے اور وہ مرید سید رسول شاہ الوری کے وہ مرید شاہ نعمت اسرولی کی وہ مرید شاہ داؤد کے وہ مرید شاہ سخی حبیب اسد کے وہ مرید شاہ اسماعیل کے وہ مرید سید شاہ قاضی احمد کے وہ مرید سید عبدالرزاق کے وہ مرید شاہ اسد داؤد عرف عارف شاہ کی وہ مرید حضرت شاہ بندگی کے وہ مرید شاہ منجن کے کہ گوشہ نشین ہی کہتے ہیں وہ مرید شاہ محمد گوشہ نشین کے وہ مرید خواجہ اسحاق کے وہ مرید شاہ داؤد قریشی کے وہ مرید حضرت شاہ راجن قتال کے وہ مرید شاہ احمد کبیر الحسن محمد مہمانیان جہان گرد کے وہ مرید سید جلال بخاری کے وہ مرید شیخ زکریا الدین ابو الفتح ملتانی کے وہ مرید حضرت محمد بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے وہ مرید حضرت شیخ شہاب الدین مہروردی کے وہ مرید میران شاہی شاہ میران معہ ہری بندگی سے جڑی ہوا کہ مرید خاندان سید جلال سرخ کے تھے ششہ میں وفات ہوئی۔

مزار بہاول پور میں ہے۔

نواں گروہ عبدالعزیز سید عبداللہ مالکی عبدالعزیز جباری سہوا کے خلیفہ شیخ ابوبکر کے تھے اور سات واسطوں سے شیخ شہاب الدین سہروردی ملتے ہیں بعض حضرت امام جعفر سے نسبت کرتے ہیں بعض شیخ بہاؤ الدین محمد خراسانی سے ملتے ہیں سن وفات نہیں ملا۔

دسواں گروہ قاسم شاہی حاجی قاسم سے کہ فقیر اس گروہ کے گہلو گروہ باؤن میں ماندہ کر مجالس فقرا میں دہال کرتے ہیں آپ ہی خلیفہ شیخ محمد کشمیری کے تھے سترہ مین وفات باہمی بعض فقیر اس گروہ کے نقش بند یا بعض جنبیا سے نسبت کرتے ہیں مگر جیسے کہ لکھا ہے۔

گیارہواں گروہ رزاق شاہی شاہ عبدالرزاق سے جاری ہوا کہ خلیفہ شاہ محمد میران سہنگی کے تھے سترہ مین وفات پائی مزار لاہور میں ہے۔

بارہواں گروہ دولا شاہی شاہ دولا ربائی سے جاری ہوا کہ اولاد بہلول پورہی بادشاہ کی تھی اور خلیفہ سیدنا مسرت کی اور وہ خلیفہ پیر بریل الدین اور وہ خلیفہ شیخ صدر الدین راجن قتال کے وہ خلیفہ شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی کے

وہ خلیفہ شیخ صدیق الدین عارف کے وہ خلیفہ غوث بہار الدین زکریا ملتانی کے اور وہ خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی کے حضرت نے حرقہ اپنا جلا دیا تھا اور اس کی خاک سے ایک لف اپنی پیشانی پر کھینچا اور خاک کہا اور جمیع فقروں میں عشق کہا

اس گروہ کے فقیر خاک سے ایک لف اپنی پیشانی پر کھینچتے ہیں اور جمیع فقرا میں عشق اللہ کہتے ہیں اور خواب میں سدا عشق پاتے ہیں اور لف اللہ فقیر ہی

کہلائے ہیں سترہ مین انتقال فرمایا مزار گجرات ملک پنجاب میں ہے۔

تیرہواں گروہ سید شاہی سید سادات خان بخاری سے جاری

کہ مرید سید نامست کے اور پیر بہائی اولاد بھائی کے اور ہمنامہ ہی تھے۔

چودھوان گروہ اسماعیل شاہی شاہ اسماعیل سے جاری ہوا

کہ خلیفہ شیخ عبدالکریم کے تھے وہ خلیفہ مخدوم طبیب کے وہ خلیفہ مخدوم برہان الدین کے وہ خلیفہ شیخ جنن کے وہ خلیفہ شیخ یلون کے وہ خلیفہ شیخ حسام الدین متقی چشتی ملتانی کے وہ خلیفہ شاہ عالم کے وہ خلیفہ سید قطب عالم برہان الدین کے وہ خلیفہ سید ناصر الدین کے وہ خلیفہ سید حلال الدین مخدوم جہانیاں کے ماہ شوال

۱۱۴۰ھ میں وفات ہوئی۔

پندرہوان گروہ حبیب شاہی شاہ حبیب ملتانی سے کہ مرید شیخ عبدالکریم کے

اور پیر بہائی شاہ اسماعیل کے اور ہمنامہ ہی تھے

سولہوان گروہ مرضی شاہی کہ اند بخاری ہی کہتے ہیں ایک سالہ میں اند

چرخ والابھی لکھا ہے یہ حضرت مرید شیخ عبدالکریم کے اور ہمنامہ شاہ اسماعیل کی تہی

ستروان گروہ ناتھ شاہی۔ اس گروہ کی بھی طرح سے کیفیت معلوم

نہیں ہوئی۔ **ف** بعض رسالوں میں لکھا ہے کہ حبیب شاہی اور رسول شاہی

اور اسماعیل شاہی اور مرضی شاہی اور ناتھ شاہی ایک شاخ سے ہیں اور سید شاہی

اور دولا شاہی اور قاسم شاہی اور موسیٰ شاہی اور کریم علی جہلی ایک شاخ سے ہیں سید

علی بہار سے ملتے ہیں۔

خانوادہ فردوسیہ ایک گروہ نے دو نام پائے

حبیب شاہی اور بڈھن شاہی خلیفہ شاہ بڈھن دیوان خلیفہ حضرت شیخ انجیب الدین

کبر از دوسی کے تھے آپ نے تیرہ فقیر ایک تو میر سید صدر الدین ایک مرید سید

کہلاتے ہیں جو کہ شاہ شمس الدین تیسرے سید شاہ بغدادی چوہتی بابا بید خان

ابدال پانچویں شاہ عشق السراج چھی شاہ عبدالقادر ساقی داود شاہ اہلین

شاہ درگاہی تونین سید جعفر کی دسویں سید داؤد میران یہ سب حضرات سلسلہ
گذرے ہیں اور ان کے اپنے اپنے پیر کے نام سے مشہور ہوئے ہیں مثل سند و شاہی
اور عموماً بڑے شاہی مشہور ہی ہیں لیکن یہیں خلیفہ احمد مجذوب تبارہوین چٹوڑ خان
مجذوب تیرہوین بہاؤ خان مجذوب یہ تین صاحب سلسلہ ہے سن وفات
خلیفہ بڑے شاہ کا باوجود تلاش مدید کے دستیاب نہوا۔

خانوادہ طوسیہ سے گئی گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ قادری حضرت سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ جاری ہوا کہ سلسلہ دوسرا
حضرت کا کہ جدی مشہور ہے اس طرح ہے حضرت پیران پیر مرید سید ابی صالح کے
وہ مرید سید سبک دست کے وہ مرید سید عبدالسد کے وہ مرید سید غنی زاہد کے وہ مرید
سید غنی زاہد کے وہ مرید سید داؤد کے وہ مرید موسیٰ الجوان کے وہ مرید سید عبدالسد
محض کے وہ مرید حضرت سید حسن شنی کے وہ مرید حضرت سید امام حسن رضی اللہ عنہ کے
وہ مرید حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ کے وفات حضرت کی شب شبہ
مربیع الثانی بعد نماز عشا کے ۱۵ ہجری میں واقع ہوئی مزار شریف بغداد میں ہے
مشائخ کیرانہ سے حضرت شیخ غیاث الدین فتح محمد قادری کہ مرید حضرت سید
قطب الدین قادری کوتانوی کے تھے اور شاہ بد الدین قادری مصری سے جو خرقہ
خلافت پہنچا تھا ایف رشید کا کے دیکھنے سے حضرت کے کمالات ظاہر ہو سکتے ہیں
سلسلہ ابکا اس طرح ہے یعنی شیخ غیاث الدین فتح محمد مرید شیخ یحییٰ مدنی کے وہ
مرید شیخ محمد قطب چشتی کے وہ مرید شیخ حسن محمد چشتی کے وہ مرید شیخ نور بخش قادری
کے وہ مرید شیخ محمد علی نور بخش قادری کے وہ مرید خواجہ ابوالحسن بھلانی کے وہ مرید
قطب الاولیا شیخ حسن محمد کے وہ مرید امیر کبیر سید علی بھلانی کے وہ مرید شیخ شرف الدین
محمد ودقانی کے وہ مرید شیخ رکن الدین علاؤ الدین نعمانی کے وہ مرید شیخ نور الدین۔

عبدالرحمن قدس سرہ کے وہ مرید شیخ جمال الدین احمد مدنی کے وہ مرید شیخ رضی الدین المعروف اعلیٰ لالہ کے وہ مرید شیخ محمد الدین بغدادی کے وہ مرید شیخ نجم الدین بکر کے وہ مرید شیخ غلام یاسر کے وہ مرید شیخ ضیاء الدین ابونجیب سہروردی کے وہ مرید حضرت محبوب سبحانی سید محی الدین شاہ ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ کے وہ مرید شیخ الاسلام ابوسعید مبارک محرمی کے وفات حضرت حاجی عمر بنین شیخ غیاث الدین فتح محمد قادری کی شب چہار شبہ ۲۹؍ ۲۸ ربيع الاول میں ہوئی مزار پر انوار قصبہ کرانی میں ہے اور سن وفات اس عبارت سے نکلنے میں آتا تھا لَکَ فِکْحًا کِیْفِیْتُ دِکْکَہَ قَدَمِ رَسُوْلٍ دِکْرَانِہِ کِیْ تَحَايِفُ شِیْدِیْ مِیْنِ اِسْ طَرَحِ دِیْکِہِیْ ہِے اُوْر بَزْرَکَانَ کْرَانِہِ سَے سَنِیْ ہِے کَہْ قَدَمِ شَرِیْفِ مَسْجِدِ ہُوْرَا شَاہِ دِرُویشِ مِیْنِ سَے بَرآمد ہوا ہے اور مسجد زیر خانقاہ حاجی صاحب موجود ہے اور ہورا شاہ ہی کامل فیر تھے بعد وفات حضرت نکال آگیا اور وہ اب موجود ہے

دوسرا گروہ رزاقیا حضرت سید السادات سید عبدالرزاق گیلانی سے جاری ہوا کہ خلیفہ اور فرزند دلبند حضرت بیران پیر کے تھے تباریخہ رحمانی

۱۲۶۲ھ میں وفات پائی مزار شریف بغداد میں ہے۔

سلسلہ رزاقیاء میں حضرت مولانا حافظ عبدالعزیز دہلوی عرف آخوند صاحب مبرور کہ وفات حضرت کی ۱۲۹۶ھ میں ہوئی اصل حق اور عامل وقت گذرے ہیں سچا سلسلہ اس طرح ہے کہ حضرت شاہ عبدالعزیز آخوند دہلوی مرید شاہ محمد غوث وہ مرید سید شاہ آل احمد کے وہ مرید سید شاہ حمزہ کے وہ مرید سید شاہ آل محمد کے وہ مرید شاہ بکت اللہ کے وہ مرید شاہ فضل اللہ کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید میر سید احمد کے وہ مرید میر شیخ مخدوم جمال اولیاء کے وہ مرید شیخ ضیاء اللہ قاضی جیا کے وہ مرید حضرت محمد بکھاری کے وہ مرید سید ابراہیم کے وہ مرید شیخ بنیاد

وہ مرید سید احمد جیلانی کے وہ مرید میر سید حسن کے وہ مرید میر سید موسیٰ کے
 وہ مرید سید علی کے وہ مرید میر سید محی الدین بی انصاریہ مرید سید ابوصالح کے وہ مرید
 حضرت سید عبدالرزاق قدس اللہ سرہ العزیز کے دوسرے حضرت مولانا غوث علی
 شاہ قادری کے جو فی زمانہ نواح دہلی میں شیخ وقت گذرے ہیں کمالاؤ ان کے شہین
 انکی وفات شب و غنیمہ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۹۴ھ میں ہوئی مزار پانی پت میں ہے
 سلسلہ حضرت کا اس طرح ہے کہ مولانا میر سید غوث علی شاہ بابری کے وہ مرید سید
 عبداللطیف کے وہ مرید سید طرح شاہ کے وہ مرید سید احمد شاہ کے وہ مرید
 شیخ محمد کے وہ مرید حضرت عبداللطیف بریلوی کے وہ مرید سید امیر بالا پیر کے
 وہ مرید حضرت سید محمد رفیع محکم الدین کے کہ جن سے گروہ مقیم شاہی ہے وہ مرید حضرت
 سید ابوالمعانی قادری کے وہ مرید ہا دل شیر قلندر کے وہ مرید عبدالجلال
 وہ مرید شاہ محمود کے وہ مرید سید نور محمد کے وہ مرید علاء الدین کے وہ مرید
 سید شمس الدین کے وہ مرید سید شہاب الدین کے وہ مرید شاہ احمد اولی
 کے وہ مرید خواجہ ابوصالح کے وہ مرید حضرت سید الکافق سید عبدالرزاق
 قدس اللہ سرہم کے۔

تیسرا گروہ وہاں یہ حضرت سید عبدالوہاب قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ
 و نیر پسر حضرت پیران پیر کے تھے ۱۲۸۹ھ ہجری میں وفات پائی۔
 گروہ وہاں یہ بین شاہ عبدالغنی مہم واسے ہی اچھے شخص میں مرید شاہ محمد غوث
 وہ مرید حاجی محمد رمضان کے وہ مرید عبدالعظیم کے وہ مرید حفیظ اللہ شاہ کی
 وہ مرید شاہ عبداللطیف کے وہ مرید مقیم محمد کے وہ مرید شاہ عبدالقادر کے وہ مرید
 شاہ محمد غوث کے وہ مرید عبدالقادر بن العابد کے وہ مرید سید شمس الدین
 کے وہ مرید احمد مسعود علی کے وہ مرید سیف الدین صوفی کے وہ مرید عبدالجبار

پہوتہا گروہ قبشہ حضرت سید خواجہ قبش سے جاری ہوا کہ ہمیشہ زادہ حضرت
پیران پیر کے تھے اور خلیفہ تھے اور ہزار سید عبدالرزاق ہوئے۔

پانچواں گروہ میان خیل خلیل شامی سلیمان جہاد گڑاک سے جاری
کر خلیفہ سید عبدالرزاق کے ہتے جہاد گڑاک انکے اسم کے ساتھ اس واسطے تاکہ
کہ اس نام کا ایک قلعہ ملک شام میں تھا وہاں آپکی سکونت تھی اس گروہ کے
فقہ میان خیل کہلانے ہیں۔

چھٹا گروہ محمد شاہی حضرت شاہ محمد حیات سے کہ خلیفہ شیخ عبدالسر کے ہتے
اور وہ فقیر حضرت عوث پاک کے ہوئے۔ شہدہ ہجری میں وفات پائی۔

ساتواں گروہ غفور شاہی شیخ عبدالغفور اعظم پوری سے
جاری ہوا کہ تباہی ۵۵۰ سالہ شعبان ۵۵۰ ہجری میں وفات پائی مزار اعظم پور میں ہے
اس گروہ میں سید طاہر قطب الدین کوتانوی کہ شہدہ ۵۵۰ ہجری میں انتقال کیا۔ کامل درویش
گزرے ہیں سلسلہ آبکا اس طرح پر ہے کہ سید طاہر مرید سیاح محمود شہید کے
وہ مرید سید حسن کے وہ مرید سید علاء الدین بخاری کے وہ مرید عبدالغفور کے
وہ مرید سید عبدالکرم کے وہ مرید سید عبدالسر کے وہ مرید قطب الدین بخاری کے
وہ مرید سید صدر الدین کے وہ مرید سید حامد نو بہار کے وہ مرید سید ناصر الدین
نوشہ کے وہ مرید سید جلال الدین بخاری جہانیاں جہان گشت کہ وہ مرید سید
قطب الدین ابدال کے وہ مرید شیخ محمد فاضل کے وہ مرید شیخ شمس الدین علی
وہ مرید شمس الدین علی حداد کے وہ مرید حضرت پیران پیر کے۔

اٹھواں گروہ نعمت اللہ شاہی حضرت شاہ نعمت اللہ ولی قادری
جاری ہوا سلسلہ نبوی اور مریدی حضرت کا دست بدست پانچ خاندان پوری میں
جلا آتا ہے یعنی شاہ نعمت اللہ بن سید ابوبکر بن سید شاہ فوز بن سید لیل ادہم بن

سید جعفر بن سید محمود بن سید بہاؤ الدین بن سید داؤد بن سید ابوالعباس احمد بن سید حسن بن سید موسیٰ بن سید علی محمد بن سید تقی بن سید صالح بن سید صالح بن سید عبد الرزاق بن حضرت پیران پیر سکنہ ہجری میں وفات پائی۔ فقیر اس گروہ کے تاج ترکی رکھتے ہیں۔

نوان گروہ سید شاہی حضرت سید محمود حصوری لاہوری سے جاری ہوا کہ سید موسیٰ تھے اور خلیفہ شمس العارفین سید شمس الدین کے وہ سید یعقوب کے وہ مرید سید عبد اللہ شاہ قادری کے وہ مرید سید علی کے وہ مرید سید سعد کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید سید اصغر کے وہ مرید شاہ نوح کے وہ مرید سید عبد الوہاب کے وہ مرید حضرت پیران پیر کے تھے ۹۲۲ھ میں وفات ہوئی مزار لاہور میں بیچ مقبرہ حضرت جان محمد حصوری کے ہے۔

دسوان گروہ بہلول شاہی حضرت سلطان العارفین بہلول دیہائی جاری ہوا کہ فقیر شاہ لطف صمدی قادری کے تھے وہ خلیفہ جمال اللہ شاہ بہ حیات المیزندہ جاوید کے تھے ۹۲۳ھ ہجری میں وفات پائی مگر اس گروہ کو بعض خانوادہ سہروردیہ سے بدین وجہ نسبت کرتے ہیں کہ شاہ لطف اللہ شاہ بہلول دیہائی کو شاہ نصیر الدین توشی سہروردی سے بھی خرقہ عطا ہو چکا تھا۔

گیارہوان گروہ قمیصیا سید شاہ قمیص بن ابی احمات گیلانی سے جاری ہوا کہ سلسلہ خلفاء اور جدی آپکا حضرت پیران پیر سے اس طرح ملتا ہے یعنی شاہ قمیص بن سید ابی احمات بن تاج الدین محمد بن سید بہاؤ الدین محمد بن سید جلال الدین احمد بن شاہ داؤد بن سید جمال الدین علی بن سید ابی صالح بن سید استاد سید عبد الرزاق گیلانی قدس اللہ سرہم تباریخ بہ راہ ذیقعدہ ۹۹۲ھ میں وفات پائی اس گروہ کے فقیر ملک بنگال میں اکثر دیہے ہیں اور وفات حضرت کی ملک بنگال میں

مگر باند شریعت تھے صاحب معارج الولايت نافل ہیں کہ سوا اللہ آدمی ذات ستوہ
 صفات سے فیضیاب ہوئے اور ان میں سے سورہ خلیفہ ہوئے امین جانچو
 اور چار دیوان اور چار خاکی اور چار بلاول مشہور ہیں اول شاہ غریب بقام رتی ٹٹھ دوسرے
 شاہ غریب موضع لنگوی والی اضلع وزیر آباد میں تیسری شاہ غریب جیلا پور ملک دکن
 چوتھے شاہ غریب لاہور میں متصل مزار حضرت سکے اول ول دیوان مادہ ہو دوسرے
 دیوان گور کہہ لاہور میں متصل حضرت کی تیسری دیوان مخنی بیجا پور میں چوتھے امر
 دیوان کہ مزار لاہور میں ہے ہیں دیوان مادہ ہونہایت محبوب تھے۔ اول خاکی
 مولابخش دوسرے خاکی خاکیشاہ لاہور میں بجا مزار حضرت تیسرے خاکیشاہ وزیر آباد
 میں۔ چوتھے خاکی جند بخش دکن میں اول بلاول شاہ رنگ دوسری بلاول بدھو تیسرے
 شاہ بلاول کہ مزار لاہور میں گرد مزار حضرت سکے ہے چوتھے شاہ بلاول دکن میں حضرت
 شاہ حسین شہید ہیں فیض ہوئے اور تبارک سلخ مادہ جادی انسانی مسئلہ میں وفا
 پائی مزار لاہور میں ہے

چودہ دیوان گروہ ہاشم شاہی سید علی ہاشم چار ضرب قادری سے جاری تھا
 آپ مرید اپنے جدی سلسلہ میں ہیں یعنی میر ہاشم بن سید محمد بن سید احمد بن
 سید عمر بن سید براہیم بن سید حسین بن سید محمود بن سید محمد بن یوسف بن حسین
 عبدالرزاق ثانی بن سید یحیٰ بن سید مسعود بن سید محمد بن سید میر حسن بن سید
 حیات بن سید محمد صالح بن حضرت غوث پاک تبارک، مراد شوال شمس البحر بن مبارک
 و نسل انتقال فرمایا اور نماز زندگی اظہار و نسل ہوا وقت غسل کے معلوم ہوا۔

پندرہ دیوان گروہ مقیم شاہی سید محمد تقیم حکم الدین بن سید ابو المعالی سے
 جاری ہوا کہ خلیفہ خیمہ بکند آدمی کے تھے کہ انکو شاہ جمال اللہ کہتے ہیں شمس البحر ہیں
 وفات ہوئی اور حضرت نہایت صحیح لہب سادات عظام قادری سے تھے۔

سولوان گروہ نوشاہی حضرت خواجہ فیصل نوشاہی قادری سے جاری ہوا اور خرقہ خلافت پیر بزرگوار اپنے سے حاصل کیا تھا سلسلہ حضرت کا اسطرح ہے یعنی خواجہ فیصل بن حاجی محمد نوشاہی صوفی بن علی ہاشم گیلانی بن بدر الدین اسماعیل بن سید عبدالعزیز ربانی بن سید محمد غوث گیلانی بن سید شمس الدین گیلانی بغدادی حلی بن سید شاہ میر بن سید ابوالحسن علی بن سید ابوعلی بن سید مسعود ابوالعباس احمد بن سید صفی الدین مشہود بہ سید صوفی بن سید سیف الدین عبدالوہاب بن شیخ السموتی والارض حضرت محی الدین سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ وفات خواجہ فیصل کی ۱۱۱۱ھ میں ہوئی مزار کابل میں ہے۔

ستروان گروہ جباری سید عبدالجبار سے جاری ہوا اس گروہ کا کوئی فقیر بندہ سے نہیں ملا۔

اٹھارہواں گروہ محمود شاہی محمود بونٹی سے جاری ہوا فقیر اس گروہ کے رسی موج کی باریک گلے میں باندھتے ہیں مزار لاہور میں ہے اس سلسلہ سے شاہ منصور اور شاہ محمد و کندر حیات اور شاہ محمود ملتانی سی قادری کہلاتے ہیں۔

انیسواں گروہ سدو شاہی شاہ سدو سے جاری ہوا کہ آب پیر بیانی اور عزمناہ بھاول دیہائی کے تھے۔

بیسواں گروہ خاکسار شاہ خاکسار ایم پار سے جاری ہوا زیادہ حال انکا نہیں معلوم ہوا۔

اکیسواں گروہ قائم شاہی حاجی قاسم گنگوہی سے جاری ہوا کہ فقیر اس گروہ کے سیاہ رومال رکھتے ہیں۔

خانوادہ کافرونیہ سے گئی گروہ جاری ہوئے

اولی گروہ زاہد حضرت خواجہ فخر الدین زاہد سمرقندی سے جاری ہوا کہ عظیمہ

خواجہ قطب الدین عبد المجید کے تھے وہ خلیفہ خواجہ ابواسحاق گادرونی قدس سرہ کے
سن وفات نہیں ملا۔

دوسرا گروہ اولیائی شاہ اولیا سے جاری ہوا کہ موضع سداپور میں
آسودہ ہیں اور سلسلہ اپنا خواجہ شیخ احمد سے ملا تھے ہیں ایک گروہ چشتی نام سے
مشہور ہے کسی اور ولایت میں ہوگا۔

خانوادہ سقطیہ سے ایک گروہ جاری ہوا اسے لوزیا کہتے ہیں حضرت
ابوالحسن ثوری سے کہ خلیفہ خواجہ سری سقطی کے تھے وفات انکی ۷۰۰ ہجری میں
ہوئی عمر شریف ۹۸ برس کی تھی مرقہ بغداد میں ہے۔

خانوادہ جنیدہ سے کئی گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ انصاریہ شیخ الاسلام خواجہ عبدالصمد انصاری سے جاری ہوا کہ
خواجہ ابوالحسن حرقانی کے تھے وہ خلیفہ شیخ ابوعباس قصاب کے وہ خلیفہ شیخ عبد
بجری کے وہ مرید شیخ ابواحمد جیری کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تھے
تاریخ ویرجیع الآجر ۸۰۰ ہجری میں وفات پائی مزار ہرات میں ہے۔

دوسرا گروہ رفعی حضرت سید احمد کبیر رفعی سے جاری ہوا کہ خلیفہ جلال
قادری کے تھے وہ خلیفہ شیخ ابوالفضل محمد کے وہ خلیفہ شیخ علی قادری کے
وہ خلیفہ سید علی بن ترکان کے وہ خلیفہ شاہ متین کے وہ خلیفہ خواجہ ابوبکر شیلی
کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تاریخ ۲۲ جمادی الاول ۸۰۰ ہجری میں وفات

پائی۔ **تیسرا گروہ لبوویہ** خواجہ احمد لبووی سے جاری ہوا کہ رہنے والے
ترکستان کے اور خلیفہ خواجہ یوسف ہمدانی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی فارمدی
وہ خلیفہ خواجہ ابوالقاسم کرکائی کے وہ مرید ابو عثمان معزنی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی
کاتب کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی ربووی کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے

مزار بسوا علائقہ جبپور میں ہے۔
خانوا وہ طیفور یا سے کئی گروہ جاری ہوئے
اولیٰ طبقات حضرت شمس المعارفین ذوق الواصلین حضرت شجاع الدین
 قطب المدارس سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت طیفور شامی کے تھے اور مشائخ اعظم
 و اولیائی ہندوستان سے ہیں غریب احوال عجایب اطوار و کرامت بلند و مقام
 ارجمند رکھتے تھے بزرگی حضرت کی زیادہ حد تحریر سے ہے چنانچہ ارزوی تحریر کرتے
 صحیحہ اہل الاخیار و معارج الولاہیت و تذکرۃ العاشقین و مناقب الاصفیاء وغیرہ سے
 ثبوت ہے کہ حضرت بارہ برس تک مقام صمدیت میں رہے اور کچھ نہیں کہا یا اور
 لباس کہ اس وقت زیب بدن تھا اسی عرصہ میں شہید ہوا اور نہ کشتہ ہوا اور چوٹ
 روی مبارک کا بیہ تھا کہ جیسی نظر روی مبارک پر پڑتی تھی سجدہ کنان ہوتا تھا
 اسوجہ سے آپ نقاب رکھتے تھے صاحب معارج الولاہیت کشف الغطاء سے
 نقل کرتے ہیں کہ حضرت شاہ مدار کو خرقہ خلافت شیخ عبد اللہ کی سے پہنچا تھا اور انکو
 شیخ الجارب مقدسی سے اور انکو شیخ طیفور شامی سے کہ مرید اور صاحب
 حضرت عیسیٰ علیہ السلام کے تھے اور حضرت عیسیٰ علیہ السلام نے شیخ طیفور کو ارشاد
 کیا تھا کہ تم دنیائے ان کے ایک غلام بننا رہو جو وقت محمد رسول البشیر
 آخر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم پیدا ہوں تم اونسے بیعت کرنا اور انہوں نے ویسا ہی کیا
 اور کہا ہے کہ حضرت شاہ مدار ویسے بہتے یعنی روحانی طور پر جناب سرور عالم کو
 زیست بائی تھی اور یہ بھی لکھا ہے کہ حضرت جب ہندوستان میں تشریف لائے
 تو اول زیارت کو خواجہ بزرگ کی اجیرت صفت میں آئے اور کوکلا بہاؤی برقعین
 بعد حصول اس مقام کہ حضرت کا بیعت تشریف لائے حضرت شاہ کمال اسرار
 میں مخفی فرمائے ہیں کہ حضرت کن پور میں تشریف لائے اور ایک مکان وسطے کے

دوسرے عاشقانِ مہر شاہی سیدارِ گنج پانی سے کہ خلیفہ
 بابا کپور کے تھے یہ وقت اشتہا کے سوختہ کھایا کرتے تھے کہ کون کون
 اوفاف حمیدہ مشہور ہیں جائے خلافت اس گروہ کا قصبہ شرف آباد ہے مگر بسبب
 حسن اعتقاد رئیس بہو پال کے ایام برشکال خلیفہ صاحب قصبہ چین پور بارہی میں
 بسر فرماتے ہیں باقی آٹھ ماہ اطراف ہند میں دورہ کرتے ہیں اور مقدمات فقر آپ کے
 اور ورو پیش ہوتے ہیں اور اوپر احکامات وفاق حکم کتابیہ و رسول اللہ نافذ ہو کر جزا و
 سزا دی جاتی ہے اور ہزاروں بے پریش شرف برید ہوتے ہیں یہ خلیفہ صاحب
 ستار پیر اور بادشاہ فقر کہلاتے ہیں انکی نگہانی موچہل سے ہوتی ہے بنگلات
 دیگر فقیر ہند کے ان صاحبان میں بیان قادر علیشاہ ستار کہ اس فقیر کو بھی انکی خدمت میں
 نیاز حاصل ہے معصوم صفت اور فرشتہ خصلت اور عفو و غوث وقت تھے ترکیبِ کوفی کو
 بندہ کو اس طرح تعلیم فرمائی تھی یعنی زاہد کو چاہئے کہ اول دروازہ نبیہ اور سر کو جانب
 گفتار سے لادے اور بغیر حرکت زبان کے لفظ اللہ کو فحشی اور بد لکے ضرب کرے
 اور پھر اللہ کہہ کر جلدی جلدی ایک ہزار مرتبہ ضرب کرے ہزار بار اس طرح کیا کرے تا
 نکرے اللہ اللہ تعالیٰ آئینہ دل مصفا ہو گا المؤمن مرآۃ المؤمن نہ دکھائی دیکھا۔
 جب تک اپنی میں غوغنائی ہے ہمیشہ اپنے سے جدا ہی ہے اور اس میں قیود و ضوابط کی
 نہیں ہے اگر کرے تو بہتر ہے مگر حاجتِ غسل میں پچا صوم و فائت حضرت کی مشائخ
 میں ہوئی مزار بارہی میں ہے انکو بعد سجادین میان صادق علیشاہ ستار ہو
 یہ صاحب شیر دل اور جفاکش شب خیز آدمی ہیں عالم سیاحی میں مین مریہ

باہم ہے ہیں۔

تیسرے عاشقانِ مکرستہ حضرت شاہ درگاہی مکرستہ سے کہ خلیفہ بابا
 کپور کے تھے۔

چوتھے عاشقانِ بعل شہبازی شاہ امان السوروشین بلوی سے
یہ بھی خلیفہ بابا کبور کے تھے۔

پانچویں عاشقانِ بابا کوپالی گوبال درویش سے۔

چھٹی عاشقانِ کہا شاہی میران کہا اولیا سے کہ خلیفہ بابا کبور کے تھے
ساتویں عاشقانِ کلامی شاہ معروف کلامی سے کہ خلیفہ امام نوزوڑ

تھے اور شاہ فادریش کہ خلیفہ اول امام نوزوڑ کے تھے اور نئے سلسلہ نوزوڑ سے

آٹھویں عاشقانِ کمال قادری حضرت مولانا شیخ کمال الدین قادری فرشتی

جاری ہو اگر کمالات ظاہری و باطنی رکھتے تھے اور سید الفقراء اور ریاض الفقراء کی

تصنیفات سے ہیں اس گروہ کے فقیر خوب عبادت کرتے ہیں میان پھوڑ شاہ سجا

نشین میان دھوڑ شاہ کو مینے ہی دیکھا ہے اچھے فقیر ہیں اور اونکے پیر بہائی

میان رحیم شاہ اور اونکے مرید جہانگیر مرزا تیموری ہی کامل فقیر تھے۔

نویں عاشقانِ کریم شاہی شیخ کریم الدین سے کہ خلیفہ شیخ کمال الدین

اونے جاری ہو اس گروہ کے فقیر ملک دہین کثرت ہیں۔

گروہ شطاریہ حضرت خواجہ عبداللہ شطاری سے جاری ہو کہ خلیفہ شیخ محمد

طیفور کے تھے وہ خلیفہ شیخ محمد عاشق خدا کے وہ خلیفہ شیخ خداقلی کے وہ خلیفہ

پدر خود محمد خداقلی کے اور وہ خلیفہ خواجہ ابوالحسن خرقانی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوالنظر

مولانا ترک الطوسی کے وہ خلیفہ ابی بزرگ عشقی کے وہ مرید خواجہ محمد مغربی کے وہ

خلیفہ خواجہ بابزید ببطامی کے ۳۳ ہجری میں وفات پائی مزار قلعہ مند زمین ہے

بیان خاندانِ نقشبندیہ کا:

یہ گروہ حضرت محمد قاسم بن محمد بن حضرت ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ

عند سے جاری ہوا فقر اس گروہ کے بالکمال اور عبادت میں شہرہ آفاق ہوتے ہیں
اب گروہ کے فقیر تین نام سے پکارے جاتے ہیں۔

ایک نقشبندیہ دوسرے نقشبندیہ مجددیہ۔

یہ لفظ مجددیہ بعد حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس سرہ کے جاری ہوا کہ وفات
شہر کی بروز شعبانہ وقت صبح سلخ صفر سنہ ہجری میں ہوئی۔

تیسرے ابو العلامی۔ آپکا ذکر آگے آویگا۔

خاندان مجددیہ میں حضرت عبدالعزیز بن غلام شاہ دہلوی قدس سرہ
نقطہ وقت اور شیخ الاصلہ گزرے ہیں سنہ ۱۱۸۱ھ میں دینا سے سفر فرمایا۔

سلسلہ حضرت کا نقشبندیہ مجددیہ اس طرح پر ہے۔ لیکن حضرت عبدالعزیز شاہ غلام
دہلوی قدس سرہ سجادہ نشین حضرت مرزا منظر جان جاناں دہلوی قدس سرہ کے کہ وقت

حضرت مرزا صاحب قدس سرہ کی سنہ ۱۱۸۱ھ ہجری میں ہوئی مرزا صاحب مرید حضرت سید

نور محمد بدایونی کے وہ مرید حضرت شیخ سیف الدین کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد مصمم

کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ

وہ مرید حضرت خواجہ محمد امین لکنوی کے وہ مرید حضرت مولانا درویش محمد کے وہ مرید

حضرت مولانا رام دہلوی کے وہ مرید حضرت خواجہ عبدالعزیز قدس سرہ کے

وہ مرید حضرت مولانا یعقوب چرنی کے وہ مرید حضرت خواجہ علاء الدین عطار

وہ مرید حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس سرہ کے کہ وفات انجی السنہ ہجری میں

ہوئی یہ مرید حضرت امیر کلال کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد بابا ساسی کے وہ مرید

حضرت خواجہ عزیز علی رامیتنی کے وہ مرید حضرت محمود فغنوی کے وہ مرید حضرت

محمد عارف ریوگری کے وہ مرید حضرت خواجہ عبدالخالق عجدانی کے وہ مرید حضرت

خواجہ ابوبوسف ہدانی کے وہ مرید حضرت خواجہ ابوعلی فارمدی کے وہ مرید حضرت

خواجه ابو الحسن خرقانی کے وہ مرید حضرت خواجہ بایزید بسطامی کے وہ مرید حضرت
امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے وہ مرید حضرت قاسم بن محمد بن حضرت ابی بکر
صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے وہ مرید حضرت سلمان فارسی کے وہ مرید حضرت ابو بکر
اسد غالب علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ کے وہ خاتم الانبیاء و خلفاء حضرت احمد مجتبیٰ
میر مصطفیٰ صلوٰۃ اللہ علیہ وسلم کے۔

اور سلسلہ دار یہ کہ اب اس سے طبقات یہ بھی کہتی ہیں

اس طرح پر ہے۔ یعنی حضرت عبداللہ شاہ غلام علی دہلوی قدس سرہ مرید حضرت مرزا
منہر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ
شاہ گل کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجد الدین
ثانی کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گل کے وہ مرید
حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ درویش بن قاسم
اودھی کے وہ مرید حضرت سید بدین بہرائچی کے وہ مرید حضرت سید گل مراد
کے وہ مرید حضرت شمس العارفین بیع الدین قطب المذاہق کے وہ مرید حضرت
طیفور شامی بایزید بسطامی کے وہ مرید حضرت عین الدین شامی کے وہ مرید
عبداللہ علم بردار کے وہ مرید حضرت مشکوٰۃ علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ کے۔

اور سلسلہ سہروردیہ اس طرح پر ہے

یعنی حضرت عبداللہ شاہ غلام علی دہلوی مرید مرزا منہر جان جانان کے وہ مرید
حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید شیخ عبداللہ معروف بشاہ گل کے وہ مرید خواجہ
محمد سعید کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجد الدین ثانی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ
عبداللہ کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ
گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ درویش بن قاسم اودھی کے وہ مرید حضرت سید

بڑھن بہڑا بجی کے وہ مرید حضرت سید اجل بہڑا بجی کے وہ مرید حضرت سید
جلال الدین بخاری کے وہ مرید حضرت رکن الدین رکن عالم کے وہ مرید حضرت شیخ
صدر الدین کے وہ مرید حضرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی کے وہ مرید حضرت شیخ
شہاب الدین سہروردی کے

اور سلسلہ بریہ حضرت علامہ عیساہ بلوی کا اس طرح ہے

یعنی حضرت مرید مرزا منظر جان جانان دہلوی کے قدسہ العیزز وہ مرید حضرت سید
نور محمد کے وہ مرید حضرت شیخ سیف الدین کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد معصوم کے وہ مرید
حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت مخدوم عبدالاحد کے وہ مرید حضرت
شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت
شیخ محمد عارف کے وہ مرید حضرت شیخ احمد ردوہی کے وہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین
کبیر الاولیاء پانی پتی کے وہ مرید حضرت شاہ ولایت ترک شمس الدین پانی پتی کے وہ مرید حضرت
مخدوم الاولیاء خواجہ علاؤ الدین علی احمد صابر قدس سرہ کے۔

اور سلسلہ نظامیہ حضرت علامہ علی شاہ بلوی قدس کا اس طرح ہے

یعنی حضرت مرید مرزا منظر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت
شیخ محمد عبدالاحد کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سجد کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی
وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت
شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت درویش محمد بن قائم اودھی کے وہ مرید
حضرت شیخ سعد الدہ کے وہ مرید حضرت شیخ فتح الدہ کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ
طہریک کے وہ مرید حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء کے۔

اور سلسلہ دوسرا نظامیہ اس طرح پر ہے

کہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت درویش محمد بن قاسم اودھی کے وہ مرید حضرت میان شیخ بن حکم اودھی کے وہ مرید حضرت سید صدر الدین اودھی کے وہ مرید حضرت سید محمد کیسودراز دہلوی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت مخدوم نصیر الدین جسراغ دہلوی کے وہ مرید حضرت محبوب الہی سلطان الشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہ کے۔

اور سلسلہ تیسرا نظامیہ اس طرح پر ہے

یعنی حضرت غلام علی شاہ دہلوی مرید مرزا منظر جان جانان کے وہ مرید سید نوز محمد کے وہ مرید شیخ سیف الدین کے وہ مرید خواجہ محمد معصوم کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید شیخ عبدالاحد کے وہ مرید شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید شیخ درویش محمد اودھی کے وہ مرید حضرت سید نبین ہڑائی کے وہ مرید حضرت سیارجل ہڑائی کے وہ مرید حضرت مخدوم جہانیاں جہان گشت کے وہ مرید حضرت مخدوم نصیر الدین جسراغ دہلوی قدس سرہ کے۔

اور سلسلہ چوتھا حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ کا اس

طرح پر ہے۔ کہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ کا مرید خواجہ محمد سعید کے وہ

مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید مخدوم عبدالاحد کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے
 وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت ابراہیم حسنی کے وہ مرید
 حضرت احمد جلی کے وہ مرید حضرت شاہ موسیٰ کے وہ مرید حضرت عبدالقادر کے
 وہ مرید حضرت محمد حسن کے وہ مرید حضرت ابوالنصر کے وہ مرید ابوصالح کے وہ مرید
 حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ کے ۔

اور دوسرے سلسلہ کے علما علیشاہ ولی شاہ کا اس سلسلہ سے
 کہ حضرت مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت عبدالاحد
 وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت
 شاہ سکندر کے وہ مرید حضرت سید شاہ کمال کتہلی کے وہ مرید حضرت سید شاہ
 وفضل کے وہ مرید حضرت سید گدار حسن ثانی کے وہ مرید سید شمس الدین عارف
 وہ مرید حضرت سید ابوالفضل کے وہ مرید سید گدار حسن اول کے وہ مرید حضرت
 سید شمس الدین صحرائی کے وہ مرید حضرت سید عقیل کے وہ مرید سید بہاء الدین
 وہ مرید حضرت سید عبدالوہاب کے وہ مرید حضرت شرف الدین قتل کے وہ مرید
 حضرت سید الآفاق سید عبدالرزاق کے وہ مرید حضرت پیران پیر دستگیر سید
 محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سرہ کے تھے ۔

اور سلسلہ قلندر مرید حضرت غلام علیشاہ ولی کا اس طرح ہے
 یعنی حضرت مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید شیخ محمد عابد کے وہ مرید شیخ عبداللہ
 شاہ گل کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے وہ مرید شیخ احمد مجدد الف ثانی کے
 وہ مرید شیخ عبدالاحد کے وہ مرید شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید شیخ عبدالقدوس

گنگوہی کے وہ مرید شیخ عبدالسلام شاہ علی کے وہ مرید شاہ محمد بن قطب الدین جو بنو بکر
وہ مرید حضرت قطب الدین بنیادل کے وہ مرید سید نجم الدین قلندر کے وہ مرید
سید خضر رومی کے وہ مرید حضرت عبدالعزیز بنی کے

حضرت غلام علیشاہ صاحب دہلوی نور السمرقندہ سے ہزاروں آدمی فیضیاب ہوئے
اور ہشتونگو خیر و خلافت عطا فرمایا اور ان میں سے ایک تو افضل الفضل احمدۃ الفقر احاطہ کلام
ربانی حاجی حرمین شریفین مولانا محمد حسین کبیر النومی نقشبندی مجددی قدس سرہ شاہ گور
رشیہ حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی قدس سرہ العزیز کے کہ تاریخ ۲۰ ماہ محرم ۱۲۰۸
ستہ ہجری میں وفات پائی مزار قصبہ کیرانہ ضلع مظفر نگر میں شہر بیاض قاضی
جوار درگاہ حضرت امام صاحب میں فقیر کا تیار کرایا ہوا موجود ہے۔

یہ فقیر کا تب الحروف احمد اختر بھی اور نئے فیضان طاہری اور باطنی سے مشرف ہو کر
تسلک نامہ مرقوم الصدقین اجازت یافتہ ہے مگر یہ فقط اونچی عنایت کا سبب ہے
وہ بہ فقیر حقیر گناہگار فقید الاستعداد اسلاف نہ تھا۔ ناب ہے۔

اور خلیفہ حضرت شاہ غلام علیشاہ دہلوی قدس سرہ کے حضرت شاہ اسعد
صاحب قدس سرہ سجادہ نشین حضرت کے نہایت بزرگ گزرے ہیں آپ کے
حضرت شاہ احمد سعید صاحب سجادہ نشین ہوئے اور آپ کے بعد سجادہ
نشین آپ کے حضرت مولانا موتی ولی النبی صلی اللہ علیہ والی القوی
اب موجود ہیں یہ حضرت ہی نے فرمائنا وحید العصر میں آپ کی ذات بركات سی ہی
ہزاروں آدمی فیضیاب ہیں۔

اور اس سلسلہ میں جہیز شاہ عبدالعزیز صا کا نقش بند یہ اس طرح ملتا ہے
کہ حضرت مرید ابی والد حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی کے وہ مرید مولانا شاہ عبدالرحیم قدس سرہ کے وہ مرید

سید عبد اللہ کے وہ مرید سید آدم بوزری کے وہ مرید شیخ احمد سرہندی کے
وہ مرید حضرت خواجہ باقی باللہ دہلوی کے قدس سرہ العزیز۔

اور سلسلہ قادریہ مولانا بکر کا اس طرح پر ہے:

یعنی حضرت شیخ احمد سرہندی قدس سرہ وہ مرید حضرت شیخ عبد الاحد کے وہ مرید شیخ اشباح
حضرت شاہ کمال کے وہ مرید حضرت سید فضیل کے وہ مرید حضرت سید شمس الدین
عارف کے وہ مرید حضرت سید گداحمن بن ابی الحسن کے وہ مرید حضرت سید
شمس الدین صحرائی کے وہ مرید حضرت سید عقیل کے وہ مرید سید بہاؤ الدین کے
وہ مرید حضرت سید عبد الوہاب کے وہ مرید حضرت شرف الدین قتال کے وہ مرید
السید اہل حضرت سید عبد الرزاق کے وہ مرید حضرت پیران پیر دستگیر قدس سرہ
سر کے۔

گروہ ابوالعلا حضرت سید ابوالعلا نقشبند اکبر آبادی شریعی

کہ کامل وقت گزرتا ہے یہن بروز و شنبہ بتاریخ ۹ ماہ صفر سنہ ہجری ۱۲۰۱ میں فوت ہوئی
مزار اکبر آباد میں ہے۔ اس گروہ میں حضرت شیخ شاہ ولی اللہ محدث دہلوی اور خواجہ
ابوالبرکات بھی اچھے شخص گذرے ہیں۔

سلسلہ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ کا اس طرح پر ہے یعنی حضرت
شاہ ولی اللہ محدث دہلوی مرید شیخ عبد الرحیم دہلوی کے وہ مرید حضرت ابوالقاسم
کے وہ مرید ملا ولی محمد کے وہ مرید حضرت سید ابوالعلا اکبر آبادی قدس سرہ کے
وہ مرید حضرت خواجہ امیر عبد اللہ قدس سرہ کے وہ مرید خواجہ یحییٰ کے وہ مرید خواجہ
عبد الحق کے وہ مرید خواجہ احرار کے وہ مرید مولانا یعقوب چرخنی کے وہ مرید خواجہ

علاء الدین عطار کے وہ مرید خواجہ بہاؤ الدین نقشبند کے۔

اور سلسلہ خواجہ ابوالبرکات کا یہ ہے۔

یعنی حضرت خواجہ ابوالبرکات مرید خواجہ رکن الدین کے وہ مرید خواجہ بہاؤ الدین کے وہ مرید خواجہ فرید الدین کے وہ مرید خواجہ محمد دوست کے وہ مرید حضرت شمس

العارفین قدوة السالکین حضرت سید ابوالعلی اکبر آبادی قدس سرہ کے ۴

بعض فقیر نقشبندیہ جو گدائی کرتے ہیں اور نکایہ طریق سے کہ وقت شب چراغ

روشن ہاتھ میں لیکر مناقب پڑھتے ہیں اور کوچہ و بازار میں گشت کرتے ہیں

فائدہ ہر ایک خاندان سے جو فقیر گدائی کرتے ہیں وہ بیاہ شادی کر

ادہی لوگوں میں کرتے ہیں کہ جو فقیر گدائی کرتے ہیں۔

ایک نیا کردہ عارف شاہی کے نام سے مشہور ہوا ہے۔

اس کردہ میں ہی بہت سے لوگ شامل ہیں۔ یہ فقیر ضلع میڑہ اور ضلع نگر

اور بجنور میں بکثرت ہیں۔ کہتے ہیں کہ سید عارف شاہ اثنا عشری ساکن

موضع سیس پور ضلع بجنور کے تھے انہوں نے پہلے تو مسلمان جوگیوں

موضع جوگیوں کی کیفیت دوسرے حصے میں درج ہے۔ بعد میں اور لوگ بھی

شامل ہوئے مگر یہ نہیں معلوم ہوا کہ عارف شاہ کو خرقہ درویشی کس خاندان سے

پہونچا۔ اور کیونکہ یہ کسی فقیر کے قیال ہوئے۔ اور جو فقیر اس کردہ کے تھے

وہ سلسلہ اپنا سید عارف شاہ تک ملائے ہیں۔ آگے لاء علی بیان کرتے ہیں

قبر انکی درگاہ علی جی نواح دہلی میں ہے۔

وہ انکے لوگ ان سے جڑے والی کی درگاہ کہتے ہیں۔

تتبع الخیر العارفیۃ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شجرۂ زطامیہ فقیر مومنین ہا

اول حضرت محمد مصطفیٰ صلوٰۃ اللہ علیہ وسلم وفات روز دوشنبہ ۱۲۔
 ۱۳۰۰ ہجری قمریہ منورہ حجرہ عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا - آپ کے خلیفہ ہیں
 حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ
 حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ
 حضرت زبیر قدس سرہ حضرت ابو عبیدہ بن جراح حضرت سعد بن وقاص
 حضرت سعید حضرت عبدالرحمن بن عوف

(۲) حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ وفات روز دوشنبہ ۴۰۔
 رمضان سنہ ۴۰ مدفن نجف اشرف پیر آپ کے خلیفہ ہیں۔

حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 خواجہ حسن بصری حضرت خواجہ بکیر بن یزید حضرت سلمان فارسی حضرت دیلمی قلندر
 خواجہ اویس زنی وقاصی ابوالمقدم شریح و مبین الدین شامی۔

(۳) خواجہ بصری قدس سرہ وفات روز جمعہ ۴۰۔ ۱۲۰۰ ہجری قمریہ
 آپ کے خلیفہ ہیں

خواجہ عبدالواحد بن زید خواجہ حبیب علی و شیخ علیہ و شیخ محمد و اسمع و ابوبکر
 (۴) خواجہ عبدالواحد بن زید قدس سرہ تاریخ وفات ۲۰ یا ۲۱ ماہ صفر ۱۲۰۰ ہجری قمریہ
 در بصرہ - خلفاء آپ کے یہ ہیں۔

(۵) خواجہ فضل بن عیاض قدسہ وفات روز جمعہ ۲۲ ربیع الاول یا محرم
۷۷۰ ہجری مدفن کایہ معظمہ - خلفار آپ کے یہ ہیں -

سلطان ابراہیم بن ادہم بلخی شیخ محمد شیرازی - خواجہ شمسہ حافی شیخ ابی
عطار خواجہ عبد اللہ سیاری -

(۶) سلطان ابراہیم بلخی وفات شب جمعہ ۲۸ یا ۲۷ جمادی الاول یا غرہ شوال
۷۷۲ ہجری مدفن ملک شام قریب مزار لوط علیہ السلام - خلفار آپ کے یہ ہیں -
خواجہ خلیفہ عرشی - خواجہ شقیق بلخی قدس اللہ سرہم -

(۷) خواجہ خلیفہ الکشری ۱۲ یا ۱۴ ماہ شوال ۷۷۲ یا ۷۵۲ -

خلیفہ آپ کے خواجہ ہبیرۃ البصری -

(۸) خواجہ ہبیرۃ البصری وفات ۷ ماہ شوال ۷۷۲ ہجری مزار در لہرہ -

خلیفہ آپ کے خواجہ شاد علود دینوری

(۹) خواجہ شاد علود دینوری وفات ۱۲ یا ۱۱ محرم ۷۷۹ خلیفہ آپ کے یہ ہیں

خواجہ ابوالاحمد بغدادی و خواجہ ابو محمد خواجہ ابوالاسحاق و خواجہ اسود احمد دینوری

(۱۰) خواجہ ابوالاسحاق چشتی ۱۲ ربیع الثانی ۷۷۲ مدفن شہر نکہ بلاد شام خلیفہ

خواجہ ابوالاحمد بغدادی و خواجہ ابو محمد خواجہ تاج الدین و خواجہ ابو یوسف خواجہ مودود و خواجہ

(۱۱) خواجہ ابوالاحمد ابدال چشتی غرہ یا یکم جمادی الآخر ۷۷۵ مزار و قصبہ چشت خلیفہ آپ کے یہ ہیں

خواجہ ابو محمد حضرت و خواجہ محمد خدا بندہ

(۱۲) خواجہ ابو محمد چشتی ۱۲ رجب ۷۷۵ مزار و قصبہ چشت خلیفہ آپ کے

خواجہ ابو یوسف چشتی -

(۱۳) خواجہ ابو یوسف چشتی ۳ یا ۲۶ رجب ۷۷۹ مزار و قصبہ چشت خلیفہ آپ کے

خواجہ مودود چشتی و خواجہ عبد اللہ انصاری -

(۱۴) خواجہ مودود چشتی غرہ رجب ۵۲۴ و ۵۲۱ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آیت
خواجہ ابی احمد بن حضرت حاجی شریف زندنی و شاہ سلیمان خان عثمان مارونی قدس سرہ
و خواجہ ابوالحسن خرقانی و خواجہ حسن قصبی و خواجہ احمد بن ابوالکریم شکیبائی زہد خواجہ سید نور
(۱۵) خواجہ حاجی شریف زندنی وفات ۳ و ۱۰ رجب ۵۲۴ و ۶۲۰ مزار در زندنی
علاقہ بنجارا - خلیفہ آپ کے یہ ہیں -

خواجہ عثمان مارونی کہ طریق کلاہ چارترکی حضرت ہی سے جاری ہوا ہے -
(۱۶) خواجہ عثمان مارونی وفات ۶ ماہ شوال ۵۱۴ و ۶۱۴ مزار در مکہ معظمہ کچھ خلیفہ
خواجہ معین الدین حسن سجری چشتی و خواجہ نجم الدین صفرا و خواجہ شیخ سعدی
لنگوی خواجہ محمد ترک -

(۱۷) خواجہ معین الدین چشتی وفات روز دوشنبہ ۶ ماہ رجب ۵۲۲ و ۶۲۳
مزار شریف اجمیر میں ہے خلفاء آپ کے یہ ہیں -

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و خواجہ فخر الدین و شیخ حمید الدین صوفی و شیخ
برہان الدین و شیخ احمد و شیخ محسن و خواجہ سلیمان غازی و شیخ شمس الدین
و خواجہ حسن خیاط و شیخ صدر الدین کرمانی و شیخ محمد ترک مارونی و شیخ علی سجری
خواجہ یادگار و شیخ وحید و سلطان مسعود غازی و پیر کریم سیلوئی و شاہ عبد
کرمانی و شیخ متاکا و بی بی حافظہ و جیبہال جوگی معروف عبد اللہ -

(۱۸) خواجہ قطب الدین وفات روز دوشنبہ ۱۴ ربیع الاول ۵۳۴ و ۶۲۳ مزار
در ہلی و خلفاء و کرام آپ کے یہ ہیں -

خواجہ فرید الدین گنج شکر و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ برہان الدین بلخی و شیخ
صیاء الدین رومی و سلطان شمس الدین التمش بادشاہ دہلی و شیخ جہم و شیخ
فرزخ و شیخ احمد تیماجی و شیخ بابا سجری بحر دیا و مولانا فخر الدین حلوائی و شیخ عبد

موسیٰ تاب و شاه قلندر و شاه ابوالقاسم تبریزی و شیخ نظام الدین ابوالموند و
مولانا برهان الدین و شیخ سعد الدین و شیخ محمد سلطان و نصیر الدین غازی و مولانا
محمد عاجزی و شیخ محمود بہاری و شیخ سعد الدین و شیخ نجم الدین قلندر و شیخ
سراج الدین موسیٰ تاب۔

(۱۹) خواجہ فرید الدین گنج شکر وفات روز شنبہ یا شنبہ ۵ مرحوم ۶۶۴ و ۶۹۰ مزار شریف پاک پٹن خلیفہ آپ کے بہہ ہیں۔

سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین و خواجہ علی احمد صابر و جمال الدین بنو
و بدر الدین سلیمان و شہنا الدین گنج عالم و نظام الدین یعقوب شیخ نصیر الدین
پسران حضرت و بدر الدین اسحاق غزنوی و شیخ دما و و شیخ دہنی و نجم الدین و شیخ
و شیخ شکر ریز و شیخ علی شکر باران و شیخ یوسف و برهان الدین ہامسوی و شیخ
محمد شاہ غوری و مولانا محمد مولہانی و مولانا علی بہاری و برهان الدین غریب محسین
رکن الدین و شیخ جلال الدین و شیخ داؤد بالہی و شیخ صدر دیوانہ و ذکر باندہی شیخ
عارف سیستانگر شیخ نجم الدین متوکل برادر حضرت و شیخ جمال عاشق و منتخب الدین۔

(۲۰) خواجہ نظام الدین وفات روز چہار شنبہ ۱۸ ربیع الآخر ۵ مزار شریف
نواح دہلی معروف ہستی دگاہ حضرت نظام الدین۔ خلیفہ آپ کے بہہ ہیں۔

شیخ نصیر الدین محمود سراج دہلی و شیخ سراج الدین غمانی و شیخ قطب الدین منور
و شیخ حسام الدین ملتانی و امیر خسرو دہلوی و شیخ برهان الدین غریب و مولانا
جمال الدین نصرت خانی و مولانا فخر الدین و مولانا ابوبکر منڈوی و مولانا فخر الدین
مروزی و مولانا علم الدین نیلی و مولانا وجیہ الدین بدست مولانا شہاب الدین امام و مولانا
شیخ محمد و مولانا وجیہ الدین باطلی و قاضی محی الدین کاشانی و مولانا نصیر الدین و مولانا
شمس الدین بجھی و خواجہ بکرم الدین ہمدانی و شیخ جلال الدین ادہی و مولانا جمال الدین

وقاضی شرف الدین و مولانا کمال الدین یعقوب و مولانا بہاؤ الدین و شیخ مبارک
 و خواجہ معز الدین و خواجہ ضیاء الدین برنی و شیخ تاج الدین ادری و مولانا موید الدین
 انصاری و خواجہ شمس الدین ہمشیر زادہ خسرو و نظام الدین تبریزی و خواجہ سالار و شیخ
 فخر الدین میٹھی و شیخ علاؤ الدین اندیتی و شیخ شہاب الدین کنٹوری و مولانا حجتہ اللہ
 ملتانی و شیخ بدر الدین محبوب شیخ شمس الدین دہاری و خواجہ یوسف بدائی و شیخ
 بطیف الدین و شیخ نجم الدین و حاجی احمد بدائی و عبدالرحمن سائیکوری و شیخ
 رکن الدین حمیری و شیخ بدر الدین قوار و شیخ سراج الدین حافظ و قاضی شاد علی
 و مولانا قوام الدین یکدانہ و مولانا برہان الدین سادری و مولانا جمال الدین اودھی و شیخ
 نظام الدین مولیٰ و خواجہ تقی الدین خواہر زادہ حضرت قاضی عبدالکرم قدونی و سید محمد کاشانی
 و قاضی قوام الدین قدوری و مولانا علیشاہ جالندار و سید یوسف حسنی و حمید شاعر
 قلندہ و امیر حسن علامی منجھری و قاضی فخر الدین بجنوری۔

(۶۱) خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی وفات شب جمعہ ۱۸ دیا ۱۳ رمضان المبارک ۵۷۴ھ
 مزار حضرت لڑخ دہلی میں آپ کے خلیفہ بہ ہیں۔

سید محمد گیسو داز خواجہ کمال الدین میر سید محمود و ملکزادہ احمد و مولانا معین الدین
 عمرانی و میر سید علاؤ الدین برادر زادہ مخدوم جلال الدین جہانیان جہان گشت و شیخ
 یوسف صاحب خانہ الضیاع و محمود وجیہ دیر سید علاؤ الدین کشوری و قاضی محمد
 سادسی فاضل و شیخ سلیمان اودھی و شیخ محمد زکریا کشوری و شیخ دانیال و شیخ قوام الدین
 و قاضی عبدالقادر و مولانا خواجگی و مولانا احمد تہا نیسری و شیخ زین الدین خواہر زادہ
 حضرت شیخ صدر الدین حکیم و سید الدین کیسہ دار سید

(۶۲) خواجہ کمال الدین وفات ۲۷ شوال ۵۷۶ھ قمری ۱۸۵۶ء جہانگیر دہلی خلیفہ آپ کے
 خواجہ سراج الدین پسر حضرت

(۲۳) خواجہ سلج الدین وفات یکم جمادی الاول ۷۸۱ھ خلیفہ آپ کے
خواجہ علم الحق والدین۔

(۲۴) حضرت خواجہ علم الحق والدین چشتی ۷۶۶ھ راہ صفر مزار پکا پیران نزد من خلیفہ ابی
خواجہ نجم راجن۔

(۲۵) حضرت خواجہ شیخ راجن وفات آپ کی ۲۲ ربیع الاول ۸۰۷ھ مزار پکا
پیران من ہے خلیفہ آپ کے شیخ جمال الدین۔

(۲۶) خواجہ شیخ جمال الدین وفات آپ کی ۹ ربیع الاول ۸۰۹ھ مزار پکا پیران
خلیفہ آپ کے شیخ حسن محمد صاحب ہیں۔

(۲۷) خواجہ شیخ حسن محمد صاحب وفات آپ کی ۲۸ ربیع الاول ۸۱۰ھ مزار ملک
مزار پکا احمد آباد ملک گجرات میں ہے۔

(۲۸) خواجہ شیخ محمد صاحب وفات آپ کی یکشنبہ ۲۹ ربیع الاول ۸۱۲ھ مزار
مزار پکا احمد آباد ملک گجرات میں ہے۔

(۲۹) خواجہ شیخ یحییٰ فی وفات آپ کی ۲۸ صفر ۸۱۲ھ یا ۱۲۱۲ھ مزار پکا
مدینہ منورہ یزیدہ حضرت عثمان غنی خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔

شیخ کلیم الدین جہان آبادی و شاہ فتم محمد غیاث الدین کیر الوسی و القادر
اورنگ آبادی۔

(۳۰) حضرت خواجہ کلیم الدین وفات آپ کی ۲۳ ربیع الاول ۸۱۳ھ مزار
شریف دہلی زیر مسجد جامع خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔

خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی
(۳۱) حضرت خواجہ نظام الدین وفات آپ کی ۲۲ یا ۱۲ راہ ذیقعدہ ۸۱۳ھ مزار
اورنگ آباد خلیفہ آپ کے

حضرت مولانا فخر الدین فخر جہان وفات آپ کی ۲۴ جمادی الثانی ۸۹۹ھ مزار

مزار شریف در دہلی در گاہ حضرت قطب صاحب خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔
 مولانا نور محمد بہیل مرشد حضرت شاہ سلیمان مقفول مولانا سید محمد عرف
 محمدی دہلوی و شاہ عبد اللہ و شاہ ظہور اللہ و مولوی روح اللہ و سید
 و شمس الدین و حضرت ابو ظفر سلج الدین محمد بہادر شاہ و مولوی بدیع
 الدین و مولوی فرید الدین و محمد سلیم و مولوی ماکرم و مولوی فرید الدین
 و مولوی روشن علی و مولوی حسن محمد و مولوی محمد صالح و شیخ ضیاء الدین
 و سید فخر الدین المتخلص بہست و مولانا ضیاء الدین جلیووری و مولانا
 ناصح الدین و عبد الوہاب بیکانیری و حاجی خدا بخش و محمد غوث کیرت پوری
 و مولانا قطب الدین و محمد غوث پسران حضرت و مولانا نیاز احمد و قاضی
 احمد علی و مولانا انصاری شاہ۔

۳۳ حضرت مولانا سید محمد عابد الدین عرف میر محمدی دہلوی وفات آیکی مزار انجہ
 ۳۴ مزار شریف در دہلی در میان شہر متصل خلی قبر خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔
 مزار روشن بخت و الوزار الحق بنگالی و مرزا دارا بخت و نسیہ حضرت ابو ظفر شاہ
 مرزا سلیم ابن اکبر بادشاہ مرزا بخت بخت و مولوی گل محمد و میر جلال الدین
 ۳۵ حضرت مرزا روشن بخت دہلوی وفات آیکی ۳۶ مین ہو کر مزار آ بکا متصل
 قصبہ فرید آباد خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔

مرزا بہادر و مرزا شیر شاہ و مولوی فتح محمد بخالی و حافظ کالی دہلوی و مرزا دوش
 و محمد حسین و سید و احمد علی دہلوی سلمہ اللہ تقالے ساکن جتہ موم گران
 ۳۵ مرزا احمد اختر مصنف کتاب ہذا آب کمرانہ مین مقام سکونت کہتا ہے
 مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ پسران و وارثان مولف

شجرہٴ صابرہ فقیہ

(۱) حضرت خواجہ مخدوم علاء الدین علی احمد صابر قدس سرہ وفات آپکی ۱۲ ربیع الاول ۹۱۷ھ فرار شریف پیران کھیر خلیفہ آپکے یہ ہیں

حضرت خواجہ شمس الدین ترک بانی تپتی قدس العدا سراہم۔

(۲) حضرت خواجہ شمس الدین ترک بانی تپتی قدس سرہ وفات ۱۹ شعبان ۹۱۵ھ

مین ہوئی نزار شریف بانی بیت مین ہر خلیفہ آپکے یہ ہیں۔

حضرت مخدوم شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء بانی تپتی۔

(۳) حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیاء بانی تپتی قدس سرہ وفات ۱۳ ربیع الاول ۹۱۵ھ

مذہبن مبارک بانی پشاور خلیفہ آپکے یہ ہیں۔

خواجہ عبد القادر و خواجہ ابراہیم و خواجہ شبلی صاحب سجادہ و خواجہ کریم الدین و خواجہ

عبد الواحد پسران حضرت مخدوم احمد عبد الحق ردو لوی و شیخ بہرام چشتی و سید محمود

و شیخ احمد قلندر و شیخ شہاب الدین جینا لوی و سید موسیٰ بہاری و حاجی

محمد ادلیا و شیخ حسن و شیخ برہنوری و شیخ شعیب و شیخ عبد الصمد سنائی و شیخ سراج الدین

و شیخ پیر گیب و سید محمود ثانی و پیر سہار الدین کیر لوی۔

(۴) حضرت شیخ احمد عبد الحق توفیقہ ردو لوی قدس سرہ وفات آپکی ۱۱ جمادی الثانی ۹۱۷ھ

شعبان ۹۱۷ھ فرار شریف ردو لوی خلیفہ آپکے یہ ہیں۔

حضرت شیخ عارف و شیخ ابو الفتح و خواجہ عزیز پسران حضرت بیان فرید و شیخ

بختیار۔

(۵) حضرت شیخ عارف چشتی قدس سرہ وفات آپکی ۱۱ شعبان ۹۱۷ھ ہزار و دو سو گین

خلیفہ آپ کے حضرت شیخ محمد قس اللہ سرہ

(۶) حضرت شیخ محمد بن عارف چشتی قدس سرہ وفات ۱۰۰۰ھ صفر خلیفہ آپ کے

حضرت خواجہ عبدالقدوس گنگوہی قدس سرہ

(۷) حضرت خواجہ عبدالقدوس گنگوہی نعمانی از اولاد امام اعظم ابوحنیفہ کو سن ۴۴۰ھ

وفات آپ کی ۲۲-۲۳ جمادی الثانی ۹۲۵ھ یا ۹۲۳ھ مراد شریف درگنگوہ بن

خلیفہ آپ کے یہ ہیں -

شیخ عمر و شیخ عبدالغفور اعظم پوری و شیخ بہار و شیخ عبدالکبیر بالاپیر و شیخ

عبدالبنی و محمد جلال تہا نیسری و حضرت شیخ زکریا الدین پیر حضرت ہمایون بادشاہ

(۸) حضرت خواجہ محمد تہا نیسری قدس سرہ وفات شریف روز جمعہ ۲ یا ۲۵ ذی الحجہ

۹۲۵ھ مزار تہا نیسہ خلیفہ آپ کے خواجہ نظام الدین بلخی

(۹) حضرت خواجہ نظام الدین بلخی قدس سرہ وفات شریف ، ۲۸ رجب ۱۰۲۶ھ

یا ۱۰۲۵ھ مزار در بلخ خلیفہ آپ کے یہ ہیں -

خواجہ ابوسعید گنگوہی و محمد سعید و شیخ حسن دلی محمد ناز لولی و سید ابوالحسن

و شیخ عبدالکبیر مہنگی و شیخ اللہ داد و شیخ دوست محمد و عبدالفتح و عبدالرحمن شیرازی

و سید قاسم و حاجی عبدالرحمن و قاضی سالم و شیخ صادق و شیخ جان اللہ و عبدالحق و شیخ

اسماعیل -

(۱۰) حضرت خواجہ ابوسعید چشتی صابری نعمانی نو شیر والی از اولاد امام اعظم رحم

وفات شریف یکم یا ۲ ربیع الثانی ۱۰۵۹ھ مراد گنگوہ شریف خلیفہ آپ کے -

شیخ محمد صادق و شیخ محب اللہ و شیخ حبیب اللہ و شیخ خواجہ بانی تہا و شیخ

ابراہیم سہارنپوری و شیخ محمد ابراہیم رامپوری اور حضرت شیخ محمد رام پوری شیخ خلیفہ

شیخ محمد دہلوی اور اس کے خلیفہ شاہ نصیر کو کہ ذکر اللہ اور اس کے خلیفہ شاہ

سادات اور ان کے خلیفہ سید صابر علی عرف میان صاحب خیرشیں دہلوی اور ان کے
خلیفہ پیر جی سید عبداللہ دہلوی سلمہ اللہ تعالیٰ

(۱۱) حضرت شیخ محمد صادق قدس سرہ وفات شریف ۱۸ ماہ محرم ۱۰۵۸ مزار گنگوہ
خلیفہ آپ کے شیخ داؤد و شیخ عبدالحق و شیخ محمد گنگوہی و شیخ ابوالہریم و شیخ محمد
و شیخ یوسف و میان عبدالحلیل و شاہ جمال و شیخ مبارک

(۱۲) حضرت خواجہ محمد داؤد بن خواجہ محمد صادق قدس سرہ وفات ۵ رمضان ۱۰۹۵ م
مزار گنگوہ شریف خلیفہ آپ کے شاہ ابوالمعالی و شیخ سونہاد و سید غریب اللہ
کر الوئی و شیخ عبدالقادر و شیخ بلاتی

(۱۳) حضرت خواجہ ابوالمعالی قدس سرہ وفات ربیع الاول ۱۱۰۷ مزار گنگوہ
خلیفہ آپ کے حضرت سید شاہ میران بیگ۔

(۱۴) حضرت سید میران بیگ قدس سرہ ۱۸ ماہ محرم ۱۱۰۸ مزار گنگوہ شریف
وفات شریف ۱۰ رمضان ۱۱۲۰ مزار گنگوہ شریف آپ کے یہ ہیں

سید محمد سالم و شاہ محمد باقر و شاہ امام الدین و شاہ نظام الدین و شاہ محمد
و شاہ غابد و سید عبدالمومن و شاہ نعمت اللہ و شاہ نورنگ و پیر شاہ و شیخ

جیون و شیخ امان اللہ و خواجہ مظفر و نواب روشن الدولہ و نواب بہکاری خان
و ظفر خان و میان اللہ بندہ و سید محمد تقی و سید تقی گریزی و سید علام اللہ

و میان محمد شاہ و محمد مراد و سید علام محمد کھایم اللہ و شاہ بہاول و حاجی بیگ
و میان کریم علی و شیخ محمد و شیخ محمد حیات و شاہ عبدالرحمن و شاہ عنایت و میان

موسے خان و مولوی غلام حسین و شیخ محمد ثانی و محمد افضل میان محمد اعظم و شیخ
چھو و محمد طاہر و میان محمد افضل خان و شیخ محمد شیر و جعفر علیخان و میان اللہ

و سید علیم اللہ۔

(۳) حضرت خواجہ محمد سالم وفات شریف ۳ مرزا کچھ سالہ مزار روپڑی
خلیفہ آپ کے سید محمد اعظم روپڑی۔

(۱۲) حضرت سید محمد اعظم حسنی قدسہ وفات ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳۶ھ مزار
روپڑی میں ہے خلیفہ آپ کے حافظ موسیٰ مانک پوری۔

(۱۵) حضرت حافظ موسیٰ حسنی صابری قدسہ وفات روز شنبہ ۶ ابر ۱۲۳۷ھ
۱۲۳۷ھ مانک پوری خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔

پیر شاہ صاحب سجادہ و حضرت غلام معین الدین المعروف بہ شاہ خاموش حافظ
حسن عرف حافظ بانکے و میرا ننگے و خواجہ عبدالعزیز و مولوی امانت علی
و خواجہ محمد بخش سہاگہ والے و محمد شاہ کہ مزار انکا گناہ مارکنہ متصل ہے آپ کے

(۱۶) حضرت سید غلام معین الدین شاہ خاموش قدس السراہم وفات ۲۸ یا ۲۹
ماہ ذیقعدہ ۱۲۴۰ھ مزار حضرت درجید آباد کن خلفاء آپ کے یہ ہیں۔

حضرت سید محمد شاہ ہاشم حسنی صاحب سجادہ و بلال شاہ و برہنہ شاہ و امان شاہ
بلا قے شاہ

خلفاء
خاکپا سے فقیر مرزا احمد اختر مولف کتاب ہذا۔ تصدیق کرانہ میں موجود ہے بجای
مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ پسران راقم الحروف ہیں

وجہ ارادت خاندان عالیہ صابریہ سے اس احقر العباد کی اس طرح ہے کہ ۲۳
والدہ ماجدہ بعارضہ درد مفاصل و درد اعصاب کئی ماہ سے مبتلا تھیں ہر چند

کوشش کی مگر فائدہ نہ ہوا آخر بصلاح اطباء نے کرانہ مثل حکیم ام الدین واسطے تبدیل
آب و ہوا کے معبر خوردار مرزا محمد شاہ انگودہلی میں لایا بعد قیام ایک ماہ کے

اتفاق جانے دگا حضرت خواجہ قطب الدین کا ہوا جس روز وہاں پہونچ کر شرف زیارت
ہوا دوسرے شب کو کہ شب جمعہ تھی بجات خواب کیا کہ ایک مکان میں چند درویش

جمع ہیں اور ان میں ایک شخص بچہ قد کوتاہ دست و آنکھوں میں سنخ و دوط
بلباس صابری ایک لگاٹی بیٹھے ہیں شاید آنکھیں چند ہی سے ہی تھیں جیسے
ایک نفسیہ سے دریافت کیا کہ یہ میان صاحب کون ہیں اوسنے کہا کہ یہ میان
جشاہ ہیں پس میں نے آگے بڑھ کر اونکو سلام کیا اور مصافحہ کر کے پتہ اُن
درویش نے میرا حال استفسار کیا میں نے کیفیت اپنی عرض کی اور سبب افسوس
کنان ہو کر کچھ واسطے پڑھنے کے فرمایا اور ارشاد کیا خالی نرہا کر کچھ غفلت ہی
کیا کر پس جب میں خواب سے بیدار ہوا تو طبیعت پر نہایت سرد تھا اور کچھ تپا
تھا وہ یاد تھا غرض صبح جب زیارت مزار برانوار حضرت خواجہ صاحب سے
مشرف ہو کر مکان پر آیا تو قریب دروازہ قیام گاہ کے ایک شخص ملا اوسنے
ایک کتاب کہنے نام تمام بوسیدہ مچھی اور کہا کہ اگر یہ کتاب آپ کے کام کی ہو تو اسے
رکھنے میں ناخاندہ ہوں مدت سے یہ کتاب گھر میں رکھی تھی بے ادبی ہو
ہے اور بچوں نے اکثر اوراق ہی اسکے ضائع کر دی میں اس کتاب کو لیکر مچھا
آیا اوسے کہو لکر جو دیکھا تو اول تو کچھ طومار وغیرہ تھے بعد میں تراکیب افکار
و اشغال سرالکلیہ ان فقرا کے تخریر تھے پس یہ دیکھ کر میں نہایت خوش ہوا
صاحب کتاب کو ہر چند تلاش کیا کہ اگر اسکے پاس اور کوئی کتاب ہو تو صبر
طرح پر ممکن ہو حاصل کروں مگر بہر شان اوسکا نہ ملا دوسری کیفیت یہ ہوئی
کہ قریب دس بجے دن کے میرا برادر زادہ آیا اور مقدمہ حضرت مولانا فخر الدین قدس سرہ
اسرار ہم کا میرے ہند کر کے دیا میں نے جو وہ دیکھا تو بہت خوش ہوا جب والدہ کو
ملاحظہ کرایا تو ادب و ہون نے ابدیدہ ہو کر فرمایا کہ یہ وہ مرقعہ ہے کہ تیری جد بزرگوار حضرت
ابو ظفر کے پاس رہا کرتا تھا اب تو مجھ کو یقین ہوا کہ یہ نصرت اسی بزرگ کا ہے کہ جن
تجھے شبکو بجاالت خواب تعلیم فرمایا تھا اور یہ ہی فکر ہوا کہ وہ کار کو نسا سوگا کہ

جسکے واسطے اوس نادى دین رہنما نے صدق یقین سے ہدایت کی ہے
 کیونکہ تو تو ایک مصیبت کا مارا خاندان آوارہ وشت گرد صحرانورد بے سروسامان
 آدمی ہے شغل بیکاری اور عیال داری سے فرصت نہیں ساتھ اس کے یہ خیال
 کہ اوس پیشوا کو کہاں پاؤں جو قدم اس کے اپنی آنکھوں سے لگاؤں اسی عجیب
 طبیعت ایسی متوحش ہوئی کہ درنگ نہ ہو بچاؤ یا نہ بچاؤ فقیر اہل اسلام و اہل سنوڑ ہے
 ملاقی ہو کر کہ وہ اپنے خاندان کے یہی کیفیت سے بے پردہ تھے نہایت
 افسوس ہوا اور یہ خیال آیا کہ ایک سالہ ایسا تحریک ہو کہ جسکے دیکھنے سے
 بہولے بہالے درویشوں کو اپنا سلسلہ تو معلوم ہو جائے اور وہ لوگ عار
 خیر سے یاد کر رہیں جس نظر بخدا کر کے کہ پہلے کہا شروع کیا مگر چونکہ اوس اصل
 حق کا تو کلو گیر تھا وہاں ہی طبیعت نہ جمی باوجودیکہ وہاں چندے قیام کرتے ہیں
 فوائد دینوی ہوتا اور سکومعویہ سبب جہاں کیسے سلسلے ہاتھ پھیلا نا فقیروں کو دھبا
 اور ہیز گونے نام کو بڑے لگانا ہے کیونکہ تمام عمر میں کہیں کسی سے ملتی نہ ہوا اور
 ضعیفی میں توکل چھوڑنا بہتر نہیں غرض کہ پھر وہی آیا یہاں ہی طبیعت کی وہی صورت
 رہی باوجودیکہ اخبراء رمضان تھا اور برادر عزیز کی نواسی کی شادی تھی اس کی شرا
 ہی نہ کی غرض قصہ کیرا میں مکان مسکو نہ آیا یہاں آتے ہی فکر قوت لایموت
 درپیش ہوئی اور فرخندہ ان متقاضی ہو کر اور ہی طبیعت گہری قدرت خدا سے
 بعد عرصہ بندہ یوم کے قصہ چہرولی میں واسطے علاج ایک مجذوم کے طلب ہوا
 وہاں پہونچکر اسکا علاج شروع کیا عرصہ ایک ماہ میں اسکو افاقہ ہوا بتو بکرت
 روح پاک اوس نادى طریقت سے یہ کیفیت ہوئی کہ جس مریض پر ہاتھ ڈالا
 درجہ روز میں وہ شفا یاب ہوا عرصہ دو ماہ میں اسقدر آمدنی ہوئی کہ قرض ہی ادا
 ہوا اور اخراجات خانگی کی طرف سے اطمینان ہوا ایک روز بروز دارمرزا محمد شاہ کہ

کہ میرے ہمراہ تھا ایسا بیمار ہوا کہ اسے لیکر مجبور مکان پر آنا پڑا وہ تو بعد دو روز کے
 اچھا ہوا مگر یہ کیفیت ہوئی کہ جسم اسفل کے تمام اعصاب تشنج ہو گئے و خوار
 عاری ہوا اور وہ مسودہ کہ جو بمقام درہنگہ بچا تھا اس کی تکمیل میں مشغول ہوا
 بعد اختتام اس رسالہ کے میرے امراض میں کمی ہوئی اور واسطے طبع اس رسالہ
 پہر پہلے آیا ایک روز واسطے زیارت حضرت پیر جی سید عبداللہ صاحب خلعت
 سید صابر علی دہلوی کے حاضر ہوا اور اس کتاب کا ملاحظہ کر لیا اور سوقت نما
 قائم الملک چشتی صابری ہی موجود تھے حالات مذکورہ بالا میں نے عرض کی کہ سننے
 حلیہ شریف اور اسم مبارک کے زبان فیض ترجان سے ارشاد فرمایا کہ یہ
 حلیہ شریف تو حضرت شاہ خاموش کا ہے اور چپ شاہ اور شاہ خاموش
 ایک ہی بات ہے اور حقیقت میں وہ واحد اصل حق گذرے ہیں اور یہ تعریف ہی
 اونہیں کا ہے پس یہ سنتی ہی نہایت خوش ہوا اور شکر بدرگاہ قاضی اچھا
 بجالایا کہ آج یہ عقدہ لاد حل ہوا اور اسی شبکہ یہ شجرہ صابری تیار کر کے
 شامل کتاب بنایا اب آرزو ہے کہ اللہ تعالیٰ ایسا سبب پیدا کرے
 کہ یہ حقیر برقصیر زیارت مزار گہر بارادین ماہر اللہ الصمد واقف اعز اہل علم و علم بود
 کا شرف اعجاز نہ کم کن کہ گفتو آ صد ناچ مناہج حقیقت و معرفت صاعد مصاد
 صمدیت سے مشرف ہو آمین ثم آمین ؟

ابیات

عاصیان را یہ مانند عذاب :

ہمشتیان ملائک یافتہم :

کے بہ اند واصل انیس راجدا :

یاد نیکان یاد آن سبحان بود :

ذکر نیکو رفتگان وارد ثواب :

چون نیکو رفتگان درسا ختم :

ہرگز باشد محبت با خدا :

ذکر ایشان ذکر آن زندان بود :

امد کریم کا شکر اور احسان ہے کہ اوسکی عنایت سے یہ تذکرہ سلاسل خیر و نیابت
کے ساتھ حسب مدعا اختتام کو پہونچا ہے لہذا محمد ہر آن چیز کہ خاطر میں آست
آخر آمد زلیس پر وہ تقدیر پر پدید

اب میں یہ چاہتا ہوں کہ جو مکتوبات حضرت قبلہ و کعبہ ایمان و دین و اتفاقا سرار
حق الیقین خواجہ معین الدین جن سبجری قدس سرہ کے کہ جو اس فقر کو اس
سیاحی اور چہان گردی میں بڑی کوشش بلخ سے دستیاب ہوئے
ہے اور ان کو منظر رفاه عام و بہدایت مالا کلام تینا و تبرکاً درج رسالہ ہذا
کرتا ہوں اور امید طالبان حق سے یہ رکھنا ہوں کہ جب اسکے مطالعہ سے
مرد و الوقت ہوں تو اس عاجز نا کارہ جہان کو بھی دعا خیر سے محروم نہ رہوں
والسلام علی من اتبع الهدی

لہذا نام ان مکتوبات کا **سیرار الواصلین** کہ کہ سیرت
سیرار پر منقسم کیا

دو ہستین بن
بسم اللہ الرحمن الرحیم
سیرار اول مکتوب اول

محبت ولی دوست قلبی برادر و خواجہ قطب الدین دہلوی اسعدک اللہ تعالیٰ فی الدارین
از جانب بندہ سکیں معین الدین بعد سلام مسنون الاسلام واضح و لایح باد کہ چند نکتہ ہا
اسرار الہی کہ منیہ لیسیم باید کہ طالبان حق و مریدان باصدق را تعلیم کنند کہ در غلطی افشند
ایضاً ہر کہ خدا ہی را شناخت ہرگز اور حاجت سوال و خواہش و آرزو نہا شد و ہر کہ
شناخت سخن ایشان فہم نکند اسے ترک ہوا کن آنکہ ترک ہوا کہ در مقصود رسید
قرآن تعالیٰ و بخنی انفس عن الہوی فان الحبتہ ہے الما دے ازاںکہ ہر کہ دل
خیریش اگر داند بہرست شہوات اور کفر لعنت پیچند و در زمین نہ است دفن کنند

و سر که نفس را بمراند بباستان از شهوت در کفن محبتش به پیچید و در زمین سلامت
 دفن کنند - روزی سلطان امارتین خواجه بایزید فرمود که شبی حق را در خواب
 دیدم مرا گفت که اے بایزید چه میخواهی گفت میخوام که تو میخواهی این خطاب خوش رسید
 که من ترا میخوانم که تو مرا میبینی بدیت هر که گردن بند رضا او را به مراد حق نگاه بان باشد
 پس اگر خواهی که مایه تصوف را عارف باشی و آسایش بر خود به بند بعد از آن
 بر آنوسه محبت بنشین چون اینکار کرده باشی عالم تصوف باشی طالب حق را باید
 که بجان و دل و کار و عمل آوری که انشاء الله تعالی نجات از شر نفس شیطان یابد
 و مراد هر دو جهان حاصل کنی روزی شیخ من فرمود اے معین الدین دانی که صاحب
 حضور کمیت باید دانست که صاحب حضور آنست که در همه وقت در مقام عبودیت باشد
 و آنچه از قضا و قدر برود برسد پیش از رسیدن از حق داند و بیند و راضی باشد بلکه محبت
 پذیرد مراد از همه عبادت با همین خداوند است هر که امیسر شود او شاه جهان است بلکه
 شاه جهان محتاج آنست روزی شیخ من با خطاب نموده فرمود که بعضی ایشان
 میگویند که چون طالب کمالیت رسد اضطراب از او میرود این سخن غلط است
 دیگر آنکه میگویند عبادت بر میخیزد این هم غلط است چرا که حضرت رسول مقبول علیه السلام
 همیشه در بندگی و عبادت و عبودیت سر بر آستانه قبله حقیقی بر نهاده است
 با وجود کمال بندگی ما عبدناک حق عبادتک بر زبان جاری داشته و از سر نیاز
 گفته اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس تقین دان چون
 عارف کمالیت رسد در آنوقت کمال ریاضت نماز است با صدق محبت دل که در آن
 حضور می آید و آگاهی بیشتر حاصل میشود بلکه معراج اخلاص در وقت نماز میباشد
 چون کسی که این سخن معلوم کند و صدق آنرا در کمال عیش و رادی دید که چند پالایه
 آتش بیابان نشسته تر گردانید و پراست آنکه جمال نامتناهی نهایت نداده و سکون

بے سکونی و آرام و بے آرامی باشد تا وقت یوم اللقاء زیاده و اسلام

اسرار دوم مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحيم

طالب شوق درمند درویش جفاکش مستمند و اشتیاق لقاے حق آرزومند
برادرم خواجه قطب الدین دہلوی اسدک اسد تعالیٰ فی الدارین ۲
بعد سلام سنت نبوی خیر الانام الرام آنکہ روزے بخدمت خواجه عثمان ہارونی
خواجه نجم الدین ضغرا و خواجه محمد ترک و این خاکسار حاضر بودیم کہ شخصے آمد
و پرسیدن گرفت کہ یا شیخ چگونه مفہوم نمود کہ قرب الہی بر دے حاصل شدہ
است خواجه فرمود کہ از توفیق نیک علی پس یقین دان ہرگز از توفیق نیک علی ہند
در قرب بروی کشادہ و چشم پر آب کردہ فرمود کہ شخصے کینرک داشت جسا
وقت بود نیم شب بیدار گشت و برخواست و وضو کرد و رکعت نماز ادا کرد و شکر
حق بجا آورد و دست بمناجات بر آورد و گفت یا پروردگار من قرب تر حاصل کردم
مرا از خود دور مدار خواجه کینرک ماجراے آن شنید و گفت کہ ای کینرک بچہ معلوم
کردی کہ قرب او حاصل کردی کینرک جواب داد کہ اے خواہا ازین دالم کہ نیم شب مرا بیدار
کردہ توفیق طاعت و اوا ازین دالم کہ قرب حاصل کردم خواجه گفت ای کینرک برو
ترا براے خدا آزاد کردم پس انسان را باید کہ شب و روز در طاعت حق نماید تا نام او
در جبریدہ نیکو کاران ثبت کنند و از بند قیفس شیطان خلاصی یابد و السلام
اسرار سوم مکتوب سوم بسم الله الرحمن الرحيم
واقف اسرار اسد الصمد پیر انوار المیلد و الم یولید برادرم خواجه قطب الدین دہلوی الطال اعظم

از جانب فقیر تقصیر معین الدین سجری بعد سلام با حجت الایام و پیام موانست
انضمام مقصود آنکه تائید التحریر از صحت ظاهری هم مشکوک است و صحت در این
رب نشأتین نصیب شاگردان و برادر هم شیخ من عثمان مارونی فرمود که سخن رموزات
عشق بهر کس گفتن سزاوار نباشد مگر با اهل معرفت خواجہ شیخ سعدی لنگوی عرض نمود
که اهل معرفت را بجهت توان شناخت خدمت خواجہ فرمود که نشان اهل معرفت ترک
هر کاری ترک باشد یعنی دان که اول اهل معرفتست و معرفت خدا تعالی دارد و هر که را ترک
نباشد آنکس را معرفت نصیب نباشد پس باجزوم دان که معرفت خدای تعالی
کلمه شهادت و نفی و اثبات معرفت حق سبحانه تعالیست و مال و جاه و بت
بزرگ اند و بسیار کس را ز راه برده اند و می برزند و معبود و ظالمی گشته اند و بیشتر
خلق مال و جاه پرستند پس هر که حساب مال و جاه از دل دور کند نفی تمام کرده باشد
و هر که معرفت حق سبحانه تعالی حاصل کند اثبات تمام کرده باشد اینست گفتن
لا اله الا الله هر که دارد معرفت خدای ندارد تا که کلمه شهادت گفته باشد زیاد و اسلام

اسرار چهره مکتوب چهره بسم الله الرحمن الرحيم

حقایق و معارف آگاه عاشق رب العالمین برادر خواجہ قطب الدین بدانند که
حاصل ترین در مردمان فقیر است که با اختیار در ولایت و نامرادی اختیار کرده اند زیرا که
هر هر مرادی نامرادی هست و هر نامرادی مرادی هست بخلاف اهل غفلت که
ایشان غلط فهمیده و صحت از حمت و کلمات اصمت دانسته اند پس دانایان باشند
که مراد و نیاز از ترک و نامرادی و فقر اختیار کنند و مراد خود گذشته با مراد و نیاز
مصرع نامرادی تا که هر مرادی کی روی پس مراد باید که وابستگی با حق دارد

که همیشه بود و همیشه باشد اگر حق تقا له دیده نخبند در راه ازوات جز وجه باقی
 نه بیند و در هر دو جهان بر هر چه نظر کند و حقیقت هم او شود پندارد و دیده بدست آرد
 که هر ذره خاک جامیت جهان نما اگر در نگری زیاده بجز شوق موصلت
 صوری چه نویسد نقطه

کتاب پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم زبده الواصلین عاشق رب العالمین برادرم خواجه قطب الدین
 دایمی در حمایت معبود حقیقی بوده شاد و کام باشند و روزی این دعا گو نخدمت
 خواجه عثمان فاروقی حاضر بود که شخصه آمد و عرض داشت کرد که یا شیخ اکتساب علوم
 فرمودم و زهد بسیار کردم بمقصود رسیدم شیخ فرمود که ترا بهین یک جز عمل نمودن
 بسنده است که عالم گردد و زانهم شود چنانکه رسول مقبول صلاوة الله علیه وسلم
 فرموده است که ترک الدنیا راس کل عبادة و حب الدنیا راس کل خطیة اگر باین شیخ
 عمل نمائی ترا بعلم دیگر حاجت نباشد یعنی العلم نکتة مگر گفتن آسان است و در کار نیز
 دشوار پس تعین دان و بجز این مان تا که ترک حاصل نشود و محبت بکمال نباشد
 بهجت وقتی حاصل شود که حق بر دی هدایت کند بی هدایت حق هرگز بمقصود نرسد
 من یهدی الله فهو المهتد پس انسان را باید که از برای عند الله وقت شریف اصفایع نکند
 و غنیمت داند و در فقر و فاقه و غم به سر برد و با عجز و زاری پیش آید و از محال گناه بزداید
 و در حال تبصر و عجز پیش آید هر چه بندگی و عبادت خود بهتر کارهین عجز و نیازست
 بعد همدین محل حکایتی آغاز کرد و فرمود که حاتم احم رحمه الله علیه از شاگردان و مریدان
 خواجه شفیق بلخی بود روزی شیخ فرمود که چند مدت هست که در خدمت صحبت
 من باشی و سخن من بشنوی حاتم گفت سی سال است گفت دیدمت چه حاصل کرده

و چه فائده گرفته گفت بهشت فائده حاصل کرده ام شقیق گفت انالله وانا الیه
 راجعون ای حاتم من جمله عمر در کار تو صرف کردم ترا پیش ازین بهشت فائده حاصل شد
 گفت یا شیخ اگر راست بپرسی بیش ازین نمیخواهم و مرا از علم همین بس است دیگر خطای
 نجات در جهانی من و بین بهشت فائده است شقیق گفت ای حاتم بیار و مرا بگو که آن
 بهشت فائده خود چیست تا بشنوم گفت ای استاد فائده اول آنست که حسین خلق
 جهان نگاه کردم دیدم که هر کس محبوب بے و معشوتے اختیار کرده اند آن محبوبان
 و معشوقان بعضے تا برض موت باو باشند و بعضے تا بموت و بعضے تا لبیک
 پس همه از ایشان باز گردند پس بکے بایشان بگویند دند و مو نفس دی نبودند
 پس من اندیشه کردم و با خود گفتم که محبوب آن نیکست که با محب در گور رود و نفس
 دی و جلاخ او باشد و در صحن قیامت کنانل طے کنانل پس بیدم آن محبوب که این صفت
 دارد اعمال صالحه است پس آنرا محبوب خود گرفتم و حجت خود ساختم تا بمن در گور آید و مو
 جلاخ گوین بود در منازل من بود هرگز از من برگرد و شقیق گفت حسنت
 یا حاتم نیکو گفستی فائده دوم آنست که درین خلق نگاه کردم دیدم که همه بیرو سوا
 گشته اند بهر راه نفس میفرستند پس دیدن آیت اندیشه کردم و اما من خالص
 مقام رب و نهی نفس عن الهوی فان یخفته هی الماوی یقین دانستم که قرآن حق
 و صدق پس بخلاف نفس بیرون آمدم و مجاهده کردم بستم و در ادب و مجاهده نهادم و
 یک آرزوی او بر نیاردم و در طاعت خدای تعالی آرام گرفتم شقیق گفت مبارک الله
 نیکو کردی و نیکو گفستی فائده سوم بیا گرفت ای استاد درین خلق نگاه کردم دیدم که کس
 سے در بنی دین دنیا برده اند و ازین حکام دنیاوی چیزی حاصل کرده اند و بران
 خرم و شادان میشوند پس آیت نگاه کردم ما عندکم نینفد و ما عند الله باقی
 پس محصول دین اندوخته بودم در راه خدای تعالی صرف کردم و مدد ایشان شایان

و خود را بنده اسیر دم تا در حضرت خدا سنے باقی باشد و توبه و توبه زانو بند و قوراه آخرت من باشد
 شقیق گفت بارک الله یا حاتم نیکو کردی فائدہ جہاںم بگو گھنت ای شیخ درین خلق
 نگاہ کردم و قوسے را دیدم کہ چند استند اند کہ شرف آدمی و عزت و بزرگواری بکثرت
 اقوام است لاجرم باین اختیار کردند و مہامات مؤوند و قومی چند استند کہ بکثرت اموال و
 اولاد است و بدان اقتدار گردند پس من وین آیت نگاہ کردم کہ ان اگر کم عند الله اتقائم
 دانستم کہ حق بصدق اینست و آن چند اشتہا جملہ خطاست پس تقوی اختیار کردم
 تا در حضرت خدای عزوجل از جملہ کریبان با شتم شقیق گفت احسن یا حاتم زیبا
 گفتی فائدہ پنجم بیا گفت درین خلق نگاہ کردم قوسے بدیکہ ان نکو شمس میکردند چون بدیکہ
 ہمہ از حسد بود کہ یکدیگر سے می برند بسبب مال و جاہ و علم پس من وین آیت تامل کردم
 کہ سخن قسنا بینہم معیشہم فی الحیوۃ الدنیا کہ این قسمت در ازل رفته است و کسی
 درین اختیار نیست و ہر کسی حسد بر دم و نفست خدای تعالی راضی شدم و باہر کہ درین
 جہان بود صلح کردم شقیق گفت نیکو کردی فائدہ ششم بیا دگو گفت ای شیخ وین
 جہان نگاہ کردم کہ قومی یکدیگر را دشمن دارند و ہر کسے بسبب چیز غرض دارد و با یکدیگر
 پس من آیت تامل کردم کہ ان الشیطان لکم عدو مبین و دانستم کہ قرآن گفت
 خدای تعالی سخن راست است جز شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت
 پس شیطان را دشمن دانستم و فریاد او نہ کردم و نہ پرستیدم بلکہ فرمان خدای تعالی
 عزوجل بردم و او را پرستیدم و بندگی او کردم راست و مستقیم اینست چنانچہ حق سبحا
 و تعالی در قرآن فرماید الم اعہد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انہ لکم
 عدو مبین و ان اعبدونی ہذا صراط مستقیم شقیق گفت احسن نیکو کردی
 و نیکو گفتی فائدہ ہفتم بیا را تا چہیت گفت اسی استاد درین خلق جہان نگاہ
 کردم و دیدم کہ ہر کسے در طلب قوت و معاشن خود کوششہا سے بلیغ منموذہ

تا بدین سبب در حرام و شنبه می افتند و خود را ذلیل میدانند پس درین آیت
 تامل کردم که و ما من ذابتر فی الارض الا علی العذر بها پس بدستم که فرمان حق حق
 و من یکے از دایهائے ام پس نجواست خدای تعالی مشغول شدم و دانستم
 که درزی من برساند زیرا که ضامن شده است خواجہ شقیق گفت نیکو کردی فائده ششم
 بیا گفت اینجا جہ درین خلق جهان نگاه کردم دیدم هر کسی اعتمادی و چیزی کرده اند یکے
 اعتماد بزر و سم کرده اند و دیگرے ملک و املاک پس درین آیت تامل کردم و من توکل علی
 العذر حسبہ پس توکل بر خدا کردم و حسبی العذر و نعم الوکیل خواجہ شقیق گفت یا حاتم
 و فقاک الله تعالی من در تورت و انجیل و زبور و فرقان نگاه کردم این چهار کتاب
 این فوائد بشتگانی باز میگردد هر که بر این فوائد شست گاسنے کار کند برین چهار
 کتاب کار کرده باشد ازین حکایت ترا معلوم باشد که ترا بعلم حاجت نیست زیاده و السلام

اسرار ششم مکتوب ششم

بسم الله الرحمن الرحيم محزون اسرار یزدانی معدن فیوضات سبحانی برادرم خواجہ
 قطب الدین دہلوی حفظہ الله تعالی و سلم روزے شیخ من در معنی کلمہ نفی و اثبات
 بہ خوشتر فرمود کہ نفی نا دیدن خود و اثبات دیدن خدا نیست جل و علی چرا کہ ہرگز
 خود بین خدائی بین نباشد پس نفی کنندہ نفی می باید بود چون نفی نہ از نفی کردن چہ سود
 و اگر می پندارد کہ هستی هستی خدائی را بداند کلمہ شہادت و نماز روزہ صدقے
 و حقیقتی دارند اگر از حقایق ایشان بخیبر باشد بصورت قناعت بحث کند چہ
 عظیم باشد کہ بمقایق این نزد باز فرمود کہ خدایتعالی ہمیشہ بود و ہمیشہ باشد
 و بدایت نامی نبود چون بنیای حق شد ہر چہ دید از و دید و ہر چہ شنید از و شنید
 و خود را فراموش کرد و اصل گشت و زندہ ابدی شد زیادہ والسلام

اسرار ہفتم مکتوب ہفتم

بسم اللہ الرحمن الرحیم عارف معارف حق آگاہ عاشق اللہ برادر خواجه طیب
اوشی زاد اندھ فخر از جانب دعا گو بعد سلام مولست انعام مکشوف راستے مقرر
پیرائے باد عزیرین باید کہ یریدان خود را تعلیم نایید کہ فقیر در شد کامل کہ امست
و نشان آن حبیبیت و صفت و سے چہ باشد کہ شایخ طریقت قدس اللہ سرہ ہم
خزموہ اند الفیقر لا یستلج الی کل شیء معنی آنست کہ فقیر کسی را گویند کہ ہمہ بایستہا
او دور شدہ باشد و جزوہ باقی او مطلوب نامزدہ باشد چونکہ جمیع کائنات مرات
و منظر و جہ باقی اند محتاج و محب ہمہ باشند و از ہمہ موجودات مقصود مبینہ بخط اکابر
در شرح این قول چنین بیان کردہ اند کہ فقیر کامل کسی را گویند کہ بایست او غیر از حق از بل
دور شدہ باشد و او را غیر از حق سبحانہ تعالیٰ ہم مقصود و مطلوبے نامزدہ باشد
و چون اسو اسے از دل بیرون رفت مطلوب حاصل گشت پس طالب را باید کہ
ہمیشہ دطلب مقصود بود مگر مقصود چہ باشد باید دانست کہ مقصود ہمین درد و موز است
بہر چنین درد و موز باید خواہ حقیقی خواہ مجازی درینجا مراد از سوز مجازی ابتدا شریعت
است نہ لہو و لعب والسلام

مقام ششم در باب

من عمرتہ کرد بازی بازی صد گونه گنہ کرد بازی بازی
ہم موی سفید کرد کسان آسان ہم نامہ سیاہ کرد بازی بازی

در باب

امروز کہ روز عمر بر جاست می باید کرد کا خود را
فدا بہر اجل عثمان نگبید عذر من و تو کجای پذیرد

مناجات بدرگاہ قاضی الحاجات

ای خالق ارض و سما مارا مائی وہ زسا
یار ب بحق مصطفیٰ باچار یار باصفیٰ
باسر مستاہل یقین باجمع تبع التابعدین
جرم و گنہ دارم بسے و زکرہ بزارم بسے
از نطفہ پیدا ساختی با جان مابردا هستی
سرجوئی خواب خوردی چون سگانم در بدر
دربیش فتنہ کاروان پس ماندہ ام چون پس
از خوان توان بخورم فرمان شیطان کرم
شیطان کند گمراہ چون رہ شود کوتہ مرا
رسو ام ایچہ مکن مارا جدا از خود مکن
رفتہ بہار عمر من آمد خزان جبر سال من
غم گشتہ است این قائم صبح سفیدی ظلم
چون جان رو دیرون تن تنہا شود تن کھن
آہ ملک چمن از سنا پس زدین مصطفیٰ
جہان کنی آدم زبان ناز و آید و بیان
چند سہم زبیر زمین کس دیا بخا ہمنشین
او احمدی راہ و نامید چون باز تو

ای گمراہ ہمارا ہما سوئے خودم را ہے نما
و اذ اہل بیت مجتبیٰ سو خودم را ہے نما
با صحبت اصحاب دین سو خودم را ہے نما
بی عزت و خوارم بسو سوئے خودم را ہے نما
چون از کرم بنواختی سوئے خودم را ہے نما
از مردن خود بخیر سوئے خودم را ہے نما
بی طاقت و بس ناتوان سو خودم را ہے نما
ای رہنما ی رہبرم سو خودم را ہے نما
ایما لیکن ہمہ مرا سوئی خودم را ہے نما
این دعویٰ را رد مکن سو خودم را ہے نما
روزی جدائی نین وطن سو خودم را ہے نما
از غایت فضل و کرم سو خودم را ہے نما
گریئد بر من مرد و زن سو خودم را ہے نما
ای مالک ہر دوسرا سوئی خودم را ہے نما
ای خالق ہر دو جہان سوئی خودم را ہے نما
آن دم بسو مابین سو خودم را ہے نما
چون گفتہ لا تقنطوا سوئے خودم را ہے نما

[illegible]

خاتمة الطبع

تمامی حمد و ثنا اوس قادر و الجلال اور ضائع با کمال کو سزا اھی کہ ایک اشارہ کن سے ہزار عالم کو پیدا کیا اور اپنی تمام مخلوقات میں انسان اضعف البیان کو شرف المخلوقات بنایا اور خرقہ خلافت الی جا عل فی الارض خلیفہ اور تاج مرصع زر نگار لقا کر مٹا بنی آدم کا عطا فرمایا۔ اور تکیا می نعت اُس سرور کائنات خلاصہ موجودات باعث تخلیق ممکنات سرور دنیا و الاصفیٰ حضرت محمد مصطفیٰ صلوٰۃ اللہ علیہ و علی آلہ الہدیٰ کیو بجائے کہ حضرت صمدیت میں بقول حضرت مولانا جامی علیہ الرحمہ مع بعد از خدا بزرگ توئی قصہ مختصر آپسے بالا اور بڑھکر کسی کا مرتبہ علی نہیں ہے اقبال بعد دین زبان سعید و آوان حمید بعون رب المجدید سہ سالہ تذکرۃ الفقہاء معہ اسرار الواصلین یعنی بہشت مکتوبات حضرت خواجہ معین الدین حسن بکری قدس سرہ البکا اختتام کو پونہچا ابتدا اسکی تذکرہ بزرگان دین سے کی گئی اور اب خاتمہ الطبع بنام نامی سیکسٹم می ملاذ الغریب المحب الفضل انیس الصلی صاحب الجود و العطا بیع البیض و السفاح حسن قدیم کہ اس الکریم نواب ابن نواب نواب فیروز حسین خان صاحب بجاور خلف نواب مرزا حسین بخش مرحوم و معذور خلف نواب شیخ السدخان بہادر میر تنوک حضرت ابو النضر حلال الدین عالی گیسو شاہ عالم بابا و شاہ نور الدین شاہ کے کہ داماد ہر ایک نواب خیر النساب سیکسٹم صاحبہ محکمہ مدرس اوامم الدیوبہ اہل اہل ہما نیز اور آوازہ ذات جامع الحیات کا شہرہ آفاق ہی اور واسطہ قدیم اور تسلسل غنیم اس شہر کا ہے کیا گیا زید الصمد عمر و ضاعف صدرہ نیاز مند احباب خستہ خلف مرزا و آواز و کیچہ حضرت ابو النضر فیروز الدین

اطلاع

جو نگارہ حقوق تالیف و تصنیف اس کتاب کے پبلک مطبع جیون پر کاٹن ہے محفوظ ہے لہذا کوئی تصدیق و اجازت تصبیح لغزین باسید نفع نقصان نہ اوٹھا وینے اگر رسولان بیلاغ باشند پس العبد گرد و ہر حال پبلک مطبع جیون کا شرف

بِتَوْفِيقِ الْهَيِّ وَبِغُضِّ مَتَابِہِی

از تصانیف حضرت قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ ربانی پنی نسخہ دار ابو جعفر

رسالہ

۱۳۰۹ھ
در سبیلِ حُر و سَدُود

۱۹۱۰ء

بتصحیح و تصحیح بہتہام مولوی محمد عبد الاحد بہار بیع الاول ۱۳۰۹ھ

در مطبع مجتبائی واقع ہلی طبع کر دہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله تعالى على خبي خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين
 فضيلت پناه وكمالات و دستگاه بر خور و اگر گرامی قدر محمد رسالار جعده الله من الاخيار والابرار از فقير
 محمد شيار الله بعد از سلام سنت الاسلام و دعاء بر خور و اري و اري و اشتياق ملاقات مطالعه نمايند خط بجهت
 شما که عبارت عربی فصیح نوشته بودند رسيد و موجب انشراح خاطر گردید و در تفسار رساله غنا نوشته بودند آنکه قد
 کثر في هذا الزمان وجد بسماع الغناء بالمزايين و اهل الوجع يقولون حق حق لا شك ان
 مطلق الغناء فعل حرام خصوصاً الغناء الذي بالمزايير فانه حرام قطعاً يكفر جاحداً و مستحله
 فاذا ذكر اسم من اسماء الله تعالى عز وجل في هذا الموضع ينبغي ان يحصل به الكفر كما ذكر
 في السواي القدسي ما يحصل ان ذكر اسم من اسماء الله تعالى عند ضرب المزايير كفر
 يعني بیشتر درين زمانه مردم آنکه وجد بشيند ان سماع با مزايير ميکنند يعني دهل و طنبور و غيره ميکنند و وجد کنندگان
 حق حق ميگویند و شک نیست که سرود و مطلقاً حرام است خصوصاً اين سرود که با مزايير باشد چرا که قطعی است حلال آنده
 آنجا که گفته اند کافر ميشود و وقتیکه در چنین محل نام خدا ذکر کرده شود و سرود آراست که کفر حاصل شود چنانچه در حاکم
 قدسی ذکر کرده آنکه ذکر کردن نامی از نامهای خداي تعالی نزد او حقن مزايير بهتر است جواب سوال بر خور و
 و تخفیر اهل اسلام جلای نباید کرد خصوصاً در چنین مقام که اين طعن منجر ميشود بر اکابر دين رزقنا الله تعالى مجتهد و
 اتباعهم فانه شاه العالمين شيخ عبد القدوس گنگوهری قدس الله سره الغريز با وجود کمال علم ظاهر و هفت شان
 در علم باطن و سماع غنا با مزايير افراط مباداشتند پس اگر خدا خواهد که پرده کس رود و ميلش اندر طنبور با کان برود

ورضا خواهد که پوشیده عیب کسی که کم زند و عیب حیوان نفس به عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من دعا رجلا بالكفر او قال عدو الله وليس كذلك الا اءاد علیه متفق علیه
در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابی ذر رضی الله تعالی عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر کسی
دیگری را نسبت بکفر کند یا عدو الله گوید و او چنین نباشد مگر آنکه آن قول برگزیده رجوع کند و رجوع الفتاوی گفته
یبلغ للعالم اذا رفع اليه ان لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام و مع انه یقضه باسلامه تحت
ظلال السیوف من الملتقط یعنی لائق است مرعالم را آنکه اگر برده شود پیش او فکر کسی از مسلمین که در آن احتمال
کفر باشد در کافر گفتن او جلدی نکند و با وجود آنکه حکم کرده میشود به اسلام کسی که در سایه شمشیر اسلام آورده باشد و قال
فی فصول العمدی ذاکانت فی مسئلة وجه وجه الکفر وجه واحد الذی ینعم التکفیر فعلى المقتدر ان
یمیل الى الوجه ینعم التکفیر بحسن الظن بالمسلم و فصول عمادی گفته وقتیکه باشد در سلسله چه وجه کافر گفتن یک
وجه باشد که از کافر گفتن مانع است پس واجب است بفرستی که میل کند بسوی وجهی که مانع باشد از تکفیر برای گمان نیک
بسوی مسلم اکنون در تحقیق مسئله حل و حرمت سرود و مزامیر سخن میرود آیات و احادیث در باره سرود و متعارض اند
قال الله تعالى ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغیر علم و یقتل هاهنا و ا
اولئك لهم عذاب مهین یعنی بعضی مردم کسان اند که خرید میکنند سخن لهو یعنی آنچه از خدا باز میدارد تا که گمراه کند مردم
را از راه خدا بغیر علم و بگیرد راه خدا را سخن گوی باشد آنها را عذاب الهانت کننده این آیت و تخریم سرود وارد شده
ابی هاشم رضی الله تعالی عنه ما رفع احد صوته بغناء الا بعث الله شیطانین علی منکبیه یضربان
باعقابهما علی صدره حتی یمسک رواه ابن ابی الدنیا فی ذم الملا
و الطیرانی فی الکبیر یعنی روایت کرده ابن ابی الدنیا و الطیرانی از ابی امامه آنکه بلند میکنند کسی آواز خود را بر سر و
مگر سیر رسد الله تعالی و شیطان بر سر و دوش او میزنند پاشنه های خود بر سینه او تا که باز باشد شیخ عبد الرحیم عقی که تخریج
احادیث اعیار العلوم کرده این حدیث را ضعیف گفته و حدیث عائشه ان الله عز و جل حرم النقیته و بیعها
و شتمها و تعلیمها رواه الطیرانی فی الاوسط طراست از حدیث عائشه رضی الله عنها روایت
کرده که الله تعالی عز و جل حرام کرده است زن مطربه را و فروختن او و قیمت او را بیعتن و بهیچ گفته این حدیث محفوظ است

و بخاری و حرمت طاهری و او ثمار و مزایم از حدیث ابی عامر روایت کرده **عن ابی مالک الاشعری** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليكن من امتي اقام يستحلون الخمر والحمر والمعاذف و از ابی مالک الاشعری مرویست که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که خواهند بود از امت من قوه که حلال خود را گفت خمر را و حمر را یعنی پارچه ریشمی و معازف را یعنی آلات مطربه صورت این حدیث نزد بخاری صورت تعلیق و برای همین این خرم آنرا ضعیف گفته و ابو داؤد و اسماعیلی این حدیث را متصل روایت کرده از حدیث ابی امامه که ان الله عز وجل امرني ان اجمعوا المزامير الكبار التي يصف الدواب والمعاذف يعني الصدرة وجل امر فرموده است مرا که دو سازم و ناچیر کنم مزامیر و کبارات را یعنی آلات مطریان و حدیث قیس بن سعد بن عبادہ ضعیف است عنهما ان الله حرم على الخمر والكوبة والقيان و ابو داؤد از حدیث قیس بن سعد بن عبادہ ضعیف است عنهما روایت میکند که فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم که پروردگار من حرام کرد بر من خمر و کوبه یعنی آه باب بازی و زنان مطربه و له فی حدیث ابی امامه فاستحلوا الخمر و من بهم المد فوف و حدیث ابی امامه مذکور کرده تعذیب برای حلال و نهن خمر را و نواختن و فها عبد الرحیم عثای گفته اینها احادیث ضعیف اند و روی ابو النبیخ من حدیث مکحول مرسل الاستماع الى الملاهي معصية و ابو الشیخ از حدیث مکحول از رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم مرسل و ایت میکند که شنیدن طاهری گناه است و ابی داؤد و از ابن عمر روایت میکند که ابن عمر شنیدند سرود مزامیر بر دو انگشت پوستهای خود بر سر دو گوش خود نهاد و این حدیث را ابو داؤد منکر گفته و حدیث طوی المسلم باطل الاثنته تعلیهم بقواسه و تادیبه بقواسه و ملاعبته مع نسائه رواه اصحاب السنن الاربعة عن عقبه بن عامر اصحاب سنن اربعة از عقبه بن عامر روایت کردند که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم بازی کردن سلمان باطل یعنی حرام است مگر سه چیز یکی آموختن بکمان خود و آراستن اسب خود و طاعبه کردن با زن خود و **عن جابر** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الغدا يثبت النفاق في القلب كما يثبت الماء الذرع رواه البيهقي في شعب الایمان بهقی در شعب ایمان روایت کرده از جابر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سرود میر و یا نفاق را در دل جنانچه میر و یا نفاق را این احادیث مذکور بر حرمت سرود و مزایم و آلات میکند و دیگر احادیث را با حجت سرود و بعضی را با حجت مزامیر و آلات

[illegible]

فی المساجد و اضر بها علیها الدفوف یعنی عایشه روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که
 علانیه کنید این کج را و بکنید و رسا جد و بنید بر آنها و فای این حدیث را نزدی روایت کرده و گفته که این حدیث
 غریب است **و عن الربیع بنت معوذ** قالت جاء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فدخل
 علی لیلۃ بنی بی فجلس علی فراشی فجعلت جویرات یضربن بدفرهن و یندن من قتل من
 ابائهن یوم بدر و قالت احدهن و فینا نبی یعلم ما فی ذل فقال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم دعی هذه و قولوا **لن** کنت تقولین ان ربیع بنت معوذ مرویست که گفت آمد رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم پس داخل شد بر من شی که بعد نجات شوم فرستاده شدم پس نشست بر فراش من پس گفتند دختران که
 سیزند بد فهای خود و مرثیه میگفتند کسان را که روز بدر پدران ایشان شهید شده بودند یکی از آنها گفت که میان ما
 پیغمبری است که میداند آنچه در فردا خواهد شد پس رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بگزار این سخن را و بگو آنچه
 میگفت **و عن عائشة** رضی الله عنها قالت رفقت امرأة الى رجل من انصار فقال نبی الله صلی الله علیه
 و آله وسلم اما کان معکم طوفان الانصار یعجبهم اللهو رواه البخاری و صحیح بخاری از عائشه
 مرویست که فرستاده شدند عروس بسوی مردی از انصار فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم که ایان بود
 باشاهو یعنی سرود پس بد رستیکه انصار را خوش می آید لهو و فی صحیح ابن حبان قالت عائشة کانت عندی
 جاریة من الانصار زوجتها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا عائشة الا تغنین
 فان هذا الحی من الانصار یحبون الغناء و عن ابن عباس نحوه رواه ابن ماجه
 و صحیح ابن حبان است که گفت عائشه رضی الله عنها که بود نزد من و دختری از انصار نکاح کرده و او را پس سرود
 صلی الله علیه و آله وسلم ای عائشه سرود می کنانی پس بد رستیکه این قبیل انصار و ست میدارند سرود تا همچنین ابن ماجه
 از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده و عن عامر بن سعد مرویست که داخل شدم سر به قرضه بن کعب ابی سحر
 انصاری و شب نکاح پس ناگاه دختران سرود میکرد پس گفتم من ای مصاحبان رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 و اهل بدر چنین نزد شما کرده میشود پس گفت اگر خواهی نشین و بشنود همراه ما و اگر خواهی برو پس بد رستیکه رخصت داده
 است ما از رسول صلی الله علیه و آله وسلم در لهو نزد نکاح روایت کرده این حدیث را نسائی و مرویست که عمر بن الخطاب

رضی الله عنه برای میرفت آواز میزدند فرمود این چیست گفتند که شادی خنان است پس سکوت کرد و منع نفرمود چون در حل و حرمت غنا نفوس متعارض آمده ابوحنیفه رحمه الله علیه فتویٰ بجرمت غنا داده و هشتم چنانچه قاعده اصول است که عند التعارض حرمت را بر اباحه مقدم میدارند حتی که در ولیمه هم جائز داشته قال فی الهدایة فی کتاب الکراهة من دُعی الی ولیمة او طعام فوجدک لهُواً او غناءً او فلا بأس ان یقعده و یا کل قال ابوحنیفه ابتلیت بهذا مرة فصبرت قال صاحب الهدایة دلت المسئلة علی ان الملاحی کلها حرام حتی الغناء بضرب القصب و لهذا قال ابوحنیفه ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون یعنی در هدایه آمده است که هر که دعوت کرده شود بسوی ولیمه یا طعامی دیگر پس یافت آنجا لعب یا سرود پس باک نیست که بنشیند و بنجود ابوحنیفه گفته که مبتلا شده بود من من کیا پس صبر کردم صاحب هدایه گفته که این قول و لالت کرده بر آنکه ملاهی همه حرام اند حتی که سرود و بزودن قصب لهذا ابوحنیفه گفته که مبتلا شده ام چرا که ابتلا بجرم میباشد و شافعی رحمه الله علیه احادیث حرمت غنا را حمل میکند بر آنچه بنا بر لهو باشد یا در آن خوف فتنه باشد و آنچه بنا بر غرض صحیح باشد مثلاً اعلان نکاح و مانند آن از مباح میدانند و پنجمین روایت در کتب خفیه هم است چنانچه در هدایه در کتاب القصب گفته طبل لغزاة والدَّیْف الذی یدلج ضربیه فی العرس یمضی بالتلافه من غیر خلاف یعنی نقاره غازیان و دف که مباح است نواختن آن و ضرب نخاع ضامن میشود و تلف کننده آن من غیر خلاف امام حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم گفته که احادیث حرمت غنا که وارد انحصول اند بر آنکه مراد شیطان از دل برآورد از شهوت و عشق مجازی اما آنچه که محبت خدایم آورد محبوب است یعنی عبادت و آنچه نمراد شیطان می آرد از محبت خدایم آورد آن فعل بذات مباح است چون سماع و سماع و سماع سرور می آید پس اگر آن سرور مباح است آن سماع مباح است چنانچه روز عید و وقت نکاح و قدوم غائب بر طعام و ولیمه و ولایت مولود و در عقیقه و حسنه و در حفظ تمام القرآن و مانند آن و این قول را اکثر علماء خفیه هم اختیار کرده اند فی الخزانة و الکافی حرمة الغناء و غیرها مقیدٌ بالله فاما ینبغي لله فبغرض الدین كما فی العشر والولیمة واستعداد الغزاة والقافلة والحصول رقة قلوب عباد الله المرضیة عند الله لا ینکون حراماً علی مذهب الحنفیة یعنی در خزانه کافی روایت کرده که حرمت سرود و غیره مقید است به

انچه غیر لیهو باشد برای غرضی چنانچه قتل کحاح و در ولیمه و تیاری غازیان و قافله برای رقت و لها بندگان خدا که خدا از آنها رضی است یعنی صوفیان حرام نیست نزد امام اجماع و فی الامتناع ان السماء یحصل به رقة القلب و الخشوع و اثاره شوق لقاء الله تعالی و الخوف من سخطه و ملا به و ما یقتضی الى ذلك قربة و اذا کان السهام هكذا فکیف یکون فيه شائبة اللهو و الهوام و در امتناع است که هر سرود که بشنیدن آن رقت قلب و خشوع حاصل شود و شوق قرب خدا تعالی و خوف از عذاب و غضب ببارد و اینچنین سرود عبادت است پس و فیکه اینچنین سرود شنیده شود چگونه در وی احتمال لیهو و هوا باشد حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه که از اکابر علماء ظاهر در رئیس اولیاء السعدان در عوارف گفته السماع یستجلب الرحمة من الله الکریم یعنی سرود شنیدن میکشد رحمت از خدای کریم حضرت خواجه خواجگان عالیشان خواجه بهار الدین نقشبند رضی الله عنه فرمود در حقی سماع که نه اکا میکشم و نه این کاکه میکشم چون باین طریق ایشان بر کمال اتباع سنت است و یقین است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه کرام را سماع معمول نبود لهذا فرمود که نه این کاکه میکشم و چون حرمت سماع نزد ایشان ثابت نبود لهذا فرمود که نه اکا میکشم اگر حرام میداشتند البته اکا میکردند و نهی از منکر میفرمودند چون تحقیق شنیدی پس انچه شاکفتید (لشک ان مطلق الغناء فعل حرام بیجا است مطلق غنا چگونه حرام باشد بلکه بعضی افراد غنا است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنرا جایز داشته و باز نوشته که الغناء الذی بالمرأه یدیکفر جاحده و مستحله یعنی انچه شما نوشته سرود که با مرأه باشد حرام قطعی است مگر حرمت آن کافر میشود این قول هم بیجا است و ریحان بضر فوف رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده و مالک آنرا شرط صحت نکاح گفته و چون ضرب ف برای اعلان نکاح حلال یا حرام باشد و بل و طنوره و نقاره و غیره را ازوف چه تفاوت است برای لیهو هر چه حرام است و برای غرضی صحیح همه حلال باشد اما اعلان نکاح از هر یک میشود فرق کردن در وف و غیر آن امریست غیر معقول و بتقدیر تسلیم حرمت مزایر حرمت را قطعی گفتن چه معنی دارد دلیل قطعی نیست مگر آیه محکم یا حدیث متواتر یا اجماع مثبت اگر بانظر حرام باشد حرمت آن از احادیث احاد است و احادیث احاد دلیل قطعی است از انکار اثبات بها کفر لازم نمی آید است سماع از احادیث ثابت است و مالک قائل حرمت آن نیست مگر و میگوید شافعی شرط پنج را مباح میداند حال آنکه است

حرمت آن از احادیث ثابت است و وجیه متروک التسمیه عامه بنص قرآن حرام است شافعی آنرا حلال میگوید و تاویل میکند و سکر است سوله غمره قلیل باشد و سکر نیار و نزد امام اعظم حلال است حال آنکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است سکر کثیر و قلیل حرام غمضه سحر از امیر اکابر گفتن هرگز جایز نیست و آنچه در حاکم قدسی گفته ذکر اسم الله عند ضرب المزامیر کفر مراد آنست که مطرب برای لهدوف زند و وقت دفن در دفن طنبور نواختن بسم الله گوید کفر است برای ترک تعظیم اسم خداوند معصیت نه آنکه شیشه و فمیزند و شیشه و گیرند که خدا مشغول باشد و حق حق میگوید اگر گفته شود که قول حضرات در حق اهل غملا ایه مباح حق است لیکن ویشا اهل آن نیستند و جبیه تکلف میکنند جواب آنکه نباید گفت که تکلیس درین زمانه از ان جماعه آن را اهل نیست رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لا یزال من امنه امة قائمة با مر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم یعنی همیشه خواهند بود از امت من جماعتی قائم حکم خدا ضرر نخواهد کرد و آنها را کسی که اغیارشان نکند و نه کسی که مخالفان شان کند و فرمود مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر او اخرها یعنی حال است من مانند حال باران است دریافت نمیشود که اول آن بهتر است و یا آخر آن ای برادر اهل وجد بر سه قسم اندیشی اهل کمال اند که در الهی بر باطن شان می آید و آنها را بی اختیار می سازد و این جماعت از حزب الله اند اما کارشان موجب خرابی دین است و حدیث قدسی آمده من عادی لی و لیثا بارزنی بالحرارة متفق علیه یعنی صحیحین است که حق تعالی سیفراید هر که دشمنی کند با ولی من پس بدستی که برآمد برای جنگ با من و دوم آن کسان اند که سماع میکنند برای استدعای احوال شریفه و میخواهند که واردات کسب نمایند به جلد این جمیع محمود است سوم آن کسان اند که وجد میکنند بر یا مردم آنها را از اهل کمال دانند حال آنکه آنها هیچ نیستند این جماعت فاسقان و بدعتیان اند نماز یا خواندن شرک خفی است هكذا قال الغزالی رحمه الله التواجد بالتكلف منه ما هو مذموم و هو الذی یقصد به الریاء و اظهار الاحوال الشریفة مع الافلاس عنها و منه ما هو محمود و هو التوصل الی استدعاء الاحوال الشریفة و التسابیح و استصحابها بالجملة فان للكسب مدخل فی جلب الاحوال و لذلك امر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لمن لم یحضر البکاء فی قراة القرآن یتبأکی و یحازن فان هذه الاحوال

قد يتكلف في مباديها ثم يتحقق ۱ و آخرها امام غزالی گفته که وجد کردن بتکلف دو قسم است یکی
 آنکه قصد کرده شود از آن نمود خود و ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود مفلسی از آن و این قبیح مذموم است و دیگر
 آنکه برای درخواست کردن احوال بزرگ و کسب کردن آن بجای چه که کسب کردن را هم دخل است و آوردن
 احوال برای همین امر فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر کسی را که وقت خواندن قرآن گریه نماید باید که بتکلف
 گریه کند و خود را نکین سازد یعنی بلا خط مذاب خدا پس بدرستیکه احوال گاهی بتکلف در ابتدا آورده میشود پس آخر
 آن احوال محقق میشود پس باید دانست که هرگز ادراک و وجد دیده شود و انکار آن نباید کرد و سود ظن نباید داشت
 حسن ظن در مسلمانان واجب است قال الله تعالى لولا اذ سمعتموه ظنوا المؤمنین والمؤمنات
 بانفسهم خيرا و قال الله تعالى ان بعض الظن اشر حق تعالی فرمود که چرا دقتیکه شنیده بودید
 آن قصه را گمان میکردید با مسلمانان نیک و فرمود که بعض گمان یعنی بدگمانی گناه است پس از بدگمانی در حق دیگر
 بدگمانی گفته خود فاسق میشود آن شخص و دیگر فاسق باشد یا نباشد در قرآن قول معروف من آل فرعون مذکور شد
 حیث قال ان یک کاذبا فعليه کذبہ و ان یک صادقا یصیبکم بعض الذی یبعد که یعنی اگر آن کس
 کاذب باشد پس برویت گناه دروغگوی اگر صادق باشد برسد شمار بعضی آنچه وعده میکند بعد از اب
 هرگز را جامه پارسا بینی و پارسا دان نمیکرد انگار به شیخ سعدی گوید قطعه مرابره دانی روشن شهاب و دو اندر زفر نو
 بر روی آب و یکی آنکه بر خویش خود مین مباحش و دوم آنکه بر غیر بدین مباحش و این همه طول کلام باینصیحت است که
 نوشته شد شعر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند و جوانان سعادت مند پند پیران را نوشته بودند که
 انهم یعنے الصوفیة یقولون ان ذات الله تعالی هو الوجود المطلق الماخوذ لا بشرط شی و یقولون
 با حاشیه بكل شی برین قول منقذ میگفتند هو المخالف لعقائد اهل الحق ان الله تعالی لا یحل
 فی غیره و لا یتبدل بغیره فکیف یصور ان الکل واحد یعنی صوفیان میگویند که ذات خدا تعالی وجود مطلق است
 که از آن هیچ شرط مخلوط نیست و میگویند که محیط است جمیع اشیا و این قول مخالف است عقائد اهل حق را که اهل حق میگویند
 حق تعالی حلول نمیکند در غیر خود و متحد نمیشود با غیر خود و چگونه تصور باشد که همه را خدا گفته شود و جواب جان من
 مراد صوفیان از وجود معنی نمیدانی نمیب که آن و خارج موجود نیست از معقولات ثانیه است بلکه مراد از وجود بالذات

است و چون حق تعالی در وجود توانع و وجود خود محتاج لغیر نیست بلکه ذات او تعالی تقاضای وجود او میکند و هم
ذات او بحسب ارادت خود تقاضای وجود ممکنات میکند و وجودی معینی که از ممکنات متخرج می شود و مقتضای
ذات ممکن نیست و نه مقتضای امریست که با وی منضم شده بلکه مابا موجودیه ممکن تعلق اراده الهیست
بوجود او و اراده الهی صفتی است از صفات او تعالی تعلق آن اراده مقتضای ذات حق است تعالی چیزی دیگر
در بیان نیست پس مابا موجودیه ممکنات نیست مگر ذات حق تعالی پس ذات حق را وجود گفتن معنی مابا موجودیه
عین حق و صواب است و احاطه او جمیع اشیا را که از قرآن ثابت است باین معنی باید گفت که مابا موجودیه
جمیع اشیا را و تعالی او را وجود مطلق لا بشرط شئی ازان گفته میشود که ذات او چنانچه مقتضی وجود خود است
همچنین مقتضی وجود سایر صفات کمال خود است از تسبیح و حیات و تبهر و علم و قدرت و ارادت و کلام الهی را
قدرت او تعالی را واجب بالذات میگویند و صفات را که زائد بر ذات اند نزد اهل اسلام واجب لغیر
میگویند پس ذات او تعالی لا بشرط شئی من الصفات المطلقه عن القیود و الاعتبارات و اجلیات
ست یعنی ذات او تعالی بی ملاحظه صفات و مطلق از قیود و اعتبارات واجب لذات است و مابا موجودیه صفات
جمیع کائنات است اینچنانکه اول با اتحاد یا ممکنات فهمیدن خالی از حاق نیست شخصی از فقیر سوال کرد که حق تعالی
عین ممکنات است یا غیر آن فقیر در جواب وی گفته که هیچ کس خدا را عین ممکنات نگفته است و آنچه از کلام صوفیه
وجودیه این معنی اشام میکند از آنهاییست مگر کلام شان را شیخ اکبر رضی الله عنه که بانی مباحث وحدت وجود است
میگوید که العالم ما شئت را تحته الوجود یعنی عالم را وجود نیست مگر در مرتبه و هم و خیال لیکن همیست
متقن با تقان الهی از عدم اعتبار بغیر آن ساقط نمی شود و در خارج موجود نیست مگر جز ذات پاک و لا موجود الا الله
شاهد باین معنیست نه باین معنی که زید و عمرو هر چه هست خداست با خدا بنظر کلی طبعیست لغو باشد مگر با حق تعالی که
شامل الوجود است چگونه عین سوهوم الوجود گفته شود مگر بالمجاز که این و هم از آنجا ناشیست و چون حق تعالی
میر نماید نحن اقرب الیه منکم اگر چه این اقرب بیچون است در فهمیدن آید مگر این قدر می آید که در مرتبه
عدم زید و زید گفتن صادق نیست که برای حل ایجابی وجود موجود بشرط است پس تا که مخلوق را با خالق نسبت بهم
نزد حل اولی هم صحیح نباشد اول نسبت با خالق بهم رسانان زید را زید گفتن صادق آید پس ذات حق تعالی

باز ذات زید اقرب است این قدر توان فهمید و اگر نه معنی قرب که از مشابہات است گو در فهمید بانیاید یا بیان بانیاید آورد قال الله تعالى والراستحقون في العلم يقولون انصابه چون اعتقاد کردیم که ذات حق تقابل از ذات ممکن قریب تر است و بدیہی است که هیچ ممکن متافزات خود نیست پس چیزی که از ذات او هم باوی قریب تر باشد باوی متفایر نتوان گفت اگر کسی گوید که درین صورت ارتقاء نقیضین لازم می آید که عینیت غیریت هر دو را نفی کردی که در میان عینیت و غیریت تقابل ایجاب و سلب نیست بلکه تقابل تضاد است الا نشان متفازان که معلوم و مفہوم هر خاص و عام است و بدیہی می نماید در معلومات عقل است که هر دو چیز که در ذہن عقلی آید اعتبارا بر آن حکم میکنند بغیرت یکی مردیگری را و نسبتی که بین الخالق و المخلوق است در ذہن منکر بغیر و ماہیت اجزا در کس نیست پس آن حکم بر آن نتوان کرد که عالم صین حق است نه غیر آن این بیان را منصف اینست که اشعری در صفات الہی لایعین و لا غیر میگویی که اصطلاح اشعری آنست که چیزی را و لوازم ماہیت شی را لایعین و لا غیر نام نہاد یعنی قول اشعری و دیگران تکلیف که صفات را زائد بر ذات میگویند یکی است لیکن چون از زائد گفتن احتیال انکار که بخاطر میگرد و لهذا اشعری از آن شجاشی کرده لایعین و لا غیر میگویی فقط



مختصر فهرست کتب تصوف مطبع مجتبیائی دہلی و غیرہ

کتوبات حضرت شیخ عبدالرحمن محدث دہلی	مجموعہ مقامات و مکتوبات و حالات	حکایات الصالحین سبباً	کشف الخیر فی تہذیب و اصلاح و ازادان
تتمت الانجائی ہر سال از ابراہیم الدار و الدار	و مکتوبات و نظریات از حضرت شاہ	مروالہ فی سبب چند حکایات	حضرت شاہ کلیم الدار و الدار
کتوبات حضرت معصوم کتوبات امام ربانی	غلام علی شاہ سید از حضرت شاہ کلیم	و مکتوبات و نظریات از امام ربانی	مروالہ فی سبب چند حکایات
کتوبات کلیم حضرت شاہ کلیم الدار و الدار	موسیٰ بایں شہد محشی مجتبیائی	سراج الالیکین ترجمہ و توضیح	و شاہ شریف ضیاء القلوب
کتاب طریقتی کہ در دست حضرت بران شاہ دہلی	معتمد الحانی لفظ طریقتی کہ در دست	سہاج العابدین ترجمہ از حضرت	مراد شریف از مومنی اسماعیل
مکتوبات حضرت میرزا محمد باقر خان شہید	ہر سال از الطاہر الدار و الدار	مروالہ فی سبب چند حکایات	مروالہ فی سبب چند حکایات
حضرت قاضی شہداء الدار و الدار	ابو سعید مجذبی ترجمہ و توضیح	طریقتی مجتبیائی	آرغھاء الطاہرین از حضرت شاہ
قدس از امام و مکتوبات شیخ خدایہ الدار و الدار	نقد و ترجمہ - مکتوبات مجتبیائی	کلمات عزیز می مجموعہ از حضرت	نظارہ الدار و الدار

و صحیح گو کہ ان کتابوں کے علاوہ ہر قسم کی کتابیں اسی مطبع مجتبیائی دہلی کے کتب خانہ تجارت سے مل سکتی ہیں ۱۱۰

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب
في يد من يحب الله ورسوله

أزنا ليعقبات جامع الكمالات جناب المولى عبد الله صاحب جنابنا

مكتبة الاستاذ
مكتبة الاستاذ

مكتبة الاستاذ

بسم الله الرحمن الرحيم

مكتبة الاستاذ

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله الذي اوجع ليدان المحبت في قلوب العارفين حمدا كثيرا يتيسر قبح زناد السماء لطبيها
متلاءء ومنداء ونصلي على رسول الله الذي انطق بها بعن نبي الله الحسين ^{عليه السلام} وسلموا على
الدوا صليهم للذين كانوا للاسلام ظهورا وصيورا واماما

الابنيرة فاكسنا بكارسك بارگاه قادري محمد عبد الرحمن ابو طاهر بقره الباري مامور از حضرت لوليت بنه غوثيت
شيع شستان مصطفوي سرو چينستان تقنومي نورديده محبوب سبحاني قرة العيون غوث را في مولاي شياني مرشد سيده شاه علي القادر
شيش القادر ع في مرشد علي البخاري اولاد الميدين فوري ولد اولاد الكبر سجاد غثين حضرت شدي ملاذي محاذي غوث ازلي
شيه مر علي القادري الجليلاني ارض الله تعالى عنه بران شده كه صحت تصحيح كتابا جواب شهاب الاستمداد السماع بما يستلذه الاشياء
از تصنيفات عالم باعمل فاضل مبدل لمومي عبيد الله الفقيه المتهود نور الله وقده كه مطبوع في تيار ايران گرامى ابي كبير كريم ابن الكريم
بنجا بعلوي چودهرى كنوز كرامت الله الصديق و نيس الميرتت مفردت ونهات امير ابن اسير خياب شيش را جمل الراجح
مطبوع كرده بنجامين بجزو عراصد افروان واجب الاذعان بگشت اجابت بزيده دل نهادم و موجب سعادت دارين
واقفي كوني ان بكا شتر و سيرة تمام غلط نامه ضمن كتاب نكود نوم و ششم از حضرت ناظر كه قبل مطالعة تصحيح كتاب نكوده حسب غلطنا نكوده
و تعيين وقت مطالعة الكتاب نقشر غلطنامه نقرمانا فقط

غلط نامه كتاب شهاب الاستمداد السماع بما يستلذه الاستماع

نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع
۳	۱۷	۱۰	۵	۱۰	۵
۱۹	۱۹	۱۵	۷	۱۵	۷
۱۷	۱۷	۱۹	۷	۱۹	۷
۱۹	۱۹	۲	۷	۲	۷
۲۰	۲۰	۷	۷	۷	۷
۳	۳	۱۲	۷	۱۲	۷
۷	۷	۲۱	۷	۲۱	۷
۸	۸	۳	۷	۳	۷
۱۰	۱۰	۵	۷	۵	۷
۱۴	۱۴	۷	۷	۷	۷
۱۹	۱۹	۸	۷	۸	۷

صحیح	غلط	صحیح	غلط
نباشد	نباترت	نشینده	نشیده
ما داریم	اذا ریم	جماعه	جماعه
فراگیره	فراگیره	بود	بو
خبر	خبر	درد	درد
مباحات	مباحات	مقابلہ	مقابلہ
شود	سود	صوتی	صوتی
درین	درین	خلق	خلق
بدایتی	بدایتی	حاج	حارج
عنایتی	عنایتی	محمود	محمور
بگوید	میگوید	بجوابهم	بجوابهم
بکلی	بکلی	فیلعبن	فیلعبن
ودرست	دورست	در اتخاذ	در اتخاذ
مین	مین	بستحل	بستحل
وحدت	احدت	یکفر	یکفر
بخروشید	بخروشید	الوهیانیة	الوهیانیة
آید	آید	الاولیاء	الاولیاء
مناب	هنگ	نی	نی
شکر	سکر	نی	نی
ما	با	استعاره	استعاره
بهمه	همه	محبت	محبت
تانی	تانی	تاریکی	تانی
بود	بوه	صلال	خلال
نگاری	کاری	ورد	ورد
نخبه‌اند	بجنبانند	رود	رود
ازین	امین	نه اشعار	نه اشعار
مولفات	مولف	یکپنج	یکپنج
بیاید	بیاید	پینچ	پینچ

صحیح	غلط	تصحیح	صحیح	غلط	تصحیح
اعظم	عظم	۱۰ =	دروازہ	وروارہ	۱ ۴۱
ثقیل	ثقیل	۴ ۴۵	حقیقت	حقیقت	۲۱ =
تالیج	مالج	۷ =	الان	الان	۳ ۴۲
اعتذار	اعتذار	۱۴ ۷۶	منجبرہ	منجبرہ	۲۰ =
من	ما	۲ ۷۱	الحکیم	العلیم	۱ ۴۳
ندیدم	ندیدم	۳ =	آشی	آشی	۱۰ ۴۵
بودم	بودم	۴ =	بطب	بطب	۷ ۴۶
سور	سود	۱۴ =	یتاطحون	یتاطحون	۴ ۵۱
دانستہ	دانستہ	۱۹ =	الاسلاف	الاسلاف	۱۵ ۵۲
انگاشتہ	انگاشتہ	۲۰ =	سفیحان		۴ ۵۴
وہرگی ازہمہ	وازمہ	۷ ۷۹	باد فی	بادی	۷ ۵۵
منت	نیست	۲ ۸۰	انجبر	انجبر	۱۷ =
نقصی	نقصی	۷ =	انبیائہم	انبیائہم	۳ ۶۲
متصدیقین	متصدیقین	۸۱ =	ضادیہ	ضادیہ	۱۴ =
دور	دور	۲۰ =	لارواح	لارواح	۱۹ =
دعا	دما	۱۸ ۸۲	مااللقہ	انتہم	۲۰ =
بہ بغداد	بغداد	۷ ۸۳	او	الو	۶ ۶۴
سبق	سبق	۱۵ =	دین	مین	۴ ۶۵
رسد	رسد	۱۷ =	رحتم	رافتم	۸ =
ازارواح	انارواح	۱۹ =	اودہ	اورودہ	۲۱ =
"	شیخ	۳ ۸۴	مگر	گیر	۳ ۶۶
اراد	اوراد	۱ ۸۶	بشریت	یشریون	۱۷ =
اولی	اوی	۵ =	مزور	مزد	۱ ۶۷
میخوانند	میخوانند	۹ =	مومنین	ومنین	۱۴ ۶۸
الجماد	الجماد	۲ ۸۸	گرہ	گرہ	۲۰ ۶۹
بنھاوند	بینھاوند	۹ =	مدہ	مدہ	۷ ۷۰
بلغت	بلغت	۲ ۸۹	یشن	یشن	۹ =
نیست	"	۵ =	بسر	بسر	

صحیح	غلط	تصحیح	تصحیح
خطایر	خطایر	=	۱۱۲
الی	الی	۲۰	۱۱۷
قسم	قسم	۲۱	=
جمادی	جمادی	۷	۱۱۹
غیب	غیب	۱۰	۱۲۰
حیاتهما	حیا	۱۳	=
اقروا	اقراء	۲۱	=
لیس	لیس	=	=
ما	صا	=	=
سنت	سنت	۱۰	۱۲۱
الصواعق	الصواعق	۱۵	=
یا قیماذ	یا قیماذ	۵	۱۲۳
هاجرت	هاجرت	۲۱	=
اموت	اموات	۱	۱۲۴
واستجاب	واستجاب	۱۰	=
الان شاء الله	مولانا	۱۱	=
تخریج	تخریج	۱۷	=
یحتم	یحتم	۱۹	=
فی بینه	فی بینه	۲	۱۲۹
اندر منع	اندر منع	۱۲	۱۳۰
نخواهد	نخواهد	۷	۱۳۸
عاشقان	عاشقان	۹	=
فی الدنيا	فی الدنيا	۱۶	۱۳۹
ت			

صحیح	غلط	تصحیح	تصحیح
بنای	بنای	۶	۸۹
تعال	تعال	۱۵	۸۹
الهی	برالهی	۱۳	۹۰
بالمعرفه	بالمعرفه	۹	۹۲
ازین	.	۱۳	=
محاظ	محاظ	۱	۹۳
دارد	دار	۷	۹۴
وراثت	وراثت	۱۹	۹۶
نبود	مود	۲۰	۹۷
در سالی	در سالی	۱۶	۱۰۰
کرامات	کرامات	۱۱	۱۰۲
ولا تشبه الخلق	.	۲۱	=
قد مد علی	قد علی	۹	۱۰۴
الحدید	الحدید	۶	۱۰۶
الخالق	الخالق	۱۶	=
والا حراك	والا حراك	۲	۱۰۷
فانما	فانما	۱۵	=
سرور	سروری	۱۷	۱۰۹
ضا	جدا	۲	۱۱۰
المقلب	المقلب	۲۱	=
نبض	نبض	۹	۱۱۱
دیارنا	دیانا	۱۲	۱۱۲
ذالك	ذالك	۱۵	=
سائر الامام	سائر الامام	=	=
كالا لتخال	كالا لتخال	۱۰	=
اليوم	اليوم	۱۹	=

فہرست کتابیات للاستمداد والسماع			
صفیہ	البواب وفصول	صفیہ	البواب وفصول
۴	الباب الاول فی اثبات السماع	۴۵	فی انشاء الشعر
	وفی فصول	۴۶	فی روایۃ الشعر عنہ صلی اللہ علیہ وسلم
۴	فصل فی فوائد السماع		
۵	فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحۃ السماع وکشف الحق فیہ	۴۷	فی بیان شعراء النبی صلی اللہ علیہ وسلم وانشاء الشعر
۸	فصل فی بیان لیل اباحۃ السماع	۴۸	الباب الثانی فی اثبات الاستمداد من حضرات الاولیاء رضی اللہ عنہم فی الحیات وبعد الممات
۲۲	فصل فی بیان المواضع التي يحرم فيها السماع بعوارض	۶۰	فی استحباب زیارۃ القبور
۳۸	فی آداب السماع	۶۱	فی الاستمداد من الاموات
۴۵	فصل فی بیان انشاء الشعر وانشاده	۴۳	فی بعض حالات التخصیر
	وذكر شعراء النبی صلی اللہ علیہ وسلم وروایۃ الشعر عنہ علی الصلوة واسلام		العوثیۃ

صفحة	البواب وفصول	صفحة	البواب وفصول
٨٢	في آداب زيارة القبور	١١١	الباب الرابع في اثبات جواز عرض
٨٣	الباب الثالث في جواز		حضرات الاولياء رضي الله عنهم وفي
	ورد يا شيخ عبد القادر		جواز الفاتحة المستوفى في زيارة القبور
	شيأ الله		ورفع البناء على القبر وفيه فصول
٨٣	في جواز نداء الاموات	١١١	الفصل الاول في العرض في دعاء
٨٤	في حقيقة كرامات الاولياء		الاحياء والاموات صدقتم عنهم
٨٩	في بيان معنى شيأ الله	١٢٥	الفصل الثاني في جواز الفاتحة المستوفى
٩٠	في تحقيق الغيب المطلق والغيب	١٢٤	الفصل الثالث في زيارة القبور
	الاضافه	١٣٠	الفصل الرابع في رفع البناء على القبر
٩٣	في اثبات ورد يا شيخ	١٣٢	الحاتمة في اشجرة القادرية واثبات
	عبد القادر شيأ الله من وج		مقطعيه بآثاره شرف منسوخ عالم الصلي
	الطريقه		عليه وسلم مع فتواى بنجاب

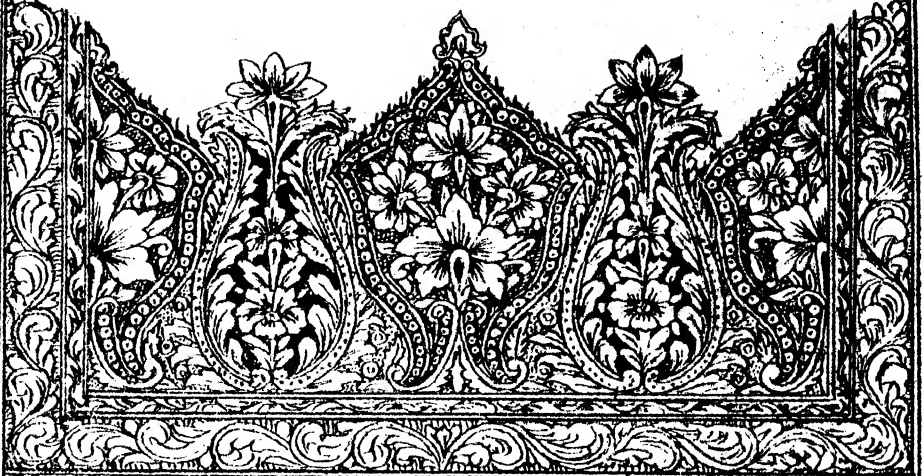
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب

از تالیفات جامع کمالات جناب لوی عبدالرشید صاحب انقیاد

تذکرۃ الامراء
والمجاهدين

بسمی خواجہ احمد حسن صاحب الامنی پیشی بخاری کم لفظ کمال اصل

در سنه ۱۲۰۰
مطبعه نایا واقع شهر حلیه طبع



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نَحْمَدُكَ يَا مَنْ شَرَحَ صُدُورَ الْوَاصِلِينَ وَتَوَدَّ قُلُوبَ الْعَادِيَةِ فَشَرَحَ شَرْحًا وَتَوَسَّرَ
 تَنْوِيرًا وَخَلَقَ فِيهِمْ تَأَثُّرًا وَثَابِتًا فَمَنْ مَتَا كَثُرَ فِي وَجَدٍ دَائِمٍ وَمِنْ مُوْتَدٍ فِي سَكْرِ قَائِمٍ
 فَتَمَرَّدَ رَجَبُهُ فِي التَّحْقِيقِ اصْطَوَابَ وَرَقَصَ وَتَصَفَّقَ وَحَلَّمَ سَكْرَهُ مِنْ حَضْرَةِ لَا إِلَهَ
 إِلَّا هُوَ عَمَّا سَوَى اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَالْوَجْدَ حَالَهُ هِيَ ثَمَرَةُ السَّمَاءِ وَهُوَ خَيْرُ مَا تَلَدُّ بِهِ
 الْأَسْمَاعُ فِيهِ اسْتِشَارَةُ حَقَائِبِ الْقُلُوبِ مِنْ سِرِّ الْمَلَكُوتِ وَالْمَحْبُوبِ وَمِنْ هُنَا
 قَدْ كَرِهَ تَادَةً وَأُخْرَى قَدْ أُبْجِحَ وَنَدَبَ بَعْدَ أُخْرَى فَسَبَّحَ أَنَّهُ مَا عَظَمَ شَانَهُ
 وَنَصَلَى عَلَى نَبِيِّهِ أَفْضَلَ الرُّسُلِ الْكَرَامِ صَاحِبِ الْقَالِ وَالْحَالِ وَالْمَقَامِ فَقَالَ
 مَنِعُ أَقْوَالٍ بِأَسْرِهِا وَحَالِهِ جَمْعُ الْأَحْوَالِ مِنْ آخِرِهَا أَوَمَّةٌ أَمُهُ أَرْفَعُ الْكُلِّ
 وَأَعْلَى وَهُوَ مَقَامُ دُنَى تَدَلَّى وَهُوَ الَّذِي لَهُ مَوْقِفٌ مَعَ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ لِي مَعَ اللَّهِ وَ
 جُهِوَالِدِي تَنْفِي بِنِعْمَاتِ الْأَسْوَارِ فَاسْتَمَعَ لَهَا مِنْ اسْتَعْلَا مِنْ الْأَبْوَارِ فَدَا
 قَدْ أَغْلَبَهُمْ وَأَثَرُ فِيهِمْ تَأَثُّرًا فَتَأَثَّرُوا كَمَا قَدَّرُوا وَاتَّقَدَّرُوا أَمِنْهُمْ مِنْ تَحَرَّكَ
 وَطَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ خَرَّ ذَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ دَامَ سَكْرُهُ فَمَا أَفَاقَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَرَعَ عَلَى

متروک و بنابر دلربائی تدرک و هوسار عنائی شاه کل شاخصا رب و ولا لاله و اغدا ر عشق حضرت
 مولی سیندناش گنجینه راز دلش هم جای نیاز و هم محل ناز بیان متیش شارح المتون کلام
 مبینش کاشف البطون بدری که نورش ترقی پذیر کالامل و سموش آفاق راز و استفا
 بر عکس حال ارشاد اخلاص حضرت غوث اعظم اشرف اولاد جناب قطب کرم حضرت سید
 شاه علی عبدالقادر شمس القادری عرف مرشد علی القادری الحنفی البغدادی صلا
 و المبدی نورس مولد المتخلص بعد صمد ادام ظل ارشاده علی الطالبین فاضل و مشا
 علی العالمین به بیان مسائل مذکوره در آدم و هر چند طاقت پابر داشتنی نداشتیم از آن
 وادکم زدیم و بحال الوقت اوله و براین بر اے اثبات آن مطالب از کتب موجوده ایراد
 کردیم و اثبات الاستمداد و السماع بما یستلذذ به الاسماع نادم نهادیم و به چهار تا مرتب
 ساختم و من الله التوفیق و هو بالاعانه حقیق و هو بحسی و نعم الوکیل تبارک و تعالی
 و الیه مرجع الدنایا و هو اعلم بالصدق و الصواب لباب الاول فی اثبات السماع و فیه
 فصول بد آنکه درین باب در اکثر مواضع عبارت احیاء العلوم ترجمه کرده آورده شد
 و در بعضی مواضع عبارت کیمیاء سعادت و در بعضی مواضع عبارت کتاب دیگر بقید
 آن ایراد کرده شد فصل فی فوائد السماع بدانکه ایزد تعالی از امر نیست و در دل آدمی که
 آن در آن چنان پوشیده است که آتش در آهن و سنگ و چنانکه بزخم آهن بر سنگ آن شر
 آشکارا اگر دو و بصرا افتد چنان سماع آواز خوش موزون گوهر دل را بچنان و در آن خیری
 به پیاورد ولی آنکه آدمی را در آن اختیار می باشد سبب آن مناسبست که گوهر را با عالم
 علویست که آن عالم ارواح گویند و عالم علوی عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال
 تناسب و هر چه متناسبست نمود کار نیست از جمال آن عالم که بر جمال حسن متناسب که درین
 عالم محسوسست همه مشهود جمال حسن آن عالم است پس آواز خوش موزون متناسبست
 هم به مشابته داران عجائب آن عالم و آن و آن سبب گای و در دل پیدا ارد و حرکت و شو

پدید آید که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در ولی بود که آن ساد و باشد و از
عشقه و شوقی که راه بان بر در خالی بود و تا چون خالی نبود و پیوسته مشغول بود و آنچه بلان مشغول
در حرکت آید چون آتش که دم در آن مندا فرود می شود و هر که در دل آتش شوق حق شمع باشد سماع
اورا هم بود که آن آتش تیز تر گردد و هر که در دل و تنی باطل بود سماع زهر قاتل او بود و هر که در سماع
وَقَدْ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ اَعْلَمَنَّ الْقُلُوبَ وَالسَّرَائِرُ خَزَائِنُ الْاَسْرَارِ وَمَعَادِنُ الْجَوَاهِرِ
و قد طویت فیها جواهرها کما طویت النار فی الحدید و الحجیر و اخفیت کما اخفی
الماء تحت التراب و المذکر و لا سبیل لی استشاده خفایاها الا بقدر السماع
و لا منفذ الی القلوب الا من دهل یز السماع و فالنعمات الموزونه المستلذة تخرج
ما فیها و تظهر محاسنها و مساویها و فلا ینظر من القلب عند التحریک الا ما
یحویه کما لا یتدرج الا ناء الالبابیه و فاسماء للقلب محک صادق و معیار
ناطق فلا یصل روح السماع الیه و الا و قد تحرك فيه ما هو الغالب عليه انتم
بستیدانکه سماع اول مرست و غره میدید حالتی را در قلب که نامیده شود و وجود و وجود غیره
تحریک طرف الیس اگر حرکت غیر موزونه باشد نام او اضطراب بود و اگر حرکت موزونه بود نام
و تصفیق و رقص است فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحه السماع و
کشف اسرار فییه بدانکه در سماع اختلاف علماست بعضی تحریک آن مائل شده اند
و بعضی بطرف اباحت رفته و نزد قائلان باباحت حققت اباحت محض است و وقتی اباحت
مع الاستجابات حکایت کرد قاضی ابوطیب طبرمی از شافعی رح و مالک رح و ابی حنیفه
و سفیان رح و جماعه از علماء الباقی را که استدلال کرده می شود بان برینکه آنها تحمیم
ویرا اعتقاد کرده اند و گفت شافعی ره در کتاب آداب القضا که غنا لهو کرده است و مشایخ
باطل و هر که استکثار کند از ان پس وی سفیاست مکرده شود شهادت و سنه و
مالک نمی فرمود از غذا و این در میان را این بدین است سوا بی ابراهیم بن سعد و بود

ابو حنیفه رضی اللہ عنہ میفرموده میداشت غنا را و سماع غنا را از گناہانی می پنداشت و همچنین سائر اهل کوفه
سفیان ثوری و حماد و ابراہیم و الشیبی و غیر ہم جملہ این را نقل کرد ابو طیب طبری لیکن در
مدارج النبوة آورده که نقل کرده اند کہ امام ابو حنیفہ رحمہ را ہم سایہ بود کہ ہر شب بزرگداشت
و قننی میگرد و امام گوش میداشت بہ قننی او و شنیدہ شبی آواز او را پس پرسید از اہل و سی کہ
چہ شد امشب کہ شنیدہ نمیشود آواز و سہ گفتند کہ بیرون بآمدہ بود و سہ امشب پس گرفتند و
در زندان کردند و را پس پوشید امام عمارت خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد و او را خلاص
گردانید و پرسید امیر کہ نام او چیست گفتند عمر پس بر آورد از زندان ہر کرانام عمر بود و گفت
امام بآن مرد کہ باز گرد با من میگردی ہر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفہ بقای او و دخی
نگرد و او را دلالہت کرد بہر باباحت قننی نزد و سہ و استماع و می ہر شب با آن و رع و قنوی و سی
کہ داشت حمل نمی توان کرد مگر بہر باباحت پس انچہ وار و شدہ از و سی برخلاف آن حمل کردہ شود
بر غنامی مقترن بغضب از ہر کجای میان قول و فعل انتہی نقل کرد ابو طالب مکی باباحت سماع را
از جماعتی و گفت سماع کرد از میان صحابہ عبد اللہ بن جعفر و این زبیر و مغیرہ بن شعبہ
و معاویہ و غیر ہم و گفت تحقیق کرد این را ایضہ سماع را اکثر ان از سلف صالح کہ عبارت
است از صحابہ و تابعین و گفت ہمیشہ بودند جازیان نزد یک ماور کہ مے شنیدند سماع
را و در فضل ایام سنتہ و آن ایام معدودات است کہ امر فرمود خدا می تعالیٰ بندگان
خود را در ان ایام بندہ خود مثل ایام تشریق و ہمیشہ بودند ماہل مدینہ مثل اہل مکہ مو اطلبت
کنتگان بر سماع تا این زمان ما و گفت گفتہ شد ابو الحسن بن علی را چگونہ انکار میکنی سماع
را و تحقیق بودند جنید و سہ سقطی و ذوالنون کہ استماع میکردند گفت چگونہ انکار کرد
سماع را و حال اینکہ جائز داشت و شنید آن را آنکہ او خیر است از من پس تحقیق
بود عبد اللہ بن جعفر طیار سماع میکرد و جزین نیست کہ انکار کرد و لمو و لعب را و سماع
بود ابو النخیر العسقلانی الاسود از اولیا سماع میکرد و و حزن میکرد و در حیرت بی افتاد

وقت سماع و تصنیف کرد در آن کتاب بر سر بنکرین سماع و چنین
 جماعتی ان ایشان تصنیف کردند و بر سر بنکرین آن و حکایت کرده شد از بعضی شیوخ
 که گفت دیدم ابوالعباس خضر را عزم پس گفتم ویرا چه میگوئی درین سماع که اختلاف کردند
 در وی اصحاب ما گفت آن صفوی زلال است که ثابت نمی ماند مگر اقدام علماء و حکایت
 کرده شد از منتهی الدین و رسد که گفت دیدم بنی اصرافه علیه وسلم در منام پس گفتم
 یا رسول الله آیا انکار میفرمائی ازین سماع چیز را گفت انکار نمیکنم از ان چیز را
 لکن بگو ایشان را که شروع نمایند قبل آن بقرآن و ختم کنند بعد آن بقرآن و حکایت کرده شد
 از طاهر بن بلال الهمدانی الوراق و بود از اهل علم که گفت بودم من متکلف بجامع جده و بریا
 یعنی که واقع است بر لب ریای پس دیدم روزی که طاهر را که میگفتند بجان بنی اسجد قوی
 را و استماع می نمودند پس انکار کردم من این را بدل خود و گفتم در خانه از خانه های خدا
 میگویند شعر را گفت پس دیدم بنی اصرافه علیه وسلم در آن شب و صلی الله علیه
 و سلم نشنیده بود در آن طرف مسجد و بر پهلوی آنحضرت ابو بکر صدیق رضی و در آن وقت
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه میگفت چیزی را از قول و بنی اصرافه علیه وسلم استماع می نمود
 و من نهاد دست مبارک خود بر سینه خود مانند کسی که بوجد آید از ان پس گفتم در نفس خود نظر
 نمودم که انکار کنم بر آن جماعت که بودند که استماع میکردند و این رسول الله صلی الله علیه و سلم
 استماع میفرماید و ابو بکر صدیق را میگویی پس التفات فرمود بطرف من رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و گفت هذا حق بحق یا اگفت حق من حق من شک میکنم در ان و گفت چنین نزول میکند
 رحمت برین طائفه در هر موضع وقت خور و نوش زیرا که ایشان نمی خوردند مگر از نفاق
 و وقت تذکرة زیرا چه ایشان تکلم نمی کنند مگر در مقامات صدیقان و وقت سماع
 زیرا که سماع میکنند با وجد و حاضر می آیند حق را و حکایت کرده شد از جبریل که ابو
 و سه شخصت پیدا در سماع پس گفته شد ویرا آیا آورده شود این را در روز قیامت

در جمله حسنات تو بایستات تو گفت نه در حسنات و نه در سیئات زیرا که این سببیه است مانع
و گفت خدا تعالی کلا فی اخذکم الله باللغو فی ایما نکتہ این آن است که نقل کرده
از آقاویل و هر که طلب کند حق را در تقلید پس هر گاه استقصا کند متعارض شود نزد
و این آقاویل پس بانی می ماند تبحر و مائل بطرف بعضی آقاویل بتبشی و تمامه این تبحر
است بلکه منرا و اوست که طلب کند حق را بطریق آن و آن حاصل است از بحث کردن
از مدارک خطر و اباحت چنانچه قریب ذکر میکنم آنرا انتہ فصل فی بیان دلیل
اباحت السماع بدانکه نص و قیاس جمیعاً دلالت میکنند بر اباحت سماع لیکن قیاس
پس آن این است که غنا مجتمع شده است در و س معانی یا باند که بحث کرده شود
افراد آن سپس از مجموع آن پس بر رستیکه در دست سماع صوت طینبعی زون مفهوم
المعنی محرک الطلب پس وصف عام این است که وی صوت طیب است بعد از این طیب
منقسم است بطرف موزون و غیر موزون و موزون منقسم است بسوی مفهوم
مثل اشعار و غیر مفهوم المعنی مثل اصوات جمادات و سائر حیوانات لیکن سماع صوت
طیب باین حیثیت که طیب است نباید که حرام شود بلکه آن حلال است بنص و قیاس
لیکن قیاس پس آن این است که و س راجع است بسوی تکرر حاسه سمع با دلائل
انچه مخصوص است بآن و هر انسان را عقل و حواس پنجگانه است و هر حاسه را ادراک
و در مدرکات آن حاسه چیز نیست که لذت داند آن را پس لذت نظر در مبصرات
جمیله است مثل خضره و آب جاری و دوجه حسن و بالجمله سائر الوان جمیله و این در
قابله آن است که مکروه می داند آن را از الوان کدره قبیحه و لذت شمع در رایح
طیبه است و آن در مقابلہ بدبوهای مستکبره است و لذت ذوق در طعوم لذتزه است
مثل سبومته و ملاوت و حموضه و آن در مقابلہ مراره که بهیه الطعم است و لذت لمس
لین و نعومته و ملاسه است و آن بمقابلہ خشونه و ضراست است لذت عقلم و علم

و معرفت ست و آن بمقتابله جبل و بلاد است پس همچنین اصوات مدر که بسبع منقسم
ست بسوی مستلذه مثل صوت عنادل و مزامیر و مستکبره مثل آواز حمیر و غیره پس چنانچه
ترست قیاس این حاسه و لذت آن بر سایر حواس و لذات آنها ولیکن نص پس
دلالست میکند بر باحت سماع صوت حسن منت نهادن خدا تعالی بر بندگان خود بان
زیرا که فرمود خدا تعالی یَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ پس گفته شد آن صوت حسن است و در
حدیث آمده مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا أَحْسَنَ الصَّوْتِ و فرمود صلی الله علیه و سلم
لَلَّهِ أَشَدُّ أَذًا لِلرَّجُلِ الْحَسَنُ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَيْنَةِ لَقَيْنَتِهِ
وَالْقَيْنَةُ أَلَمَةُ الْمُغْنِيَّةِ و در حدیث در محل مرع داود علیه السلام آمده أَنَّهُ كَانَ
حَسَنَ الصَّوْتِ فِي النَّيَاحَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَفِي تِلَاوَةِ الزُّبُورِ حَتَّى كَانَ يَحْتَمِمُ لِأَنَّهُ
وَالْحَيْنُ وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ وَكَانَ يَجْلُ مِنْ مَجْلِسِهِ أَرْبَعًا أَهْلًا
وَمَا يَقْرُبُ مِنْهَا فِي الْأَوْقَاتِ و فرمود صلی الله علیه و سلم در مرع ابو موسی الأشعری
لَقَدْ أُعْطِيَ مِنْ مَرَامٍ مَزَامِيرَ آلِ دَاوُدَ وَقَوْلُ وَتَعَالَى إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ
لَصَوْتُ الْحَمْدِ دَلَالَتِ سَيِّدِ مَفْهُومِ أَنْ بَرَمَحَ صَوْتِ حَسَنٍ وَكَرْفَتُهُ شَوْذُ جَزِينِ نَسِيتُ
که مباح کرده شد این را یعنی صوت حسن را بشرط اینکه در قرآن بود و گوئیم هر آینه لازم می آید از آن
اینکه حرام شود سماع صوت عند لب زیر آیه آن از قرآن نیست و هر گاه جائز شد سماع صوت
غضل بی معنی پس حرام نشود سماع صوتی که فهمیده می شود از آن حکمت و معنی بامی صحیح
وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ الْحَكْمَةَ پس این نظر است در صوت بحیثیت اینکه طیب و حسن است
و درجه ثانیه است نظر در صوت طیب موزون زیرا که وزن و راء حسن است پس بسا صوت
حسن خارج است از وزن و بسا صوت موزون غیر مستطاب است و اصوات موزونه
با اعتبار نغمه های خود سه قسم است زیرا چه آن اصوات یا خارج شود از جهاد مثل صوت مزامیر
و از آیه ضرب قضیب و طبل و غیره و یا خارج شود از جزوه حیوان و آن حیوان یا انسان است

و یا غیر آن مثل صورت بلبلها و قمری ها و صاحبان سمج از طيور پس آن اصوات با وصف
طبیعت آن موزونه و متناسبه المطالع و المقاطع است پس ازین جهت لذیذ نیستند
میشود و سماع آن را و اصل در اصوات خارج حیوانات است و جزین نیست که وضع
کرده شد و مزامیر بر صورت خارج و این تشبیه است مرصعت را با خلقت و نیست
شئی از آن که توصل کرد و ادل صناعات بضاعت خود با بسوی تصویر آن مگر اینکه
مرور است مثالی در خلقت که اختیار کرد خدا تعالی اختراع آن را پس سماع
این اصوات مستحیل است که حرام شود بجهت بودن آن طیبه یا موزونه پس نیست
رونده بطرف تحریم سماع صوت عند لیث سائر طيور و فرقی نیست در میان
حجبه و حنجره و نه در میان جماد و حیوان پس باید که قیاس کرده شود بر صوت
عند لیث اصوات خارج را از سائر اجسام با اختیار آدمی مثل صوفی که خارج میشود
از خلق آدمی یا از قضیب و طبل و دف و غیره و استثنا کرده نشود از آن مگر طاهری و اوقاف
و مزامیر که وارد شد بشرع منع از آنها نه بر اکذت آن زیرا که اگر منع بر اکذت بود که شرع
قیاس کرده می شد بر وی جمله ما یلذذ به الانسان را لکن حرام کرده شد و خمر با مقتضی
شد حرص آدمیان بآن مبالغه را و باز داشتند از آن تا اینکه منتهی شد امر و رابتدا
بشکستن خمرها پس حرام کرده شد با و سنج از شعرا اهل شرب است و آن اوتار و
مزامیر است پس این اشیاء حرام کرده شد بتبعیت تحریم خمر بر آنکه علما میگویند آنکه این
اشیاء میخواند بسو کثیر خمر زیرا که لذتیکه حاصل است از آن عام غشیه و گز خمر و مثل این
حلت حرام کرده شد قلیل خمر دوم آنکه این اشیاء در حق قریب لعن بشرب خمر یا خوردن
مجالس انس را بشرب پس این اشیاء سبب گریخته یا دوا میدن است و ذکر استنباط
شوق است انباشت و قوت یابد پس سبب قدام است سوم آنکه اجتماع بر آن اشیاء
هر گاه از عادات اهل فسق بوده پس منع کرده شد تشبیه آنها بر آنچه تشبیه نفی می شود و این علم است

بترک سنت و فیکه شعار بود اهل بدعت را بخوف تشبه با آنها پس بحجت این معانیها حرام گردید
 منظار عراسته و ادوات جلا آن مثل عود و چنگ و رباب و رربط و غیره و با سواک این اشیا
 پس نیست در معنی آن مثل شاهین عاده و حجج و شاهین طبالان و مثل طبل و قنیه و برآل
 که استخراج کرده میشود از آن صوت مستطاب موزون سواک آنچه عادت کرده اند اما
 اهل شریعت بپراکندگی آن نه تعلقی میدارند بخر و نه یا میدهند آن آوده تشویق میکنند بسواک آن
 و نه واجب میکنند تشبه را با بابا آن پس نگردید در معنی آن پس باقی ماند بر اصل باحت قیاسا
 بر اصول طیور و غیره بل میگویم سماع اوتار از شخصی که نمیزند آواز بر غیر وزن متناسب مستلزم
 نیز حرام است و از اینجا ظاهر شد اینکه نیست علت و تحریم آن اشیا مجرد لذت و طبع ملک
 قیاس تحلیل طبیات است کل آن مگر آنچه در تحلیل و سفسا و است فرمود الله تعالی اَقْلَ
 مَنْ حَرَّمَ مَرَاتِنَهُ اَللّٰهُ اَلَيْسَ اَخْرَجَ لِعِبَادِهِ مِنَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرَّزْقِ
 پس این اصوات حرام نکرده شد بحیثیت اینکه اصوات موزونه است و جزین نیست که
 حرام کرده شد بعارض دیگر چنانچه قریب می آید بیان عوارض محرمه درجه ثالثه موزون معنوم
 و آن شعر است آن خارج نمی شود مگر از جحره انسان پس یقین کرده میشود بااحت آن نیز که زیاده
 نشد گردون او معنوم و کلام معنوم حرام نیست و صوت طیب موزون غیر حرام است پس
 هرگاه حرام نشد احاد از کجا حرام شود مجموع بان نظر کرده شود در آنچه نمیده میشود از آن
 پس اگر باشد در آن امر محظور منوع حرام کرده شود و شر آن و نظم آن و حرام کرده شود و نصیب
 بان برابر است که با کان باشد یا نباشد و حق و رین با چیزی است اگر گفت از استماع زیرا که گفت
 الشَّعْرُ كَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَ قَبِيحُهُ قَبِيحٌ و هرگاه جائز شد خواندن شعر بغیر صوت و اکان جائز شد
 خواندن آن با کان زیرا که افراد مباحات هرگاه و جمع شود و شود آن مجموع مباح و و فیکه منضم شود مباح
 با مباح دیگر حرام نمیشود و مگر و فیکه متضمن بود مجموع محظور زیرا که متضمن نبود آنرا احاد و نیست هیچ مجموع
 و اینجا چگونه اگر کرده شود اثبات شعر را و تحقیق اثبات کرده شد پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم

و فرمود علیه اسلام ان من الشَّعْبِ حِلْمَةٌ و انشاد کرد عائشه رضی الله عنها + شعرو
 ذهب الذين يعاشون في اكنا فهم + و بقیة فی خلف بجلد الا جرب و روت
 کرده شد در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عائشه رضی الله عنها گفت كما قد مر رسول الله صلى الله
 عليه وسلم المدينة و عاتك البوكر و بلال و كان بها و باء فقلت يا ابي
 كيف تجدك و يا بلال كيف تجدك فكان البوكر رضي الله عنه اذا اخذته
 الحصى يقول شعركل امرئ مصبح في اهله + و الموت ادني من شرك فغله
 و كان بلال اذا اقلعت عنه الحصى يرفع عقبرته و يقول قطعه الا ليت
 شعري هل ابين ليلة + و لواد و حولي اذ خرج جليل + و هل اريدن يوما
 مياه مجنة + و هل يبدون شامة و طفيل + گفت عائشه رضی الله عنها پس خبر ادم از رسول
 الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود اللهم حيث اتي المدينة كحبيبا ملكة او اشد
 و بتحقيق بود رسول الله صلى الله عليه وسلم نقل میفرمود خشت را با قوم در بنامی مسجد
 در حالیکه وی میگفت هذي الجمال الاجال خيبر + هذا ابررنا و اظهروا و ايضا
 فرمود صلى الله عليه وسلم تبارك اللهم ان العيش عيش الآخرة فارحم الانصار و المهاجرة
 و این در صحیحین مذکور است و بود نبی صلى الله عليه وسلم می نهاد برای مسان منبری در مسجد
 می ایستاد حسان بران منبر و معاخرت میکرد از رسول الله صلى الله عليه وسلم با نخاصمت میکرد
 و میفرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يؤتيك حستان بروح القدس ما نأخر و فاحر
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و وقتیکه انشاد کرد تا بلغ شعر خود را پیش
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مرا و را لا يفرض الله فاك و گفت عائشه رضی الله
 عنها بودند صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم با هم میخواندند نزدیک وی اشعار و و
 تسم میفرمود و روایت کرده شد از عمر بن الشريد از ابی که گفت انشدت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم مائة فافية من قول امية بن ابي الصلت كل لك يقول

هَيْهَ هَيْهَ ثُمَّ قَالَ وَإِنْ كَانَ فِي شِعْوَرِهِ لَيْسَلَةٌ لَيْسَلَةٌ دَرَجَةٌ رَافِعَةٌ نَظَرٌ فِي رَأْسِهِ بِحَيْثُ كَانَ
 أَنْ مُحَرَّكَ قَلْبٍ سَتَ وَبِرَافِعَتِهِ كُنْزٌ هَاسِتٌ خَيْرٌ لَكَ أَنْ غَالِبٌ سَتَ بِرَقَلَبٍ پَسِ
 مِیْگُویم خدایتعالی را سیرسیت در مناسبت نغمات سوز و نه مرار و اح راحتی که آن نغمات
 بر آئینه تاثیر میکنند در ارواح تاثیر کردنی عجیب پس از جمله اصوات صوتی است که خوش
 میگرداند و صوتی است که عکسین میسازد و صوتی است که سخا باند و صوتی است که میخنداند
 و بطرب می آرد و صوتی است که استخراج میکند از اعضا حرکات را بر وزن آن از دست و پا و سر
 و ظن کردن نباید که آن از فهمیدن معانی شعر است بلکه آن جاریست در او تا حتی گفته شد
 مَنْ لَمْ يَحْرِ كَلِمَةَ الرَّبِّعِ وَازْهَارَةَ الْعُودِ وَتَارَةَ فَهْوَ فَاسِدُ الْمَزَاجِ لَيْسَ لَهُ عِلَاجٌ
 و چگونه بود آن از فهم معنی و حال اینکه تاثیر آن مشاهد است در صبی در میدان نیز که است
 می نماید او را بصوت طیب از گریه او و میگرداند نفس ویران از آنچه میگرداند او را بسوی اصفا
 آن و جمل با وصف بلا و طبع آن متاثر میشود از حدی چنان تاثیر می بخشد که خفیف می بندد و باد
 احوال ثقیله را و قصیر میباید بقوت نشاط خود در سماع آن مسافات طولیده را و بحث میشود
 در و از نشاط آنچه بسکری آرد او را و موله میگرداند پس مبنی ویران و فتنه طول شود بر دایه با و در گیرد
 ویران بخش و ملال زیر محامل و احوال هرگاه بشنود منادی حدی را دراز میکنند گردن خود را و اصفا
 میکنند بسوی حدی کشنده در حالیکه بردارنده است گوشهای خود را و سرعت میکنند بسیر خود
 حتی که سیجند بر وی احوال او و محامل او و بسا اوقات تلف میشود نفس او از شدت سیر
 و گرانی بار و حال اینکه وی شعور ندارد بر آن بحیث نشاط خود و هرگاه نظر کرده شد در سماع
 باعتبار تاثیر آن در قلب ما جائز نیست که حکم کرده شود بر و مطلقا بااحت و نه تجزیم بلکه این
 مختلف میشود باحوال و اشخاص و اختلاف طرق نغمات پس حکم آن حکم مافی القلب است
 گفت ابو سلیمان سماع نیاورد در قلب آنچه نیست در وی لکن سنجیند آنرا که در دست پس
 ترنم بکلمات مسجود سوز و نه عادت کرده میشود در چند موضع بحیث اغراض مخصوصه که ارتباطی باید

بأن اثره وقلب فأن هفت موضع است اول غنار حایان که ایشان ولاد وورسکنند نشانه
باطیل و شاهین و غنادر آن مباح است زیراچه آن اشعار لیست که نظم کرده شد در وصف
کعبه و مقام و عظیم و زرم و سائر مشاعر و در وصف بادیه و غیره و اثر آن تهج و شوق است بسو
ج بیت الله تعالی اشتغال نیز آن اگر بود در آنجا شوق حاصل با استناده شوق و اجلاب
آن اگر نبود شوق حاصل بهرگاه بوده است چه قریه و شوق بطرف آن محمود تشویق بسو
آن کل بالمشوق محمود و چنانچه جائز است مر و اعطای آنکه نظم کند کلام را در و غلط در نیست بلکه
بسیج و شوق و هاندرمان را بسوی ج بوصف بیت و مشاعر و وصف ثواب به آن جائز است
این مر غیر و ابر نظم شعر زیرا که در آن وقتیکه مضاف شود بسوی بسیج میشود کلام اوقع و قلب
پس وقتیکه اضافت کرده شود بطرف آن صوت طیب لغات موز و نه زیاده شود و وقع او
پس بهرگاه اضافت کرده شود بسو آن طبل و شاهین و حرکات ایقاع زیاده شود تا شیر و جله
این جائز است مادامیکه داخل نشود در و مر امیر و او تار که از اشعار اشرا است هان اگر قصد
کند بان تشویق کسی که جائز نبود مر او را خروج بطرف ج مثل کسی که ساقط کرد فرض را از نفس خود
و اذن نداد و یا بدو داد و در خروج پس آن شخص حرام است بر و خروج پس حرام شود تشویق او
بج بوسطه السماع و هر گاهی که شوق دهاند بطرف خروج زیرا که تشویق بطرف حرام حرام است و همچنین اگر
طریق غیر آنرا و هلاک غالب بود جائز نبود تحریک قلوب و معاجبت آن تشویق موضع ثانی آنچه عادت
کرده اند غازیان جبت تحریص مردمان بسوی غزه و این نیز مباح است چنانچه بر آحاج
لیکن باید که مخالفت کند اشعار و طرق الحان ایشان اشعار حاج و طرق الحان آنها را زیرا که
غرض و مقصود این دو فریق با هم مخالفت است این مباح است در وقتیکه در آن وقت غزه
مباح است و مندوب است در وقتیکه در آن وقت غزه مستحب است لیکن در حق شخص
که جائز است مر او را خروج بطرف غزه موضع ثالث رجزیات که استعمال کند آنرا استجماع
در وقت لغا و غرض از آن تشجیع نفس و انضای است و تحریک نشاط در آنها بر آقا امیر

تمسح است بشجاعت غلبه این هرگاه که بود بلفظ لطیف و صوت طویل وقع شود در نفس
 و این مباح است در هر حال مباح و مندوب است در هر حال مندوب و مخطور است در
 قتال مسلمانان اهل ذمه و هر قتال مخطور زیرا که تحریک و داعی له المخطو مخطور است این
 منقول است از شجاعت صاحب رضی عنیه علی و خالده و غیرهما موضع رابع اصوات نیاچه نفا
 آن و تاشیر آن و تیج حزن و بکا و ملائمت کاتبه است حزن و قسم است محمور و مذموم حزن
 مذموم مثل حزن بر چیز نیست که فوت شده فرمود خدا تعالی کلیلایا سوا علی ما فاکم و حزن بلاموت
 ازین قبیل است زیرا که آن نارضا منک است مرقضا رضا تعالی را و تاسف است بر چیز که او را
 ندارد نیست پس این حزن هرگاه مذموم است تحریک آن بنیایه هم مذموم است و ازینجا
 وارو شدن صریح در نیاچه اما حزن محمود حزن انسان است بقتصیر و در امر دین خود و
 گریه و بر خطا یا خود و بکار و بتا که و حزن و تجارن بر آن محمود است و بر آن محمول است
 گریه آدم غم و تحریک این حزن و تقویت آن محمود است زیرا که آن بر انگیزه میکند بر تشمیر بر
 تدارک و ازین جهت بود دنیاچه داود عم محمود زیرا که بود آن نیاچه مع دوام حزن طول بکا
 بسبب خطایاد ذنوب پس بدستیکه بود علیه السلام حزن میکرد و بر حزن می آورد و دستیکه
 و میکرد باین حدیثی که برداشته میشد جنازه ها از مجلس نیاچه او بود که میکرد این را بلفاظ خود
 و احکان خود و این محمود است زیرا که مفضی له المجد و محمود است و بنا برین حرام نشود بر داغ
 طویل الصوت اینکه بخواند بر منبر یا مکان خود اشعار را که محزنه و مرقه قلب است و حرام نشود
 اینکه بکا و بتا که نماید تا که توبه کند آن بسو بکیه غیر خود و آثار حزن آن موضع خامس
 سماع در اوقات سرور براسه تاکید کرد در تیج آن و آن مباح است اگر آن
 سرور مباح بود مثل غنا و ایام عید و در عرس و وقت قدم نهادن و میر و عقیقه
 و وقت ولادت مولود و وقت ختان آن و وقت حفظ و سماع قرآن

قرآن عزیز را در جمله این صباح است جنت اظهار سرور بآن و وجه جواز آن این است
 که بعضی الحانات بر انگیزه میکنند فرج و سرور و طرب را پس هر آنچه جائز است سرور بآن
 جائز است اشاره سرور در آن و دلالت میکند برین از نقل الشاذ زنان بر سطح باد
 و الحان وقت قدوم رسول الله صلی الله علیه وسلم نظم **طَلَعَ الْبَدُوعُ عَلَيْنَا مِنْ**
ثَنِيَاتِ الْوُدَّاعِ وَ جَبَّ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لَهُ دَاْعُيْنَا پس این اظهار سرور است
 برای قدوم آن صلی الله علیه وسلم و این سرور محمود است پس اظهار آن بشعر و نعمات
 و رقص و حرکات نیز محمود است پس تحقیق نقل کرده شد از جماعتی از صحابه رض که آنها
 حجل کردند در سروری که رسید ایشان را چنانچه قریب می آید در احکام رقص این جائز
 است در قدوم هر قادم که جائز است فرج بآن و در هر سبب مباح از اسباب سرور
 دلالت میکند برین آنچه روایت کرده شد در صحیحین از عائشه رض که گفت **لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِوَدَائِهِ **وَإِذَا أَنْظَرُ إِلَى الْحَبْشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ**
حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّذِي أَسَامُهُ فَأَقْدُرُ قَدْرَ الْجَارِيَةِ لِحَدِيثَةِ السِّنِّ الْحَرِيفَةِ
عَلَى اللَّفْهِ إِشَارَةً إِلَى طَوْلِ مُدَّةٍ وَتَوَفُّهَُا و روایت کرد بخاری و مسلم نیز در صحیحین
 حدیث عقیل را از زهری از عروه از عائشه رض **إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلَ عَلَيْهَا**
وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامٍ مَنِي تَدْفَنَانِ وَتَقْرَأَانِ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ فَأَنَّهُمَا أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَكَّشَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ
وَجْهِهِ وَقَالَ دَعُهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَأَتَاهُمَا أَيَّامًا مَعْنِدٍ و گفت عائشه رض **رَأَيْتُ النَّبِيَّ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِوَدَائِهِ **وَإِنَّا أَنْظَرُ إِلَى الْحَبْشَةِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ**
فِي الْمَسْجِدِ فَنَزَجَهُمُ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا
يَا نَبِيَّ أَمْرٌ فَدَعَا لِي مَنِي كَلَامِي و در حدیث عمرو بن حارث از ابن شهاب شل آن
 دوران حدیث لفظ تغنیان و تغریبان واقع است و در حدیث ابی طاهر از ابن جریب

والله لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم على باب حجر في الحبشة يلقون
 بحواجرهم في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يستمر في بردائه إلى انظر إلى
 لعبهم ثم يقوم من أجل حتى ألون أنا الذي انصرف وروایت کرده شد از ما که گفت
 كنت لعب بالبنات عند رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت وكان ياتني حين
 لي فليكن يقيم من رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يسير بهم إلى تلعبن معي وروایتی آن النبي صلى الله عليه وسلم قل لها
 يوما ما هذا قالت بناتي قال فما هذا الذي ادرى في وسطهن قالت فرس قال
 ما هذا الذي عليه قالت جناحان قال فرس له جناحان قالت او ما سمعت انه كان
 لسليمان بن داود عمن خيل لها اجنحة قالت فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حتى بدت نواجذ وحدث مجهول است نزد ما بر عادت صبيان وراحتا وصوره از خرف
 ورفاع بغير تکميل صورت آن بدلیل آنچیز روایت کرده شد در بعضی روایات که ان القديس كان له جناحان
 من رقيم وگفت عايشه رضي الله عنها دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندي
 جارية تغنيان بغناء فاضطجع على الفراش وحول وجهه فدخل ابوبكر رضي
 عنه فاستهزئ وقال فرما الشيطان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقبل عليه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال دعهما فلما فعل عمر بهما فخرجا وكان يوم عيد للعب فيه للسوداء البنات
 والحرا ب فاما سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم واما قال تشبهين ننظر من
 فقلت نعم فاقامني وراءه وخذني على خدي وبقول دونكم يا بني ارفده حتى اذا
 مللت قال حسبك قلت نعم قال فاذهبي وورحي وسلم وضعت راسي على منكبيه فقبلت
 انظر إلى لعبهم حتى كنت أنا الذي انصرفت پس این احادیث کل آن در صحیحین است
 وان نص صرح است درین که غنا و لعب حرام نیست و در آن دلالت است بر انواع از بختها اول
 لعب و پوشیده نیست عادت حبشه در رقص و لعب و ووم فعل آن در مسجد سوم قولی در

صلی الله علیه و سلم و ذکر کلمه یا کبریٰ آنقدره و این مرتب بعلت آنست برای آن پس چگونه ثابت شود مرتبت آن چهارم است و فرمود
 و صلی الله علیه و سلم و عمر از رضی الله عنهما از آنکار و تغییر تعلیل آن باینکه آن علم عیسیٰ آن وقت سرور و این اسباب سرور
 پنجم ایستادن محمد صلی الله علیه و سلم زمان را زود در شبانه آن سماع آن می بود آنوقت عاشر رضی الله عنهما در آن لیل برینکه حسن خلق در
 طینت یابی آن در حبیب آن شبانه لعب حسن است از خشونت و بهر خشونت عیش و بازی مانند و باز و شستن آن شستن آن که صلی الله علیه و سلم
 ابتداء عاشره و انشاء حدیث آن که نظری و بنوی آن از اضطراب بطرف مساعدت اهل از روی خوف از غضب یا وحشت زیرا که
 التماس فقیه سابق بود بسا اوقات در سبب جنت میگردد و آن عند دست پس بقیه کرده شود و در بری بر محمد و دیگر لیکن این برای
 سوال پس چنانست که این بقیه خصصت در غنا و ضرب و دوا از جارتین با آنکه تشبیه کرده شد از این بار شیطان و در آن بیان
 است که مرزا جرم غیر نیست هشتم آنکه صوت جارتین قرع سماع و صلی الله علیه و سلم سیکرد در حالیکه به پلوا فاده بود و اگر
 کردی جاز ضرب کرده شدی با و تدریس جارتین می داشت جلوس را بخاطر آنکه صوت او تا قرع سماع دی کند پس این حالت میکند بر آنکه
 صوت زمان غیر مستعمل تحریم صوت فرامیرسد و اگر در می شود و اگر وقتی فتنه پس این مقایس و مخصوص حالت میکند بر آنکه فتنه
 و ضرب و طعن و در حجاب نظر بسو قرص حبشه و زنج لا اوقات سرور آن از روی قیاس یوم عید زیرا که آن وقت سرور و در
 سماعی آن یوم من و لیمه عقیقه و حاتم یوم قدم از سفر و سماع اسباب فرح و آن بعد از آنچه جائز بود و بسبب آن فرح از روی
 شرع و جائز است فرح بر نارت خوانن لغای نهار و اجتماع آنهار و موضوع واحد بر عام و کلام این آن نیز منظره سماع است
 و در تفسیر احمدی از عوارف آورده قال أخبرنا أبو ذرقة طاهر عن ولید بن ابی فضل الخاضع المقتدر قال أخبرنا
 أبو منصور محمد بن عبد الملك المظفر عن السرخسی قال أخبرنا أبو علی فضل بن منصور عن نصر الكاغدی
 السمرقندی إجازة قال حدثنا الهشيم بن علي بن حبيب قال حدثنا أبو بكر عمار بن عمار بن حجاج قال حدثنا محمد بن سعد بن
 عامر عن شعبة عن عبد العزيز بن جهم عن النضر بن أبي نضر عن أبي نضر عن رسول الله صلى الله عليه
 وسلم إذا نزل جبرئيل عليه السلام فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم إن قرأ أمركم بالحق
 الجنة قبل الأعياء بنصف يوم وهو خمس مائة عام ففرح رسول الله عليه السلام فقال فيلزم
 من يشهدنا قال بدي و في فعلنا يا رسول الله قال هات فأنشدنا بدي و في شعر قد سعت
 حبة الهوى كبدى فلا طيب لها ولا راق إلا الحبيب الذي شغفت به فحننا

ادعای کلامیان بخوبی به الجماع و بهیجه السماع موضع سماع شخصی که محبوب است خدا و شوق
 و زیر آنرا و مشتاقی شد بطرف تقای آن پس نظر کنند بطرف شی مگر اینکه بیند وی سمانه و تعالی را و در آن
 و قریع نکند سمع و بر اقرع کننده مگر اینکه سمع کند و بر از و یار و پس سماع در حق وی هیچ شوق و موکه
 مشتاق و حب است و آتش بر آورنده است از آتش زنده قلب او و استخراجه کننده است از آن حوائی
 از کاشفات و لطافتات که احاطه نکند و صف آنرا شناسد آنرا هر که چشیده و آنرا شناسد که از هر
 بهره مندر نشد حس و بی از ذوق آن نام کرده میشود و آن احوال را بزبان صوفیه و جدا خود از وجود و مصداق
 انجی ریافت از نفس خود احوالی را که نمی دریافت آنرا قبل سماع و گفت صاحب رو المختار عرف شامی
 تحت قول در مختار و من یسخر الرقص قالوا یلعلر ولا سیما بالدين یا لهو وینو المراء به
 التمايل و الخفض و الرفع بحركات موزونة کم ایفقیله بعض من ینتسب لی التصوف
 و قد نقل فی البزازیه عن القوطی جماع الایمة علی حرمة هذا الغناء و ضرب بالقضیب
 و الرقص قال رأیت فتوی شیخ الاسلام جلال الملة و الدین الکرمانی أن مستحل
 هذا الرقص کافر و تمامه فی شرح الوعیانیة و نقل فی نور العین عن التمهید انه
 فاسق لا کافر ثم قال التحقیق القاطع النزاع فی امر الرقص و السماع یمستدعی
 تفصیلاً ذکره فی عوارف المعارف و احیاء العلوم و خلاصة ما اوجب به
 العلامة القریب من کمال باشا بقوله ما فی التواجد جفت من جرم شعر و لا التمايل
 ان اخلصت من باس و فقت تستعی علی رجل و حق لمن دعاة مولا ان یسعی
 علی الواس الرخصة فیما ذکر من الاوصاع عند الذکر و السماع للدار فینا لصار فین
 او قاتهم لی احسن الاعمال سالكین الی الکین لضبط انفسهم عن قباحة الاحوال فهم
 لا سمعون الا من الا اله لا یشتا قون الا له ان ذکره نا حوا و ان شکروه با حوا
 و ان وجدوه صا حوا و ان شهدوه استراحوا و ان سر حوا فی حضرة قریبه سا حوا
 اذ غلب علیهم الوجد بغلباته و شر بو امن مواسر اذ اداته فنههم طوبقته

طوارق الهیة فخر و ذاب و منهم من یوقت له بواسر ق اللطف فخر و طاب منهم من
طاع علیه الحب من مطلق القرب فسکر و غاب هذا ما عنی فی الجواب
والله تعالی اعلم بالصواب و من یک وجلا و جلا و جد احمیاء فلم یجیم الی قول المغنی
له من ذاته طرب قدیم و سکر دائم غیر دین انتهى و شیخ عبدالحق متحقق ببلو
رحمة الله علیه رشح مشکوة در باب صلوة العیدین آورده و انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت
آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و تحقیق تصریح کرده اند
بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده
است و دلیل قطعی بر حرمت آن و نه بر اباحت آن اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک
نیست که دوام اعتیاد بدان و استقامت آن خلاف طریق اتباع است و فقهار درین باب
تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان جسم داده و متذلل رافع است و صحیح آنست که قول
امام اعظم کرامت آنست و الله اعلم و ما ذکرنا من التفاحیل قریب منه ما فی مدارج النبوة
انتهی و بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در شرح مولانا روم تحت قوله بشنوار جرنی چون
حکایت میکند ای البیتین فرموده که عارف سامی شیخ عبد الرحمن جامی قدس سره در شرح این
میفرماید که مراد از نسی انسان کامل و مکمل که فانی فی الله و باقی با الله است و لفظ نسی را بانسان
کامل مناسبت تامه است زیرا که لفظ نسی در نفی هم مستعمل میگردد و این کامل نفی وجود عارض خود کرده
راجع بعبد مصلی خود گشته و ذات فی لایم بانسان کامل مناسبت تامه است زیرا که چنانکه فی تفسیر
گشته است و الحارث نعمات که از وی بطور می آید همه منسوب بر نموده فی است همچنین انسان کامل
از وجود خود و اوصاف خود بی گشته و متصف با خلاق الله گشته همه اوصاف او و اخلاق او و افعال
او منسوب بسوختن گشته غرض ازین تقریر بیان علاقه استعاره است و مشابہت در میان انسان
کامل و معنی حقیقی فی ظاهر است بوجه دیگر زیرا که مولوی قدس سره از باب سماع بودند و سماع آوا
فی میوه بودند و حضرت ایشان را در وقت سماع فی حالات عظیمه وارد میشدند و معارف مشکوف

میشوند و در نفحات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند که آواز باب اواز هر فردی در بهشت است
 مامی شنودم آواز باز شدن در بهشت چنانکه از استماع کلام انسان کل مل فهم احالات غلظیه پیدا میشوند
 و معارف جسمیه حاصل می آیند و مشهود میشود لیل ستاره کوفه نقطه فی را برای انسان کل مل و این مناسب
 مشرب مولوی و دیگر باب سماع است قدس سره رحمه دین عارف جامی تجویز فرمودند که فی سبغی قلم گرفته مستعار
 برای انسان کل مل ساخته شود اگر چه مناسب بعضی بیات نیست و مراد از حدیثی که در معارج ثانی واقع شده دوی
 از مرتبه غیب غلبه حکام باب الاتیاز است و مراد از نیستان غیب الی و تعیین اول است که عبارت از ذات تجده
 جمیع اوصاف و تسمیه جمیع اسماء کلیه و جزئیة و تعینات علی وجه الاجمال بود چنانکه صالح است و ظهور همه اسما
 و تنزلات را در این مرتبه بود چنانکه کثرت نیست نه حقیقی و نه اعتقاری و این مرتبه احدیت است و در این مرتبه
 اصلا کثرت را وجود نیست و نه ثبوت و این مرتبه عدم کثرت است و نیست مگر ذات احدیت که ظهور در کثرت
 بالقوه و در دست باین معنی که بعد تنزل فی در تعیین ثانی کثرت پیدا شود و اما بهیوت ذات صرفه مطاوعه و یا
 تعیین اصلا نیست پس جو بخت است که همه اسماء در سوم مستملک اند و نه مشار گرد و نه مسمی گرد بلکه
 غنی است و قدیم است نه بآن معنی که غنا و قدم از اوصاف او باشد که این هم از جمله اسماء است بلکه بمعنی سلب
 حاجت است و سلب هدایت است و نبات خود کامل است معری از اضافات و مستور از مشهودیت است
 و خود نزد خود حاضر است بذاته نه بمضوّر زائد بلکه بمعنی اینکه نفس ذات است و لبس ای بر تر از خیال
 قیاس و گمان و هم و در هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم پس انسان کامل از دوری این مرتبه شاکه
 نمی تواند شد که رسیدن باین مرتبه محال است و غنا شکار کس نشود و دام باز چین و کاینجا همیشه باو بدست
 است و دام را و لهذا عارف جامی از نیستان این مرتبه مراد داشتند بلکه مرتبه غیب اول مراد داشتند
 فلا تغفل و نیز نیستان عبارت است از آن موضع که ثابت میشود در آن فی و صلوح ظهور فی است
 و این را مناسب نیست مگر احدیت که تعیین است که صلوح ثبوت تعینات و شیونات در دست
 و اما ذات بخت پس مستملک است و در هر چیز پس حاصل معنی بر طبق تقریر این عارف است که از انسان
 کامل بشنو که چون حکایت میکنند از غلبه باب الاتیاز شکایت میکنند که این غلبه باب الاتیاز از وطن اصلی

دوی که غیب اول سنت جدا ساخته و از مرتبه غیب اول چونکه جدا کردند و ممتاز
ساخته اند از نفیر انسان مرد و زن که هیأت از اسما و فعلیه اعیان ممکن است در ناله و فریاد که چرا
ممتاز شده از غیب اول و اوراق و دند و نیز عارف سامی فرمودند که میتوان گفتی بر معنی خود باشد لیکن کتابیه
از انسان کامل با این شکایت مذکوره تمام کلام است زیرا که اگر باب فهم از همه موجودات بلسان احوال و احوال
ایشان معانی لطیفه میگیند و باطلالبان سبذول میسازند و این لطیف می نماید و تحقیقش آنست
که مولوی از باب سماع بودند و ازنی شکایت جدا میباشند و ندونی شکایت جدا کی از نیستان قطع
شاخ و از پنج و جدا کی قطع دوی با نظرف دیگر که ازین قطع کمال امتیاز حاصل شد و نیستان جدا کی بسبب
و قوع این سوراخها درنی که از قوع این سوراخها ممتاز کلی از نیستان شد تا اینکه حقیقت دیگری
گشت کرد پس شکایت فی ازین جدا میباشند و ذکر کرده شد استی و هم در تجلیات رحمانی که یکی از تصانیف
افضل الفضل و اکمل الکمل برگزیده کبریا نور چیده انبیا جناب حضرت مولانا صیغه الله علیه و آله و سلم
مندرج و مذکور بود است عند الرجوع بان با حسن عنوان واضح و عیان خواهد شد و در حصصام
انقادری باین پنج دفتر تقریر را در سلک تحریر کشیده که سماع از قدیم سلسله مختلفه فیها بوده است بعضی حرام
بعضی حلال میونسند و بقول محققین کاهله حلال و لغیره حرام را اهل آن کسی است که سماع
در دل و ذوق و شوق حضرت حق جل و علا پیدا گردانند و اهل کسی است که خیالات شیطانی و تصورات
فسق و فجور از شنیدن سماع بر لوح دل و منقش گردد و حکم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشنیدن
و شنوایدن سماع از احادیث ثابت است و بیان و جد و در قص و در نایه شرح باید میفرمود است علم
أَنَّ اللَّهَ لِلَّهِوُ مَعْصِيَةٌ هَكَذَا فِي شَرْحِ الْبُرْدِ دَوَى الْمُسْتَعْمَى بِالنَّوَى وَأَعْلَمَ أَنَّ السَّمَاءَ الْكَبِيرَ
أَخْتَلَفَ عَمَلًا وَنَا فِي حَقِّهِ هُوَ مَا كَانَ عَلَى سَبِيلِ اللَّهِوُ وَاللَّعِبِ بِمَجْمَعِ الْفَسَاقِ وَشَارِي الْأَعْمَارِ
قَتَا فِي الصَّلَاةِ وَأَتَمَّ مَن سَمِعَ السَّمَاعَ وَهُوَ مَا كَانَ دَائِرَهُ الصَّلَاةُ لَا تَارَهُ الْوَارِدُ وَفَرَاةُ الْفَرَا
فَهُوَ حَلَالٌ لَا خِلَافَ بَيْنَ عَمَلَيْنَا وَكَذَا الرِّضْخُ التَّوَّاجِدُ وَقَدْ وَدَّ فِي ذَلِكَ كَلِمَةُ الْجَبَابِثِ وَفِي
عُمْدَةِ الْفَقْهَاءِ الرِّضْخُ مُبَاحٌ وَفِي الْوَجْهِ سَمَاعٌ أَيْ تَكْدِيرُ الرِّضْخِ وَسَمَاعٌ لَدُنَّ وَكَانَ فِيهِ

جلاجل کینس بحکم و درین باب بسیار احادیث و روایات در مصنفات خود با حضرت
قاضی شامی پانی پتی و حضرت شیخ عبدالحق محقق دهلوی و مولانا جمال محدث و امام غزالی علیهم السلام
نوشته اند بنظر اختصار درین کتاب مندرج نشده است فصل فی بیان المواضع التي یجرم
فیها السماع بعوارض بدانکه سماع حرام می شود به پنج عوارض عارضی در سماع و عارضی در آله
اسماع و عارضی در نظم صوت و عارضی در نفس مستمع یا در مواظبت آن و عارضی در بودن شخص از عوام
خلق عارضی در آنکه آنرا زنی شنود یا از کودکی که در محل شهوت باشد این حرام بود اگر چه کسی را دل بکار
حق تعالی مستغرق بود چون شهوت در اصل آفرینش هست و صورتی نیکو در چشم آید شیطان بجاعت
آن برخیزد و سماع بحکم شهوت بود و سماع از کودکی که در محل فتنه نباشد مباح است و از زنی که زشت
بود مباح نیست چون او را بیند که نظر در زنان بهر صفت که باشد حرام است اما اگر آواز از زپس برده
شود اگر چه نیم فتنه بود حرام باشد و اگر نه مباح بود بدلیل آنکه دو کنیزک در خانه عائشه رضی الله عنها
سرود می گفتند و بی شک رسول صلی الله علیه و سلم آواز ایشان می شنید پس آواز زنان عورت نبود
همچون روی کودکان لیکن نگرستیز در کودکان بشهوت جاسیکه بهم فتنه بود حرام باشد و آواز زنان
همچنین است و این باحوال گردد چه کسی باشد که بر خود ایمین بود و کسی باشد که ترسد و این همچنان بود
که حلال خود را بوسه دادن در ماه رمضان حلال باشد کسی را که از شهوت خود ایمین بود و حرام بود کسی را
که ترسد که شهوت او را در مباشرت افکند یا از انزال ترسد بجز بوسه دادن عارض دوم آنکه با مرد
و رباب و چنگ و بربط و چیزی از رود یا نای حراقی بود که از رود یا نسی آمده است نه بسبب آنکه خوش
باشد که اگر کسی نیز ناخوش و ناسوزون بر ندیم حرام است بسبب آنکه این عادت شراب خوارگان است
و هر چه ایشان مخصوص است حرام کرده اند به تبعیت شراب بان سبب که شراب را بساود دهد
و از روی آن بعبادت ماطبل و شاهین و دق اگر چه در آن جلاجل بود حرام نیست که درین چیز نه
نیامده است فاین چون رود یا نیست که این نه اشعار شراب خوارگان است پس بر این قیاس نتوان
کرد بلکه دق خود در پیش رسول صلی الله علیه و سلم زده اند و فرموده است آنرا زدن در عروسی و بانکه

جلال در افراینده حرام نشود و طبل حاجیان غازیان زدن خود برسم است اما طبل محنتان حرام بود که شاعرا
ایشان است و آن طبعی دراز بود میان باریک هر دو سرهن آماش این اگر سبزو بود و اگر ناسته حرام نیست
که شبانامه عادت بوده است که زده اند و شافعی میگوید دلیل بر آنکه شاهین حلال است آن است که دواز
آن در گوش رسول صلی الله علیه و سلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر رضی الله عنهما گفت گوشتش را
چون دست بدارد و خبره پس خصت و ادن ابن عمر را گوش دارد دلیل آن با مشد که مباح است
اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه و سلم دلیل آنست که او را در آن وقت حالی بوده باشد
شریف و بزرگوار که دانسته باشد که آن آواز او را مستغول کند که سماع اثری دارد و در جنابین شوق
حق سبحانه و تعالی تا نزدیکی رساند کسی را که در عین آن کار نباشد و این بزرگ بود با صافت با حال
که ایشان را خود این حال نبود اما کسی که مدعی کار بود باشد که سماع او را شافل بود و در حق او نقصان بود پس
ناکردن سماع دلیل حرامی نبود که بسیار مباح باشد که از آن است بدارند اما دستوری دادن دلیل مباحی بود
قطعا که آنرا هیچ وجه دیگر نبود عارض سوم آنکه در سرود فحش باشد یا بهجا یا طعن را بل دین چون شعر
روانض که در صحابه گویند یا صفت زنی محروم باشد که صفت زنان پیش مردان گفتن نشاید و این همه
شعر با گفتن و شنیدن حرام بود اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت بود و حدیث
وصال و فراق و آنچه عادت عشاق است گفتن و شنیدن آن حرام نیست و بان حرام گردد که کسی در
اندیشه خود بزنیکه او را دوست دارد یا بر کودکی فرو و آدر و آنگاه اندیشه وی حرام بود اما اگر بزرگ کنیز
خود سماع کند حرام نبود اما صوفیان و کسانی که ایشان بدوستی حق تعالی مشغول و مستغرق باشند و سماع
باز کنند این بیات ایشان از زبان ندارد که ایشان از هر یکی معنی فهم کنند که در خوار حال ایشان باشد
و باشد که از زلف ظلمت کفر فهم خدا را نور و در نور ایمان باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت
الکیت فهم کنند چنانکه شاعر گوید بدیت گفتم شب بزم سر یک حلقه زلفش تا بگویم تفصیل سر چله
برگرم + خندیدم بر سر زلفین که مشکین یک پیچ نه پیچید و غلط کردیم و هم که ازین زلف
سلسله اشکال فهم کنند که سیه خواب که تبصره عقل بان رسد تا سر یک سبوی از جای حضرت آهی

بشناسد یک پیچ که در وی افتد همه شمار با غلط شود و همه عقلا مدعویش شود و چون حدیث شراب
و مستی رود در شعر و ظاهر آن فهم کنند مثلا چون گویند بیت گری دو هزار رطل بپای + تا می خوری
بناسدت شیدائی + آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلم راست نیاید بلکه بدوق راست آید چرا
بسیار حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگوئی و در آن کتب بسیار تصنیف کنی و کاغذ
بسیار در آن سیاه کنی هیچ سود نکند تا بدان صفت نگر دی و آنچه از بستیهای خرابات گویند فهمی گیر
کنند مثلا چون گویند بیت هر کو بخرابات نشد بیدارت + زیرا که خرابات اصول دین +
ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین نیست که این صفت که آباد است
خراب شود تا آنکه ناپدید است و در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود و شرح فهم ایشان می لازم بود چه هر کسی را در خود
نظر خود فهمی گیر باشد و لیکن سبب گفتن این آنست که گروهی از ابلهان و گروهی از مبتدعان بر ایشان تشبیح
میزند که ایشان حدیث صنم و زلف و خال و مستی و خرابات میگویند و می شنوند و این حرام باشد و می پندارند
که این خود حجتی باشد عظیم که گفته اند طعنی عظیم کردند منکر که از حال ایشان خبر ندارند بلکه سماع ایشان خود باشد
که نه بر معنی بیت بود بلکه بر مجرد آواز باشد که از آواز شاهین خود سماع افتد اگر چه هیچ معنی ندارد و ازین بود
که کسانی که تازی ندانند ایشان را بر بستیهای تازی سماع افتد و ابلهان میخندند که او خود این نمی داند سماع چرا
میکند و این البته این مقدار ندانند که شیر تازی نداند و باشد که بسبب حدس و سحر چندان بر او باباگران
بقوت سماع و نشاط آنکه چون بمنزل رسد سماع آخر شود در حال سفید و هلاک شود باید که این آبله باشد جنگ
و مناظره کند که تو تازی نمیدانی این چه نشاط است که در تو پیدا می آید و باشد که از بیت تازی نیز چیزی
فهم کنند که معنی آن بود و لیکن چنانکه ایشان از خیال افتد فهم کنند که مقصود ایشان تفسیر شعر بود و چنانکه
یکی میگفت ما ذاری فی التور لا خیا لکم صوفی را حالت آمد گفتند این حال چرا کردی که خود تو نمیدانی
که او چه میگوید یا نمیدانم میگوید از اریم راست میگوید یا همه را ریم در مانده و در خطیرم سماع
ایشان باشد که چنین بود و هر کار کاری بر دل غلبه گرفت هر چه شنوایان شنود هر چه بیند آن بیند و کسی که
آتش عشق در حق یاور باطل ندیده باشد ایمانی او را معلوم نبود عارض چهارم آنکه شنونده جوان باشد

و شهوت برک غالب بود و دوستی حق تعالی خود شناسد که چه باشد غالب آن بود که چون حدیث زلف و خال صورت نیکو شستود شیطان پای بگردان آورد و در و شهوت او را بجنباند و عشق نیکو رویان در دل او آراسته کند و آن احوال عاشقان که می شنود او را نیز خوش آید و آرزو کنند و در طلب آن ایستند آدمی نیز بطریق عشق بر خیزد و بسیارند از مردان و زنان که جامه صوفیان از رویان کار مشغول شده اند و آنگاه هم عبارات طامات این را عذر برانهند و گویند فلان را سودائی و شوری پذیرفته آمده است و خاشاکی در راه او افتاده است و گویند این عشق و ام حق است و او را در دام کشیده اند گویند دل او را نگاہ داشتن و جمد کردن تا او معشوق خود را بنده چیزی بزرگ است و قوا و کی را طر فی و نیکو خوبی نام کنند و فسق و لواطت را شور و سو نام کنند و باشند که عذر خود گویند که فلان پیر ابقلان گوید که نظری بوده و این همیشه در راه بزرگان افتاده است و این شلواطت است که این شاید بازی است و بشاید نگر بستن خدای روح بود و از این جنس تر بات گویند تا فضیلت خود بچنین پیوده بپوشند و بپوشانند و نگارند که این حرام و فسق است ابا حتی است و خون او مباح است و آنچه از پیران گویند و حکایت کنند که ایشان بگوید کی نگر بستند یا دروغی باشد که میگویند برای عذر خود یا اگر نگر بسته باشد لشبوه نبوده باشد بلکه چنانکه کسی در سببی سرخ نگر و یا در شگوفه نیکو یا باشد که آن پیران نیز خطا افتاده باشد که نه همه پیران معصوم باشند بآنکه پیری خطائی افتد یا برومی معصیتی برود آن معصیت مباح نشود و حکایت و قصه داود علیه السلام برای آن گفته اند تا گمان نبری که هیچکس از چنین صفاتی من شود اگر چه بزرگ بود و آن نوحه و گریستن و توبه وی از آن حکایت کرده اند تا آنرا بجهت نگیری و خود را معذور داری و یک سبب دیگر است لیکن آن نا درست که کس بود که او را در آن حالت که صوفیان را باشد چیزی مانعند و باشند که جواهر ملائک ارواح انبیا ایشان را کشف افند و بمانی و آنگاه آن کشف باشد که بعضی آدمی بود در غایت جمال که مثال لا بد در خور حقیقت معنی بود و چون آن معنی در غایت کمال بود در میان معانی عالم ارواح مثال آن از عالم صورت در غایت جمال باشد و در عرب هیچکس کیو تر از وحیه کلبی نبود و رسول جبرئیل علیه السلام در صورت او و بیوی آنگاه باشد که چیزی از آن کشف افند در صورت

امر وی نیگوید از آن لذتی عظیم باید و چون آنرا حال باز آید آن معنی باز در حجاب شود و وی در طلب آن
 معنی یافت که آن صورت مثال وی بود و باشد که آن معنی باز نیابد نگاه اگر چشم ظاهر و بر صورتی نیگوید
 که با آن مناسبی دارد و آن حالت بر وی تازه شود و آن معنی گم شده را باز یابد و او را از آن و جدی و حالتی
 پدید آید پس و ابا باشد که کسی رغبت نموده باشد در نگاه کردن صورت نیگوید برای باز یافتن این لذت و کسی که
 از این سر را خبر ندارد و چون رغبت او بیند پندار که او هم از آن صفت می نگرد که صفت و نیست که از آن دیگر
 خود خبر ندارد و در جمله کار صوفیان کاری عظیم و با خطر است و بغایت پوشیده است و در هیچ چیز چنان
 غلط راه نیابد که در آن دانیم مقدار اشارت کرده اند تا معلوم شود که ایشان مظلومند که مردم پندارند که
 ایشان هم از این جنس بوده اند که درین درگاه پدید آمده اند و بحقیقت مظلوم آنکس بود که چنین پندارد
 که بخود ظلم کرده باشد که در ایشان تصرف کند تا بداند که آن قیاس کند عارض پنجم اینکه آن شخص از عوام الناس بود
 و غالب نباشد بر وی حب الله تعالی حتی که سماع در حق وی محبوب بود و غالب نباشد بر وی شوق
 حق که سماع در حق وی مخطور بود لیکن مباح کرده شد در حق او مثل سایر انواع لذات مباحه لیکن بشرط
 آنکه همیشه نگیرد و مواظبت بر آن نکند که چنانکه بعضی از گناهان مغیره است چون بسیار شود و بدتر چنانکه
 رسد بعضی از چیزها مباح است بشرط آنکه گاه گاه بود و اندک چون بسیار شود حرام بود چه زنگیان
 یکبار در مسجد بازی کردند و رسول صلی الله علیه و سلم منع نکرد و اگر مسجد را بازیگاه ساختندی منع کردی
 و عاشر رضی الله عنهما از نظارت منع نکرد و اگر کسی همیشه با ایشان میگرد و همیشه گیرد و انا باشد و مزاح
 کردن گاه گاه مباح است ولیکن اگر کسی بعاوت گیرد مسخره باشد و شاید و نظیر آن استحسنان خال بر خند
 و اگر ذرا گیرد و خیال در جوار هر آینه قبیح گرداند و اگر حسن قبیح میگرد و بسبب کثرت پس نیست هر چه که خوش بود
 کثیر آن نیست هر مباح که مباح بود و کثیر آن بلکه خبر مباح است و استگسار از آن حرام است پس این مباح
 مثل سایر مناجات است اگر کوئی تحقیق بر وی شد صدق این کلام بطرف آنکه سماع مباح است
 در بعضی احوال نه بعضی دیگر پس چرا مطلق داشتی و لا قول یا باحت را چه اطلاق قول در بعضی بلا یا نعم
 مختلف و خطا است گوئیم این غلط است چه اطلاق تمتع نمی شود مگر جهت تفصیلی که ناشی میگردد از تحلیل آنچه

درو نظر است مانچه ناشی میگردد از احوال عارضه که متصل است بآن از خارج پس منع نمی کند اطلاق
 را آیا نه بینی که هرگاه سوال کرده می شویم از غسل آیا حلال است یا نه میگوئیم علی الاطلاق که آن حلال است
 با اینکه آن حرام است بر محرومی که ضرری یا بد از آن فرگاه سوال کرده می شویم از حریمی گوئیم که آن حرام
 است با آنکه حلال است شرب آب که کسی که بگلوی آن طعام در ماند و قتیکه نیاید غلظت را لیکن خمر بحیثیت
 اینکه خمر است حرام است و مباح کرده نشد مگر بعارض حاجت و غسل بحیثیت اینکه غسل است حلال
 است و حرام کرده نشد مگر بعارض ضرر و هر چه بود بسبب عارض التفات کرده نمی سود بطرف و
 چه بیع حلال است و حرام می شود بعارض وقوع در وقت ندارد و جمیع سماع از جمله مباحات
 است بحیثیت اینکه آن سماع صوت طیب موزون مغموم المعنی است و نیست تحریم آن مگر بعارض
 خارج از حقیقت ذات آن فقط - فصل فی آثار السماع و آدابیه بدانکه اول در چه سماع فهم
 مسموع و تنزیل آن بر معنی است که واقع شود در سماع را پس شمره میدهند فهم و بعد را و شمره میدهند
 و بعد حرکت جوارح را پس باید که نظر کرده شود در مقامات ثلثه مقام اول در فهم است و آن مختلف میشود
 باختلاف احوال مستمع و مرستمع را چهار احوال است حالت اولی آنکه سماع او بجز و طبع بود ای خطی نبود
 مراد در سماع مگر استلزام اذ الحان و لغات و این مباح است و این اخس رتب سماع است چه شتر مراد را شریک
 است در معنی و همچنین سایر که بهای کم بلکه استعدا نمیکند این وق مگر حیوة را پس مر بر حیوان است نوع ملذذ
 باصوات طیبه حالت ثانیة اینکه سماع کند لغفهم لیکن نازل کند آنرا بر صورت مخلوقی معین یا غیر معین
 و این قسم سماع سماع شباب و ارباب شهوت است و می بود تنزیل ایشان مر مسموع را حسب شهوات
 ایشان مقتضای احوال ایشان این حالت غلبت از آن است که تخلف کرده شود و در آن مکرر بیان خست
 آن نمی کردن از آن حالت ثالثه اینکه نازل کند مسموع را بر احوال نفس خود در معامله وی براس
 خدا تعالی و تعلق احوال و مرتبه و در مکن و مرتبه در تعذر و این سماع مریدان است خصوصاً مبتدیان
 حالت رابعه سماع کسی که مجاوزت کرد احوال و مقامات را پس غایب شد از فهم ماسوائه تعالی حتی که
 غایب شد از نفس خود و احوال و معاملات خود پس بدانکه حالت ثالثه حالت مرید بود که در

در طلب سلوک راه خود احوال مختلف باشد از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و آثار رد و بکلی
 دل و آن فرو گرفته باشد چون سختی شنود که در آن حدیث عقاب قبول و رد و وصل و بجز و قرب و بعد و رضا
 و سقوط و امید و نومیدی و خوف و امن و قیام و سستی و سجدی و صصال و اندوه و فراق بود
 و آنچه باین مانند احوال خود تنزیل کند و آنچه در بطریق باشد از دفعه گیر و احوال مختلف در یکدیگر آید و او را
 در آن اندیشهها مختلف افتد و اگر قاعده علم و اعتقاد او محکم نباشد باشد که اندیشهها افتد و او را سماع
 که آن کفر بود که در شان حق تعالی چیزی سماع فهم کند که آن محال بود چنانکه مثلاً این بیت شنود +
 بیست ناول نیست میل بدان میل کجاست + و امر و زملو گشتن از سحر چر است +
 هر یک که او را بدایتی تیز در روان بوده باشد و آنگاه ضعیف تر شده پذیرد که حق تعالی را عسایتی و میل
 با او بوده است اکنون بگردید این تغیر در شان حقیقی فهم کند این کفر بود بلکه باید که بداند تغیر را بحق
 راه نبود که او تغیر نیست و باید که بداند که صفت او بگردید تا آن معنی که کشاده بود در حجاب
 شد اما از آن جانب خود هر گز منع و حجاب ملال نباشد بلکه در گاه کشاده است بمثل چون قناب که نور آن مبدل
 است مگر کسی که در پس یواری رود و آنان در حجاب افتد آنگاه تغیر در وی پیدا آمده باشد در آفتاب
 پس باید که میگوید بیست خورشید بر آمدی نگارین ریست + بر بنده اگر تابا زاد بپرست + و باید که حواله
 حجاب باد و بار خود کند و بتقصیری که از وی افتد باشد بحق تعالی و مقصود از پیش آنست که باید که هر چه نقص و
 تغیر است در حق خود نفس و فهم کند و هر چه جمال و جلال وجود است در شان حق تعالی فهم کند اگر این
 سرمایه ندارد از علم و در کفر افتد و نداند باین سبب است که خطر سماع در دوستی حقیقی عظیم بود و اما
 راجعه حالت آن شخص بود که از درجه مبدل گذشته باشد و احوال و مقامات باز پس کرده باشد و نهایت آن حال
 رسیده باشد که آنرا فنا نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه جز حق تعالی بود و توحید و یگانگی گویند
 چون بحق اضافت کنند و سماع انیکس بر سبیل فهم معنی بود بلکه چون سماع بوی رسد آن نیستی و یگانگی
 بروی تازه بشود و بکلی از خود غائب شود و ازین عالم بجز گردد و باشد که اگر بمثل در آتش افتد بجز بود چنانکه
 شیخ ابوالحسن نوری در سماع بجائی درودیر که فی کشته بودند در دوده بودند و همه پایش می برید و وی بخیر

و سماع این تمام تر بود و اسماع مریدان بصفت بشریت آمیخته باشد و این آن بود که او از خود بجای بازستاند
چنانکه آن زمان که یوسف علیه السلام را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را بر پدید و باید که این شی را
انکار نکنی و گوئی که من اوری بنیم چگونه نیست شده است چاونه آنست که قومی بینی که این شخص است و چون
بمیردیم می بینی و می نیست شده پس حقیقت و آن معنی لطیف است که محل معرفت است چون معرفت
بهمه چیز از وی غائب شده همه در حق وی نیست شد و چون از خود نیز بجز شد خود در حق خود نیست شد و چون
جز حق تعالی و ذکر حق تعالی هیچ مانند چه غالی بود رفت آنچه باقی است ماند و بس معنی یگانگی این بود که چون جز حق را نبیند
گوید که همه خود است و من نیم یا گوید که من خود و نیم و گوید پس از اینجا غلط کرده اند و این معنی را بجلول میگویند که او اند
و گوید پس با اتحاد و این همچنان بود که کسی که هرگز آئینه ندیده باشد در آن نگرود صورت خود بنی پذیرد که وی آئینه
فرد آمده یا بنی پذیرد که آن صورت خود صورت آئینه است که صفت آئینه خود آنست که سرخ و سفید
شود اگر بنی پذیرد که در آئینه فرد آمد این جلول بود و اگر بنی پذیرد که آئینه خود صورت او باشد این اتحاد بود و هر دو
غلط باشد بلکه هرگز آئینه صورت نشود و صورت آئینه نگیرد و لیکن چنان نماید و چنین بنی پذیرد کسی که کار با تمام
تشناخته بود و شرح این در چنین کتاب شوار توان گفت که عالم این دراز است و ما شرح این در کتاب
احیا گفته ایم مقام دوم چون از فهم فارغ شد حال است که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافتن بود و معنی
آنست که حالتی یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست و در دست
آنست که از یک نوع بود بلکه انواع بسیار باشد اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال یکی از جنس کاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی از آن غائب شود و او را چون مستی گردانند و آن صفت گاه شوق بود و گاه غم
و گاه آتش عشق بود و گاه طلب گاه اندوهی بود و گاه حسرتی و اقسام این بسیار است اما چون آتش
در دل غالب شود و در آن بد باغ رسد و حواس او را غلبه کند تا ندیند و نشنود و چون خفته و اگر بنید و شنود
از آن غائب غافل بود و چون مست نوع دیگر کاشفات است که چیز را نمودن گیر و از آنچه صوفیان را
بود بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع در آن از آن مجرب است که دل را صافی کند چون آئینه
باشد که گردان شسته بود و پاک کند از آن گرد و تا صورت در آن پدید آید و هر چه ازین معنی در عبارت اولان

علمی باشد و قیاسی مثالی و حقیقت آن جز آنکس معلوم نبود که بآن سیده باشد آنگاه هر کسی اقدامگاه
خود معلوم بود و اگر تصرف در دیگری کند قیاسی قهنگاه خود کند و هر چه قیاس بود از ورق علم بود نه از ورق
ذوق اما این مقدار گفته آمد تا کسانیکه ایشان را این حال بدوق نباشد باری یاد کنند و انکار نکنند
که انکار ایشان از این دارد و سخت است بلکه کسی بود که بنظر او هر چه در کفیه او نباشد و خزان ملکوت هم نبود و البته تر از وی کسی بود
که خود را معتق می کرد و از باد شاهی اندوگودید و خود به سیده هم و همه را گشت و هر چه را خود نیست همه انکار از این دو نوع
ابلی خیزد و بداند که باشد که وجد تکلف بود و آن بن نفاق بود و اگر آنکه تکلف اسباب آن را در دل می آورد تا باشد
که حقیقت وجد پیدا آید و در خجاست که چون قرآن شنوید بگریزید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید
یعنی آن است که تکلف اسباب عز و دل آورد و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت او کند سوال اگر گوی چنان است
این قوم را که ظاهر نمی شود وجد ایشان وقت سماع قرآن آن کلام الله تعالی است و ظاهر میشود بر غنا
و آن کلام شعراست پس اگر بودی آن وجد حق از لطف خدا تعالی و نبودی باطل از غرور شیطان
هر آینه قرآن باین دلی بودی از غنا گویم وجد حق آنست که ناشی شود از فرط حبس و تعالی و صدق
از دست آن شوق بسوی تعالی آن بر اینگونه میشود و سماع قرآن نیز و آنچه بر اینگونه نشود و سماع
قرآن نیست که حب خلق و عشق مخلوق و دلالت میکند برین قول و تعالی اکبر که الله تَعَالَى
الْقُلُوبُ وَ قَوْلُ وَ تَعَالَى مَثَانِي تَشْعُرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ
جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ هِرَاجَةٌ يَأْتِيهِ شَوْعُ عَقِيبِ سَمَاعٍ لِسَبَبِ سَمَاعٍ وَ نَفْسِ آن
و وجد است پس طمانینت و اشتهار و خشیت و این قلب است که آن وجد است و تحقیق فرمود الله تعالی
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ رَجَلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ فرمود الله تعالی لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا
الْقُرْآنَ عَلَى الْجِبَلِ لَوَ أَنَّهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ پس جبل و خشوع و جبه
است من قبیل حوال اگر چه نیست من قبیل مکاشفات لیکن گاهی میشود سبب مکاشفات
و تنبیها و از این جهت فرمود صلی الله علیه و سلم رَبُّنَا الْفُؤَادَ بِأَصْوَاتِهِمْ وَ فرمود بر ابوی
اشعری کَعْدَاؤِي مِزْمَارًا مِنْ مِزَامِ لِرَأْسِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اما مکایات و الیه رسید

ظا هر شب برابر باب قلوب و جود وقت سماع قرآن پس کثیرست پس نقل و کمالی الله علیه و سلم تسبیح
سُورَةُ هُودٍ و اخوات آن خبرست از وجزیرا که شیب حاصل بشود از خزن و خوف آن و جدت
در روایت کرده شد که ابن مسعود رضی الله عنه قرات کرد بر رسول الله صلی الله علیه و سلم سوره ناس را پس
و قتی که بنشیند بسو قتل و یقیناً کفایت اذ اجننا من کل امة یسبیه و جنتنا بک عسلا
هؤلاء شهیدان فرمود و حسبک و بود هر دو چشم وی سیلان میکرد و اشک بار او در روایتی بدستیک
نبی صلی الله علیه و سلم قرات کرد این آیت را یا قرات کرده شد نزدیک و اِنَّ لَدَیْنَا اَنْکَادًا وَ جَعَلْنَا
قَطْعًا مَا دَاغُصْتَ وَاَعَا اَبَا الْیَمَاءِ پس خروشید و در روایت بدستیک وی صلی الله علیه و سلم قرات کرد
اِنَّ لَعْنَهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُ لَکَ پس بگریست بود علیه السلام و قتی که میگذاشت بآیت رحمت
و عا میفرمود و استبشار میکرد و استبشار و جدت و تحقیق متا فرمود و الله تعالی بر این حدیث
قرآن پس فرمود وَاِذَا سَمِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُولِ تَرَى اَعْيُنُهُمْ تَفْقِصُ مِنَ الدَّمْعِ
یَمَاحَرُ فَوْمِنَ الْحَقِّ و روایت کرده شد بدستیک رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که نماز بخواند و میگوید که
را جوش بودی مانند جوش دیگر من را هر چه نقل کرده شد از وجوب سبب آن از صحابه و تابعین پس کثیر
است بعضی از ایشان کسی است که بخورشید بعضی از ایشان کسی است که بگریست بعضی از ایشان کسی است
که غش آمد بر سر و بعضی از ایشان کسی است که بر دو غشیت خود دست آورده شد که زرار بن ابی اوفی
و بود از تابعین بامت میگردیدان او تر پس قرات کرد فَاِذَا الْفَرْقِ النَّافُورِ پس خروشید و بود
در محراب خود حمد الله و شنید عمر رضی الله عنه مردی را که قرات میکرد اِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ لَوَاقِعٌ
مَا لَکُمْ مِنْ دَافِعٍ پس آن را ز کرد و از کردنی و افتاد در حالیکه غش آمده بود بر وی پس برداشته شد
بسو کاه و پس همیشه مانند بعضی سخا خود گمراه و بود ابو جریر از تابعین قرات کرد بر وصاح و بود
پس شوق کرد و بر دو شنید شافعی و قاری را که قرات میکرد هَذَا یَوْمٌ لَا یَنْطِقُونَ وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ
فَیَعْتَدِ زُؤَنٌ پس غش آمد بر دو شنید علی بن الفضل قاری را که قرات میکرد یَوْمَ یَقُومُ لِلنَّاسِ
رَبُّ الْعَالَمِیْنَ پس افتاد در حالیکه غش آمده بود پس گفت فیض فی الله لَکَ مَا لَکَ عَنْ هَذِهِ

و همچنین نقل کرده شد از جماعه از افاضیان و همچنین طائفه صوفی پس تحقیق بود شبی در مسجد خود شبی در رمضان
و وی غار منور را خلف امام خود پیش از آن کرده و نام داشت شَدْنَا لَنَّهُ هَبْنِ بِالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ
آواز کرد و شبی آواز کرد و گمان کرد مردمان که تحقیق طایرین نمود روح او و زو شد نساکه او و بلرزه آمد گوشها
شاد او بود که میگفت بمثل هذا يخاطب الاحباب تردید میکرد این ابرار بار و گفت جوید فل شمس
بر سر سقط پس در پیش از مردی را که غش آمده بود بر و پس گفت مرا این مرد است تحقیق سماع کرد
ایستاد قرآن پس غش آمد و گفتم بخوانید بر و آن آیت البعینا پس خوانده شد پس ناله کرد و گفت
از کجا گفتم این گفتیم و دیدم ایستاد و بنا علیه السلام که بود و نایابی او از بر الخلق پس سبب مخلوق میناشد و
اگر بودی نایابی او از بر اسمی بر نایابی شما از برای مخلوق پس سخن است این سخن او اشاره میکند بسو
انچه گفت از اجنبی قول شاعری است و کاس شربت علی لذة و اخیری تدایت منجاها و گفت
بعض صوفیه بودند که قرائت میکردم شبی این آیت لا کُلُّ نَفْسٍ خَالِقَةٌ لِّمَوْتٍ پس شروع کرد و میزد
از پس نگاه باقی آواز داد و بخت بند زد و میگفت این آیت را تحقیق قتل کردی تو چهار نفر را بر جن که میفرستند
سر بر آید خود با بسو آسمان و زمینیا مخلوق شدند و گفت ابوعلی المغازله می شبی را بسا اوقات راه می برد
و گوش من آید از کتاب الله تعالی پس سکشیدم را بطرف اعراض از دنیا پس جمع میکردم بسو احوال
خود و بسو مردمان پس بختی نام بران حالت گفت آنچه یاد یافت و در گوش تو از قرآن پس کشید ترا بسبب
آن بطرف خود پس آن عطش است از جانب و بر تو و لطف است از جانب و با تو و قیام را در اثر بسو نفس
تو آن شفقت است از جانب و بی تو زیرا که صلاح نیست ترا اگر تبرای از حوال قوت و تو حجه بسوی و
و شنیدم و از اهل تصوف قاضی را که قرائت میکرد یا اَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي اِلَى
رَبِّكِ رَاضِيَةً قَرَّةً ضَيِّقَةً پس استعاده کرد و آنرا قاری و گفت که اَقُولُ لَهَا ارْجِعِي وَلَيْسَ بِجَزْءٍ
و بوجد آمده و آواز کرد و آواز کرد و این بیرون آمد روح و شنید بکین معاذ قاری را که قرائت میکرد و آنرا
یوسف الاثری نقل کرده پس با اضطراب مدسپس و از کرد و از رحم من اندر تو و لم یقبل لیک بعد
الا نذار بطاعتك بعد از آن مثل مدبر و تو و ابراهیم بن ادهم چون می شنید کسی را که قرائت میکند

اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ مضطرب میشد وصال محضی که بود که بارز می آمد و حکایت کرده شد از محمد
 بن یحیی گفت بود که در غیب میگردید و در فرات پس گذشت نزد یک مردی بر کنار نه فرات که قرات
 میکرد و اشعار و الیوه ایها الجوهرون پس همیشه بود آن مرد که اضطراب میکرد حتی که غرق شد و بمرد
 و فرموده شد بدین سبب که سلمان فارسی دید جوایز را که قرات میکرد و پس آن مرد را آیت پس حکایت
 پس دست داشت آنرا سلمان و گم کرد آن را پس سوال کرد از حال وی گفته شد مراد لاکوی مرغی
 پس آن مرغ و برای عبادت پس آن وقت و در موت بود و گفت یا ابا عبد الله اریک تله القشعیر الی
 کانت لی فانها اتلتی فی احسن رة فاخبر تخان الله غفر له بها کل ذنب و باجملة خالی بناسه
 صا قلبه و وجود وقت سماع قرآن پس اگر قرآن تاثیر نکند در مطلقا پس شال آن کمال الذوی
 یغنی عالا یسمعه الادعاء و نداء صوته بکرمه و یفهمه لا یعقلون بلکه صا قلبه تاثیر میکند
 در کل کلام حکمت که میشنود از آن گفت جعفر خلیفه داخل شد مردان اهل فرسان بر سید الطائفة جنید
 و نزدیک و جماعتی بدو پس گفت جنید کدام وقت باز بر تو نزدیک بعد ما دو اتم او گفت بعضی شمع
 و تکیه داخل شود و درستان را و قید کرد و بدو قید گفت جنید نیست این از نشان تو پس پیش آن مرد آمد
 و گفت هرگاه متحقق شود که وی مخلوق است پس آن را که در آن مرد آوار کردی و در سوال اگر گوی پس اگر با
 سماع قرآن مفید و در پس چه حال است ایشان را که جمعی میشوند بر سماع غنا از توالان و نقاریان پس باید
 که بود اجتماع ایشان و تواجده ایشان در ضلوع قرآن نه در خلق مغنیان و باید که طلب کرد و شود وقت هر
 اجتماع و هر دعوت قایل از توالی را چه کلام الله تعالی لا محاله افضل است از غنا گوئیم بلکه غنا است
 از سوره و بعد از قرآن به هفت وجه و چهار اول آنکه آیات قرآن هر کمال عاقلان مناسب ندارد
 که در آن قصه کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار است چه قرآن شفا می دهد صفاق
 خلق است و چون قلمی مثل آیت میراث هر خواند که ما در آن میراث شمس یک سنجوهر را
 نیمه یا آنکه زنی را که شوهر بمیرد و چهار ماه و ده روز عدت باید داشت انما الین آتش عشق را نیز گویند
 اگر کسیکه بغایت عاشق بود و از هر چیز از او را سماعی باشد اگر چه از مقصود او بود و آنچنان نادر است

چند دوم آنکه بیشتر قرآن یاد دارند و بسیار خوانده باشند و هر چه بسیار شنوده آید آگاهی فرا دل ندرت بیشتر
احوال تابعی که کسی دل یار شنود و بران حال کند بار دوم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت قرآن
نو بر نو توان خواند و در روزگار رسول صلی الله علیه و سلم چون اعراب می آمدند و قرآن تازه میشنیدند
میگرفتند و احوال بر ایشان پیدای آمد آتو بکر رضی الله عنه گفت کنا کما کنتم تُعَرِّقُست قلوبنا
گفت مایه ز همچون شما بودیم اکنون دل با سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خوف کرد پس هر چه
تازه بود اثر آن بیش باشد و برای این بود که عمر رضی الله عنه حاج را فرمود می تازه و بیشتر بخود
باز روند و گفتی ترسم که چون خوی با کعبه کنند حرمت آن از دل ایشان برود و وجه سوم اینکه مرد زن کلام
را بدو ق شعر تا غیر نیست در نفس پس نیست صوت موزون طیب باشد صوت طیبی که موزون نیست
و یا فیه نمی شود و وزن نکرد و شعر نه در آیات و اگر زحمت کند مغنی و بیاتی که میخواند آنرا یا سخن کند یا مائل شود
انصد آن طریق در سخن هر آئینه مضطرب شود قلب متبع و باطل شود و جد و سماع او و نفرت کند طبع او
بر کلام مناسب چون نفرت کند طبع مضطرب شود قلب متشوش گردد پس زن زین وقت مؤثر است
و ازین جهت طلب کرده شد شعر را وجه چهارم آنکه بیشتر و لها حرکت نکنند تا او را با کمان و زن مجانبه
و بر این است که بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد چون موزون با کمان بود آگاه و در سماع
و بر اثری دیگر و اردو قرآن نشاید که در کمان آنگند و بردستان راست کنند و در آن تصرف کنند
و چون کمان بود سخن مجرد مانند آتش گرم بود که بان برافروزد و وجه پنجم آنکه کمان را نیز مد باید و ادب آگاه
دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصص و طبل و شاپور غیر آن این صورت هنر اردو و قرآن عین جد
آنرا اصیانت باید کرد و آنکه با چنین یار کنند که در چشم عوام آنرا صورت هنر بود چنانکه رسول صلی الله
علیه و سلم در خانه بیع بنت معوذ بود و کنیزکان و دف نیز دند و سرود میگفتند چون او را دیدند زن آگاه
بشعر گفتی گرفتند خاموش بشدیم همانا میگفتید میگویند چه خاک و عین جد بود و درون گفتی که گفتو
هنر دارد و نشاید و وجه ششم آنکه هر کس را که حالتی باشد و حریص بود و آنکه بیته شود موافق حال خود
چون موافق نبود آنرا کاه باشد و شاید که گویایین مگو و دیگر مگو و نشاید بقرآن را در آن معرض آید

که از آن کرامت آید و باشد که همه تها موافق هر کس نبود و اگر شبیه موافق او نباشد بروی حال خود
 کنی چه واجب نیست که از شعر آن هم کند که شاعر خواسته است اما قرآن را نشانید که تنزیل کند بر اندیشه
 خود از معنی قرآن بگردانند پس سبب اختیار شایخ قوال باین بوده است که گفته آمد و حاصل این
 معانی بدو سبب بانند یکی ضعف شنونده و دیگر بزرگی داشتن حرمت قرآن تا در آن صرف اندیشه
 نافذ آید و چه جفتم ذکر کرد و آنرا بوضوح طوس با عتدال از آن پس گفت قرآن کلام الله است و صفاتی
 از صفات و حیاتی آن حق است طاقت ندارد آنرا بشریت چه آن غیر مخلوق پس طاقت ندارد آن صفاتی
 مخلوقه و اگر کشف کرده شود بر آفتاب با ذره از معنی او و بهیبت او هر آنکه منقطع و بدیهه شود
 و امکان طبعی مناسب است هر طبع را نسبت آن نسبت خطوط است نسبت حقوق و شعر نسبت
 آن نسبت خطوط است پس هر گاه معلق کرده شود امکان اصوات را با آنچه در ابیات است از اشارت
 و لطائف مشاکل گردد و بعضی آن را بعضی دیگر را پس باشد قریب بسوی خطوط و خفیف تر بر قلوب
 برای مشاکلت مخلوق و مخلوق را پس ما و امیک بشریت باقی است و با ابی صفات و خطوط ما ملتزم بودیم
 متعم کنیم با نفحات شجیه و اصل طبع پس انبساط ما برای مشاهده بقای این خطوط بسوی قصیده با
 او است از انبساط ما بسوی کلام الله تعالی که صفت وی و کلام وی است که از وی بدین
 کرد و بطرف و جوع خواهد کرد این حاصل مقصود است از کلام و با عتدال روی فقط مقام سوم
 در سماع حرکت و قصه جامه دیدن است هر چه در آن مغلوب بود و اختیار باشد یا با خود بود و هر چه
 کند تا بمر و مان نماید که او محال است و نباشد حرام بود که این عین اتفاق باشد با الهام نصیر با و
 گفت من بگویم که این قوم چون سماع مشغول باشند بهتر از آنکه بغیبت ابو عمر بن نجید گفت اگر سی سال
 غیبت کند بهتر از آنکه در سماع حالتی نمایند بدروغ و بدانکه کمالترین کسی باشد که سماع میشنود و ساز
 باشد که بر ظاهر و پیدایند و قوت او چنان بود که خود را نگاه تواند داشت که آن حرکت با انگشت
 و گردید و ضعف بود و لیکن چنین قوت کمتر بود و بهمان معنی آنکه ابو بکر رضی الله عنه گفت کما حکما کتبتم ثم
 قست قلوبنا آن بود که قوت قلوبنا بی سخرت یعقوت شد که طاقت آن داریم که خود را نگاه داریم

و آنکه خود را گاه نتوان داشت باید که تاب ضرورت نرسد نمود را نگاه دارد و ظاهر نگردد و اندر چه صفت
 جند بود چون سماع بشنید با ناک کردی جندیه گفت اگر دیگر چنین کنی در صحبت من بشکایت پس از صبر میکرد
 تا بعد عظیم سید یک و نه خود را نگاه داشت آخر یک با ناک بزد و شکست بشکافت و فرمان یافت اما اگر کسی از
 خود حالتی اظهار نکند و قصص کند یا بتکلف خود را بگریستین آورد آن را بدو چه رقص صباح است
 که رنگیان در سحر رقص میکردند و عائشه رضی الله عنهما نظارت رفت و رسول صلی الله علیه و سلم
 با علی رضی الله عنه گفت که تو از منی بمن این نوعی را از شادی این قصص کرد و چند بار پائے بر زمین زد
 چنانکه عادت عرب باشد که در شادی و نشاط کنند و با جعفر رضی الله عنه گفت تو بمن مانع نخلی او
 نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه رضی الله عنه را گفت تو برادر و مولای مانی از شادی رقص کرد
 پس کسی میگویی که این حرام است خطا میکند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و باز نیز حرام است
 و کسی که آن سبب کند آن حال که در دال و پیلامی آید قومی تر شود آن خود و محمود بود اما جامه دریدن
 باختیار نشاید که این منافع کردن مال بود لیکن چون مغلوب باشد روا بود هر چند که جامه باختیار روا
 و لیکن باشد که در آن اختیار و مضطرب بود که چنان شود که اگر خواهی که ننگ نتواند که ناله بیمار اگر چه باختیار
 بود و لیکن اگر نخواهد که ننگ نتواند نه هر چه بار اوت و قصد بود آدس دست از آن تواند داشت
 همه وقت و چون چنین مغلوب بود یا خود نمود اما آنکه صوفیه جامه خرقه کنند یا اختیار و پارها قسمت کنند
 اگر چه اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که پارس نیز پاره کنند تا پیراهن و زنند و لیکن
 ضائع نکنند و بر مقصود پاره کنند و ابا باشد چنین چون پارها چهار سو کنند بر آن غرض ما هر چه
 از آن نصیب بود و بر سجاده و مرقع و در زنده و ابا باشد که اگر کسی ثانی که پارس چهار صد پاره کند و هر پاره
 بدویش و به بیل بود چون هر پاره چنان بود که کاری آید آداب سماع بدانکه در سماع سه چیز نگاه
 باید داشت زمان مکان اخوان چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتیکه دلما بشنوی
 بوسماع بیفاده باشد اما مکان چون راه که در سه باشد یا جائے تاریک ناخوش یا خانه ظالمی باشد
 همه وقت شولیده شود اما اخوان آن بود که هر گاه حاضر بود اهل سماع باشد که اگر سنگیری از اهل دنیا

یا قاری که منکر سماع باشد یا مشکفی حاضر بود که وی تکلف بر زبان حال در قص کند یا قومی از اهل غفلت
حاضر باشند که ایشان سماع بر اندیشه باطل کنند یا بحدیث پیوسته مشغول باشند و بهر جامی نگردد و بهر غفلت
یا قومی از زنان بنظارت باشند و در میان قوم جوانان باشد که از اندیشه دیگر خالی نباشند چنانچه سماع
بکاری نیاید و این معنی آنست که چنانچه گفته که در سماع زمان مکان اخوان شمر طست آمانست چنانکه
زنان جوان بنظارت آیند و مردمان جوان یا باشند از اهل غفلت که شہوت برایشان غالب بود
حرام باشد چه سماع درین وقت آتش شہوت تیز کند از هر دو جانب هر کسی بشہوت بجائی نگرند و باشد
که نیز بدلی و خیمه گردد و آن تخم بسیار فسق و فساد شود و هرگز چنین سماع نباید کرد پس چون کسی که
اهل سماع باشند و سماع نشینند و آب نیست که همه سر و پیشان بکنند و در یک یگر نگرند و هر کسی بکلی خود
بآن دهد و در میان سخی گویند آب بخورند و از جوانب نگرند و دست و سر بچپانند و بکف پیچ حرکت
کنند بلکه چنانکه در تشہ نماز نشینند و آب بشنینند و همه دل با حق دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح
پیدا یازد و غیبت بسبب سماع و خود را نگاہ دارند تا با اختیار بر بخیزند و حرکت کنند و چون کسی بسبب
اعلیات و جذبات و بای سماع موافقت کنند و اگر کسی را دستا بجهت همه مستان بنند و این همه اگر چه بدعت
است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند و لیکن نه هر چه بدعت بود نشاید که بسیار بدعت نیکو باشد
که شافع و سیکو بدعت و تراویح وضع امیر المومنین عمر است و این بدعتی نیکوست پس بدعتی
که در مومستان بود که مخالف سنتی باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن شرع محمودست
و هر قومی را عادت باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخلی بود و رسول صلی اللہ علیہ
وسلم گفته خاتی الناس باخلاصه با هر کسی زندگانی ز رفیق عادت و خوگویی کن چون
این قوم باین موافقت شاد شوند و این موافقت ناکردن متوشش شوند موافقت ایشان پسندت
بود و صحابه از بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم برخاستند و می کردی آنها کاره بود اما چون جلال
عادت شد و از برخاستن متوشش شوند بر خاستن بر او دل خوشی ایشان می بود که عادت عیوب
دیگر است عادت عجم دیگر و اللہ تعالی اعلم تعریف توصیف سماع و بیان تاثیر و فضائل آن لا تعذر لا محذور

است مجال زبان منطقه کو کہ اندکے از بسیار و یکے از ہزارش بمعرض قبیان درون تواند اما
بر کشید خطوط و نظمین لوب رباب سماع کاتش شوق و ذوق ایمان با سماع نغمات و آوا
مشتعل میشود و دلما چون موم میگردد و شمع از جمال موسیقی و سماع درین کتاب جگر و دہن میشود
کما فی تذکرہ عرآة انجیال کہ از مؤلف افسح زبان شیر خان بن محمد امجد خان
لودی نور اللہ مرقدہ است

اشعار

نے بزم با قلقل شیشه ات
باسحان داؤد سے آریم زور
قیامت رقم ساز لوح ہواست
محال ست چون سنگ خندیش
چو دل آب شد مدعا حاصل ست

بیاساقی ای دلبری پیشه ات
کہ ماہم بر آریم ازین پردہ شو
درین نشا دل سخت جادو نواست
ولیکن بجز آب گردید نش
گل نعمتہ نگ گذاردل ست

بیاید انت کہ موسیقی لفظ سریانی ست مودر اصطلاح آنطائفہ ہوا کہ گویند وسیع معنی گرہ
آمدہ یعنی صاحبین فن گرہ برہو امیر مذاکرہ در تعریف و توصیف این علم غامض دست زبان دان
نظور پاس امر شریعت بے ادبی ست لما تجزیر بعضی روایات صوفیہ بطریق نقل سے پروازند
اکثر سے ارتقاات برانند کہ در ابتدا سے آفرینش روح لطیف بصحبت جسم کثیف تن دریندا و حل
اقامت درین دامگاہ ظلمانی تنگشا و تا آنکہ آہنگ لکشامی روان پرواز پرودہ غیبیت سیح
وی رسید و روح آن صمد کبے کیف را بجنسیت فرار گرفته صحبت بدن قبول فرمودہ بر تقدیر خود
این قول باید کہ تعلق روح با صوت مرغوب از تعلق بدن مقدم باشد و ایضا خبر روایات صحیحہ در
معتبر مثل کشف المحجوب کیمیای سعادت مذکور ست کہ نوبتی حضرت خاتم الانبیا صلوات اللہ علیہ
علیہ رخزودہ بفتح و فیروزی بحدیثہ طہرہ تشریف آوردند و زنان مطربہ زندگیاں بنا بر بندہ کہ خود ہا
مقرر کردہ بودند در عین مسی بگفتن سرود و دف زندان پاکوفتن شروع کردند بغیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

بعائنه صدیقه رضی الله عنهما فرمودند بخواجه که تماشا کنی گفت آری پس آنحضرت بر سر و روانه آمدند
و صدیقه از عقب مسجد پنج بروش مبارک بنهاد و تماشا میکرد و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
ببینی شد گفت نه و تا سه نوبتین سخن تکرار یافت نوبت سوم گفت بپسندیدین حال عمر فاروق رضی الله
عنه رسید و چون بستی آنها را بر اندزدان مطرب بگریختند چنانکه چادر از سرها بعضی افتاد و بی سر شدند پیغمبر
علیه السلام فرمود که ان الشیطان یفر من ظل عمر و گویند و حدیث واقع شد السماع مع عواج
الاولیاء مخصوص علی انفسهم و الله اعلم بصلی الله علیه و آله حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا
قدس سره بارها میفرمود که ما در روز نیاق نداک است بر بکه در تنگ پور بگریختن رسید بوی
و آنصورتی مشاهد میشد که گویا دیر و زده بوده بلکه آنروز را هنوز نشیناده است و در رساله
تخریج العوارف که در زمره اهل تحقیق اعتبار تمام دارند مذکور است که هر کس آواز خوش لذت یابند ایشان آنست
که دلش مرده است یا سمع باطنش باطل شده اند **اِنَّكَ لَا تَسْمَعُ اَمْرًا وَّلَا تَسْمَعُ الصَّغَرَ الدَّعَاءَ وَاَنْتُمْ**
عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُوْنَ و وصف حال انظار است و فی شافعی رضی الله عنه در یک میگذشت یک با او همراه
بود و بجا رسید که قوالی نغمه بخواند بایستاد و با آن رفیق گفت تو ازین سماع در خروج طرب می یابی گفت
نه شافعی گفت معلوم شد که حسن باطن ندان از جنید قدس سره پرسیدند که سبب چیست شخصی آید
با و قافز گاه آوازی شنود اضطراب قلوب در نماید و فقر و حرکات غیر معقود صادر میشود گفت
حق سبحانه در عمد ازل و نیاق اول بند آو از یابی آو خطاب است بکم کرد و بعد از آن کلام در سماع
ارواح ایشان مانند ملاجم هر گاه آواز خوش بشنوند لذت آن خطایشان یاد آید و بنوعی در حرکت
آیند منون محبت الله علیه گوید **لَا تَدْعُ إِلَى الْحَقِّ لِلْأَوَّاحِ وَاَلْوَجْدُ عِبَادَةٌ عَنْ إِبَابَةِ**
لَا دَوَّاحٍ لِلَّهِ الدَّعَاءُ وَالتَّغْيِثُ عِبَادَةٌ عَنِ الْوُصُولِ إِلَى الْحَقِّ وَالتَّكَاثُرُ
مِنْ أَثَارِ فَرَحِ الْوُصُولِ یکی از ابوسلیم صعلوک پرسید که سماع چیست گفت **لَيْسَتْ بِحَقِّ**
لِأَهْلِ الْحَقَائِقِ وَبِإِبَاحٍ لِأَهْلِ الْعُلُومِ وَبِكُرَّةٍ لِأَهْلِ الْفَنَنِ وَبِإِبَاحٍ لِأَهْلِ الْإِبَاحَةِ
بدین قدر انصاف آید و هنگام آن رسید که فاش شد که هر چه بر سر زعم از حقیقت آواز غایب نفس

اهل هوش رسانند مقدمه بر بیان آواز که زبان هندی ناگویند مخفی نماند که آواز بر دو نوع است یکی
آنکه بے توسط موجودات ممکنه باشد و آنرا بطور علمای هندانا حد گویند و آن ضمیمه است که در اصل از اهل
بوده و احوال نیز بمقتضای الان کما کان بهمان صفحی است که شریک بر آنکه علامت خفایات چون مرتبه
تحت بهمان صدای انقطاع بود فقر اسلمین و بنو آن صدای از جمله آواز که بزرگ شمرده بر ریاضات
شاقه حاصل نمایند چون کمال سده هم تن در سماع آن گوش گردد و خصوصیت سامع از میان
بر خیزد و آواز فریقین را بقدر تفاوت است که مسلمانان هم اندر ابر آن و از تصور نموده بزرگتر و سلطان
الاذکار و رسوم گردانند و بنو لفظ شو بنگ ابر آن فرو گزنی باز را بنساط نمایند در کتب سلف مرقوم است
که چون حضرت موسی علیه السلام از کوه طور برگشته دعوی استماع کلام حق سبحانه و تعالی نمود
یکی از حکمای یونان بصورت انکار آن حضرت آمده گفت آپسرن حائض مگر تو دعوی آن می کنی
که کلام ازلی حق شنیده و از ده حکیم از ایراد این عبارت آن بود که شخصی که ماده وجود و خون
حیض بوده باشد کلام پاک را چگونه تواند شنید و ندانست که این استماع عجزه نبوت انبیا است
و اگر از این سیر کافران پرتوی از ان صد انصیل و لیا است نیر می شده باشد چه عجب المقصود حضرت
فرمود بلی بن کلام حق شنیدم حکیم پرسید که چگونه شنید گفت از جمیع اعضا و جمیع جهات شنیدم حکیم
تصدیق نموده باز گفت دوم آواز که توسط موجودات بصد و پیوند و آواز اهل هند اید
گویند و آن کیفیت است قایم بهو که یکی از عناصر چهار گانه است و حکما گفته اند هر گاه دو چیز که
صلب و مقام یکدیگر باشند چون بسنجی جدا شوند که آنرا قلع نامند یا بشدت پیوندند که آنرا قرع
گویند بهو آسمان آن متوج گردد و بر مثال متوج آب آن متوج باعث بر حدوث کیفیت گردد که آنرا صوت
و آواز گویند صد که عدد و برق و سنگ آهن چوب غیره که بر هم خورند ازین قبیل است اما آنچه
مفهوم میگردد و آواز آدمی و سایر حیوانات لطیفه دیگر نیز هست چه بهو که از دهان و بینی
در بدن رادیاب چون آواز بر و سینه اخراج نمایند بنا بر ضیق مخفی خبره آن کیفیت حال آید بوسبب
حرکت کلام و زبان و شفتین حروف و کلمات با عوارض دیگر مثل زیر و بم و غنة باختلاف ظاهر گردد

ذَلِكَ فَقَدْ يُرَى الْعَوْنُ الْعَلِيُّ وَلَكِنْ صِفَاؤُهُ كَمَا وَرَدَتْ آوَانُهُ بِحَسَبِ اخْتِلَافِ امْرِئٍ جَاسِتٍ كَقَوْلِهِ
 كَمَا فِي رُحُوْنٍ أَوْ فِي حُلُقٍ أَوْ فِي هَيْئَةٍ تَوَلَّى دَلْعَمَ لَزْجٍ يَشْوَدُّ أَلْفُ قُوْتٍ طَبِيعَتُهُ بَدْعٌ يَأْتَحِلُّ أَنْ يَكْتَفَا نَمَائِدَ
 آوَانِ صِفَاوَةٍ وَحَرْفٍ بَدْعٍ وَكَأَنَّ تَجْلِيلَ مُوَانِدٍ بِرُوحٍ وَنَاطِطٍ بِوَعْدٍ يَأْتِي بِجَاسِتٍ كَمَا كَثُرَ
 مَرْدُومُ سَالٍ خُورِدَةٍ لَأَوَانِهِ كَمَا يَبْدُو بِهَيْئَةٍ قُوْتٍ طَبِيعَتُهُ لَهَا دَرَاخُطٌ سَاسْتٌ بِتَحْلِيلِ مُوَادٍ وَخِيَانَةٍ
 بَابِ قَادِرِيَّاتٍ وَنَمَاعِ جَابِجَاتٍ بِجَرِّهِ طَبِيعَتُهُ كَمَا كَثُرَ قُوْتٍ طَبِيعَتُهُ كَمَا كَثُرَ قُوْتٍ طَبِيعَتُهُ
 رُوْنُ تَرَاغِيْدٍ وَبِزْجَارٍ مَرْدُومٍ دَرَاخُطٍ خَشَكٍ نَمُوْدَةٍ بَاتَشٍ زَمَّ بِرِيَانٍ كَثُرَ بِهَرٍ وَبِزْجَارٍ بِرِجِّ بَارِ بُوْرِيَانٍ
 وَوَسْمَةٍ مَاشَةٍ اِخْتِيَارٍ نَمَائِدٍ وَرَعَضٍ يَكُ هَفْةً كَمَا بَدِشَ صِفَاوَةٍ خَجْرَةٍ حَاصِلٍ أَيْدٍ مَشْرُوعٍ وَدَلْعَمٍ اِخْتِيَارٍ
 بَعْدَ تَمْيِيزِ مَقْدَمَاتٍ نَمُوْدَةٍ يَشْوَدُّ كَمَا فِي رُحُوْنٍ أَوْ فِي حُلُقٍ أَوْ فِي هَيْئَةٍ تَوَلَّى دَلْعَمَ لَزْجٍ يَشْوَدُّ
 اِزْ آهَنْكَسْتِ بِرُوحٍ بِطَرِيقَةٍ كَمَا مَطْبُوعٍ وَتَحْنُ نَمُوْدَةٍ عَشْرَتِ سِرِّ اِبْرَاهِيْمَ اِنْدُوْزَانْدَةٍ بِطَرِيقَةٍ بِحَسَبِ جَوْنِ
 دَانْدَةٍ اِزْ اَكْبَسْتِ كَوْنِ اِمْرِغَانِ جَمْعٍ بِهَرٍ صِبَاغِيٍّ اِخْتِيَارٍ نَمَائِدٍ وَرَعَضٍ يَكُ هَفْةً كَمَا بَدِشَ صِفَاوَةٍ خَجْرَةٍ حَاصِلٍ
 كَمَا فِي رُحُوْنٍ أَوْ فِي حُلُقٍ أَوْ فِي هَيْئَةٍ تَوَلَّى دَلْعَمَ لَزْجٍ يَشْوَدُّ اِزْ آهَنْكَسْتِ بِرُوحٍ بِطَرِيقَةٍ كَمَا مَطْبُوعٍ
 شَوْقِ اِسْتَقْصَاوَاتٍ بَاشَدِ كَمَا بِطَرِيقَةٍ مَسْطُورٍ جَوْعٍ مِي بَابِ كَرِوْبَرِ اِبْرَابِ فَطَرَتِ وَاصْحَابِ خَبَرَتِ مَخْفِ
 مَبَادِئِ اِزْ اَكْبَسْتِ كَوْنِ اِمْرِغَانِ جَمْعٍ بِهَرٍ صِبَاغِيٍّ اِخْتِيَارٍ نَمَائِدٍ وَرَعَضٍ يَكُ هَفْةً كَمَا بَدِشَ صِفَاوَةٍ خَجْرَةٍ حَاصِلٍ
 قُوْمِيَّةٍ مُسْتَقِيمَةٍ تَرَوِّجٍ وَاشَاعَتِشْ زَفْتِ اِنْدُوْزَانْدَةٍ مَرْمُوشِدَارِشْدَنِ اِزْ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ
 اِزْ اَمُوَاتِ اِلَابِيَّةِ اِسْتِ اِزْ تَرَكِ كَمَا اِمْكِلْ اِمْرِغَانِ اِزْ اِنْدُوْزَانْدَةٍ مَرْمُوشِدَارِشْدَنِ اِزْ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ
 وَنَاكَرَاتِ اِزْ اَمُوَاتِ اِلَابِيَّةِ اِسْتِ اِزْ تَرَكِ كَمَا اِمْكِلْ اِمْرِغَانِ اِزْ اِنْدُوْزَانْدَةٍ مَرْمُوشِدَارِشْدَنِ اِزْ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ
 بُوَادِ اَمْلَشْ عَلَيَّ اَلَا تَمْرَ اِزْ تَرَكِ اِزْ اَمُوَاتِ اِلَابِيَّةِ اِسْتِ اِزْ تَرَكِ كَمَا اِمْكِلْ اِمْرِغَانِ اِزْ اِنْدُوْزَانْدَةٍ مَرْمُوشِدَارِشْدَنِ اِزْ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ اِبْرَابِ
 بَلَكِيْمَ وَفَرْقِ زَبَانِ اِلِ a

که غرق است زان می ز ندیا دوست
 که چو نش بر قص اندر آرد طرب
 اگر آو می را بنام خد است

مگر عیب بر ویش حیران و مست
 ز بنی شتر بر حدی عرب
 شتر را چو شور و طرب رسد

<p>حلاش بود رقص بر باد دوست بگویم سماع اے برادر که حصیت گران برج معنی بود طیر او مگس پیش شوریده دل پر نرزد نه بم داند آشفته سامان نه زیر سرانیده خود می نگرود خموش چو شوریدگان می پرستی کنند برقص اندر آینه دولاب ار به تسلیم سرور گریبان برند</p>	<p>که هر آستینش جانے دروست اگر مستح را بد اتم که کیست فرشته فرو ماند از سیر او که او چون مگس دست بر نرزد بر آواز مرغی بنالد فقیر ولیکن نه هر وقت بازست گوش بر آواز دولاب میسنه کنند چو دولاب بر خود بگریند زار چو طاقت نماند گریان درند</p>
<p>بیان حقیقت مرغ قفس از شنیدن آواز او باشد انش</p>	
<p>هست قفس طرد مرغ دلستان سخت منقار می عجب دارد دراز قرب صد سوراخ در منقار است هست در هر ثقبه آواز می دگر چون بهر ثقبه بنالد زار زار جمله درندگان خامش شوند فیلسوفی بود مسازش گرفت سال عمر او بود قرب هزار چون تیزد وقت مردن از خویش در میان میزم آید بیستار</p>	<p>موضع آن مرغ در هندوستان با چوخی در و می بس سوراخ بانه نیست خفتش طاق بودن کار او زیر هر آواز او بر آن می دگر مرغ ماهی گرد و از و می بیقرار در خوشه بانگ او بهش شوند علم موسیقی ز آوازش گرفت وقت مرگ خود بداند آشکار میزم آرد گرد خود یک خر پیش در و بد صد نوحه لبس زار زار</p>

پس از آن هر ثقیب از جان پاک چون بدان هر ثقیب چون نوحه گر در میان نوحه از اندوه مرگ از نفیر او همه پرندگان دم سوسه او آیند از نظار گه از غمش آنروز از خون جگر حمله از زاری او حیران شوند بس عجب روزی بود آنروز او بان چون عمرش سد بایک نفس آتش بیرون جمد از بال او زود در آتش فتمد هنرم هستی مرغ و هنرم هر دو چون اخگر شوند چون مانند ذره اخگر پدیدم آتش آن هنرم چو خاکستر کند	نوحه دیگر بر آرد و در دناک نوحه دیگر کند چون نوحه گر هر زمان بر خود بلرز و همچو برگ وز خروشش او همه درندگان دل ببرند از جهان یکبار گه پیش او بسیار میر و جانور بعضی از بے قوتی بهیمان شوند خون چکه از تال و لسوز او بال و پر بر هم زند از پیش و پس بعد از آن آتش بگردد جال او بس بسوزد و هنرمش خوش خوش بعد اخگر نیز خاکستر شوند فقطن آید ز خاکستر پدید از میان فقطنس بچه سر بر کند
--	---

فصل فی بیان انشاء الشعر و انشاده و ذکر شعراء صلی الله علیه و سلم

در روایت الشعر عنه علیه الصلوٰه و السلام

بما انک بیان انشاء شعر و ما یعلق به من آثار قمی ثبت یافت و مع هذا براسه اہتمام شان آن بیان
فصل علمہ وضع کردہ شد آن انشاء شعر پس گفت فقیر ابو الیث رحمہ اللہ و کتاب بستان العافین
قد تکلم الناس فی انشاء الشعر فکوه بعض الناس و یخص فیہ الاخرون
فاما من کوه فاجتمہ ہاروی الا عمش عن ابی صالح عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن

صلى الله عليه وسلم انه قال لان يمتلئ جوف احدكم قبيحا ودماحتى يريه خير له
 من ان يمتلئ شعرا ولا ان الله تعالى قال والشعراء يتبعهم الغاؤون الخ واما حجة
 من ابا ح ذلك فماروى هشام بن عروة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال ان من الشعر حكمة وروى سماك بن حرب عن جابر بن سمرة رضى الله عنه
 انه قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يتناشدون الشعر والنبي صلى الله
 عليه وسلم جالس بينهم يتيهم وعن هشام عن ابيه قال ما رايت امرأة اعلم
 بشعرا ولا بطلب ولا بفقته من عائشة رضى الله عنها وعن ابيها وروى
 عكرمة رضى الله عنه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال اذا قوا احدكم شيئا
 من القرآن ولا يدرى ما تفسيره فليأتهم من الشعر فالتشديد ان العرب وقيل لا يلد
 رضى الله عنه كل الانصار قال الشعر غيرك قال وانا اقول ايضا الشعر يريه المرء
 يعطيه مناه ويا لى الله الاماراد يقول المرء فائدق بهالى وتقوى الله افضل ما
 استفاد وروى عن الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس رضى الله عنهما ان عائشة
 رضى الله عنها لما بلغها خبر ابي هريرة قالت رحوا الله ابا هريرة انما قال قال النبي
 صلى الله عليه وسلم لان يمتلئ جوف احدكم قبيحا ودماحتى يريه خير له من ان
 يمتلئ شعرا من الشعر الذى هجيت به وقيل ايضا ان معنى النهى في الشعر اذا تشغل به
 فيشغل عن قراءة القرآن والذكر وما اذا لم يشغل فلا بأس انتهى اما بيان روايت شعر
 انزوى صلى الله عليه وسلم پس گفت فقيرا بواللئ تكلم الناس في رواية الشعر عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال بعضهم لو ثبتت عنده شعر ويحتجون بهاروى عن
 عائشة رضى الله عنها انه قيل لها هل كان النبي صلى الله عليه وسلم يمتلئ بالشعر
 قالت كان انبض الحديث اليه الشعر غير انه تمثل مرة ببنت ابن قيس بن طرفة
 فجعل الخرة اوله قال الشعر استبدى لك الايام ما كنت جا هلا

ويا تياك بالاخبار من لم تزود + الخ وقال بعضهم يجوز عند الشعر كما جاء
 عنه في الاخبار وهو ما روى ابن طاووس عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال يوم الخندق اللهم لا عيش الا عيش الاخرة فارحم الانصار والمهاجر فاذا
 الانصار بهذا الشعر فخن الذين بايعوا محمدا + على الوفاء ما بقينا ابد + وروى
 ابو عثمان النهدي عن سلمان الفارسي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم لما ضرب في الخندق بالمعول فقال + بسم الله وببرديننا + ولوعبة ناغير
 شقيننا + وروى البراء بن عازب رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 انا النبي لا كذب + انا ابن عبد المطلب + وروى سود بن قيس عن جندب ان النبي
 عليه الصلوة والسلام كان يمشي في طريق مكة فعثر فاصاب حجرا اصبه فدميت
 فقال + هل انت الا اصبع دميت + وفي سبيل الله ما لقيت + وروى وفي كتاب الله
 ما لقيت قال لفقير رحمه الله هذه الاخبار صحيحة ولكن يحتمل انه لم يقصد الشعر
 ولكنه كلام خرج موافقا للشعر من غير ان يكون قصدا بذلك الشعر + ولا ن
 هذا الايات التي رويت عنه انما هي رجز والرجز لا يكون شعرا
 وانما هو مثل السجع من الكلام ان تسمع آبايان شعرا ان حضرت صلى الله عليه وسلم وروى
 ان بيان انشاد شعرست وجم انشاء ان ليس بدائنة شعر ان حضرت صلى الله عليه وسلم انما كوفتم
 ميكروندوبازميداشتند شركاfran را از اسلام واهل آن وبع رسول صلى الله عليه وسلم وچو
 كفار لعنم الله مني كروند كه كس شمرده اند خشان بن ثابت وكعب بن مالك عبد الله بن رواحة در
 روضة الاجاب ميگويد كه شاعران خادمان رسول صلى الله عليه وسلم از مردان صدر و شخصيت وند و
 ان زمان وازده كس بوده اند اما احسان بن ثابت بو الوائيل قال ابو عبد الرحمن في ان ابو احسان
 ابن ثابت بن المنذر بن حرام ضد طلال انصار كنجاري خزرجي شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 از قول شعر است در جاهليت و اسلام و اجماع كروند عرب بر انكه اشعار اهل بدر اهل ثريب اند

پیتر عبد القیس ثم تفتیق و بدانکه اشعر اهل مدینه حسان بن ثابت است و زندگانی کرد او و پدر او ثابت و جدا و منذر و پدر جدا و حرام هر یک صد و بیست سال و گفته است باو نعم شناخته نمیشود و عرب چهار کس که تناسل کردند از خلقتی که اتفاق افتاده باشد در اعمار ایشان بقدر غیر ایشان عبد الرحمن بن حسان بن ثابت چون که میگردان رومی افتاد بر قفای خود بر فراش خود و دراز میکرد و پادشاه خود را و خنجر و سیکه و خنجر از زود مردن بگمان آنکه پس من نیز باین سن نخواهم رسید پس در چنین وقت ساله دراز صبحی مرده که گفت حسان بن ثابت از فحول شعراست و ابو جاتم گفت که می آید از او شعرا نیزم گفتن اصعب نسبت کرده می شود و بوی شبانه که صحیح نیست از او و ابو جاتم از ابو عبیده آورده که گفت فضل داده شد حسان بر شعر البیضاء و شعر الفصاحی و در جاهلیت و شعر رسول خدا بود و در بیت و شعر تا آنکه بن بود و در اسلام و میگوید شعر جاهلیت و وجود بود از شعر اسلام می زیرا که اسلام با سبب از کذب و منع میکنند از آن و شعر ترنمین میدهند و از کذب و افراط و روضه و ترنمین بغیر حق و این همه کذب است و زندگانی کرد حسان شصت سال و در جاهلیت و نصرت و در اسلام و در یافته بود و با بغه ذبیانی را و اعشیه را و خوانده بود و پیش ایشان شعر خود را و هدو و سلم داشتند و او را گفتند که تو شعاری و وی همچو میکرد مشرکان قریش را از آنها می که همچو میکردند رسول خدا را صلی الله علیه و سلم مثل عبیده بن الازهر که بکسرت او دفع موحده و سکون عین مملو دفع را و از الف و ابو سفیان بن الحارث از عبد المطلب بن عم رسول الله و عمر و بن العارض و غیر هم آورده اند که گفت یکی از مسلمانان بعلی فرمود رضی الله عنه که چون از زبان این قوم را که همچو میکنند را گفت اگر اذن کنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میکنم و چون شنید این سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود علی بن ابی طالب گفت ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بگو که من از شما از من که نصرت دهنم و از زبانها خود پس گفت حسان بن بر این کارم یا رسول الله و گرفت طرف لسان خود را و گفت خدا آسان گرداند مرا ابو مقولی میان بصری بضم با و سکون صاد بلده ایست از شام و میان صنعاء که شهر است این است گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

چگونه میگویند ایشان را وی اتمی و نسب ایشان و من از ایشانم و در نسب ایشان داخل و چگونه
 همچو میگویند با سفيان را وی ابن عم من است گفت حسان بن سفيان را رسول الله از ایشان
 چنانکه بیرون کشیده می شود موی از خیمه پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا ابوبکر را و جوع
 کن بوی که وی اعلم است با نسای ز تو پس میرفت ابوبکر تا سطلی گرداندا و را بر انساب ایشان
 بود میگفت باز را و خود را از غلان و غلامه و ذکر کنی غلان و غلامه را پس شروع کرد و حسان را همچو کرد و
 مشرکان و چون شنیدند قریش شعر حسان بن ثابت را شنیدند که این شعر از وی نیست بلکه از
 ابن ابی قحافه است و پس همچو کرد حسان ابو سفيان بن امارت را چون رسید شعر او بابی سفيان گفت
 این کلامی است که غائب نسبت ازین بن ابی قحافه و آنحضرت می نهاد برای حسان بن سفيان در مسجد که
 می ایستاد بر سطح آنحضرت و همچو دشمنان و کوفه فرمود آنحضرت ان الله يوثل حسانا بوجه القدس
 ماد اءینا فم عن رسول الله و در سبک یفا آخر و میگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که قول حسان بن ثابت سخت ترست بر ایشان از آمدن تیر و خیلیدن آن ایشان را و گفتند
 که هر که خدا تعالی زبانی عطا کند و بر حکم قدرت بخشد باید که در مدح آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جود
 و شهنشانی و تقصیر نکند که بهترین کارها این است و گفتند که کار حسان بن ثابت آن بود که حاضر میکرد
 مشرکان را در وقایع و ايام و آثار و همچو میکرد ایشان را و ذکر میکرد قبا و و مشال ایشان و گذشته
 عمر بن الخطاب روزی بر حسان حال آنگاه و شعر میخواندم و در مسجد پس تیر نگاه کرد و عمر بجانب
 حسان و گفت شعر سحر خانی و در مسجد پس گفت حسان و انما انت من شعر و در مسجد کسی که بهتر بود از تو
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس خاموش گشت عمر و انشا شاعر بخنده حسان است انما و در سبیل رحال
 و پیش آنحضرت و روقت قدم بی شرم می که آوردند ایشان شاعر و خطیب خود را و مغافرت کردند چنانچه
 در وقایع سال هم در سر یحیی بن حصین بر بنو تمیم گذشت پس حسان قصیده افشا کرد و ثابت بر بنو
 ابن شماس خطیب خواند و اقرار کرد بنو تمیم و بنو ندادانی خود و گفتند که شعر محمد تر از شاعر است و خطیب
 وی بهتر از خطیب و او را رنده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود حسان حاجز است میان

مؤمنين ومنافقين دست نمدارداور منافق و دشمن ندارد اورا مومن فرمود و تنبیب حسان
 نیز اگر وی منافق مناصبت معارضت میکند از خدا و رسول و اینم هذا كله في مدارج النبوة
 و نیز عوارز انشاء شعر از نص ثابت شده چنانچه در تفسیر کشفات تحت قول تعا و الشعراء يتبعهم
 الغاؤون ه التوتراهم في كل واديهيمون ه و انهم يقولون ما لا يفعلون ه الا الذين
 امنوا و عملوا الصالحات و ذكرهم الله كثيرا و انتصروا امن بعبادهم ظلموا الخ مذكور است
 و الشعراء مبتداء و يتبعهم الغاؤون خبره و معناه انه لا يتبعهم على باطلهم و كذا هم
 و فضول قولهم و ما هم عليهم من الهجاء و اربق الاعراض و القدر في الانساب
 و النسيب بالحزم و العزل و الا بهتار و مدح من لا يستحق المدح و لا يستحق الذم
 منهم و لا يطرب على قولهم الا الغاؤون و السفهاء و الشطراء و قيل الغاؤون الراؤون
 و قيل الشياطين - و قيل هم شعراء قریش عبد الله بن الزبير و هبيرة بن الی و هب
 الخزومي و مسافع عن عبد مناف و ابو عرة الجمحي و من ثقیف امية بن ابي الصلت
 قالوا نحن نقول مثل قول محمد و كانوا يهجونهم و يحتم اليهم الاعراب من قومهم ^{لستيقون}
 اشعارهم و اهاجهم و قرأ عيسى بن عمر الشعراء بالنصب على اضمار فعل يفسره
 الظاهر قال ابو عبيد كان الغالب عليه حب النصب قراء سمالة الخطب
 و السارق و السارقة و سورة انزلناها و قرئ يتبعهم على التحفید و يتبعهم
 بسكون العين تشبيها لسبعة بعضهم - ذكر الوداع و الهيوم فيه
 تمثيل لذهابهم في كل شعب من القول و اعتسافهم و قلة مبالاة لهم
 بالغلو في المنطق و مجاوزة حد القصد فيه حتى يفضلوا اجبن الناس
 على غزارة و اشجعهم على حاتم و ان يلبثوا البر و يفسقوا التبع و عن ^{الفردق}
 ان سليمان بن عبدة الملك سمع قوله شعر فبتن بجاني مصرعات و بت ^{افضل}
 اغلاق الختام فقال قد وجب عليك الحمد فقال يا امير المؤمنين قد دار الله

عن أبي حمزة بقوله وأما يقولون ما لا يفعلون استثنى الشعراء المومنين الصالحين الذين يكثرون
 ذكر الله وتلاوة القرآن وكان ذلك أغلب عليهم من الشعر وإذا قالوا شعرا قالوه في توحيد
 والثناء عليه والحكمة والموعظة والزهد والآداب المحسنة ومدح رسول الله صلى الله
 عليه وسلم والصحابه وصالحاء الأمة وما لا بأس به من المعاني التي لا تيلطجون فيها
 بذنوب ولا يتلبسون بشائنة ولا منقصة وكان هجاءهم على سبيل الانتصار
 من يهجوهم قال الله تعالى لا يحب الله الجحمر بالجحمر بالسوء من القول إلا من ظلم
 وذلك من غير اعتداء ولا زيادة على ما هو جواب لقوله تعالى فمن اعتدى عليكم
 فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم وعن عمرو بن عبدي أن رجلا من العلوية
 قال له إن صدري ليجيش بالشعر فقال فما يمنعك منه فيما لا بأس به والقول
 فيه أن الشعر باب من الكلام فضنه كحسن الكلام وقبيح كقبح الكلام وقيل المراد
 بالمتشدين عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت والكعبان كعب بن مالك
 وكعب بن زهير والذين كانوا ينافحون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويكافون
 هجاء قريش - وعن كعب بن مالك أن النبي صلى الله عليه وسلم قال له أتجبهون
 فوالذي نفسي بيده لئلا أشد عليكم من الذبل وكان يقول بحسان قل وروم
 معك - انتهى وذكر في التفسير البضاوي والشعراء يلجهم الغاؤون واتباع محمد
 صلى الله عليه وسلم ليسوا كذلك هو استيناف بطل تعالى كونه شاعرا وقرره بقوله
 ألم تر أنهم في كل وادٍ يهيمون كن أكثر مقدماتهم خيالات لا حقيقة لها
 وأغلب كلماتهم في النسيب بالجحمر والغزل ولا يتجار وتخرق الأغراض والقدر
 في الأنساب الوعد الكاذب والافتخار الباطل ومدح من لا يستحقه والإطسراء
 فيه وإليه أشار بقوله وأتتهم يقولون ما لا يفعلون وكانه لما كان أعجاز القربان
 جهة المعنى واللفظ قد حوا في المعنى بأنه مما تنزلت به الشياطين

وفي اللفظ بانه من جنس كلام الشعراء تكلم في القسمين وبين منافاة القرآن لها ومضادة
 حال الرسول صلى الله عليه وسلم بحال ربها وقرآنهم يتبعهم على التخفيف قرئ بالتشبيه
 وتسكين العين تشبها بوجه بعضه إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكر الله كثيرا
 وانتهى رومان ما ظلم استثناء الشعراء المؤمنين الصالحين الذين يكثر ذكر الله ويكون
 اشعارهم في التوحيد والثناء على الله تعالى وانحطت على طاعته تعالى ولو قالوا هجو ارادوا كبريتا
 ممن هجواهم ومكانة هجاة المسلمين كعبه الله بن ربيعة وحسان بن ثابت والكعبيين كان عليه
 الصلوة والسلام يقول حسان قل روح القدس معك وعن كعب بن مالك انه عليه الصلوة والسلام
 قال له اجهم فوالذي نفسي بيده لو اشاء عليهم من الغلب انتم وذكر في التفسير الاحمد اعلم ان الايات
 الدالة على تقيدهم الشعراء اكثر من ان يحصى لانه قال في اكثر المواضع وما علمناه الشعر ولما كانت
 هذه الآية ظاهرة في هذا المعنى ومستمرة على فائدة الاستثناء اخترتها فقولته تعالى والشعراء
 يتبعهم الغاؤون مبتدأ وخبر ويتبعهم بالتشبيه عنه الأكثرين وقرآنهم يتبعهم بالتخفيف
 والمعنى لا يتبعهم على باطلهم وكذلك هم وقرئ في الاعراض القدح في الانساب مدح من لا يستحق
 المدح والجهل ولا يستحسن ديناً منهم إلا الغاؤون أي السفهاء والراؤون والشياطين المشركين
 هكذا في المندار وقيل الشعراء هم شعراء قرئش وقه نزل حين شعر الشاعران
 في باب الرسول عليه السلام منه في الاسلام وكانت الاعراب يحفظون ذلك الاشعار فيقرئها هكذا ذكر
 في الحسين بن علي بن الحسين في ذلك كلام حصا الكشاف ايضا ويقوم من هذا والبيضا وانه مدح
 لما قالوا ان محمد شاعر لفظ القرآن من جنس كلام الشعراء يعني ان محمد ليس شاعرا لان الشعراء يتبعهم
 الغاؤون اتباع محمد ليسوا بغاوين فابطل به كونه شاعرا ثم قرئ بقوله تعالى الم تر انهم في كل
 ديار يقولون ما لا يفعلون يعني انهم في كل ديار من القول يتحدثون في كل لغو باطل
 يخوضون يقولون ما لا يفعلون اليها ثم في الاصل لذهب على وجه لا مقصود وانا
 قال فلا لان اكثر مقدماتهم خيالات لاحقيقة لها واغلب كلماتهم في النسيب بالجور الغزل
 والافتراء والوعاء الكاذب الافتخار والباطل ومدح من لا يستحقه والامراء فيه

بجانب نبوت پناه صلی الله علیه و سلم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و این
گفت می تویم که برین وصف بمیچم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده که مومن جفا و سبکدوش
و بزبان خود و شعر که شاعرشان کما یسکون یبدا ایشان سخت تر است از شیخ و نیزه و این آیت نازل شد
إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا شِعْرَانِ بَاطِلٍ ۚ لَّنْ هُمْ أَكْثَرُ دَانًا لَّنْكَ إِنَّا كَذِبُونَ ۚ آورده اند و عجلوا
الضَّالِّينَ وَ كَلَّمَكَ اللَّهُ لَمْ يُدْعِ بِمَنَابِرِ الْعِلْمِ سَلَّمَ سَأَلْنَا لَمْ يَدْعِ بِهَوِّ وَ دَمْتُ كَفَارًا شَغُولَ كُفْرَتِهِ
وَ ذَكَرُوا اللَّهَ وَ يَادُ كَرُوهَا سَجَا لَوْ لَوْ شَاعُوا وَ كَثُرُوا ۚ بسیار یعنی اکثر اشعار شعر اسلام و تخمین تو حیات
و تحریص لطاعت و تنبیه غفلت و انتصاف و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا پس
از آنکه ستم دیده شده بودند بجای یعنی همچو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت غیبر صلی الله علیه و سلم حسنا
گفت ایچ انشیر کین فال جبرئیل ملک حضرت حقانی پناهی قدس سره در و یاجد دیوان اول آورده
که هر خدای قاهر و حکیم جل ذکره و سائیت کریمه الشعراء ۱ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۚ شغرا که سیاحان بحر شعرند
جمع سازند و کتب اعلام استغفری و در گردن ایشان مانند خمر گاه در غرقاب کج و غایت غایت می افتد
و گاه تشنه لب روان و کج و حیرت و ضلالت سرگردان می سازد اما بسبب از ایشان بواسطه صلاح
عمل و صدق ایمان در زورق ایمان إِيَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ شَتَّ اند و بواسطه باور
وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ۚ بساحل خلاص ناحیه نبات پیوسته و یکی از افضل گفته است شعر شاعر اگر که
خواند و قرآن خدا کی هست از ایشان هم بقرآن ظاهر است نشان ۱ وَ ذَكَرُوا فِي التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ
و الشعراء ۱ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۚ و الم تراه فی کل ادب و یحییون و انهم یقولون مَا لَا یَفْعَلُونَ ۚ اَلَا الَّذِينَ
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انصبروا ۚ من بعد ما ظلموا و سیعلموا الذین ظلموا ای منقلب
یَنقَلِبُوا ۚ اَعْلَمُوا ان الکفار لما قالوا لولا ان یجوز ان یقال ان الشیاطین تنزل بالقرآن علی محمد
لما انهم یزولون بالکفارة علی الکفارة و بالشعر علی الشعراء ثمرانه سبحانه
فرق بین محمد صلی الله علیه و سلم و بین الکفارة فذا کوهنا ما یبدل
علی الفرق بینه علیه السلام و بین الشعراء و ذلک هو ان الشعراء

يتبعهم الغافلون أي الضالون ثم بين تلك الغواية بأمرين **الأول** أنهم في كل واحد يجهلون
والمراد منه الطرق المختلفة كقولنا في وادٍ وانت في وادٍ وذلك لأنهم قد يجدون الشيء
بعينه ان ذموا وبالعكس قد يعظمونه بعينه ان استحقوا وبالعكس وذلك يدل على أنهم
لا يطلبون بشعرهم الحق ولا الصديق بخلاف امر محمد صلى الله عليه وسلم فانه من ادخل
امره الى اخره بقى على طريق واحد وهو الدعوة الى الله تعالى والترغيب في الآخرة والاعراض
عن الدنيا **الثاني** انهم يقولون ما لا يفعلون وذلك ايضا من علامات الغوات فانهم
يرغبون في الجود ويرغبون عنه وينفرون عن النجس ويصرون عليه فيقدحون الناس في
شيء صدر عن واحد من اسلافهم ثم انهم لا يوتكبون الا الفواحش ذلك يدل على الغواية
والضلالا لزمانا محمد صلى الله عليه وسلم فانه بدأ بنفسه حيث قال الله تعالى له فلا تدع
مع الله الها اخر فتكون من المعذبين ثم بالاقرب فالاقرب حيث قال الله تعالى لا تدع
عشيرتك الا قريبين وكل ذلك على خلاف طريقة الشعراء فقد ظهر به الذي بيننا ان حال
محمد صلى الله عليه وسلم ما كان يشبه حال الشعراء ثم ان الله تعالى لما وصف الشعراء
بهذه الاوصاف الذميمة بيانا لهذا الفرق استثنى عنهم الموصوفين بامور اربعة احدها
الايان وهو قوله الا الذين امنوا واثابها العمل الصالح وهو قوله وعملوا الصالحات
وثالثها ان يكون شعرهم في التوحيد والنبوة ودعوة الخلق الى الحق وهو قوله ذكروا لله
كثيرا واثابها ان لا يذكروا هجوا حدا الا على سبيل الانتصار من يجهلهم وهو قوله وانهم
من بعد ما ظلموا قال الله تعالى لا يحب الله الجور بالسوء من القول الا من ظلم ثم ان الشرط
فيه ترك الاعتدال لقوله تعالى فمن اعتد عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم
وقيل مراد بهذا الاستثناء عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت وكعب بن مالك
وكعب بن زهير لانهم كانوا يعجبون قريشا وعن كعب بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه
عليه وسلم قال له اهلهم فوالذي نفسي بيده انهم كانوا يشبهونهم من رشح النبل

وكان يقول لحسان بن ثابت قل وروح القدس معك فاما قوله وسيعلم الذين ظلموا
 اى منقلب ينقلبون فالذى عندك فيه والله اعلم انه تعالى لما ذكر في هذه السورة
 ينزل الحون عن قلب سوله صلى الله عليه وسلم من الدلائل العقلية ومن اخبار الانبياء المتقدمين
 فمهم ذكر الدلائل على نبوته عليه السلام ثم ذكر سوال مشركين في تسميته محمد صلى الله
 عليه وسلم تارة بالكاهن تارة بالشاعر ثم انه تعالى بين الفرق بينه وبين الكاهن او
 ثم بين الفرق بينه وبين الشاعر ثانيا ختم النبوة بهذا التمهيد العظيم يغفلان الذين ظلموا
 انفسهم واعرضوا عن تدبر هذه الايات والتامل في هذه البينات فانهم سيعلمون بعد ذلك
 منقلب ينقلبون وقال الجمهور المراد منه الخروج عن الطريقة التي وصف الله بها هؤلاء الشعراء
 كالاول اقرب الى نظم النبوة من لما الى اخرها والله اعلم والحسن لله رب العالمين صلواته على سيدنا
 محمد وآله وصحبه اجمعين على ازواجه امهات المؤمنين على التابعين لهم
 باحسان الى يوم الدين ودر مدارج النبوة مذکور است که در میان صحابه غیر این تنگس مذکور
 مشهور است و در شعر انوشیروان بن امارت بن عبد المطلب عباس بن مروان السلمي قد
 ابن حاتم الطائي و احوال ایشان را مواضع سابقه معلوم شده است و حمید بن ثور الملالي المذلی که شاعر
 محمود بود و قد قدم او در بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و انشاد کرد قصیده را که در اولش این است شعری
 اصبح قلبي من سليم مقصدا ان اخطأ منها وان تعبه او در آخر میگوید شعری حقی اما
 ربنا محمد يتلو امن الله كتابا مرشدا و نیز بهیون که آنجا باب السماع فرموده است ندانکه
 نظم بر شعر تفوق دارد که این موزون است و این ناموزون و در میان موزون ناموزون است
 بر الاالباب ظاهر و هویدا است بعضی شعر گوئی را منسوب بکفر گفته و آیه کریمه الشعراء يتبعهم
 الغاوى و لیس آنرا در غافل از شناسی آیه کریمه آخرش الا الذين امنوا و عملوا الصالحات
 واقع است اگرچه بحقیقت چنین بودی جناب ولایت مآب علی علیه السلام و دیگر آیه الطار
 علیهم التحیات و اصحاب کرام علیهم الرضوان و مشایخ کبایرامت و علمای نامدار ملت قدس الشیخ

هرگز بطرف شعر انصاف نفرمود و در حق شاعران الشعر الکاملین نگفتندی و جناب
 حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم با صلاح قصیده کعب بن جهمیر توجیه نفرمود و نیز قصاید
 ابن ثابت که در زمانه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بود و بعد از آن جناب نبوت تاب تعصیف کرد و گفت
 معروفی بداشت صاحب تحسین می یافت و دلیل است قوی بر فضیلت شعر و شاعری حضرت فرید الدین عطار
 گوید شعر شاعری جزو نیست این غیره و با هلاکانش کفر خوانند از خرمی و هنر گویان و به زبان سرایان
 مردودان طائفه مقبولان شعر اند هنر گوهر چید طبعش عالی و کلامش موزون باشد مقبول خاطر مقلان
 کرد و سخن را که هر هست لطیف و زبان را که از لفظ است شریف هرگز بجز نیست و دشنام و لغویات و
 واهیات آلوده ساخت شعر به نطق آدمی بهتر است از دو اب و دو اب از توبه برگزیده صواب
 و چندی از اکثر صحابه و تابعین و تبع تابعین صلحای امت شعر گوئی و سخن پروری و مداحی کرده اند بار و ایات
 صحیح آمده است پس بقول نبی کریم صلی الله علیه و سلم عَلَیْکُمْ لَبْسَتُنِی وَ سُنَّةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِیْنَ
 شاعریست و ملاحیت بر کل است سنت گردید چاکه در عالم حدی نیست که کلام موزون و زبان آفرین
 باشد چنانچه در کلمات اشعرا این عبارت ثبت نموده فقیر حقیر محمد افضل سرخوش واضح میگردد که سخن قدیم
 است و لایزال بریزد که کلام از جملة صفات سید الهی است و چون دانست قدیم و لایزال است صفاتش
 نیز می باید که قدیم و لایزال باشد عرض تابهار نطق در جوش است هر حال از گانگ گفروش و
 و شیخ افواه و السنه مرتبه کلام موزون از ناموزون و نظم از شتر زیاده و افزون است میست
 آب بود و معنی روشن غنی و خوب اگر بسته شود و گوهر است و گواه صدق این دعوی مصرع برجسته
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ است که دیباچه طراز و عنوان است و آنست نه هست بر روان اجابا لا چشمهای خوب زبان
 و خوش نگاهان حکما گویند که دریدن آدمی عجائب بسیار است اما دو چیز بنایت غریب نادانست که عقل در
 او را که آن عاجز و قاصر اول هستن بنض که به نطق خبر از آن خلایق اعتدال مغربید و اهل طهارت
 بر مقام صحت ابلان مطلع میگردد و دوم شعر یعنی کلام موزون که هر سه بر باد و بیش نیست چنانچه در مکتب
 و بلاغت و فصاحت و نزاکت ترکیب می یابد که موجب و کار و باعث زندگی نام در روزگار میگردد

و سخن بجان بنسبت آن نه میگردم تا بگوید که این سخن از آنست که میفرماید بیت زحیون
 بنطق آدمی برترست پس آدم ترا که خود ترست + نسبت شعر اکرام با انبیا علیهم الصلوٰه والسلام
 اقرب اوقع است زیرا که رجوع این و طائفه علیه همیشه بعدی فیاض عالم عیب شیخ نظام الدین بود
 میفرماید بیت پیش و پس قلب صف بگردان پس شعر آمد پیش انبیا و در بالا بدین گونه و در آن که شعر
 کلام است موزون حسن و حسن است و قبیح است و قبیح است و قبیح است و قبیح است این قول ترجمه
 این حدیث شریف است الشعر کلام حسنه حسن قبیح قبیح کذا فی المشکوٰة قوله
 حسن و حسن است اگر مضمون شتم باشد بر محمد یا نعت رسول صلی الله علیه و سلم تا تخریص بر ذکر
 خدا و عبادات یا سب یا نیکویش گفتش و خواندن هر دو موجب تاب است اگر شتم باشد بر امر مباح پس
 مباح است و اگر مضمون شبهه بر امر ممنوعه مثل بیان سر ایا و خال و خط امر دی یا زنی صاحب حسن که در آن
 زنده موجود باشد یا هموسلمانی غیر ظالم پس نشاء و انشاءش هر دو حرام و اگر در آن کر شخص غیر معین
 موجود یا معین مثبت باشد خدا ائمه ندارد و کذا فی المعنی شرح الکفر تیس ازین مفهوم گردید که بیان سر ایا و خال
 و خط امر دی یا زنی بر بیس غیر تعین یا بیعتی که معینه نیست یا شمایا محمد و هم وطن مباح نباشد جائز است
 و مباح و اگر آن نساء و امر در صاحب کمالات بوده باشند پس بیان خال و خط ایشان از مستحبات است
 چای ایشان بنظر تجلیات الیه انداخته و در مشکوٰة آورده است که ابو سعود انصاری رضی الله عنه کلام
 بدرست نیز میگوید یا بسبب آنکه در غرضه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه سکون و کوا دی بدر بود و صحابی
 دیگر از اعیان صحابه با هم شسته بودند و سماع غنای میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان را
 بروی گران آمد و کار نمود و گفت ای صاحبی سؤل الله انتم ای دوایا بنی خیر خالصی الله علیه
 و سلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تونیز بشنوی با ما بنشین و بشنوی و اگر نریز و اذن
 داده است اما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بشنوی و این رعروسی بود و تخی در آن باتفاق است

اشعار

این مختصه چند که من گفته ام گوهر ناسفته نگه گرفته ام

بلبل این تو گل باغ خودم
 شاه سخن را بسخن می شناس
 بشنواز انصاف اگر مقبله
 در شرف شعر رسول خدا
 شعر که اصحاب نبی گفت اند
 شعر علی گفت حسین و حسن
 شعر که حسان عرب گفته است
 منع ز اشعار نکر و شش بنی
 بلکه برو کرد هزار آفرین
 شعر بے خوانده ام از اولیا
 شعر که در فقه حرام آمده
 که بطبع و صفت خسان می کنند
 در صفت شعر گواه متین
 تابع غا و ون که حقارت شده
 کان شعر و صفت بتان کرده اند
 در صفت شاعر مومن خدا
 بی خردی چند بطبع غنی
 دشمن شعر اند بزهن سقیم
 طبع غنی دشمن شاعر بود
 بودی اگر شعر قبیح و کریم
 هست با اشعار فواید بے

باوه کش جام ایام خودم
 سکه نور از گنن می شناس
 شعر بود محبت روشن و سه
 گفت بے قول بدم و ثنا
 چون درو یا قوت و گهر سقند
 کعب و انس گفت داویش قرن
 سید کونین پذیرفته است
 تائب از ان کار نکر و دش بنی
 سید کونین رسول این
 شعر بے دیده ام از اصفیا
 آن همه اشعار عوام آمده
 که بحسد جو کسان می کنند
 رو بضحی و مشکواته بین
 از بے آن قوم اشارت شده
 ر غم بنی کفر عیان کرده اند
 گفت در ان آیه ثانی ثنا
 فرق نکر ز بنی تلبی و
 طغی ز ناند بطبع سلیم
 ختم بے ابد و کافر بود
 نسو و منظومه نکر و غم
 مسئله فقه و عقائد بے

<p>مجتهدان شعر نیز پر فتنه اند شعر که در وعظ و نصایح بود شعر که آن در خط و خال آمده شعر چو انسان بشرف ظاهرست شکله سخن گفته ام از صد طرب صورت حال آمده در قال من این همه حالت که مراد نمود پیر که آن باد و راه خداست شیخ جهان مهر علی غوث نام چشم خدا بین شده پر نوران سیر او و مخزن اسرار بود سخت دلا ن نرم از و میشدند تا که بود کمره و لوح و قلم منظر حق ست بعلم و کمال باد خدا سده و دهمان یاورش</p>	<p>نگه اغراق بسبب گفته اند پاک ز اطوار و قبال بود سر سیرش سرخ و وبال آمده لیک در و مومن هم کافرت نیست در و صورت لمو و لعب نیست بردن قال من از حال من از و و مو و بیت پس بود در همه شیخان جهان مقتد است هست مراد شد عالی مقام اهل حقان شده ستر از و جهت او مطلع انوار بود مرد دمان گرم از و میشدند رحمت حق باد و بر و بدیدم سوی سخن گفتن نازک خیال شاهد اقبال ابد در برش</p>
---	---

الباب الثانی فی اثبات الاستمداد من حضرات الاولیاء و صنفی کثرتهم
فی الحیوة و بعد الممات و بیان بعض حالات الحضرة العنوتیة علی بابہ
و علیہ الصلوٰة و التحیة و فی بعض مسائل تریاق القیو

بدانکه شیخ محمدالحق محقق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ ربانہ یارت قبول از شرح مشکوٰۃ نوشته تبارک

مستحب است باتفاق زیرا که سبب قتل قلب تذکره موت و یوسیدی استخوان و فانی دنیا
است و جرات آن از فواید و عمده و ران و عامر موات را و استغفار برای ایشان است و باین
شده است سنت و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بقیع میرفت سلام میداد بر اهل آن
و استغفار میکرد بر ایشان اما استمداد اهل قبور و غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر انبیا علیهم السلام
نکر شده اند از آنجا که از فقها و لیکن نیست زیارت گری برای دعای مولی و استغفار برای
ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند از مشایخ فقیه
قدس سره و بعضی فقها رحمه الله علیه این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف کمال از ایشان
تا آنکه بسیار فیوض و فتوح از ارواح رسید این طائفه را در اصطلاح ایشان میخوانند اما
گفته است قبر موشی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجه الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کند
بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است نیدم چهار کس از مشایخ
که تصرف میکنند و قبور خود را و مانند تصرفهای ایشان در حیات خود با بیشتر شیخ معروف کرخی شیخ عبدالقادر
بیلانی و دو کس دیگر از اولیای شمره و مقصود حضرت آنچه خود دیده و یافته است گفته و تسبیح محمد بن یوسف
که از اعظم فقها و علما و مشایخ و یارین غریب گفت که روایت شیخ ابوالعباس حضرمی از من پرسید که امدادی است
است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امدادی قومی تراست و من میگویم که امداد میت قومی تراست
شیخ گفته نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آن است
که حصص و احصا کرده شود و یافته نمی شود و در کتابی سنت اقوال سلف مصلح که منافق و مخالف این باشد
ور دکنند این را و تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور و بزرگان
و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قریب و مکانی و جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود بیشتر
از آن و اولیای اکر امانت تصرف در احوال حاصل است آن نیست که ارواح ایشان را احوال باشد تصرف
حقیقی نیست که خدا عز و جل بقدرة اوست ایشان قائم اند و جلال حق در حیات و بعد از حیات پس اگر
داده شود مراحد یا چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد و در نباشد چنانکه

در حالت بیات بود و نیست فعل و تصرف در برود و حالت مگر حق را جل جلاله نعم نواله نیست چیزیست
که فرق کند میان برود و حالت و یا فیه منقشه است و لیلی بران شرح شیخ ابن حجر عسقلانی کی در شرح حدیث
لَمَّا سَلَّمَ الْبُيُوتَ وَالنَّصَارَ أَخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ كَقَعَةِ اسْتِ که این بر تقدیر می است
که نمازگزار و بجانب قبر را جهت تعظیم و گمان حرام است باتفاق و اما اتخاذ وسیع در جوار پیغمبر یا جگه
و نمازگزار و در نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجیه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدوا و تکامل مثل شوق
عبادت ببرکت قبر و عبادت مرآت روح پاک را حرج نیست در آن و در آخر این باب مشکوة اربعه
آورده و عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كُنْتُ أَدْخُلُ بَيْتِي الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَإِنِّي وَأَصْنَعُ تَوْبِي وَاقُولُ إِنَّمَا هُوَ رُوحِي وَإِنِّي فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُ قَالَ اللَّهُ مَا دَخَلْتُهُ إِلَّا وَأَنَا مُشْرِقٌ
عَلَى نِيَابِي حَيَاءً مِنْ عُمَرَاوَاهُ أَتَمَّهِلُ و درین حدیث و لیلی واضح است بر حیات میت علم دمی آنکه و اب
است احرام میت نزد زیارت و مخصوصاً صاحبان مراعات ادب و قدر مراتب ایشان چنانچه
در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان رادم و بلج نیست مرز زیارت کنندگان و برابر اندازد ادب
ایشان که درانی شرح الشیخ السنتی و در کتاب بجماد و فضیله قنای بر بار مشکوة این حدیث آورده و عَنْ
قَتَادَةَ قَالَ ذَكَرْنَا النَّسْبُ بْنَ مَالِكٍ عَنْ أَبِي طَلْحَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ يَوْمَ
بَدْرٍ بِأَرْبَعَةِ وَعَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ حَنَافِيهِ فَرُئِيَ فَقَدْ قُوَانِي طُوبَى مَنْ أَطَاعَهُ بِرَحْمَتِ
مُحَمَّدٍ وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعُرْصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَلَمَّا كَانَ يَبْدَأُ الْيَوْمَ الثَّلَاثَ أَمَرَ بِرَأْسِهِ فَنُفِثَ
عَلَيْهَا رَحْلُهَا ثُمَّ مَسَى وَاتَّبَعُوا مَعَهَا بِهَيْئَةٍ حَتَّى قَامَ عَلَى شِفَاةِ الذِّكْرِ فَنَجَلَ يَنَادِي بِرَبِّهَا سَمَاءُهَا وَاسْمَاءُ
أَبَائِهَا يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَيْسَرُكُمْ أَتُكَلِّمُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا
مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا قَبْلَ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَكَلِّمُكُمْ مِنْ أَجْسَادٍ
لَا زَوَاحِرَ لَهَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ
مِنْهُمْ قَوْنِي رَوَايَةً أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لَا يَحْبِبُونَ مُتَّفِقٌ عَلَيْهِ وَرَأَى الْخَارِجِي قَالَتْ
أَحْيَاهُمُ اللَّهُ حَتَّى أَسْمَعَهُمْ قَوْلَهُ تَوْبِيحًا وَتَصْفِيحًا وَتَقْدِيرًا وَتَحْسِرًا وَتَأْوِيلًا مَا كَفْتُ شَيْئًا

تحت این حدیث بدانکه این حدیث صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع مرآت را و حصول
علم ایشان را با آنچه خطاب کرده میشود و همچنین حدیث مسلم آمده است که میت پیش از دفن نکال
مردم را و قیام بر سبزه و نواز و فن و همچنین آنکه در زیارت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اهل بیت را ندیده که
سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد و مرایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل اسلام انان بد شما را بخود و بعد
کرده شمره بودید و یا نه انشاء الله تعالی پیوندیم بشما زیرا که خطاب با کسی که نشنود و فهمد حقول نیست نزدیک
است که شمار کرده شود از جمله غث و در حدیث ترمذی آمده که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قریب بود
خود را عبد الرحمن بن ابی بکر که خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نمیکردم ترا که گویا
که مرده بود و اگر حاضر میشدم در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب بیات الصبوة گذشت
و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشایخ خفیه بر آنکه میت نمیشنود و تصریح کرده اند
در کتاب لایمان که اگر کسی سوگند خورد که کلام بخم او را پس کلام کرد او را بعد از مردن او حاشا نمیکرد
زیرا که همین منع دیگر در کسی که حیثیت قابلیت فهم دارد و میت این چنین نیست جواب اده انداز
جماعه از حدیث مسلم که ناطق است بسماع میت قرع نعال مردان را با آنکه این مخصوص بوقت نماز است
در قبر است از بر آنکه سوال این تخصیص خلاف ظاهر است و دلیل نیست بر آن ظاهر حدیث آنست
که این حالت حاصل است میت را و قبر و جواب اده انداز این حدیث مذکور درین باب که نص است
در خلاف مذہب ایشان گاهی بآنکه این مخصوص است آن حضرت صلی الله علیه و سلم و حجه اوست زیارت
حسرت سنت کافران و پوشیده نماند که محل برین مجر و احتمال تاویل است که محل نمی توان کرد بر دس
تا قائم نشود دلیل بر استیانت سماع و بروردگار و جل قادر است بر آن سببیت حواس او را که عاقل
است و مجر و خلق بارک تعالی است چنانکه در کتب مذہب مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بآنکه آن از
باب ضرب النمل است و مراد حقیقت کلام نیست این را جواب اول بعید ترست و ضعیف تر و بیجا
ایمان بر عود و عادات است خبر حقیقت فافهم و فموی ترین و جوه تاویل ایشان آن است
که این روایت مرد و دوست از عائشه رضی الله عنها که چون این از عمر رضی الله عنه شنید گفت جاوید

چگونه گوید این رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه میگوید خدا تعالی اِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَ مَا تَحْتَ
 بِمَنْعِهِمْ مَنْ فِي الْقُبُورِ و نیستی توای محمد سخن شنوایانده کس است که در قبر باشد اندکذا قال الشيخ ابن الهمام
 و در مواهب لدین میگوید که تاویل کرده است عاقله ضعی الله عنهما و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم آنست که بگوید شما الآن میدانید که آنچه من میگفتم حق است و گفته که دهم شدیم زیرا که با علم گفت
 و با حجة عالیه انکار کرد و سماع موثقی را استدلال کرد و این روایت قرآنی که مذکور شد و لیکن علماء جواب دادند
 از قول عالیه و استدلال ابو بکر آن و قبول کرده اند این قول را از عالیه و در مواهب لدین نقل کرده اند
 از اسماعیل که گفته بود نزد عالیه از فهم و ذکا و کثرت روایت و خوض غوامض علوم انچه زیاده بر آن
 مستحق نباشد لیکن سبیل نیست بسوگند روایت نقل مگر نص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص
 یا استحالة آن مراد باین قرآنی آنست که تو نمی شنوای بلکه خدا تعالی می شنوای و نیز مراد بموت و بوجوب القیوم
 کافر اند و مراد بسماع عدم اجابت مستحق را بدلیل آنکه این روایت نازل شده در دعوت کفار
 بایمان و عدم اجابت ایشان هر حق را و نیز گفته اند که مراد بموت و قلوب مذوقه و اجساد ایشان که در
 آن و کما کرده افتاده است و تحقیق ذکر کرده است در مواهب لدین که در شفا که محمد بن اسحاق با سنان
 جید و امام احمد بن حنبل نیز با سنان حسن از عالیه منقول حدیث عمر آورده پس گنج با عالیه رجوع کرده از آنجا
 بسبب آنچه ثابت شد نزد وی از روایت این صحابه کبار زیرا که وی ضعی الله عنهما حاضر بود و در آن قضیه
 و در شروح صحیح بخاری نیز منقول اینکلام مذکور شده و تمسک کرده اند جماعه که اثبات سماع میگردانند
 قاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل آنست که موثر در قبول حالتی و قسمه از حیات می بخشد که حاصل
 میشود بان سماع و درین قول قاده تخصیص یا تخصیص نیست صلی الله علیه وسلم که بطریق معجزه واقع
 شده است و نه تخصیص بن این اموات بلکه خلافا درست که آن حالت در همه اموات نیز پیدا میکند از آنجمله
 که باشد و بر هر زمان که بود فدیرو باشد التوفیق و در اینجا سخن دیگر است که فرضا اگر از ثبوت سماع سزاوار
 باعتبار آنکه سماع جماعه سمع باشد و سمع بخوابی بدن خراشید بگویم از نفع منفی علم لازم نمی آید و علم بوجوب
 بود که باقی است پس علم بمجرب و سموات حاصل باشد و بر وجه البصار و سمع و با آنکه بعضی مکلمان سمع و بصر

الهی تعالی را بعلم مسلمات و مبطلات تاویل کرده اند و بتخصیص فراروشده اخبار و آثار و علم متواتر
 باحوال یارت کنندگان ایشان را تا آنکه آمده است که زیارت روز جمعه محبوب ترست زیرا که
 درین روز علم میت اتم و اکمل می باشد و احوال ائمرین برایشان کشف و انکشاف و نیز شک نیست
 در حصول علم مرمونی را در آخرت و نیز در بحیثیت بن اسلام چنانکه عالم گفته و متفق علیه و متواتر
 بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اهل دنیا و حقیقت و دلیل بر زوال بن علم و فسیان آن با وجود
 بقا و روح و آمده است که کافران تمنّا خواهند کرد و عود بدینا و آمده است که چون میت از سؤال نکوی
 جواب بخیر دهد و راحت یابد آرزو میکند و میگوید کاش کسی باشد که خبر کند بآهل من که من را فخر بخونم
 و با بکار کتاب سنت مخلو میشوند باخبار و آنکه دلالت میکنند بر وجود علم مرمونی را بدینا و اهل آن
 پس منکر نشود آنرا اگر جاهل باخبار و منکر و بی فایده من بخدا توفیق و اما استمداد بآهل قبول نمکر شده اند آنرا
 بعضی فحما اگر کار از جنت آن است که سمع و علم نیست ایشان را از احوال ایشان پس بطلان
 ثابت شده و اگر سبب آنست که قدرت تصرف نیست مرایشان در ارج طاعت و کند لکه محسوس
 ممنوع اند و مشغول اند با نیجه ارض شده است مرایشان از محنت شدت و آنچه بازو است که از دیگران
 کلام کلیمه نمی ماند خصوصاً در نشان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان از قرب
 در بر نرخ و منزلت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب جات مرزائیان را که مسئول اند بایشان چنانکه
 در روز قیامت خواهد بود و چسبست لیل بر نقایح نفسیه کرده است بیضا و گریه و انار عاغراً
 را لایه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان فنی شایسته میکنند
 بسو عالم ملکوت و سیاحت میکنند و آن پس سبقت میکنند بخطایر قدس پس سگر و اند بشرف
 و قوت از دبریات و لیت شکر چه بنحوا هستند ایشان با استدلال و ادراک این فرقه منکر اند آنرا آنچه می بینیم
 از آن نیست که داعی محتاج فقیر الهی اند و عا می کنند خدا را و طلب میکنند حاجت خود را از جاعت
 و غما و می و توسل میکنند بر حایت این بنده مقرب کرم در درگاه عزت و میگوید خداوند ا
 به برکت این بنده تو که رحمت کرده برو و اگر اکر کرده او را بلطف کرده که بگوید اری بر او و اگر

حاجت مراد که تو محض کریمی یابند یا سیکندین بنده مکرم و مقرب را که ای بنده خلایق خلی و شفاعت کن
 مراد بخواه از خدا که بدین مشغول و مطلوب مراد قضا کند حاجت مرا پس محض و مشغول و مامول برودگار
 است تا تو و تقدیر نیست این بنده در میان مگر وسیله نیست قادر و فاعل و متصرف خود دیگر چه
 و او لیک خدا قادر و بالکند و در فعل الهی و قدرت و سطوت و و نیست ایشان از فعل و قدرت و تصرف اکنون
 که در قبور اند و نودوران هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این سخن که مراد و استدوار که در جمیع
 شرک تو بهر باسوا حق باشد چنانکه منکر غم میکند پس باید که منع کرده شود تو تسل و طاعت دعا از صاحبان
 و دوستان خدا و در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و تحسین است با تعاق شایع است
 و روین و اگر سیکندین که ایشان بعد از موت مغرول شدند و بیرون در ده شدند از ان حالت که است
 که بود ایشان از در حالت حیات چیست دلیل بر آن یگویند که مشغول و مشغوع شدند با آنچه عارض شد
 از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دلیل نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت تا آنکه
 این کلیه نباشد و فائده استدلال عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی مجذب باشند بعام قدس و متسلک باشند
 در لاهوت حق چنانکه ایشان از شعور و توجه بعام دنیا مانده باشند و تصرف و تدبیری در آنچه که در عالم
 نیز از تفاوت حال مجذوبان و متکلمان ظاهر میگردد و غم اگر از آن اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستند
 و قادر اند به توجه بضررت حق و التماس و تعالی چنانکه عوام و جاهلان غافلان اعتقاد دارند چنانکه
 سیکند آنچه حرام و منعی غیر است در دین را تقبیل قبر و سجده مراد و نماز بسوگومی و جرات نانی چه و غیر
 واقع شده است این اعتقاد و این فعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج محبت
 و حاشا از عالم بشر نیست عارف با حکام دین که اعتقاد بکند این اعتقاد و او این فعل را بکند و آنچه بر او
 و محلی است از شعاع اهل کشفه است خدا و از ادراج کسل و استفاده از انان خارج از حضرت شد کور است
 و کتب رسائل ایشان و مشهورست میان ایشان حاجت نیست که از ذکر کنیم و شاید که منکر و متعصب
 شوند که در احکامات ایشان عاقلان الله من ذلک سخن ریخا از وجه علم و شریعت مستاری مرو
 و سنون در زیارت سلام بر مکتوب استغفار از ایشان و قرائت قرآن است لیکن ریخانی از استدلال نیست

پس باریت برای امداد مرموی ترا و استمداد از ایشان هر دو باشد بر لغا و مثال آنکه در قرآن میخواند
 که خلاف در غیر اینهاست صلوات الله و سلامه علیه جمیع که ایشان را حیایند بحیات یقینی دنیا و
 با اتفاق و اولیا بحیات آخر و معنوی و کلام درین مقام بعد از این تطویل کشید بر غم مکران
 که در قرآن بین زمان فرقی پیدا شده اند که منکرند استمداد و استعانت از اولیا خدا که نقل کرده اند
 ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند و پروردگار خود و مرزوق اند و خوشحالند و مردم از انانیت دور
 نیست و متوجعان بجناب ایشان اشکر بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمر است
 که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطوطه فاطمه بود و الآن توفیق الهی بدان مساعدت کرد و بسند الله العالم
 ادا الحق حقا و اذ قنا اتباعه اذنا الباطل باطلا و اذ قنا اجتنابه الله علم و عمله احکم
 و مولانا عبد الغفریز قدس سره العزیز تفسیر خود ب تفسیر آیات الله تعبیه و آیات الله لتسقیان او و
 لیکن در اینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهی که اعماد بران غیر باشد او را منظر عوانی نامند و است
 و اگر التفات محض بجانب حق است او را یکی از منظر عوانی است و نظر بکارخانه اسباب حکمت و سعادت
 در آن نموده بغیر استعانت ظاهری نماید و در این معرّفان نخواهد بود و در شرح نیز جائز و رواست اینها
 و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت
 بحضرت حق است لا غیر گفته و در مدارج النبوة مذکور است که فاطمه از آن عید گفت که رو بروی و صحرا
 احسب که شتم گفتم السلام علیک عم رسول الله و از شنیدم و علیک السلام و رحمة الله وبرکاته
 و ظاهراست که این احادیث هم دلیل بر غایت هم دلیل سماع و علم و اولاک موات اند و عموم منین
 چنانچه شیخ در جملة تصانیف خود مثل جامع البرکات و شرح مشکوٰۃ بشرح سفر السعادت و جذب القلوب
 و اثبات من السنة و مدارج النبوة تحقیق آن فرموده است و اثبات کرده است که عموم منین بر
 سماع و علم و ادراک حاصل است بعد از مات بلا خلاف علما عقائد اهل سنت و جماعت و حدیثی
 یا آئینی یا دلیلی بر رد آن وارد نشده و انچه از راه انکار و تعصّب بعضی آورده اند جواب به شبهات
 نوشته و رسیدن امام مؤمنان مرموی بر جواب آن خامر سلام احوالا از بسیار احادیث و ثبوت سنیه

در کتب معتقدی موجود است چنانچه در جذبه لعلوب نوشته که تمام اهل سنت و جماعت عقاید
 دارند بربوبیت و ارکات مثل علم و سمع مرئوسات و ملازحات و بشخصه انبیا را علیم سلام
 و قطع میکنند بعد از حیات هر هیت را در قبر چنانچه در احادیث و روایات و یافته و وارد نشده که بعد از عود حیات
 و در قبر بار دیگر موت عود میکنند بلکه نعم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت او را کمی کنند انتق و در
 ابراج النبوة نوشته است اما علم و سمع شک نیست در ربوبیت آن مرئوسات یعنی شهداء بلکه سائر مرئوسات
 را که صرح بالعلماء و انتق و در مقام دیگر همین کتاب میفرماید و باجماع اخبار و آثار در سمع و علم و
 شک بسیارست و دلیل قاطع بر خلاف آن بربوبیت نه پیوسته و کلام درین مقام و در شرح مشکوٰۃ مستدر
 ذکر کرده شد و الله و رسولا علم و انتق عبارتند و صلوٰۃ و سلام بطغیل رسول صلی الله علیه و آله و صمد و
 بر اصحاب آل اهل بیت معشیره و عمره و خدم وی صلی الله علیه و آله و سلم جمیعین که در احادیث و انتق
 رسیدن آن ثابت است و شک نیست در آن و چون سلام بجموع مؤمنین در قبر ملا و سید ملا که خاص
 بسمع ایشان رسد در خواص چهار رسد و حال نکلا از صلوٰۃ و سلام بر ایشان بطغیل خود خبر داده است
 مخبر صادق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحبه و سلم اگر فرستادن صلوٰۃ و سلام محل بود و نرسید و نفع
 و ترقبانی که بدان مشتق است نبود و آل و اصحاب خود را داخل صلوٰۃ و سلام بلا فرق قریب بعد از فرمود
 و ظاهر است که این صلوٰۃ و سلام بر منین آل و اصحاب قریب بعد از ملا که رسانند یا بسمع خاص ایشان
 باشد قال جل جلاله و عز شأنه و قوال احسانه فی تزیل الحکم هو الذی یُصَلِّیْ عَلَیْکُمْ وَ مَلَائِکَتُهُ لَیْجُزِّکُمْ
 مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ کَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْمًا و در جذبه لعلوب مذکور است که بعد از حق
 که از اکابر علماء و ائمّه حدیث است را حکام صغری با سنا و صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما و ایضا
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ احدی بقبر برادر مؤمن خود را در دنیا شناسخت نگذرد و برادر
 سلام نکند مگر آنکه برادر وی او را بشناسد و در سلام دس بکند و ابن عبد البر و نیز ابن حبه
 را روایت کرده و تصحیح نموده چنانچه این همیشه از نقل کرده است بحدک تفاوت و در لفظ
 ابن ابی الدرداء ابو هریره خبر همچنین روایت کرده و انتق عبارتند و فی المرقاۃ شرح مشکوٰۃ

على القارئ قال الانبياء في قبورهم احياء والعرض السماع بعد الموت ليس مخصوصاً
بالانبياء بل سائر المولى يسمعون السلام والكلام ويعرض عليهم اعمال قاربهم في بعض
الايام نعم الانبياء يكون حياتهم على الوجه الاحسن وقال الحكيم ترمذى الكارواح تجول
في البرزخ فتبصر احوال الدنيا وفي المواهب اللدنية للعلامة القسطلاني من انتقل
الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلم احوال الاحياء غالباً قال المجاهدان الرجل يشرب بصلاح
ولذا في قبره انتقم ترجمه در مرقات شرح مشکوه ملا على قارى مىگويد انبيا و رقبه خود زنده اند عرض
احوال و سماع بعد موت مخصوص نيست انبيا را بلكه تمام مردگان ميشنوند سلام و كلام را و عرض كرده
ميشود و پرايشان اعمال قارب ايشان در بعضى ايام بان مگر حيات انبيا كاملتر است و حكيم ترمذى گفته
كه ارواح جولاى مىكنند در عالم برزخ پس مىبيند احوال دنيا را و در مواهب لدنيه علامه قسطلاني نوشته
كه هر كدام انتقال كرد از عالم دنيا به عالم برزخ از مؤمنين ميدانند احوال زندگان را اكثر و بشير و گفت مجاهد بزرگ
مرد خوش ميشود و دينى ولد خود و رقبه خود و انتى و در طريقه وسطه اندك درست كه مقصود اثبات علم و ادراك است
براى اموات خواه كسى برقبه ايشان بيان كند خواه ملائكه بامرده با خبر رسانند به طرزا اموات را اطلاع
از احوال اينجا و علم و شعور حاصل است و در كتاب بلى در شرح حديث الميت يؤذيه في قبره
ما يؤذيه في حياته كذا كورست الميت يبلغ من افعال الاحياء واقوالهم و انتى يعنى ميت را
ميرسد خبر از افعال زندگان احوال ايشان و در شرح برزخ است اخبر ابن ابى الدنيا عن عبد
ابن عمرة قال اذا مات الميت تلقاه الامراء و احويتهم به كما يستحبون التراب ما فعل فلان
وفلان وعن ابي هريرة الى انه حوسبوا عن هرة الميت قال ضا الله عنه روى ان
اخبر بصلاحيه الاحياء يفرحون وان اخبر بهسقة هم يغيثون انتى يعنى روايت كروا من الدنيا
از عبده بن عمر كه گفت و قتيكه سبت مى سير و ملاقات مىكنند از ارواح و خبر مى جويد از ان مرده چنانكه
خبر جويد از سوار كه چه كرد فلان و فلان و از نابوهر برده است تا آنكه سوال مىكنند از كسيكه گفتم شايخ
برزخ كه روايت كرده شده است آنكه اگر خبر يافتند از نيكوئى زندگان تفرح مىكنند و اگر خبر يافتند از فساد

از فسق مغموم میشوند و روایت انس بن مالک ثابت شده قال النبی صلی الله علیه و سلم ان اعمالکم تعرض علی اقایکم و عشائریکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا و ان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم و اخرجه ابن ابی الدنیا و الاصبغانی فی الترغیب عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تنفخوا موتاكم بنبات اعمالکم فانها تعرض علی اولیاءکم من اهل القبور یعنی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بدینیکه اعمال شما بیان عرض کرده میشود بر اقربای شما و عشائرتان از موت پس اگر باشد خیر خوش میشوند و اگر باشد جز این یعنی بد میگویند الی موت مده ایشان را تا آنکه هدایت کنی ایشان را و اخرج کرد ابن ابی الدنیا و اصباح در کتاب ترغیب خود را با بوسه گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که فضیحت کنید اموات خود را ز بدیسا اعمال خود پیش اعمال شما بیان عرض کرده میشود بر اولیاء شما از اهل قبور و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور شرح خیال الدین سیوطی را از عاظم علماء حدیث است بآلی مستقل بر اثبات این مطلب منعقد کرده است چنانکه گفته است باب عرض اعمال الایضا علی الموتی و اسناد بسیار از احادیث و روایات درین باب آورده است و تفسیر اهدی فی قوله تعالی و لا تحسبن الایه آورده است که فی الخبر عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان اعمالکم تعرض علی عشائرتکم فی قبورهم فان کان خیرا استبشروا و ان کان غیر ذلک قالوا اللهم اللهم حران بعملوا باغنائینی اعمال شما بیان عرض کرده میشود بر اقربا شما و بر اقربا اگر خیر است خوش وقت میشوند و اگر خیر نیست میگویند که الی الهام کن ایشان را که عمل کنند بطاعت تو پس ازین روایات ظاهر شد که عرض اعمال اجبار بر موتی عموماست علی الخصوص بر اولیاء الله که محتاج بعرض نمیستند و خود از راه کشف و کرامت انانیت و از شواهد آن قصه عمر رضی الله عنه است و قول شیخ عبدالحق محمد که اولیا مخلوق اند از اسماء صفاتیه حق و آنکه در مباح النبوة نوشته است که اولیا از امت محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و اولیاء و سلم یافتند در باطن رضا انچه یافتند انبیا و ظاهر باطن و نبایقت نبوت را از حبس انقطاع و خم و سی و محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و انچه شیخ نوشته است

در جامع البرکات که ارواح کاملان را قریب و مکانی در جناب حق متعالی واقع است چنانکه رجات
 بود و بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل است آن نیست مگر ارواح ایشان را
 و چون ارواح باقیست تصرف بعد از ممات نباشد و تصرف حقیقی نیست مگر حق غرضانه و هم تعدد
 اوست و ایشان تا آنکه جلالت حق در جیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مراد بر احوال بود
 یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خود دارد و در نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست نفوذ تصرف
 در هر دو حالت مگر حق را جلالت و عدم نواله نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت یافته نشده است
 دلیل بر آن آنست که هم نوشته است که نقل درین معنی از نبط الله بیشتر از آن است که حصراً احصا کرده
 و یافته نمیشود و در کتات سنن احوال سلف صالح چیزی که مانی و مخالف این باشد و کند این اثر
 و نیز در جذبه قلب نوشته است که انوسل بجناب و در نشا دجیات و بنا و کفا هرست که از خصایص
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم نیست بلکه بعضی تابعان و را که بشرف متابعت و نسبت و قربت
 او مشرف اند چنانچه آن اصحاب و دیگر اولیای حق است خدوان الله علیه جمیع نیز ثابت است ثبوت
 کرامت و تصرف ایشان در کمونات که ناخن فی فردی از افراد آن است و اثبات مطلبی که است
 انتی مملووی عبدالعزیز علیه الرحمه در تفسیر خود در تعریفات اولیا نوشته که دعاها ایشان مستجاب
 میشود بلکه هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او روا میگردد و خصوصیات معلما تا که بشان
 و در عالم برزخ و موافق قیامت و در عالم ملکوت میدهند از آن قبیل نیست که عوام مومنین بآن است
 تواند کرد الا بعد از شاهده آن عوالم است و هم در تفسیر فتح الغر نوشته است که اصلاح قسم نجم حرقه
 هست است که از مشایخ کبار و اولیا ابرار اصل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلیق هم مشکف بکیفیت
 عظمی است که بسبب متغیر در ملاحظه ای از اسمای الهی دست داده که بر سر منبری بزرگ است و در
 آن از عالم و اناس الوات است و نیز در تفسیر الانبیا رافعی علیهم السلام که تعلقی بقبر نیز این است و آن
 را بیشتر که بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع مستان میگردند و در آنکه روح
 را قرب بعد مکانی انعم این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انفس روح بصری است که در آن

هفت آسمان را از وزن چاه میتوان دید انستی و نیز در تفسیر سوره اقرار و منجی علما انسان عالم اعلم
می نویسند که الهام و کشف و هفت هفت و تمثال و غیبیکه عرفا و اولیا را توسط ارواح انبیا و فضل
و امتداد آنها حاصل میشود و هم از توابع وحی است انستی بعبارة علیه الرحمه و در جذب الملوب مذکور است
که شیخ علاء الدین قونوی میگوید که بعید نیست که گفته شود ارواح مقدسه انبیا بعد از مفارقت منزل
للاک است بلکه فضل از ایشان و پیمان که ملائکه متمثل شوند و صورت مخلوق کند لکن باز باشد که ارواح مقدسه
انبیا نیز متمثل گردند و ممکن است که این تصرف در بعضی خواص عباد و در حالت حیات نیز دست دهد
و روح واحد را بدان متعدد و غیر بدین معنویت گردد و چنانچه بعضی محققین بتسویه بدل گفتارند
که گاهی یکی از ایشان بمکانی رود و در مکان اول شخصی و مثالی در بدل خود بگذارد و حضرات ضیوع قد
الله و سلم در عالم متوسط و در عالم اجساد و ارواح اثبات کرده اند که از عالم مثال گویند لطیف انعام
اجساد و اکشف از عالم ارواح و ظهور ارواح در صور مختلفه بر آن ساخته و ظهور جبرئیل بصورت و کلبی
و متمثل در مریم بصورت بشر سوخته خلق از آن عالم میدارند و بنا علیه جائز بود که موسی علیه السلام
با وجود استقرار او در آسمان ششم بشیخ و دیگر مثالی در قبر متمثل باشد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در هر دو مکان مشاهده فرموده و بعد از اثبات عالم مثال جواب از مسائل کثیره بیرون آید و اشکالات
بسیار مثل بیان وسعت جنت و رویت او در راض جائز مثلاً نخل گردانستی کلام الشیخ و تحقیق
آنست که تحقیق مسئله حیات انبیا و علیم السلام و غیر ایشان موقوف عرفت این عالم است تحقیق
ویدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موسی و یونس علیهما السلام را بمعرفت زمان مکان و حیاتیات
و فرق آنها از زمان مکان بهمانیچه چنانچه محققین صوفیه کرده اند و دست هر حقیقت از حالت و دریافت
آن اعلی و رافع است از قائل شدن بتمثال ایشان و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صور
ایشان را انستی بعبارة وحیث علماء اُمّیتی کانبیاء نبی اسرائیل و العلماء و دند الانبیا
مصحح علقه حیات و هم سماع سلمه و سلام بخود و هم بذریه ملائکه مرابطان لا راست چه حقیقت آنکه
جامع عالم فاسر و باطن است و اوست کامل انبیاست که بعضی عجز از حجت هر دو دارد و در کاف

تشیبیه کرامات و حجت هر دو باید و متولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه در نعمات و ضمنی که شیخ نجم الدین
عبد الله محمد اصفهانی شاگرد ابو العباس مرتضی ذکر کرده است که بخط یکی از اکابر خراسان یافته ام که در
تاریخ سته ثلث و سبعهات بسعادت زیارت حرم که زادگاه الله تعالی مشرفا مستعد شدم و در آن وقت
شیخ حرم شیخ نجم الدین اصفهانی بود و بنحی متضیی میسریدم روزی از من پرسید که این حدیث متو
رسیده که بدلا می امقار بعون اثنا عشر فی العراق وثمانیه و عشرون فی الشام گفتیم رسیده است
امام مشکل میشود که چون این طائفه همین در شام و عراق می باشند شیخ فرمود که حضرت رسالت صلی
علیه و آله و سلم جمیع عالم دو قسم کرده است نصفی شرقی و نصفی غربی از عراق نصف شرقی است
و از شام نصف غربی پس عراق و غیر آن چون خراسان هندوستان ترکستان سائر بلاد شرقی
در عراق داخل است و شام و غیر آن چون بلاد مصر و مغرب همه در شام داخل است تا نقل نوشته است
که درین وقت در خاطر من افتاد که از حال خواب قطب الدین یحیی جامی نیشابوری که رسول کیمیا بنام
من سوال کنم فرمود که خواب قطب الدین یحیی یکی از ان دوازده است که در عراق انداختی کلام
مخفی میا که بغداد نیز در عراق است بلکه خاص از بلاد عراق است بالجمله ازین آیات مستوعبا و مستوفیا
احوال رسیدن سلام و نداء بغائبان بر عالمی مومنین عرض اعمال نیز واضح گشت خصوصا در اولیاد الله
و انبیاء علیهم الصلوٰه والسلام بسبب کشف کرامت و هم بسبب شوق احوال موت و حیات و غیره
را چنانچه آیات و احادیث ناطق است بر آن و در اینجا دانستی است که شهیدان است که قلبی بمشائ
مستحق باشد و آنچه انبیا باورسانیده اند بهی قلب و آنرا قبول کند که گویا می بیند و لهذا داون چنان
در آمدن نزد او سهل کاری باشد که بحسب ظاهر مقبول نشده باشد و قوت عملی او در کمال
قریب بقوت انبیاست چنانکه حضرت شاه عبدالعزیز علیه الرحمه در تفسیر خویش گفته است و معنی
ای که کریمه من النبیین و الصدیقین و الشهاداء و الصالحین و حسن اولیاءک و ذبیحا
و معنی دلی شامل این هر چهار گروه است انتهی و شهیدان ازین معنی بر هر دلی صادق است که لا اله الا الله
و هم در و آنکه با و بانفس و قتل آن جهاد اکبر است و اعم و در جهاد است چنانکه در اثنا عشر در میان

واقعه حکم تصریح آن کرده است + شیخ دهلوی رحمه الله علیه در مدارج النبوة تتمه حدیث قدسی که فرموده
 فَإِذَا الْحَبِيبَةُ كُنْتُ لَهُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ
 و قتی که دوست میدارم من بنده را بشنوم من سماع او که انسان می شنود و بصارت او که انسان می بیند زبان
 او می که انسان میگوید و شن ترین لیل است در دوستان محبوبان حق بسماع علم و شعور و ادراک حاضر و غایب
 قریب و بعید ادریغیات سمات + علی الخصوص شیخ الملک الحنجی الاثنین بالاتفاق + شیخ المشایخ علی
 الاطلاق + قطب عراق + و تداقیق + مستغنی عن الاقارب + رب الارباب + صاحب الکرامات الباسر
 مختار التصرفات القاهرة + نقاوه و دومان فوت + خلاصه خاندان نبوت + و ارث نبی + نافع علیه
 نور چنان چنین + صحیح النسبین + کریم الطرفین + صاحب زاده و الاقدوس منزلی + تخریر زاده عالمی تربت
 شیخ المغارب المشارق + عیسی مرده دلال + هادی کون مکان + الیق بالاستمداد + احق بالامداد
 عزیز غالب + حفیظ ناصر حی + توانا + حاضر و قادر + دانا و بینا + منظر عجائب + دعوتی + النوائب +
 معین حاضر و غایب + المناذرا المستغاث المطلوب + هم شاه هم مشهود + هم حبیب هم محبوب + هم
 عارف هم معروف + هم داعی و هم مدعو + هم وسیله و هم مقصود + مجمع بحرین شریعت و طریقت + مفتی
 چار ملت + هم عاشق و هم معشوق + هم والد و هم مالوه + محل بصارت غریبان + شکایت ناشکیبان
 نائب سول الله + اقرب الی الله + غوث الثقلین + المبدال + الاوتاد + القطب المفرد + مجد و طریق
 کسب لئلات + قبل الکونیات + باقی بالذات + فانی فی الصفات + محبوب السعانی + قطب جان
 غوث الصمد + الاجل الاکرم + غوث اعظم و عالم مشهور عربی عجم + پیر ایران + مرشد زمان +
 العالم + الامام العابد الزاهد + التواب + ولی الله بالاتفاق السید الکرم + ابن الکرم الشیخ محی التوفیق + الملمة
 و الاسلام و الدین ابو محمد عبد القادر الجمیل + الامین المکین غوث الاسلام و المسلمین
 علی ابائهم و اجداده و علیه الصلوٰة و السلام و رحمته الله بركاته و دعوی الله عنه و
 اتباعه امتیاعه که شهره کرامات و غلغله تصرفات و دبدبه مقامات و افاق را در گرفته است و تواتر
 آثار و اخبار جلالت و عظمت و قریب منزلت او عالمگیرست محتاج بشرح و بیان نیست + الله الله فی جملة

الله الله فی جلالة الله الله فی کماله الله الله فی قربه ووصاله مصرع آفتاب بد ولیل آفتاب
 کتب سلاف واخلات مملو از تذکره خیر و سیست و ناطقه عام گویای محاسن است بچنانچه شیخ علی
 در بعضی تصانیف خود ذکر کرده است و سابق گذشت که آثار و اخبار در ولایت مکررات آنحضرت
 ستمائتوار پیوسته و مجال شک نمانده بسره حدیقین رسیده از آنکه متواتر تفتیق است قاعده اصول نهیست
 که قوا تر فائده یقین میدهد و از آنجمله آنست که در مدارج النبوة و تحقیق معنی حدیث خضنا بحرا و قد
 الانبیاء علی ساحتهم میفرماید که در آیدیم باور یار که الیسا و ندانیا بر کناره آن یراک الحق حقیقی بشخص نباشد
 مگر مگر کسی را که بیاید بعد و مایع گردد و در صورت و معنی پس و لیکان کل زامت محمدی لاحق اند و صوة
 و معنی و در آئنده اند و بحر الحقیقی بخلاف انبیا علیهم السلام که ایشان لاحق شده اند محمد را حکما و تابع و لاحق
 اند بدل من جرئت معنی نه من حیث الصوة پس ازین جهت واقع شده اند بر ساحل بحر الحق بشکل طریقی را که
 ایشان تابع اند و در ذات خود و تابع نیستند غیر خود را در صورت و لیکن تابع اند و معنی و اولیا تابع اند و صوة و معنی
 و عینا و کما پس کسیکه توفیق داده شده او را که ملحق گرداند قطره خود را ببحر حقیقت محمدی بشما و راسعا و کبری
 و کمات زلفی و سزاوارست که بگوید آنچه گفته است قطب الوقت عب القاد و جیلانی رضی الله عنه نیز داشت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قومی را مگر آنکه ندانم قدم خود را در موضع قدم و مگر قدم نبوت که مخصوص است
 بحضرت و محلی الله علیه و آله و سلم آنچه بعبادت اتمه قدس سره و از آنجمله آنست که در تفسیر سیبویه عم
 معنی صدرک مولوی شاه عبدالعزیز رحمة الله علیه فرماید و از آنجا آورده اند که محبوب زلفی ماه چینی
 بلکه کعبه مشا که تجلی جمال الهی بدن در آشیانه خود ساخته و طور ترثالی که انوار حسن انزل بران یافته و شاک
 الهی در و جنبه گرفته صید دلها بجا و بهجت میکند و نه از ان نه را عاشق حسن انزل و لیا و انوار توفیق
 منفعت و استفادة کمالی از دور و دست بجا و بگنجد و دیده می آیند و بر آستانه و سجدات میکنند و مشتاق
 لعل انجال ویند و این مراتب ازین مراتب است که هیچ کس از بشر نداده اند مگر بطفیل بن محبوب خبر را
 از اهل بیت ائمه اطهار و اولیا است و غنمه از محبوبیت آن نصیب شده و سجد و خلایق و محبوبان گشته
 مثل حضرت عوث اعظم ابو محمد عبد القادر محبوب بیانی قطب بانی علی آباء و اجداد و علیه الصلوة

والسلام وسلطان المشايخ نظام الدين وليا قدس الله تعالى سره الغزير انتخب بعبادته ودر شرح
فتوح الغيبي شيخ عبدالحق دهلوي رحمه الحق آورده اند كه سيدنا الشيخ عبد القادر جيلاني راعليه الصلوة
والسلام موت نيمت حيات وممات برابرست انتقى وملك لعلم مولانا شاه بلبلدين جونپوري
مفسر تفسير بحر مروج در ملفوظ خود نوشته است كه سيدنا مولانا شيخ ابو محمد عبد القادر جيلاني راعليه الصلوة
حيات وممات برابرست انتقى ودر راشت من استه في ايام السنة تصنيف شيخ عبدالحق دهلوي مذكور است
ومافيه اى في شهر ربيع الاخر من قصه وفات سيده ناو مولانا القطب لفرج الغوث شيخ الاسلام
والمسلمين غوث الثقلين الشيخ محي الدين ابى محمد عبد القادر الحسيني الجيلاني رضي الله عنه
دارضاة عنا وذكربذة من الاختلاف في يوم وصوله الى جناب الكريم المتعال والاشارة
الى ما هو الاجز فيه من الاقوال فقول قد ذكر في بهجة الاسرار الكتاب المشهور في بيان
احوال هذا الشيخ الكريم المختار برواية الثقات من المشايخ الكبار وبين مصنف الكتاب
وبين الشيخ رضي الله واسطفاك فبحسب انه مرض رضي الله عنه في رمضان اياما وعنه
من المشايخ الشيخ علي بن العيتني والشيخ ابو النجيب عبد القاهر السهروردي الشيخ ابو الحسن
الجوسقي وغيرهم من المشايخ فجاءه شخص بهم اسمت عليه فارفقا لسلام عليك يا رب الله
انا شهر رمضان جئتكم اعتذارا اليك مما قدر عليك في واودعك فهذا اخراجي بك
ثم انصرف ذات الشيخ ليلة السبت التاسع من ربيع الاخر من السنة الثانية ولعمري ربيع
اخرا انتخب ولقد ذكرنا في مناقبه انه كان تاتي اليه الشهور قبل ان تهل فان كان في قدر الله
تعالى ان يكون فيه نعمة وسوء جاءه في مهورة منكورة وان كان في قدر الله تعالى نعمة وخير
جاءه في صورة جميلة فقد ذكر في بهجة الاسرار وفي خلاصة المفاخر في مناقب الشيخ عبد
تاليف الشيخ العالم العارف الامام عبد الله اليافعي كلمة كتابه روض الرياحين انه
اخبر المشايخ وفيهم ابنه سيده السادات سيف الدين عبد الوهاب قالوا كنا
جلوسا عنده شيخنا الشيخ محي الدين عبد القادر الجيلاني اخبرنا بالحجة سلم

جمادی الاخری من سنة متین و خمسمائة وهو تکلم ف جاء شاب حسن الصورة
 وجلس الشيخ وقال السلام عليك يا ولي الله انا شهر رجب جئتک اهنيك وما قدور
 ان يكون في سور عام على الناس قال فلم يره الناس في شهر رجب ذلك الاخير اقلها كان
 يوم الاحد سلخه جاء رجل كريد المنظر وهن ايضا عنه قال له السلام عليك يا ولي الله
 انا شهر شعبان جئتک وقد رفا ان يكون فناء ببغداد وغلاء بالبحر وسيف نجر اسود كان قال انت
 ترجمه انچه درین ست یعنی در شهر ربیع الآخر از قصه وفات سیدنا و مولانا قطب فی دعوت شیخ الاسلام
 و المسلمین غوث و جهان شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و رضاه عنان ذکر قبیل
 از اختلاف در روز وصول وی بجناب کریم متعال اشاره بدانچه راجح ترست از اقوال پس میگویم
 بدستیکه ذکر کرده شده است درین سبحة الاسرار کتاب مشهور در بیان احوال این شیخ کریم خمار بروایت
 ثقات از مشایخ کبار و در بیان مصنف این کتاب در میان حضرت غوث اعظم دو واسطه بود فقط آنکه
 بیمار شد آنحضرت در رمضان شریف چند روز نزد یک بودند از مشایخ شیخ علی بن ملکینی و شیخ ابوالجلیل
 سه روز و شیخ ابوالحسن جوشقی و غیر هم از مشایخ پس آن مدتی که در وی شخصی خوب بصورت و بدو ظاهر بود
 و قار و هیدیت پس گفت سلام و علیکم یا ولی الله من شهر رمضان هستم آدم ترا که اعتدای که از تو بزرگتر
 بود بر تو در من یعنی بیماری و دواعی که ترا پس این آخر ملاقات ماست بتو پس رفت پس انتقال فرمودیم
 شب نهم ربیع الآخر از سال دوم و یافت رمضان دیگر را و تحقیق که ذکر کرده اند در مناقب آنحضرت
 بدستیکه بود که سه آند برای وی هر ماه قبل آنکه بیاید پس اگر بودی در قدرت حقتا آنکه شود در
 بیمار و بلا بر خلق می آید بصورت خراب اگر بودی در قدرت حقتا که شود در انما نعمت خیر می آید
 بصورت جمیل پس تحقیق که ذکر کرده شد بر حجة الاسرار و در ضلائل المفار فی مناقب الشیخ عبدالقادر
 تألیف شیخ عالم عارف امام عبداللہ یافعی که کتاب وصل الرایحین آنکه خبر او اند مشایخ و در میان
 ایشان خلف آنحضرت ست سید السادات سیف الدین عبدالوهاب گفتند که بودیم مایلین نشسته نزد
 شیخ خود شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی آخر روز جمعه سلخ جمادی الآخر سنه ۷۵۰ سال بود و آنحضرت ضعیف

که کلام میفرمود پس آن بچوالی خوبصوت و نشست نزدیک شیخ و گفت السلام علیک ولی الله
ما شرب جلم آدم نزلو که تنبیت کنم ترا و آنچه مقدر شده است آنکه شود و در میان من سبیل خوشتر
بر آدمیان گفتند انتم شیخ پس نمیدم آدمیان را درین شهر رجب مگر برتری و خوشی پس هرگاه که شد برتر
سبیل این ما حاضر کرد که بنظر و مایان نیز نزدیک آن حضرت بود پس گفت السلام علیک ولی الله ما شرب
شعبان ام آدم ترا و تحقیق که مقدر کرده شده است در میان من آنکه شود مگر در رنج و محنت و رجحان
و قتل در خراسان و شد چنانکه گفته بود پس ازین روایت ظاهر شد از راه کشف و کرامات و خرق عادات
اطلاع احوال خلق بر جلا و لیا کرام حسب سعت مدار که قرب مدارج آسمانی مخصوص ازین روایات
اطلاع حالات خلق عموم از غیر و شرف و نفعت و نعمت همه جا و هر جا و اختیار تصرفات و کرامات و برین
کونی مکان مر این حضرت لکه انحصار الخواص و قرب الاقربین کرم الاکرامین سر و فرزند و لیا سر خلیل تقی است
صاحب پاکگاه منبع و جاکگاه رفیع قدمی بزه علی ارقاب کل ولی الله و صاحب قول حق و کلام صدق
هر یک از ادعای بشری و بغرب و بر او حجرا و بنار فی جنوب و شمال و باله و او بالشر فی حیاتی او
و فانی تا فی فضل انا اجدید و ایشی فی کل حال انا سیف القضاء و کل قضاء قطب بانی بحر حقانی محبوب
سبحانی غوث الثقلین علی آباء و اجداده و علیه الصلوة و السلام که هیچ شیعه و هیچ شکی نسبت آنحضرت در
متقدمین و متاخرین هیچ یک را نمانده الله الله چه جا تر دوست و چه مقام سودظن است که اهل کرامات
را رند خرابات کنند مثل شیخ ضحان صاحب علم حدیث را و روایت کنند مثل ابن جوزی که دکایتش
در شرح مشکوٰۃ و غیره مذکور است و العیاذ بالله نهاده در مصداق القادر برین هیچ قوم و مسطور است
که استعانت در لغت یا برخواستن است و امداد یا گردان و استمداد یا بر طلبیدن و استعانت و
استمداد و شرعاً و قسم است یکی مستقل و دیگری غیر مستقل مدو مستقل نیست که کسی را سبب حقیقی که از
است یا بر آن عیاذ بالله الله از او یا بر طلبد و این قسم یعنی مدو مستقل خاصه خداست از دیگران
این قسم یا برنی طلبیدن حرام است و مدو غیر مستقل نیست که کسی را سبب و سبب خود را گماشته از
مدو خواهی یا بر طلبد و این قسم مدو خواستن از او یا بر طلبد و الله تعالی در آن حالیکه یا ایشا و سبب خود

و خدا را مؤثر حقیقی و ایشان را منظر هر عون تصور کند رضا الله ند و بلکه شرعاً جائز است و فوائد بسیار دارد و این نه شرک است و نه کفر و نه ممنوع و نه حرام بلکه از فرقان حمید و قرآن مجید است
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و در بارک بزیل تفسیر آن
 نوشته است اَیْ كُفَّاكَ اللَّهُ وَكَفَاكَ الْمُؤْمِنُونَ قِيلَ اسَلَّمَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ
 رَجُلًا وَبِتِ سِتْرَةٍ ثُمَّ اسَلَّمُوا عَمْرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَذَلِكَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ الْمُؤْمِنِينَ
 الایه و در آخر قد سمع الله فرفوفان الله هو موله و جبریل و صالح المؤمنین الملائكة تبعه ذلك

طیبه و از همه انبیا علیهم السلام مدوا آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست و فرمود انکونین به
 وَلَتَنْفَعَنَّكُمْ و دیگر آیات قرآنی هم دال بر همین مضمون است ترکنا بها مخافة للتطويل و روایات صحیح و غیر
 بر مضمون تو سلیم بسیار آمده است چنانچه حضرت آدم علیه السلام بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تقصیر خود معاف گردانید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت اتصال خود ب حضرت خدا تعالی بایان خود را
 و سبب فرمود که این خرقه مرا ب او پس قرنی رحم دادن باید و از نظر فهم رسانیده بر آرد و خواست
 عفو جرائم است من گفتن چنانچه بعد و اصل بخی شدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت عمر و علی
 علی نبینا و علیهما الصلوٰة والسلام هر قرن تشریف آوردند و گفتیش و پس کردند و همقانیا گفتند که
 اولیس را نمی شناسیم لیکن انقیده میدانیم که شخصی دیوانه تنفر از خلق و خانه دلام بوی آتش بگذرانده و گوسفند را
 میخراشد گمان میبریم که همون کس شما ایشان را چراگاه گوسفندان رسید به معاینه دید فرمودند که اولیس
 بخار گزارد و سلام میداد ایشان برو سلام کردند و جواب سلام باز داده و جبه گرفت و برپوشید و محسب بیا
 و ارشاد اصحاب با و قار بدگاه غفار دستار دست مناجات بود آتش آتیس نمو که بار خدا یا مادا که
 امتیان محمدی و دوستان احمدیه بخشیده نشنوند هر آنکه من این خرقه بر تن خود بخا هم کشید بجا ابل حضرت
 ر بلار باب سبب لاسباب خطاب رسید که بتوسل تو نصف امتیان محبوب خود را به بخشیدم و بخشش
 نصف دیگر بخصم بتوسل محبوب محبوب و مطلوب بطول و خیش و آتم و لیس سجده شکر بجا آورد و جبه بیا حضرت
 بنویسید و تحیر گرید که آن محبوب محبوب کدام است نا و او گفتش کیاست باین شکو که او هام انداده بود

که باز الهام ربانی در دل وی القا کرده شد که آن محبوب محبوب زواریات طیبات مشرق عالم محترم
محبوب نیست و سکنتش در بغداد و زاد بومش در جیلا نیست بقرن خامس متولد شده و روز بزیم
نشسته خواهد فرمود که قد فی هذه علی رقبته کفی اذ یبایع الله تعالی من بین المتوسطین المختارین
الی یوم الدین اولین اشارت این بشارت در یافتن سر خود فرمود و عرض نموده که قدمه علی دای
و علی حقه عیدی آنتی و در حصن حصین آورده که اگر کسی حاجتی باشد بکسی ادا رسد و اگر
کرده و در کعبه نقل گذارد و در حالت مناجات این الفاظ بر زبان آورد و بعد از آن توجّهت به اهل بی
ف حاجتی هذا لتقف علی و ملا علی قاری بشرح این نوشته است که در وایت دیگر نقضه بصیغه معروف
هم آمده است یعنی قضا بکن حاجت من محمد صلی الله علیه و سلم و این تاویل مجاز نیست و شرح
بر نسخ هم دیگر یک حدیث مرفوع مرفوع است و آن اینکه اذا تحیدت فی الامور فاستعینوا من
اهل القبلی استی و شاه ولی الله قدس سره الغریز و رجاء الله الباقی عبارت عربی آورده است ترجمه او
هرگاه ارباب باطن از عالم فانی بعالم بانی تشریف میدهند باقر شنگان ملحق میشود و با ملا نیک همراه
هم کلام میباشد و بلی ایشان اخل میگردد و هر چه ایشان میکنند این هم میمون میکند و مثل شان الهام میدهد
انتم و نیز مولانا شاه عبدالغریز رحمة الله علیه در تفسیر اذا السماء انشقت نوشته است که بعضی از
خواص اولیاء الله که آله بجا رحمت خلیل و ارشاد نبی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا
داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک مانع توجّه باین سمت نمیکردد و او بیسان تحصیل کمال
باطنی از آنها نیامیند و ارباب حاجت و مطالب حل مشکلات خود از آنها میطلبند و میبایند و زبان
حال آنها در آن وقت هم مترجم باین مقالات است مصرعه من آیم بجان گر تو آئی به تن + انتی
و هم در تفسیر سوره بقره ذکر کرده است که حیات و قیام نبی آدم با داد و اعانت جبرئیل است و نیز
در تفسیر مذکور در بیان اصلاح قسم سوم سخن نوشته است که تحصیل ربط با روح طیبه صلحا و اولیاست
که اگر اویسی مشربان بطنی آرد و روح خود و دیگر خلق بآن متغیض میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طمات
و عکاد و تکران و ارسال ثواب صدقات برای آن روح منظور میدارند انتی بعبارة و در تحصیل ربط

بار اول طایفه فرق قرب و بعد نموده است از راه جهان علم و ادراک و کشف ارواح و درین نزدیکی برابر است
 و در سوره فاتحه در آیه کریمه اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
 وَ لَا الضَّالِّينَ طلب برایت طریق تا اینکه انعام کرده بر ایشان از چهار گروه انبیا و صدیقان
 و شهبان و صالحان و طایفه بنده گان خود ساخت و مفاد آن جز این نیست که سلوک طریق ایشان
 محض فی السبیل است که حق است که آن حق است پس بلا شبهت این سلوک از وسائل وصول الی الحق است پس اینجا
 معنی توسل ثابت شد و در کریمه وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ لِيُخرجَهُمْ مِنْ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ وَ الشَّهَادَةُ الصَّالِحَةُ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا بر آنکه اهل
 رسول گردند بیعت این چهار گروه و در فاقات ایشان منت نهاد و حقیقت اطاعت رسول این است
 که طریقه این حضرت را از اشرف ذرائع وصول الی حق گردانند و اینجا هم توسل ثابت شد چنانچه مولانا عبید
 رحمه الله علیه در تفسیر این سوره بچند مقام میفرماید اول اینکه بدانکه راه راست راه این چهار گروه است
 لکن ظاهر اجتماعی سازد و راه انما طلب کند انتمی و دوم اینکه عموماً مومنین فاقات صالحان را فاقات شهبان
 و شهبان را فاقات صدیقان و صدیقان را فاقات انبیا طلب باید و اگر کسی از عوام منزه
 خواهد که فاقات انبیا نماید و در فاقات این سه گروه درجه بدرجه ناچار است و لهذا دخول در طریق
 اهل الله و توسل با آنها واجب اسلام شده است و سوم اینکه صراط الذین انعمت علیهم سوره فاتحه
 سوره مفتوح باب اویسیت و اقدس بار و اح طایفه و استنزال برکات و انوار آرمناست که بسبب آن
 ساکت از رجوع و نزاع حاصل میگردد و و آتی چهارم اینکه صراط الذین انعمت علیهم اشاره است
 از مقام و نیست اهل طایفه و غیر المغضوب علیهم و لا الضالین تحذیر است از صحت بدان
 توسل بار و اح همیشه و ازین مقامات معنی توسل و استداد با دانی تامل متخرج میشود بحال ایضا علی من ذکر
 و نیز تمهید و جواری و خدم و حشم و عدالت سلطانی و حکم دار القضا و حمیر و بنال و افراس و انبال
 و چاکران و اهل حرفه بلکه به اسباب و بنیادی را چه خواهد کرد که این جمله استعانت است و اگر در معنی نیست
 شکر با آنکه نمیده است اشغال نموده را که میسر شد تحریف و دست و پای خویش نیز دشوار نخواهد شد

پس نیست این استماع بحسب الحقیقه مگر راجع الی الحق و همین را و از استماع است باولیا
 الله چه ذوات حضرات ایشان از جانب حق تعالی بر حاجت روانی و سببی خواهی خلق مقرر اند چنانچه حدیث قات
 لله عباد الاکثر و نهو ال برین مضمون است و بر وایت و امری ثابت شده فخط اهل المدینه
 تحطاشه و انشکوا الی عائشه فقالت انظروا الی قبر النبی صلی الله علیه و آله صحبه و سلم
 فاجعلوا فیہ کوا الی السماء حتی لا یكون بینه و بین السماء سقف ففعلوا فمطر مطر اشهدوا
 کذا فی جذب القلوب و مشکوٰۃ المصابیح بآیة استماع عائشه در مستقیمی مطر از قبرش رین و
 قبول افتاد و فطره را اثر آن گرامت است مرعائشه را و در حقیقت مجزه است و انحضرت صلی الله
 علیه و سلم و بالتجسس کرامات اولیا بجه مجزه است مرعیه صلی الله علیه و سلم کذا فی شرح مشکوٰۃ
 واضح شد آنکه اگر در استماع و استمداد منطه شرک بود پس این منطه در صورت استمداد از قبر
 شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده ترست زیرا که از عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات
 نسبت باولیا را نزد قریب التوحوم است ایضا آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم لا تجعل
 قبری و ثنای و لعن الله الیهود و النصارى اتخذوا قلوبهم مساجد و مثل
 ذلك کثیر و چون ام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی الله عنها این منطه فاسد را از وجه اعتبار
 ساطع کرده مردم با استمداد و استماع از قبر آنحضرت امر نمود پس استمداد از قبور اولیا که منطه شرک
 در آن ضعیف ترست بطریق اونی جائز میشود کذا فی الرساله العاسیه و در تمامه کتب احادیث و
 بیشتر کتب فتاوی و فقه مسائل زیارت قبور و استمداد و ازاہل قبور تحقیق و اثبات کرده اند و در حدیث
 بودن آن بلکه سنون بود و نفی شکی نیست چرا که در احادیث مذکور است که هر سال از آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بر قبور شهدای احد و بدر میگذاشت و سلام میگفت و در بقیع و عابد اهل قبور میفرمود چنانچه در شب بشار
 است بار امراتی شد و جبرئیل عم آمد که در خبیه بقیع رفته بر اسمزدگان استغفار و شفاعت فرماید که
 فی بعض الکتاب مثله فی ما ثبت من السنه و بعض کتب الاحادیث فی باب
 فضیلة لیلۃ البیوات و همچنین با و آخر سفر قریب زمان وفات سه بار جبت استغفار بر اسم

اهل البقیع و مشاهیر احد و بدر ارم فرموده شد چنانچه در مدارج النبوة و غیر هم مسطورست و صحابه
و تابعین و فقهاء و محدثین برین سنت سیده استئذان کرده اند چنانچه از زیارات روضه مقدسه
نبویه علی صاحبهما الصلوٰۃ والسلام و البقیع و غیره مشاهد و قباب مدینه منوره و ماسوائی آن ظاهرست
محتاج بشرح و بیان نیست انتہی و در تفسیر غریبی نوشته که هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت
روا گردد و این حجر در کتاب قلاند بر بیان احوال روضه و منوره حضرت امام ابو صفیہ کوفی رحمتہ
علیہ بنویسد اعلموا انہ لم یزل العلماء و ذوالحجاء یزودون قبره و یقوسون عنده فی
قضاء حوائجهم و یرون فی ذلك منہ حرکات امام الشافعی رحمہ اللہ لما کان بعد اوفاته
جاء عنہ انہ قال انی لا تبرک باحد منکم رحمہ اللہ و اجی الی قبره فاذا عرفت لیس حاجت صلیت
و رکعتین و جئت الی قبره و سألت اللہ عنہ فیقضی سرعیا و ذکر بعض المتکلمین علی منہاج
ان الشافعی صلی الصبح عنہ قبره فلم یقین فقل لہ لہ قال قادم مع صاحب القبر ذکر
ذلك غیرہ ایضا و زاد انہ لم یجهر بالبسملة الخ حضرت شیخ عبدالحق محقق دہلوی تحفی التاویمی
در شرح غریبہ مشکوٰۃ شریف در کتاب الیہا و مسائل تہما و از انبیا و اولیا و صلحا تفصیلا و طویلا اثبات
کرده و را خبر بیان نوشته و اما اظہار الکلام فی ہذا المقام مرعفا لا نف المُنکون فانہ قد حث
فی زماننا شرفہ ینکرون الاستعداد من الاولیاء الذین نقلوا من ہذہ الدار الفانیۃ الی
دار الباقیۃ الذین ہم اخیاء عنہ ربہم و لکنہم لا یشعرون الخ و قد سبق مثله
من شجھا الفارسی نے ایضا و در اخبار الانبیاء نوشته شعر چو من بخیر کنم یا و زوگان
دارم نہ امید بکہم بر اہم خیر ما کنند چو شاویس کنم ارواح دیگران شاید کہ کسان سد و مرائیز
روح شاو کنند بعلاتمان سور و ما خطین منی من ابجد حوان لوح نادانی طرہوسان باشد کہ بکرتیب
و مفارخین طائفہ علیہ بان کشایم و انار و اح مقدسہ حضرت مشایخ قدس اللہ اسرارہم استعانت
تمامیم تا ایشانرا وسیلہ سازم بجناب پرستگیکہ کہ قطب عالم و نبوت نبی آدم است و استعانت و
استمداد من در سبب او معاذ و منحصر و دست و توسل من در دنیا و آخرت مقصر لطیف و عنایت و اگر

من گن بهگار بدکردار را چه یارای آنکه نام خدا اندیشان بر زبان آورم و خود را ورز مرده مادی حاجی و هم نشانی ایشان بشمارم انتهی انصاف و مزاجان حقیقت طلب را باید که نقد در نیجا چشم تعصبت نموده و دیده انصاف بکشایند که هر گاه از قول شیخ عبدالحق محقق و بلوی مته اقدم و دیگر علمای استمداد از ارواح ساکنین بپایه جواز رسید پس به نسبت حضرت غوث اعظم قطب اکرم که تاج الاولیاء و اسرار الصغیرا اندیه گمان برده بود
 اللَّهُمَّ اكْشِفْ لَنَا سِتْرَ عَنَّا وَجْهَ الْحَقِيقَةِ وَارِنَا يَا هَا بَعِيْنِ الْبَصِيْرَةِ اِنَّكَ خَيْرُ مُوَفِّيٍّ وَمُعِيْنٍ وَاخْرُودَعُوْنَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِنَّهٗ

الباب الثالث فی اثبات جواز وریا شیخ عبد القادر شیا الله و فیله اثبات جواز نذر غیره علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام من الاموات

بر آنکه در باب استمداد تصریح و تفصیلا بپایه ثبوت رسید که مرحله اموات را بعد از ممات سماع برآید و علم و ادراک ثبات است و ارواح کاملین را قریب و مکانتی و در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود و یا بشیر از آن و بعضی از مشایخ رضی الله تعالی عنه تصریف میکنند و رقبه زنده و مانند زنده و یا ایشان در حیات خود و یا بشیر و منجمه آن سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بوده اند بلکه از قول شیخ عبدالحق محقق و بلوی و شرح فتوح الیقین از قول ملک العلماء مولانا شهاب الدین جوهری مفسر تفسیر بحر مواج در ملفوظ ایشان ثابت شد که سیدنا شیخ عبد القادر جیلانی را علی بابته وعلیه الصلوة والسلام موت نیست حیات و ممات برابر است پس ازین مقدمت مسلم الثبوت قبح جواز نذر بلغا مذکور باید البته بر آن یکم لا ینفی علی سبیل ذوق ساینم که نذر منادی قریب مخصوص نیست بلکه منادی غایب حاضر و قریب بعید را عام است و مقصود از نذر توجیه منادی بر چه شخص نیست بلکه توجیه بر وجه و قلبه هر دو شامل است چنانکه در قاموس گفته است یا حرف الله البعید حقیقه او حکما و قد ینادی بها القریب توکید او می مشترکة بینهما و بین المتوسط و کل اکثر حروف النداء استعمالاً و لهذا لا یقدر عند الحذف سواها نحو یوسف اعرض عن هذا ای یا یوسف و لا ینادی اسم الله تعالی و لا باسم المستغاثا و ایها و اینها الایها انت تھ

و در صریح نوشته است و هی لنداء القریب البعید و نیز در کلامی کتاب از کتابهای مستطاب
نحوه وضع این حرف را با محضر و مقابل مقید ساخته بلکه براس حاضر و غائب مام گردانید و دولانا عبد الرحمن
جای درفش خود بر کافیه در توفیق منادی نوشته است که هو المطلوب اقباله بحرف ناصب صواب است
توجه الیک بوجه او بقلبه حکما اذ انا دیت مقبلا علیک بوجه انتی و هکذا فی غیره
من کتب النحو و نیز ظاهراست که اگر تخصیص مقابل حاضر کرده شود لازم می آید که ندای پس پرده پس
دیوار و ندای بعید غیر محد و و منادی غیر معلوم المقام و ندای عنی بلفظ یا رجلا خد بیدی متمنع شود
و الا لازم باطل فکذا الملامز دم و این محاوره از وادی قاعده نحو بود اما از راه شرح پس از وادی تفریت
عزا و صاحب نبوت کبری علیه صلوات الله و سلامه ندای صریح و در حق اموات بتقریب سلام یا نبوت
رسیده است و این را بر خصیصه از خصائص آنحضرت صلعم حل نتوان کرد چه سلام بر موتی بلفظ السلام
علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین الخ و اشغال آن سنت عامه است و در حق تمامه و ایمان
در جذب القلوب حدیثی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت فرموده که من فسر مود و وقت
زیارت روضه طهر السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابابکر السلام علیک یا ائمه و روایت
کرد این حدیث را امام مالک در موطا و عبد الرزاق با سند صحیح که ذکره الشیخ رحمه الله و نیز این
مخصوص بسلام بر موتی نیست زیرا که در باب استمداد و حدیث ترمذی روایت کرده شد که چون
زیارت کرد عایشه رضی الله عنها قبر برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بکه خطاب کرد او را
و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی تا آخر حدیث و نیز
در باب استمداد و حدیث قتاده بن افرمودن آنحضرت مر موتی کفار را بلفظ یا فلان ابن فلان مخصوص
بنودن آن با آنحضرت صلعم روایت کرده شد پس چه جاس اموات مسلمانان علی الله و نعم
ایشان و نیز در حسن حصین در باب ندای غائب و حدیث روایت کرده نص عبارت
حدیث اول اینکه و اذ انفلتت دابته فلیناد اعینوا عباد الله رحکم الله حدیث
ثانی اینکه اذ اراد عوننا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله

اَعْبُدُونِي وَقَدْ جُذِبَ ذَلِكَ وَفِيهِ رَحِيصٌ أَمَّا إِذَا أَصْلَحَ أَحَدُكُمْ دَأْبَهُ أَوْ أَدْعَوْهُ
 وَهُوَ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا رَنْبَسٌ فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ ااعْبُدُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ ااعْبُدُونِي
 يَا عِبَادَ اللَّهِ ااعْبُدُونِي فَإِنَّ اللَّهَ عِبَادَ الْأَثَرِ وَنَحْنُ رَوَيْتُ كَرَامَاتٍ مِنْ حَدِيثٍ وَرَشَّحَ
 قَوْلَ الْجَمِيلِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْغَاظِ الْغَاظِ فِي حَقِّ الْأَسْمَاءِ وَبِأَنَّهُ مَخَالِفٌ وَرَأَى فِيهِ جَوَازَ
 نَدَائِهِمْ لَمْ يَدْعُ نَدَاءَ غَيْرِ غَضَبٍ رَأَى بَطْنِي أَوْ فِي نَفْسِي مِثْلَ ذَلِكَ وَكَرِهِيهِ لَا تَجْعَلُوا
 دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ
 مِنْكُمْ لِيُؤْذِنُوا فَلْيُخَذِ الرَّذِّينَ بِخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ
 عَذَابٌ أَلِيمٌ بِرَدِّ عَوْنِي خُودِ اسْتِدْلَالٍ مِثْلَ مَا يَدْعُو بَابَ أَنْ أَيْنَ سَتَ كَمَا رَأَى فِي آيَةِ أَنْ
 نِيسَتْ كَمَا شَمَّرَ رَسُولَ رَأَى صُلَحْمَ صُلَحْمَ يَخُونِيهِ وَوَمِثْلَ مَا يَدْعُو بِسَبَبِ أَيْنَ كَمَا غَابَ بَابُ
 نِيسَتْ بَلْكَ مَعْنَى رَأَى وَوَمِثْلَ مَا يَدْعُو بِسَبَبِ وَوَمِثْلَ مَا يَدْعُو بِسَبَبِ وَوَمِثْلَ مَا يَدْعُو بِسَبَبِ
 فَقَالَ سَتَ لَا تَجْعَلُوا أَمْرَهُ أَيْ كَمَا وَدُعَاءَ لَكُمْ كَمَا يَكُونُ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا أَنْ كَانَ أَمْرُهُ
 فَرَضَ الْأَمْرَ الَّذِي يَدْعُو عَلَى هَذَا قَوْلُهُ عَقِيبَ هَذَا فَيُخَذِ الرَّذِّينَ بِخَالِفُونَ
 عَنْ أَمْرِهِ وَوَمِثْلَ مَا يَدْعُو بِسَبَبِ أَيْنَ كَمَا يَدْعُو بِسَبَبِ أَيْنَ كَمَا يَدْعُو بِسَبَبِ أَيْنَ كَمَا يَدْعُو بِسَبَبِ
 وَلَكِنْ قُولُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ جَبْرِ وَجْهٌ سَوْمٌ لَا تَرْفَعُوا
 أَصْوَاتَكُمْ فِي دُعَائِهِ وَهُوَ الْمَرْءُ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى أَنْ الَّذِينَ يَغْضُوبُونَ أَصْوَاتَهُمْ
 عَنْهُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَجْهٌ جَبَّارٌ أَحْذَرُوا
 دُعَاءَ الرَّسُولِ عَلَيْكُمْ إِذَا اسْتَخْطَمُوهُ فَإِنَّ دُعَاءَهُ مُوجِبٌ لَيْسَ كَدُعَاءِ
 غَيْرِهِ وَالْوَجْهُ الْأَوَّلُ اقْرَبُ الْأَلَةِ التَّعْظِيمِ ذَكَرَ هَذِهِ الْوَجْهَ
 فِي التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ وَبِأَنَّهُ مَخَالِفٌ بِرَدِّ عَوْنِي خُودِ بَكْرِيَّةٍ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
 مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ شَيْئًا إِلَّا كَمَا سَبِطَ كَفِيَّةً إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ
 وَمَا هُوَ بِأَلِيمٍ اسْتِدْلَالٌ مِثْلَ مَا يَدْعُو بِسَبَبِ أَيْنَ كَمَا يَدْعُو بِسَبَبِ أَيْنَ كَمَا يَدْعُو بِسَبَبِ

چرا این آیت نازل شده است در حق یهود و نصاری که ایشان را علیهم الصلوة و السلام
این مقدمه است ندای مکررند و میخوانند و از ایشان مد و مستقل میخواهند نمود با مقدمه
کما ذکره المفسرون و در اینجا این اعتقاد و ثبات نیست بلکه عقیده اهل سنت و جماعت ملحوظ است
که آنحضرت را عباد الله الصالحین مقبول حضرت رب العالمین دانسته ندای میکنند و بموسل ایشان
تقصص حاجت خود از درگاه قاضی الحاجات میخواهد و از ایشان مد و غیر مستقل میطلبد
و لا ضیغ فیہ ولا منفسدة و آنچه منکرین ازین آیت اراده می کنند احدی از مفسرین
بطرف آن نرفته اند و از الذین یدعون من دونه حضرات انبیا و اولیا را اراده
نکرده و با جمله ندای منادی و سماع روح پر فتوح حضرت غوثیه با وصف بعد مسافت از
کرامت آنحضرت منبع کرامت است چنانچه سماع امیر جیش عمر رضی الله عنه در نهادند
ندای عمر رضی الله عنه را از مدینه چنانکه مذکور شد و از کرامات عمر رضی الله عنه بود پس
و راجحاً کرامت منادی جاهل داده بود و در اینجا کرامت منادی کار خود کرده می آید و فرقی نیست
درین دو مقام مگر از روی حیات و ممات و در تصرفات حضرات اولیا و رجیات و ممات
فرقی نیست کما تقرنی باب الاستعداد و کرامات حضرات اولیا رضی الله تعالی عنهم ثبات و
یقین است کما قال فی الفقه الاکبر و کرامات الاولیا رضی الله تعالی عنهم حق و فی شرح مللا
علی القاری اسی ثابت با کتاب و است و لا عبرة لمخالفة المعتزلة و اصل البدعة
فی انکار الکرامة الخ و کما قال فی عقائد النسخ و شرحا و کرامات الاولیا حق
فتظهر الکرامة علی طریق نقض العادة للولی من قطع المسافة البعیدة فی المدة
القليلة کاتیان صاحب سلیمان عمر و هو اصف بن برخیا علی الاشهر بعین بلقیس
قبل ارتداد الطرف مع بعد المسافة و ظهور الطعام و الشراب و اللباس
عند الحاجة کافی حق مرید فانه کلبا دخل علیها بکریا المحراب و خلد
عندها رزقا قال یا رب یرانی الله هذا اقلت هو من عند الله و المشی

علی الماء كما نقل عن كثير من الاولياء والطيران في الهواء كما نقل عن جعفر بن طيالب
 ولقمان السرخسي وغيرهما وكلام الجهاد والعجماء اما كلام الجهاد فكما روى انه كان
 بين يدي سليمان وابي الدرداء من قطعة فسبحت وسمعا تسبحها واما كلام
 العجماء فكنظم الكلب لاصحاب الكهف وكما روى ان النبي صلعم قال بينهما
 رجل يسوق بقره قد حمل عليها اذ التفتت البقرة اليه وقالت اني لم اخلق لهذا
 وانما خلقت للحوث فقال الناس سبحان الله تتكلم البقرة فقال النبي
 صلعم امنت بهذا واندفاع المتوجه من البلاء وكفاية المؤمن عن هذا
 وغير ذلك من الاشياء مثل روية عمر رضي الله عنه وهو على المنبر
 في المدينة جيشة بينهما ونذحتي قال لا ميرجيشه يا سارية الجبل
 تحذير له من وراء الجبل لمكر العدة وهناك وسماع سارية كلامه مع بعد
 المسافة وكثير خاله رضي الله تعالى عنه السمع عن غير تضرع ربه كجربان النبل بكتبا
 عمر بن و امثال هذا اكثر من ان يحصى انتهى وهكذا في شرح الفقه الاكبر
 للملا علي قاري وقد اثبتوا حقيقة الكرامات في جملة الكتب الكلامية فلطالع
 والدليل على حقيقة الكرامات ما تواتر من كثير من الصحابة ومن بعدهم
 بحيث لا يمكن انكاره خصوصا الامور المشتركة وان كانت التفاصيل احادا
 وايضا الكتاب ناطق بظهورها من مروي ومن صاحب سليمان عليه السلام
 وبعد ثبوت الوقوع لا حاجة الى اثبات الجواز كذا في شرح
 العقائد النسفي و شيخ عبد الحق محقق و هو يروي وتكميل الايمان تحت قول من كرامات
 الاولياء حق نوشته است که وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت
 و قوا امر ثبوت یافته است بگویم و در ذکر بار و در اینجا مجال نباشد خصوصا از بعضی اعظم اولیای
 پیشانچه از حضرت غوث اعظم شیخ نعم الدین سید عبد القادر الجیلانی

علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام وایشان امام عبدالمشید یا فخری گفته است که کرامات
 بلغت حد التواتر و معلوم بالا اتفاق ما بلغت مثلها احد من شیوخ الافاق ازینجا
 بیان جواز ندادن بپایه اختتام رسید باقی ماند بیان معنی شئی لله پس بدانکه معنی آن طلب شیئا
 اگر امام الله تعالی است و در وی احتمال معنی دیگر هم قائم است لیکن معنی صحیح و سبب این است که نزدیک
 شد و در صورت اراده این معنی خواندن این در و شریف محل کدائے شکو و آنچه در دعا مختار
 قائل این قول را بقبول بعض تکفیر کرده حدیث قال کذا اقول شئی لله قیل یکف پس بنیای
 آن بر اراده معنی دیگر است یعنی الطلب شیئا لله تعالی و شاید وجه تکفیر این است که وی طلب
 کرده شیئی را بر اے احمد تعالی و وے تعالی غنی است از هر شئی و همه منقصر و محتاج اند به وے
 وی بذات الحق مافی رد المحتار و احتمال دارد که معنی این ترکیب اعطی شیئا اگر امام الله تعالی
 باشد بنیای نحمد بعضی بطرف این معنی رفته اند و درین صورت اعتقاد منادی این است که
 حضرت غوثیه علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام معنی حقیقی اند و سوال عطا از حضرت مراد
 کرامت ایشان باستقلال است حتی که خلاف عقیده لازم و اجتناب از تکلم بهیچو کلام حجاب
 آید بلکه اعتقاد وی این است که معنی حقیقی حضرت رب الارباب است و آنحضرت از اعظم
 وسائل این مطلوب اند که هو مقتضی تعلق المسببات بالاسباب و ندای آن شخص دین
 مقام باسم مبارک شیخ عبد القادر علی نبینا علیه الصلوٰۃ والسلام قانع تو هم اعتقاد
 معنی اول است چه هرگاه بعبودیت آنحضرت مرقا در مطلق را قائل شد و نفی که بر آن ال
 است بار بار بر زبان آورده اند و از کجا استقلال آنحضرت بوصف اعطا اعتقاد کرده باشد پس
 ساحت جوازمین در دو بوساطت فراش بر این و حج منانت قرین از ضحی خاشاک شکوک و
 اوام فرقه غادین و در دو انکار طائفه ضالین پاک و صاف آمد حیث صد حیث برین فرقه
 منکرین که بر عالمان این عمل اطلاق شرک و کفرین نمایند و ازین غافل اند که اگر در کلام
 یک فعل از افعال مکلفین جدا و جود تکفیر یا نیست شود و یک وجه عدم تکفیر

موجود بود آن یک وجه را اخذ کردن باید و بعد از تکفیر رفتن چه باشد این فعل که کدام یکی از
 اهل عقائد حق تکفیر فاعل آن زفته اند و نه بر وی اطلاق بدعت کرده و حاشا این چه سخن
 و حال اینک که ارحم الراحمین بر این است مرحوم محمدیه رحم کرده میفرماید **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ**
وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ اللَّهُمَّ اسْرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَفَقْلاً تَبَاعَدَ وَفَقْلاً لِقَاءَ هَذِهِ الْوُجُوهِ الْعَظِيمَةِ
 مع الخشوع و الاخلاص انا وانت العزيز الحكيم علامه و اینکه سماع ندای سناوی از نسبت
 بعید من قبیل علم غیب است یعنی غیب اضافی و علم غیب اضافی مرغیرند ایتا عالم را از خواص من گمان
 او ثابت است و تفصیل این اجمال اینکه غیب دو قسم است یکم مطلق و دوم اضافی
 مطلق چیزی یا سخنی پوشیده که بلا واسطه معلوم شود و علم این غیب از خصائص و تعالی است
 که هر نفس را بلا واسطه میداند و غیر او تعالی را علم این غیب نیست چنانچه فرمود **اللَّهُ تَعَالَى**
قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ و غیب اضافی
 چیزی یا سخنی پوشیده که بواسطه معلوم شود و اضافی دو قسم است صحیح و فاسد و اضافی
 صحیح نیز بر دو قسم است مقبیه و غیر مقبیه صحیح مقبیه آن چیزی یا سخنی پوشیده که بواسطه انهی
 تعالی و الله شود و بواسطه بر اتی تعالی بر چند قسم است گاهی خاص ذات باری تعالی بلا توسط
 جبرئیل و دیگر ملائکه علیهم الصلوة والسلام و گاهی وساطت جبرئیل علیه السلام و غیره و علم این
 قسم غیب مرانیا را علیهم الصلوة والسلام حاصل است چنانچه فرمود **اللَّهُ تَعَالَى قُلْ مَا**
كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَصِي بِمَنْ يُرْسِلُ مِنْ أَيْشَاءَ وَهُوَ
اللَّهُ تَعَالَى عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ
 و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر نیز غیب را دو قسم گردانیده مطلق و اضافی و نص عبارتست
 این است **ثُمَّ اعْلَمَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يَعْلَمُوا الْمَغْذِيَّاتِ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَهَذَا مِنْ مَقْصُودِ**
وَأَشْرَفِهِ بعد از آن ثنا کرد و غیب اضافی را و گفت **لَا مَا أَعْلَمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى أَحْيَانًا**
 و روایت کرده شد از ابن عمر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

إِنَّ اللَّهَ قَدْ رَفَعَ الدُّنْيَا فَإِنَّا نَنْظُرُ لِلْبَيْهَاتِ وَإِنِّي مَا هُوَ كَأَنَّ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كَمَا نَمَا
 انظر إلى كَيْفِي هَذَا وَلَا شَكَّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَطْلَعَهُ عَلَى زَيْدٍ مِنْ ذَلِكَ
 وَالْقِيَامَةِ عَلَيْهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَدُرُوشِ مَقَامِهِ نَوَاشِئَةَ النَّوْعِ الثَّانِي مِنَ الْأَنْوَاعِ
 الْمُعْجَزَاتِ أَخْبَارُهُ عَنِ الْغُيُوبِ الْمَاضِيَةِ وَالْمُسْتَقْبَلَةِ وَشَيْخُ عِلْمِهِ ابْنُ حَجَرٍ وَر
 مَنَاجِيهِ بَشَرٍ وَسَمِعَ الْعَالَمِينَ عِلْمًا وَحِلْمًا نَوَاشِئَةَ كَمَا عُلِّمَ نَحْضَرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَسَمِعَ تَرْتِيبَ أَرْكَانِهِ وَمِثْلَ الْوَسْطَانِ وَجَنَانِ زَيْدٍ كَمَا أَنَّ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرَامَتِهِ عَلَى تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمٌ فِي عِلْمِهِ كَرَامَتُهُ شَدِيدًا نَحْضَرَتْ عُلُومُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ
 وَنِزَابُ حَجَرٍ مَقَامٍ وَبِغَيْرِ نَوَاشِئَةِ كَمَا أَكْثَرُ عُلُومِ بَيْتِهِ بِصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَالَى بِوَبَاطِنِيَّاتِ
 بِرَبِّهِ حَدِيثُ مَشْهُورٍ كَمَا فَرَسُوهُ تَعْلِيمُ كَرَامَتِهِ شَدِيدًا عُلُومُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَعِلْمُ غَيْبٍ كَمَا مَخْصُصٌ بِذَاتِ
 بِأَرَى تَعَالَى سِتْرَ أَنْ أَدْرُسِي أَحَاطَهُ وَشَمُولُ سِتْرِ هِيَ مَنَافِي أَنْ نَيْسَتُ كَمَا وَسَّيَ تَعَالَى
 بَعْضُ خَوَاصِّ نُوْهِ دَرَابَرِ بِيَارِ مِيَّاتِ مَطْلَعُ كَرَامَتِهِ تَأَنَّ كَمَا مَطْلَعُ سَائِرِ دَرَابَرِ نَوْجِ حَبِيرٍ كَمَا
 قَسَمُوا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَتُ أَنْ مَنَاجِي حَبِيرٍ سَتْرُ كَمَا نَحْنُ وَدَانِدُ وَسَّيَ رَاكِبُ تَعَالَى وَ
 وَرَشْفَانِ نَوَاشِئَةِ كَمَا أَنَّ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرَامَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمٌ فِي عِلْمِهِ ابْنُ حَجَرٍ وَر
 وَغَيْبُ مَلَكُوتٍ بِمَنَاجِيهِ فَرَسُوهُ وَعِلْمُ مَلَكُوتِهِ كَمَا أَنَّ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَزِيزٌ
 بِسِائِرِ بَيَانِ بِحُجُوبِ تَرْتِيبِ وَجْهِ تَابِتٍ شَدِيدٍ كَمَا أَنَّ نَحْضَرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمٌ فِي عِلْمِهِ ابْنُ حَجَرٍ وَر
 وَنَقْلُ كَرَامَتِهِ وَبِغَيْرِ نَوَاشِئَةِ كَمَا أَنَّ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرَامَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمٌ فِي عِلْمِهِ ابْنُ حَجَرٍ وَر
 بِوَبَاطِنِيَّاتِ سِتْرِ هِيَ مَنَافِي أَنْ نَيْسَتُ كَمَا وَسَّيَ تَعَالَى وَرَحْمَتُ أَنْ مَنَاجِي حَبِيرٍ سَتْرُ كَمَا نَحْنُ وَدَانِدُ وَسَّيَ رَاكِبُ تَعَالَى وَ
 وَرَشْفَانِ نَوَاشِئَةِ كَمَا أَنَّ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرَامَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمٌ فِي عِلْمِهِ ابْنُ حَجَرٍ وَر
 وَغَيْبُ مَلَكُوتٍ بِمَنَاجِيهِ فَرَسُوهُ وَعِلْمُ مَلَكُوتِهِ كَمَا أَنَّ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَزِيزٌ
 بِسِائِرِ بَيَانِ بِحُجُوبِ تَرْتِيبِ وَجْهِ تَابِتٍ شَدِيدٍ كَمَا أَنَّ نَحْضَرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمٌ فِي عِلْمِهِ ابْنُ حَجَرٍ وَر
 وَنَقْلُ كَرَامَتِهِ وَبِغَيْرِ نَوَاشِئَةِ كَمَا أَنَّ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرَامَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمٌ فِي عِلْمِهِ ابْنُ حَجَرٍ وَر
 بِوَبَاطِنِيَّاتِ سِتْرِ هِيَ مَنَافِي أَنْ نَيْسَتُ كَمَا وَسَّيَ تَعَالَى وَرَحْمَتُ أَنْ مَنَاجِي حَبِيرٍ سَتْرُ كَمَا نَحْنُ وَدَانِدُ وَسَّيَ رَاكِبُ تَعَالَى وَ
 وَرَشْفَانِ نَوَاشِئَةِ كَمَا أَنَّ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرَامَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمٌ فِي عِلْمِهِ ابْنُ حَجَرٍ وَر
 وَغَيْبُ مَلَكُوتٍ بِمَنَاجِيهِ فَرَسُوهُ وَعِلْمُ مَلَكُوتِهِ كَمَا أَنَّ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَزِيزٌ

حتى ليسير الى سعة الروحانية فيعلم الغيب ويطوى له الارض ويمشي على الماء
 ويغيب عن الابصار فالجواب اما عن الاول الى ان قال واما عن الثاني فلان
 للغيب مبادى ولواحق فمباديه لا يطلع عليها ملك ولا نبي مرسل واما
 اللواحق فما اظهره الله تعالى على بعض جابه لوجه علمه وخرج ذلك عن الغيب
 المطلق وصار غيبا اضافيا وذلك اذا تنوّز الرُّوح القدسية وازداد نورها
 واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحسن وتجليته ذات القلب عن صداء الطبيعة
 والمواظبة على العمل فيض ان الالهية حتى يقوى النور وييسر في فضاء قلبه
 فينعكس فيه النقوش المرئيات في اللوح المحفوظ وليطالع على المغيبات وينصير
 في اجسام العالم السفلي بل تجلي حيزه الفياض الاقدس بالعرفه التي هي شرف
 العطايا فكيف بغيره **النتجه** ودر تحقيق الحقيقه آورده كه ملا على قاري در
 شرح مشکوٰۃ متعلق حديث صلوا على فان صلواتكم تبلغني حيث كنتم ترجمه كرفت
 قاضي در شرح اين حديث كه پاك نفس قتيكه از علائق بدن خالي ميشود وروح ميگردد و
 تا ملا را على ميرسد و باقى نماند براسه او جاني پس مے بيند هر شے را بمشاهده خود و انتهي پس
 روايات ثابت و محقق شده كه اطلاع بر غيب اضافي از خاصايم حضرات انبيا عليهم الصلوٰۃ
 نيست بلكه براسه خواص امت هم ثابت است على الخصوص خواص امت پيغمبر ما
 صلى الله عليه وسلم پس ثبوت اين كرامت مر حضرت غوث اعظم على نبينا و عليه الصلوٰۃ
 و السلام را كه ذات بابر كات ايشان مستجمع كرامات تمامه اولياست محل ريبت و شبهت
 نيست چه هر گاه حضرت غوث اعظم على نبينا و عليه الصلوٰۃ و السلام در ذات جدا مجد
 خود صلى الله عليه وسلم فاني شده بصفات وى باقى بود و اكثر اوقات مي فرمود هذا وجودي
 جدي في كذا وجودي چنانچه علامه صرنيه فرموده اند كه آنحضرت در جدا مجد خود و فاني بود
 و اما وصفنا و قولنا و قلنا و حالنا و مساو آنحضرت كدام كمي از اوليا را همچو فناي اتحاد و

و توجہ اختصاصی نصیب گشتہ پس جگہ اوصاف احمدیہ و کمالات محمدیہ محاط فبات حضرت غوث
 شدہ و بران جلوہ فرمودہ پس غیب دانی کہ یکے از صفات حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
 علیہ وسلم بطیفہ آنحضرت بذات حضرت غوثیہ ہم ثابت میشود و از مودعات این
 مدعا اینست کہ حضرت غوث اعظم را آنچنان کشف حاصل بود کہ غیر ویرانزا و لیاسے کرام
 نصیب نشدہ چنانکہ در اخبار الاخبار کم و در وہ کہ فرمود آنحضرت و متیکہ تکلم بکنم من بکلامی شجا
 بایکہ تصدیق کنید انرا کہ تکلم من ناشی از یقین است کہ شک را در دے مجال نیست گویا گویا نیندہ
 بشوم پس میگویم و دادہ بشوم پس مے بخشم و امر کردہ بشوم پس میکنم و عہدہ بر کسے است کہ مرا
 امر کردہ است وَ الدَّيَّةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ مَكْذُوبٌ شَمَارُ اَزْهَرِ قَاتِلِ سِتْ مَرْدِيْنَ شَمَارُ
 و سبب زوال دنیا و آخرت شماسٹ اَنَا سَيِّئَاتُ اَنَا قَاتِلٌ وَ يُحَدِّثُ رُكُوعُ اللَّهِ نَفْسَهُ
 اگر نئے بود لکام شریعت بر زبان من ہر آنیہ خبر میکردم شمارا با بونجہ میخوری و مے نمید و در فہما
 خود من میدانم اینجہ در ظاہر و باطن شماسٹ و شمارا در رنگ شمشاہیت و در نظر من انتہی
 بدانکہ تا اینجا کلام بر مذاق شریعت بود و اینک از چاشنی طریقت ذائقہ مال
 اہل خبرت را حلقہ بخشیدہ مے آید بدانکہ این اسم اعظم اسمے است کہ شیوخ طریقت بر
 عمل آن مواظبت فرمودہ اند و دیگران را بر آن تحریریں و ایکہ فرمودہ و کما نقل من
 اکابر الدین و اطاعت شیوخ طریقت ہم از واجبات ست چنانچہ مولانا شاہ عبدغیر
 و ہلوی قدس سرہ در تفسیر خود فتح الغریر نوشتہ اند ان کسانیکہ اطاعت آنہا بحکم خدا
 فرض بست شش گروہ اند از انجملہ مجتہدین شریعت و شیوخ طریقت اند کہ حکم ایشان
 بطریق واجب بخیر لازم الاتباع است بر عوام زیرا کہ فہم اسرار شریعت و وقایق طریقت
 ایشان را بدست قال اللہ تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلمون
 بر حدیثی کہ از روایت علمائے کرام شریعت و مشیوخ عظام طریقت ثابت شود ان قابل تقبلا
 و اعتماد است و قابل حجت گرفتن ست چنانچہ در اکثر کتابہا بمثل این

احادیث استناد کرده اند و بسیار احادیث در مکتوبات مشایخ طریقت آمده که باینکه اعتبار رسید
است گویند محدثین از درجه صحت ساقط باشد چنانچه مولانا شاه ولی الله قدس سره والد مولانا شمس
بعد العزیز و کتاب قول الجلیل از ان تبیل حدیثی آورده تو احکام بابران منطه که رقم ثبت نیت
تمیدے و او هست و شیخ بعد الحق تحقیق و بلوی البخاری و کتاب اخبار را اخیر در مقام بیان
کرامات حضرت غوثیه علی نبیا و علیه و سایر الاله صلوات و تحیت آورده که نقل است که آنحضرت
فرمود که در زمان حسین بن منصور حلاج کسی نبود که او را دستگیری کند و از لغزشی که او را شده
بود بازدار اگر من و زمان اومی بودم او را دستگیری میکردم تا کار او باینجا نمیکشید و منی دستگیری
میکند هرگز از مریدان من مرکب بلغز و از پائے و رأیتار و قیامت و فرمود و مراد بر طویل و نحلی است
و مقامت کرده نشود و خیلی است که مسابقت کرده نشود و مراد بر لشکر سلطانی
است که مخالفت کرده نشود و در هر منصب خلیفه ایست که عزل کرد و نشود و
فسرمود که هرگاه از خدا چیزی خواهد بوسیله من خواهد تا خواهش شما با حاجت
رسد و فرمود هر که استعانت کند بمن در کربتی کشف کرده شود آن کربت از او هر که
منادی کند بنام من در شدتی کشته شود آن شدت از او هر که توسل کند بمن بسوے
خدا و حاجتی قضا کرده شود آن حاجت مرا و او فرمود هر کیسکه دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
در هر رکعت بعد از فاتحه سورۃ اخلاص یا زده بار بعد از آن در دو بغرستد بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم بعد از سلام و بخواند آن سرور اصلی الله علیه و سلم بعد از آن یا زده گام بجانب عراق برو
و نام مرا گیرد و حاجت خود را از درگاه خداوندی بخواد حق تعالی آن حاجت و قضا گرداند بمنزله و کثرت
مرا و بنام مبارک وی علیه السلام همین اسم اعظم است یعنی یا شیخ بعد القادر شیع الله و نیز در کتاب تقدیرین
و متاخرین مثل مناقب غوثیه و مصحاح الکرامات و غیره آورده که در کتاب حقیقه الحقائق
نذکرست که در وقتی از لوتحات از مشیت ایزدی پسر بیوه زنی خاوند آنحضرت بدریا غرق شد
و آن مذکور نالان و گریان مستغنیانه بدروست آنحضرت حاضر آمد و خدمت خادم وی الاشم

حقیقت حال ظاهر نمود و عرض داد که لقمه از شمشیرش توجہات فوات بابرکات بر حال این گنیزش
 ذرہ مثال بآید ہر آئینہ پسر غریقین بیچارہ از ان دیگہ ناپید کنایہ صیحا سالما بر آمدن میتوان حضرت
 غوثیہ عالیہ بر حال زار و می رحم آوردہ فرمود بر و پسر غریق خود را بجان خود خواہی یافت تا ویکہ کو
 بجانہ در آمد پسر خود را دید ان نیافت باز نا لان و گرہان بدرو و ملت حاضر آمدہ حقیقت حال عرض داد
 باز ہون اہل شاد و شرف عدد و ریافت پس بجانہ خود آمدہ همان شاد و کاسہ خود دید پس بخدمت
 آیت رحمت حاضر آمدہ بر حقیقت حال اطلاع داد و باز حکم سابق شرف انفاذ یافت وین بابر بجانہ خود
 در آمدہ ساقی تکتہ خود را از باوہ مراد لبریز یافت پس شادان و فرحان بر آستانہ قادریہ حاضر آمدہ
 ستانہ و اریان اشعار را عرضہ داد و اشعار چون نہا شدہ من مرید حضرت پاک تو ام بہ شد فیض
 تو بمثل بلطرب رنج و غم نہ نام نہایت ہیشہ و رد و سازم بدل بہ خطایہ بنشم از ان
 کام و زبان را و میدم نہ منکر ان اسم پاکت بودہ متکو و فدا شدہ عالم ان اسم عظیم سور و تہ قدیم
 ہر دم و ہر آن میخوانم ترایا غوث دین بہ میر سیدہ باش و فریادم از راہ کرم نہ خود و بفرمودی
 کہ ہر کس بنفش خواند مرا بہ بر ہر آرم حاجتش ہم مر مرا غم از اطم نہ پس دوران وقت حضرت پیشو
 ہر آبتہ در آمدہ بدل توجہ حضرت اتی تعالی شد و ناز محبوبانہ آغاز نمود و عرضہ داد
 کہ چہ! امروہ بر خلاف عادت عرضہ این عاشق صادق و و بار در آستانہ اجابت بار
 نیافت و اگر چہ بار سوم کرسی نشینان جابت گردید فاما پیش این غیظہ نہ ہما و ہنگی حال نام
 شد تا و ان چنان قادری کہ از تار و پود و و حرف کن ہیزہ ہزار عالم را بطریق العین خلعت
 خلقت پوشا بندی و باین طریق در عالم عادی یک انفع صبور جمع اجزائے متفرق نمودہ اناوہ
 غلغات خواہی فرمود ہر اقامت التماس را تا دیر از جا سا جابت بر بندہ داشتی و بچو بر ہنگان
 از پیش آمدن دیگران نادوم و شرمسار داشتی معذرا پاس اوب بر ضامی تو را خیمہ از دل مع
 بقضائے تو سر فرو دارم بہ از حضرت اتی تعالی شانہ ندا آمد کہ البتہ این مقام محل ناز محبوبانہ
 تست و اگر بچا طسہ تو چیزے را یا بد گنجہ پیشہ دارد و بعوض آن ہر چہ میخوانی بخوان کہ البتہ

خواهش ترا بر می آرم و مطلب ترا اعطا می کنم حضرت غوثیه بسماح این ندا غنیایات بنیایات حضرت
 اکتبیه تعالی شان بر حال خود و دریافت عرصه داد که هر عنایتی که سزاوار حضرت صمدیت
 خود میدانی بآن سرفراز فرما در این باب از جانب این غریب چون و چرا فی نیست مگر به حق قدر
 خواهش است که عطایه بر حال من غریب بمزدول فرما که اثر آن ازین زمان تا همه زمان آینده
 باقی و ثابت ماندند آمد که از امر و زمام اعظم ترا تاثیر عطا کرده شد که جمیع تاثیرات اسماع
 منست پس هر که در دوام نامی تو نخواهد کرد و درجه بلند و ثواب عظیم خواهد یافت پس با استماع
 ندای ربانی حضرت محبوب صمدانی دو گانه شکرانه او فرموده **نَعْنِدُ الْحَمْدَ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ**
كَلَامَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَظَمَ فِي الْبَرَكَةِ وَ التَّائِيْدِ مراد ازین اسم همین اہم مذکور است یعنی
يَا شَيْخُ عَبْدُ الْقَادِرُ شَيْئًا يَلْبَسُ و آنچه در اخبار الاخیار بمقام دیگر مرقوم است از
 مودات و مقویات این کلام است و آن اینکه آنچه من فقیر حقیر از اکرام و انعام حضرت
 بشیر نذیر صلی اللہ علیہ وسلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد امید وارم که بطور اشار و انوار
 متکفل ابراز و تمضن نظار آن گردد و انشاء اللہ تعالی اگر چه نظر بکثرت نقصان ذاتی و قلت
 استعداد و نظری نایمیدی گونه و در حصول مطلب و وصول مقصد راه یابد ولیکن دست امید
 بلند است و پایہ یقین ارجمند که چون در سفینه لوح نشسته ام بسا حل نجات رسیدنی است
 و جمال مقصود و دیدنی هر که ورین کشتی نشست اگر طغیان کند یقین داند که از طوفان
 آتش و فتنه و امان است اعتماد من بصاحب قدمی است که مالک رقاب اولیا است ره روی تو
 یافت که در خدمت او قدم از سر ساز و وزیر پایی او سر نیندازد و این خود سبب سرفرازی
 ایشان است کیست که قدم بر قدم مصطفی بود و بلکه دم بدم بقدم او در وسعادت آن سرست که پایال
 او گردد و هر چه صبح پدر آن از وراثت مصطفی و مرتضی اند و خند همه بان خات صدق رسید بنگر
 که این چه شتاب بود اگر چه وارثان بسیار اند و آنچه بوی رسید بهر یک پس رسید وراثت مالک است
 تعصب بر ابر قسمت کنند ولیکن در وراثت حال یکبار با دیگری برابر نیست بلکه برادری بنود

اگر دیگران قطب انداز قطب الاقطاب ست و اگر ایشان سلاطین و سلطانیان اسلام
 محمد الدین کہ دین اسلام زندہ گردانید و ملت کفر را بمیرانید کہ اسے شیخ یحیی ویت زہے مرتبہ کیجیا
 دین انجی قیوم ست و ایسا از وی غوث الثقلین انرا گویند کہ جن دانس ہمہ بوے پناہ جویند من
 بیکس نیز پناہ با وجہ ست ام و بردر گاہ او قنادر و راجز عنایت او کس نیست و بغیر لطف او فریاد رس نہ
 استغفار غوث اعظم دلیل براہ یقین و یقین رہبر اکابر دین و شیخ دارین با وی ثقلین و زبده
 آل سید کونین و بادشاہ ممالک قربت و نور و مسالک قربت و اورست در جملہ اولیا
 ممتاز و چون پیر در انبیا ممتاز و اولیا بند باش از ول و جان و قدم او بگروان ایشان و
 وصف تعریف از من نہ نکوست و خود کرامات او معرفت اوست و من کہ پروردگار تو اکی
 عابد از مدحت کمال ویم و ہمہ دم غرق بحر احسانم و ای فدای درشن لہ جانم و
 درو عالم باوست ایسدم و ہست با وی ایسدم جاویدم و ایسدم وارم کہ اگر از راہ بیردن
 افتم او رہبری کند و اگر از پایے درآیم او دستگیری نماید بحکم بشارتہای کہ او بجان خود داده است
 سعادت نامے دنیا و آخرت آماده است فرمودہ است کہ قاضی الحاجات را سبط نوشتم و او کہ
 در ان نامہاے مریدان من قیامت ثبت افتادہ ہمہ را بمن بخشید و قلم غفور بر جرم ہمہ کشید
 اگر نام من در نامہ مریدان او مکتوب شد پس چرا غم خورم کہ کار بر حسب مدعا و مطلوب شد
 من نام را در مرید اویم قبول و رو بہ دست و دست خوانان اویم خواستن و مفوعی بر دست
 ارواقت یقینی از من مجاز می گنجاید و صلوات دایمے باین بے ناز می نشاید انتسابی بہے کردہ ایم
 و پناہی بدرگاہ او بروہ ولیکن چنان دائم کہ چون این سعادت ارازل نصیب من ست تا ابد
 قریب من خواهد بود و در آن زمان کہ از خود خبر نہاشتم نامش بر لوح دل مے نگاشتم شہ
 ما بشوق تو نہ امروز گرفتار شدیم نہ کہ گرفتاری ما با تو زبرد ازل ست و جاذبہ محبت او بخود کشید
 و مرا در ان مقدور نہ و کرشمہ عنایت او بخود میخواند و ما بان شعور نہ شہر بنوازدم ہستی اثر تو در ما
 کہ جذب عشق تو ز خویش میر بودم و در لطف باطنی او بود کہ لحاظ و باطن مرا معظوظ و ملحوظ

داشت و اوّل و آخر معلوم و محفوظ پدر نیز چون خاک در او بود و این نسبت تقویت و تربیت نیز غیر از
 عمر با بے توسل بجناب این باو شہاد عالم پناہ شے شافتم و لیکن بے وسیلہ بارے یا فتم بار بار
 از بشارت فیہی اشارت و اَبْتَغُوا إِلَیَّ الْوَسِيلَةَ یَشْنِیدُم و در طلب وسیلت کہ سبب تحصیل این
 نفیلت بود و موجب تصحیح نسبت و تحقیق سلسلہ ارادت گرد و مید و دیدم کہ سے میخواستم کہ
 نسبت غنی را با مناسبت و بی ختم کردہ باشد و قرابت جسمانی را با قرب روحانی فراہم آورد
 تا دست بوی دہم و پامی او گیرم بلکہ تا زندہ ام و پر پامے او میرم آخر صدق نیت من کار کرد و
 شجرہ اخلاص من بار آورد و بر مثال وَ یُزِیْرُ قَدْ مَنَّ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ ہر بر من عیسی نفس
 را فرستاد کہ ہر نفس را مادہ بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور او آخر و اوائل
 متولی مقامی کہ جمال او تارسی ست از شجرہ و مدت طالع و نوری از جانب حقیقت لامع غلیل تھا
 کہ رخسارہ زیبایش گلزار بوستان خلّت و گل گلستان دین و ملت ست مصطفیٰ جہائے کہ و بانس
 شکمہ ان خوان انا ایلح و زبانش تہیان قرآن انا افصح نست و ترغیضے کمائی کہ دلش باب مدینہ علم
 و فتوح و بر خمیرش ابواب اسرار کو کشف مفتوح حسن میرتے وارث مرتبہ و اِنَّكَ لَعَلَّ الْخَلْقِ
 عَلٰی حِمِّ و نائب منصب بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ سَرَّ حِلْمٌ حسین سررتی کہ صدوق
 و یَطْعَمُ کُمْ تَطْهِيدًا آمد و صدق اَلَا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَى شد زین العابدین و امام
 الصادقین السید النقی البقی و العلوی الاعلی المہدی مہی کلیم اللہ و محبوبہ حبیب اللہ رب العالمین
 احمد خونی کہ عالمی بندہ اوست ہند یوسف رونی کہ ماہ شہ زندہ اوست ہند عیسیٰ
 نفسے کہ جان و دل زندہ اوست ہند موسیٰ کہ تقاسے و دست خواہندہ اوست ہند
 ہر کلامے کہ وہ کلام کلیم وارو شد ہر روی صادق ست و جمال او موافق اورا مگر بر قلب موسیٰ
 آفریدہ اند یا انکہ مجرگو شے محمد متعلی القد طیبہ و سلم رباعی اے ویدہ بیا تقای منظور
 بہ بین ہند آن جنبہ و آن جمال و آن نور بہ بین ہند و راوکی ایمن فحبت بگنڈ رہند ہم موسیٰ
 دہم و زخت و نیم طور بہ بین ہند حمیدہ صفاتی کہ جالغین حامد و وارث مقام محمود ست

چه حامدی که هر شنا گستر می که محمدا و صفارش بر شمار و بے اختیار در شنائی شناندای لا اخصی
بر آمد حاصل که چون این آفتاب دین و دولت طلوع کرد و چنان دانستم گویا بعض طالع من آمد
بهر و آنکه دیده بجال و روشن شد و دل نوری دیگر یافتیم و سروری دیگر در لقیه اولی دل از دست آمد
و در پایی عزت و افتاد و منتهی و بجای دیگر به چون کتاب فرموده فهو قلب الوقت و سلطان
الوجود اما الصده یقین و حجة العارفين روح المعرفه و قلب الحقیقه خلیفه
الله
فراضه و وارث کتابه و نائب رسول الوجود البحت والنود الصوف سلطان
الطریق والمتصرف فی الوجود علی التحقيق علی نبینا و علیه السلام الی یوم القیام
حلیه آنحضرت نخیف البدن ربع القامة عریض الصده عریض النحیه
و طولیها اسماء للون مقرون الحاجبین اصوت جهوری سمعت بهی قدر علی
و علو فی له صیت صهوت و سمعت و در کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جهر بود که
سامع را رعبی و هیتی در وی می افروزد و از جمله خوارق کلام او آن بود که در شنیدن آن قرب و
بمید کیسان بودند و بسبب قرب و بعد مکان مجلس تفادقی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم و تکیس را
بجز سکوت و انصات گنجایش نداشت الخ پس ازینجا بقول محقق و هلمی ناشق نبوی ثابت و متحقق
شد که اگر کسی آنغوشیه غایبه را از دور هم نداند که بلای رب آواز مناوی بگوشش ثنائیت آنحضرت
چنانکه بمکان قرب برسد خواهد رسید و در مقام دیگر میگوید نقاست از مشایخ که هرگاه
شیخ محی الدین سید عبدالقادر کرسی بر می آید و میگوید الحمد لله خاموش میگرد و در وی
خدای که بر روی زمین است حاضر و غایب و از نخبست کلمه کلمه را مکرر میگوید و در میان
آن ساکت میگرد و با وی و ملائکه از دحام میکنند و در مجلس و الخ و نیز در مقام دیگر میگوید
و وقتما بودی که از مجلس غطا آنحضرت جنازه با بیرون می آمد از جهت غلبه شوق و هیبت و
تعرف و تمویان عظمت جلال او و آنچه از خوارق و کرامات و تهلیات و عجایب و غرائب و معجزات
اشیای عجیبه و ظهورها مورغویه در مجلس غطا آنحضرت نقل کرده اند خارج از حد ضرورت است

از پس پر وہ کوه قاف قدم ہے ایشان در ہواست و ولہامی ایشان در آتش از شدت شوق
و لب اشتیاق کہ بہروردگار خود دار نہ راوی گوید کہ درین مجلس کہ این سخن میفرمودند ولد
سید عبدالرزاق در پایہ اخیر در زیر قدم او نشسته ہو و سر بالا کرد و سامعی حیران ہو پس
بہوش افتاد و جامہ و دستار او سوختن گرفت و تن حضرت انگریزی فرمود آمد و اطفاء آن نام
کرد و فرمود تو نیز ای عبدالرزاق از ایشان و بعد از قیام مجلس کیفیت آن حال را از شخص
عبدالرزاق پرسید و فرمود چون نظر بالکروم دیدم کہ در ہوا مردان غیب ایستادہ اند سکاوت
و مدہوش و تمام افق بایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفته است بعضی از ایشان
در صیحو و بعضی در تواجہ و بعضی بجای خود و بعضی بر زمین مے افتند بعد از آن فرمودہ کلامی کہ
ترجمہ او این باشد منکم کہ تیغ من مشہورست و قوس من ہوتور و تیر من رسندہ و نیزہ من بخیلاست
سپ من زمین است من آتش سوزان آئینی من سلب کنندہ احوال من دیہامی بے کرانم من زنباری
و قتم من سخن کنندہ و در خیر خودم وقتی دیگر در حالت ہو و میفرمودم محفوظ و ہم محفوظ ای روزہ داران
ای شب بیداران ای کوه نشینان بہت باد کوبہای شما ای صومعہ نشینان منہدم باد صومعہ شما
پیش آید امر خدا یا امر ما از خداست ای راہ ران ای ابدال ای اوتا و اسے پہلوانان
ای طفلان بیایید و بگیرید فیض را از دریائی کہ کران نہاد و بوزت پروردگار کہ نیکنما و بدین
ہمہ عرض کردہ پیشوند بر من نظر من روح محفوظ است منم غواص دریای علم و شاہدہ اتی
من حجت خدا و ندیم بر تمامہ شما و نائب رسول اللہ و وارث اویم و در زمین و نیز فرمودہ بہت آواز
مشایخ اند و پیرایہ مشایخ و فرستگان را مشایخ و من شیخ ہمہ و اما کربات و خوارق عادات
حضرت کہ در سائر اوقات بظہور مے آمد از محضر و احصا خارج است و از محال تقریر و تحریر
بیرون و بدانکہ این سخن حقیقت است نہ بہمانہ زیرا کہ آنحضرت از زمان طفولیت و او را
منصہ خوارق و خل کلامت ہو و در مدت فوف سال کہ من شریف اورضی اللہ عنہ است
و ایم لا احوال بر سبیل اتصال بے انقطاع خوارق از روی خطاب ہو و ذات از حضرت غوثیہ مکیہند

که صغیر بودم روز عرفه بجانب سواد شهر برآمده و بنال گاوی از گاوان حرافت میدیدم گاوی
 بگردید و بجانب من نگه کرد و گفت یا بعد اتفاقا در ترا از برای مثال این کار بپیدا نکردند
 باینما از نکرده ترسان و لرزان بجانب خانه برگشتم و بپام خانه برآمدم مردم را دیدم که وقوف
 بعرفات میکنند پس پیش والده آمدم و از وی طلب اذن کردم که بنجد او روم و تحصیل علم نمایم
 و صالحان را زیارت کنم رضى الله عنه و عن جميع الصالحين و نیز فرمود که هرگاه قصد میکردم که
 باخروان بازی کنم آوازی می شنیدم که میگفتند بجانب من بیای مبارک پس از ترس
 بیگر خیمه و رکنار ما در می افتادم و الآن این کلمه را در خلوت خود و پیش خودم نقل است از شیخ
 علی بن هبته که گفت ندیدم هیچ یکی از اهل زمان خود را که اکثر الکرامات از شیخ عبداقادر رضى الله
 عنه هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی باشد کند بیکند و خوارق ظاهر بیگر دو دو گاه
 از وی و گاه بی در وی و گاه بی بوسی و نیز نقل است از شیخ ابوسعود و محمد بن ابی بکر خزیمی شیخ ابوبکر
 و عثمان مرینی که گفتند کرامات شیخ عبداقادر رضى الله عنه مثل عقد منصونند بچهره که در پله
 یکدیگر و رشته کشیده شده اند هر که از ما خواهد که بشمار و کرامات او را بر روز هر آنچه بشمار چیزها
 بسیار را از وی و شیخ بزرگ شهاب الدین عمر سه روز وی فرموده است کَانَ الشَّيْخُ عَبْدَ الْقَادِرِ
 رضى الله عنه سُلْطَانُ الطَّرِيقِ الْمُتَصَوِّفِ فِي الوجودِ عَلَى التَّحْقِيقِ وَكَانَتْ لَهُ
 إِلَيْهِ الْمَبْسُوطَةُ مِنَ اللَّهِ فِي التَّصَوُّفِ وَالْفِعْلِ الْخَارِقِ الدَّائِمِ عَبْدُ اللَّهِ
 يَأْمُرُ فَرَمُودَهُ اسْتَكْرَامَاتُهُ بِلُغَتِهِ التَّوَاتُرِ وَمَعْلُومِ بِلَا تَفَاقٍ مَا بَلَغَ
 مِثْلَهَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شَيْوخِ الْأَفَاقِ وَازْأَخْفَرَتْ مِنْ بَرَضِ كَرَامَاتِ نَقْلِ كَرُودِهِ أَنْدَ
 أَنْ تَصْرَفَ وَبِرْجَاءِ خَلْقِ وَبِوَاطِنِ إِيشَانِ وَاجْزَاءِ عِلْمِ بَرَانِ وَبِجَانِ وَاطْلَاعِ ضَمَائِرِ وَالْهَمَارِ
 سِرَائِرِ وَتَكْلِيمِ بِرْخَوَائِرِ وَاطْلَاعِ بِرْطَائِنِ مَلِكِ وَبِلُكُوتِ وَكُشْفِ حَقَائِقِ جَبَرُوتِ وَاسْمَارِ لَا هَبُوتِ
 وَطَلَابِ بِرْهَسِ عَيْبِهِ وَامْرَأَةِ عَطَايَا لَارِ بِمِيهِ وَتَصْرِيفِ وَتَقْلِيلِ حَوَادِثِ وَدَوَاهِي وَتَصْرِيفِ
 أَكْوَانِ بِحُورِ وَاشْبَاتِ أَلْسِنِ وَاتِّصَالِ بِصَفْتِ أَمَانَتِ وَاجِبَا وَتَحْقِيقِ نَجْتِ اقْتَادِ اِنْشَاءِ وَابْرَارِ اَكْمَةِ

و ابرص و صبح مرضی و تشفیة ارحام و طی زمان و مکان و نفاذ امر در زمین و آسمان و سیر بر آب و طیر
 در هوا و تصریف ارادت مردم و تقليب طبائع اشیا و احضار اشیا از غیب و اخبار از اراضی و
 اتی بلا شک و ریب و سایر انواع کرامات و خوارق بر سبیل اتصال و دوام بین انی علی اعم
 بر سبیل قصد و اراده مطلق بلکه بر طریق اظهار دعوی بر حق و در بر یکی ازین امور حکایات
 و روایات آمده است که عالم از تحریر و زبان از تقیه رکن قاصر است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف
 امام عباد الله یا فنی بدان فرین و مشحون است و آنچه از مشایخ و اقطاب وقت ادبکما مضبوط
 مشایخ متقدمین که بر زبان وی رضی الله عنه بطریق کشف و اعلام الهی از وجود مشرفش
 خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفیع مکان و اعتراف شایسته حضرت و اقیاد و اطاعت
 احکام و اوامر و خصوصاً در قول او قدمی هذه علی دقة کل ولی الله و صدق او
 درین قول و بودن او و امور من عند الله صادر شده است بیشتر از آن است که تصور توان
 نمود جمله از آن در زبدة الاشارة که منتخب بجهة الاسرار است آورده ایم رجاء للقبول و وسیلة
 للوصول انکته عبادته و تعظیم کلامه و تیز حدیث صحیح است قول مشایخ متقدمین
 در باره فضائل و تولد شدن حضرت امیر المومنین غوث الکمل و شیخ الکمل غوث الثقلین
 نجیب الطرفین صحیح النسبین غوث الاغظم و الفرق و الاقرب بازمی باشد و طراز المذهب
 و باب النبوال سلاب الاحوال قطب ربانی غوث مهدی محبوب سبحانی مالک رقاب
 کل ولی الله امام المشارق و المغرب و الشریعة و الطریقة حافظ و حاجی الحرمین الشریفین
 مجتهدین متین سرور کونین شفیع المذنبین قاضی حاجت مخلوقین سید ابو محمد محی العین
 شیخ عبد القادر جیلانی حسنی الحسینی رضی الله عنه است چنانچه در سنن ابی داود آمده است
 اَبِي اسْحَاقَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ وَنَظَرًا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ اِنَّ اَبْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَيِّدُ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَيُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ جُلٌّ لِيُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكَ وَتُسَمَّى
 فِي الْخَلْقِ رَوَاهُ أَبُو اسْحَاقَ فَرَسُوهُ امير المومنين علي رضي الله عنه و در حاکميه نقل کرده

بسوی امام حسن که فرزند من دین سید است و مرا چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
تسمیه ایشان پسند نموده اند قریب است که خارج شود از صلب و مویکه نامیده خواهد شد بنام
بنی شهاب خواهد شد بنی شهاب را در خلق و نه مشابه خواهد شد در خلق روایت کرد ابو داود و نیز
مولانا ملک العلماء عبد العلی قدس سره در قیامت نامه تصنیف خود این حدیث آورده و گفته
که این حدیث اشعاره است از اولاد وی شیخ عبد القادر سیّد محی الدین زاده الله شرفه که
پیدا نمود و گردانید قدم و بر رقبه کل ولی الله و حضرت شیخ سلوی سهروردی
نقل میکنند از کتاب مکاشفات جنیدیه که روزی حضرت سید الطائفة ابو القاسم جنید
بفرا دی قدس سره روز جمعه بالای منبر در اثنا خواندن خطبه تجلی برایشان ظاهر شد از خود
بینو گشته و بے اختیار بر زبان حق ترجمان گذشت قدحی دقتی و سر خود را
نگنده از دینه زمینهای منبر فرو آمدند بعد از آن اصحاب ایشان به حبیب آمدند که در اثنا
خواندن خطبه سکت و لفظ قدم علی رقبته خطبه تمام کرده جمعی را اشتباه شد
که درین وقت شیخ را حالتی خاص روی داد و چون افاقه نمود استفسار کردند و فرمودند که
ما را وقت خواندن خطبه کشف عالم غیب گردیده بود پس معاینه نمودم که در وسط قرن
خامس یکی از فرزندان خاص سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم ظاهر شود
فروش الا عظم و قطب عالم گردد و لقب به محی الدین موسوم به سید عبد القادر و مولدش
بشهر گیلان شریفین ماسور گردد و بقول قدمی هذه علی رقبته کل ولی الله من الاولین
والاخرین سواي صحابه و ذریه خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم پس مرا خطره
وریافت که این رویش درین عصر نیست پس چگونه ما را وضع رقبه گردانیده آید ناگاه
از درگاه کبریا جلت عظمت و سلطنت خطاب بعثت رسید که ترا درین کادران چرا آورده
که محبوب من است و خاصه من و شان او در کار اخطاب و اغیاب کبار چنانچه
شان محمد صلی الله علیه و سلم و انبیا است و چون او گوید قدمی هذه

علی سر قبة کل ولی الله جمله اولیا و امورات را به ارواح و اجارا با اجساد حاضر گردانم تا ایشان
 وضع رقبه کنند ازین سبب گفتیم قدمه علی سر قبة و در تبه آن مید عایقه
 را معاینه خود کردم که فوقیت بر همه اولیا دارد و شد الحمد علی نعمانه آورده اند که چون حضرت
 سلطان الاولیا و المحبوبین و برادران الاصفیاء و الواصلین غوث الاعظم شیخ محی الدین ابو محمد سید عبدالقادر
 جیلانی راضی الله عنه بر در جمعه بر منبر در اثنا خواندن خطبه فوق شهود ذات بخت در گرفت و از ناسو
 مغلوب ساخت و هیچ مرتبه و درجه نبوده که در زیر قدم او نه آمده فی الحال بر زبان مبارکش جاری گشت
 که قدمی هذه علی رقبه کل ولی الله لا تنفی از عالم قدس بعالم ملکوت در سید کای ملائکه جمیع
 اهل ولایت را خبر دهید آنچه محبوب من میگوید بر احوال حصول سعادت خود بکنید بموجب مرا آهی
 همه اولیا و متقدمین و متاخرین گردنهای خود را پست کرد و چه اهل حیات و چه اهل ممات چون
 فرشته بر قبر سلطان العارفین حضرت خواجه بایزید بسطامی قدس سره رسید و گفت یا شیخ
 قبر باین افتد سلطان بایزید سر از قبر برداشت و گفت مگر روز قیامت است و یا روز مرگ است
 فرشته گفت لا محجوب آنی غوث اعظم سلطان محی الدین سید عبدالقادر جیلانی راضی الله عنه
 که ساکن بعد اوست در اثنا خطبه گفت قدمی هذه علی رقبه کل ولی الله حق سبحانه تعالی
 کلامش را بدرجه قبول جا داد و بجمع اولیا را الله تعالی فرمان شده که رقبه خود را باطاعت
 او پست کنند ترقیات ایشان که بر انقیاد او نمودن است استحصال نمایند خواجه بایزید گفت
 حق سبحانه تعالی عاقل است سید عبدالقادر را برابر بایزید بکدام سبب فوقیت است و سبقت داد
 فرشته بزرگراه اقدس ب الاعلی عرض داشت کرد جواب آمده فوقیت او بر تو از دو سبب است
 یکی آنکه او فرزندان را بجهت محبوب من است صلی الله علیه و سلم و دوم تو فارغ مشغول بودی و او
 مشغول فایغ است بایزید بتمتع این سخن کرد و خود را پست کرد و گفت سمعنا و اطعنا بدین
 هر آنکو سر بر زیر پاشش کردند و هر خود را با و نعرش بردند به همچنین اکثر زیارت
 صحیح و بارگه قول قدمی هذه الخ از اولیا و متقدمین و متاخرین و از هاست

به کتاب دیگر انشاء الله تعالی رفرم خواهد یافت بخود طوالت کتاب که سبب انتشار طبعیت مطا
 کنندگان است ترک نموده شد قیاس هر چه می خواهد که بتأثیر این اسم اعظم شک و شبهتی بر او نباشد
 چه حضرت محبوب سبحانی و ایدم الاوقات بود و اسمانی آتشی تعالی اشتغال پیدا داشتند بدرجه که
 سلطنت تصرف آن حضرت به آن اسم غالب آمد و آن اسم را مغلوب و محکوم نمود و ساخت و
 ذات بابرکات آن حضرت منظر آثار جلالت و مصداق انوار اسم را از این گردید و تصنیف
 باوصاف حمیده و تخلق باخلاق پسندیده و او شد فضا و حاله کمال بصیر کمال نار
 بلباسه النار و کمال حجازه و ثور فیها تا ثیرات الشمس فیها الیوا قیبت
 و الجواهر و کمال مدت یزول فیہ مطر فی الموسم فتصیر در دوار و صوار المخلوق
 فی خالقه فانی و فی ذاته باقی و جعل بنیادی بناء انا الحق و انا الرب کمالیته
 له و بقویه المقالة الثالثة من فتوح الغیب که قال رضی الله عنه وارضاه
 وَاِذَا ابْتُلِيَ الْعَبْدُ بِبَلِيَّةٍ تَحْرُكُ اَوْ لَا فِيْ نَفْسِهِ بِنَفْسِهِ فَاِنْ كَوَّنَ تَخَلُّصَ مِنْهَا اسْتَعَا
 بغیره من الخلق کالسلاطین و ادباب المناصب و ابناء الدنيا و اصحاب
 الاموال و اهل الطب فی الامراض و الاوجاع فان لم یجد فی ذلك
 خلاصه رجع حیثنزل الی ربه عزوجل بالدعاء و التضرع و الثناء فمادام
 یجد عنه نفسه نصره لم یرجع الی الخلق و مادام یجد عنه الخلق نصره لم یرجع
 الی الخلق ثم اذ لم یجد عنه الخلق نصره استطرح بین ید یرمد یا للسؤال الدعاء التضرع
 و الثناء و لا افتقار مع اخوانه منه و الرجاء ثم یجوز الخالق عزوجل عن الدعاء و لم یجبهم
 حتی ینقطع عن جمیع الاسباب فحينئذ ینفذ فیہ القدر و یفعل فیہ الفعل فیفنی العبد عن
 جمیع الاسباب الحركات فیبقى روحا فقط فلا یرى الا فعل الحق عزوجل فیستبصر قنا موجه
 ضویرة فیقطن ان لا فاعل علی الحقيقة الا الله و لا محرك و لا مسکن الا الله و لا خیر و لا شر و لا ضرر و لا
 لا عطاء و لا منعم و لا فخر و لا غلق و لا موت و لا حیوة و لا عز و لا ذل و لا غنی و لا فقر الا بیده
 الله

صدر شمار لاقتنا جیه بجو انجبت و دعا و ست بر ذکر اسماء او تعالیٰ بآن پایه رسند که نام نامی
و اسم گرامی شان ببرکت و تاثیر باسم اعظم ربانی ملحق گردد و بلکه نام هر یک از اولیاد و ولایت خرد
همن تاثیر رسیدار و لیکن بحق و دیگر اولیا برای این تاثیر زمانی و مکانی متعین است بخلاف این
ترک عجم که بحق او برائے این تاثیر نه زمان معین است و نه مکان بهر زمانی و بهر مکانی که در
اسم اعظمش بعمل آردی همون تاثیر بروی مترتب خواہی یافت چه ولایت چار طرف عالم را
فر گرفته و تمامہ مخلوقات زیر فرمان خود آورده و در کتب سیر متقدمین مرقوم است کہ بہ نسبت
حال ہر کہ بلاطارت نام نامی حضرت غوث اعظم بر زبان می راند فی الفور سرش را از گردن جدا
یشد بآلای خربال کاح اولیاسی آن زمان التجائی ایشان حضرت محبوب سبحانی ایشان ابطلت قضا
ہدایت فرمودند ایشان در مراقبہ آمدہ معانیہ کردند کہ تثنی بہ نہ از بسکہ تیز تر زیر عرش برین
نہادہ شدہ ہست ہر کہ بانی ادبی اسم اعظم آنحضرت بر زبان می راند فی الفور از آن تیغ بریدہ میشود
ایشان ترسان و لرزان سر از مراقبہ بر آوردند و حال مکاشفہ خود با معرض عرض در آوردند فرمودند
بان من از سالہا حرر اسم اعظم اتمی تعالیٰ کہ بعرف طایفہ صوفیان او را سیفی نمائند و رو
سبکروم و ببرکت آن تاثیر حرر مذکور باسم من در آمد و آن اثر چون تیغ بران زیر عرش برین قائم است کہ
از آن بے او بان را سر بریدہ میشود و حال کہ شما شفاعت کردید و التجا آوردید و من ہم درین
باب ناحق تباہی بندگان خدا معانیہ دیدم لیکن از حضرت اتمی تعالیٰ کمی اینقدر جلال خود و جود
لیکن این مقدار باقی ماند کہ اگر کسی بلاطارت نام من بر زبان آورد و رزق و سے مقدور
گردد و از سعوت و ترفہ حال محروم باشد و مراد از ان اسم بہین اسم است یعنی یا شیخ عبدالحق
شیخ الاسلام و از اکثر اولیاد خاندان قادریہ شنیدہ ام کہ میفرمودند کہ ہر کہ راستے کہ داریم از
برکت این اسم است یعنی یا شیخ عبدالحق و در شہار یثد و نقل است کہ مریدے بحضرت شیخ
التماس نمود کہ آنچنان اسمے تلقین فرما کہ بعمل آن از عمل سائر اسماء استغنائے دست
و ہر دوائے تمامہ اسماء انیک اسم حاصل شود و مرشد وے بخاندان این اسم یعنی

یا شیخ عبد القادر شیاوند ارشاد فرمودند انفرن وی یازده روز کواة آن ادا کرد و بصدق
ارادت و اخلاص باطن دروند کور میل آورد و سبحان الله تعالی شانہ صرف بخت چند روزہ
بمرتبه ولایت رسید الحق اسم اعظم حضرت غوثیہ بہین تاثیر دارد

وَأَمَّا هَذِهِ الْمَقَالَاتُ فَنَجَازُ هَذَا الْوَرْدَ الْأَعْظَمَ مِنْ مَشَاطِعِ الدِّينِ
وَأَكَابِدِ الْمُسْلِمِينَ كَثِيرَةً إِلَّا أَنَا تَرَكْنَا هَا مَخَافَةَ التَّطْوِيلِ وَالتَّكْنِيفِ مَا ذَكَرْنَا
مِنَ الْأَقَادِيلِ لِيَكُونَ أَنْوَسَ رَجَاةٍ مِنْ قَفِيزَةٍ وَقَلِيلَةٍ مِنْ كَثِيرَةٍ

این اشعار مدحیه از مفتی غلام سرور لاهیوی سلمه البابی

<p>ولاکن در نام پاک آن محبوب سجانے چو داری ورد ایدیل سہم پاکش با سہر خلاص بچشم سہر سہ کن خاک در آن سرور عالی ز او صفات حمیدش بود اعجاز بنی ظاہر اگر آید گس پیش درش بیشک ہما گردد اگر فتاح باشد تاج یا بد از در حضرت با خلایق حسن شد حسن الاخلاق در عالم</p>	<p>کہ از نامش شوی مقبول ہر در گاہ یزدانی یقیناً گشتہ باشی محرم اسرار ربانی کہ گرد و جلوه گر اندر دولت انوار رحمانی عیان از چہرہ پر نور او انوار یزدانی وگر حاضر شو و موری کند حاصل سلیمانی نشیند آنکہ او باشد گدا بر تخت سلطانی بحسن و طلعت زیبا جمالش ہو سفت ثانی</p>
---	--

لطیف سرور عالم اگر تو سروری خواہی
بکن از صدق دل اسے بندہ سرور ثنا خوانی

<p>سر اگر ساقی بجاکش سروری عالم شوی بندہ خاص جناب رحیمی وین شوازی یقین یشوی بالا اگر سرے نہی زیر قدم ور و کن ہر روزہ شب تو اسہم پاک غوث پاک</p>	<p>در شوی ہدم بقتش مونس ہدم شوی کہ مکرم ہامی عاشق در جہان اکرم شوی راست تر باشی بعالم گر بیزیرش خم شوی تا ز بندہ در دوا رستہ شوی بغیم شوی</p>
---	---

کامل و قطب ولی و اهل دل باشی یقین	گر ب عالم عامل باسم ش عالم شوی
-----------------------------------	--------------------------------

سرور مجرم که هستی را بجای غنوجده	در حریم پاک او آتا بحق محرم شوی
----------------------------------	---------------------------------

هر که شد غمگین ز غمش در جهان نشاود	گشت شیرین در محبت هر که چون فریاد شد
در دل هر کس که عشق محی الدین گشته مقیم	از غنایات خدا ویرانه اش آباد شد
از درش هر یک مراتب در مراتب یافتند	صدا گر بیداشت بروی صد هزار ایناود شد
کرده روشن هر که محی الدین بر و ناز غضب	آبروئی او بشکل خاک رو بر باد شد

سرور بیدل که شد از دل غلام محی الدین	برزبانش اسم پاک او دمام او راود شد
--------------------------------------	------------------------------------

از علو شان تو هر اهل شان گردیدم	ز رفعت چون دید پشت آسمان گردیدم
ابروت شد کعبه و محراب انسان و ملک	ماه نو پیش رکابت چون کمان گردیدم
چون غلظت دید گل اندر گلستان شک گل	بهر تغلیش گل هر بوستان گردیدم
آستان قبله اهل مراد آمد غیسان	زان به پیشیت گردن اهل جهان گردیدم
از برایم جواز خواندن اسم حضور	گردن انکار و بزو منکران گردیدم
چون با شبات از دلائل قرأت آسمت رسید	قد انکار سفاهت این زمان گردیدم

گشت سرور در روضه صدق و محبت رهت رو	برورت آمد به پیش آستان گردیدم
------------------------------------	-------------------------------

ای خسر و ملک بقا مردود و تو مردود حق	وی سرش روز جزا مردود و تو مردود حق
شد قبول در گیت مقبول در گاه خدا	گشت هر دم با بجا مردود و تو مردود حق

اللهم بحق حبيبك محمد المصطفى و نبيك احمد المجتبي و بحق اكمل الولا
 و افضل احفاده المقلد يا محبوب السبحاني والغوث الصمداني و قنا العمل هذه الامم

الاعظم والودد الا انهم في حياتنا وعند موتنا واسجل لكل شعرة ابد انك في
قراءته لسنا وبعد موتنا وفقارا واحدا واجعله لنا ضامنا واعطنا في الحياة
والممات حسب قراته وارزقنا شفاعته جدلا وشفاعته امين ثم امين ومن قال
امين ابق الله مهجته فان ذلك دعاء ينفع البشر

الباب الرابع في اثبات جواز عرض حضرات الاولياء رضي الله عنهم
وفي بيان ان في دعاء الاجيار للموات وصدقتهم عنهم نفع لهم وفي
جواز الفاتحة المرسومة وفي نياتة القبور ورفع البناء على القبور وفي فصل
فصل في العوس وفي دعاء الاجيار للموات صدقتهم عنهم

بأنكم عوس از جمله ابواب اتصال ثواب بارواح اموات است که بعض ثوابت شد و کما سجدی بیان
چه حقیقت عرضین است که چیزی از قسم طعام فی سبیل الله ترتیب داد و تقسیم نمایند ثواب
آن روح کدام یکی از اموات برسانند باقی ماند فرق و در میان طوائف خواص عوام از مردگان
پس در حق عوام مردگان مقصود محض اتصال ثواب است که ارواح ایشانرا بطرف آن هیئت
تمام است و در حق خواص مردگان هم مقصود اتصال ثواب است و هم تأدب با ثواب
استعداد و استقامت و استعانت است و اثبات و تحقیق استحقاق آن و این از قسم تعظیم
مالی است که وقت حاضر آمدن بدرگاه مظلومان بجای آرند و نظیر آن در حق ایما این است
که کسی که بدرگاه بادشاهی یا امیری حاضر آید به قسم تعظیم بجای آر و یکی تعظیم قوس که آن شفا
وصف و یست بربان و دوم تعظیم بدنی که آن تعظیم و لیست باعضا و جوارح مثل دست بوس
و غیره سوم تعظیم مالی و آن پیشکش و لیست بقدر پیسور از مال و این ازین قسم اخیر است و
بسیاری از علما بطرف جواز عوس مشایخ سرح حفظ تاریخ وفات ایشان رفته اند چنانچه
شیخ عبدالحق محقق و بلوی رح و کتاب ماثبت من الاستیة فی ایام الستة آورده است ثبات
فنده الروایة کیون عوسه یعنی عرض حضرت سید عبد القادر شیخ محی الدین جیلانی رضی الله عنه

تاسع ربيع الآخر وهذا هو الذي ادر كنا عليه سيدي الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبد الوهاب
 القادري المتقي المكي فانه قدس سره وكان يحافظ في يوم عرسه في العدة عنده هذا التاريخ اما اعتمادا على
 هذا الرواية او على ما رأي من شيخه الشيخ الكبير على المتقي او من غيره من المشايخ رحمهم الله وقد اشتهر
 في ديارنا هذا اليوم الحادي عشر وهو المتعارف عند مشايخنا من اهل الهند من ولادة رضي الله عنه
 كذا ذكر شيخنا وسيدنا السيد الهادي الرضوي الوصي ابو المحاسن سيدي الشيخ موسى الحسيني الجيلي في بن الشيخ
 الكامل العارف المعظم المكرم ابي الفتح الشيخ حامد الحسيني الجيلي في نقله من الالوار والقادريته
 تصنيف المخدم والاظم الاكرم الامجد النعم وفي الله بالاتفاق الذي يقال له المخدم الثاني الشيخ
 عبد القادر الثاني قدس سره رحمه الله فانه نقل فيما عن ابائنا الكرام رحمته الله عليهم اجمعين ذكر الشيخ
 الامام عبد الله اليافعي في كتابه خلاصة المفاتيح في تاريخه المشهور المسبب بمرآة الجنان ان وفاته
 رضي الله عنه في شهر ربيع الاخر من سنة ستين او احدى وستين وخمسة ولم يعين اليوم و
 ذلك اما لعدم علمه بذلك او لاختلاف وقع هناك وقد يقال ان وفاته رضي الله عنه
 في اليوم السابع عشر والاصل انه الله اعلم فان قلت لماذا اختلف في ذلك الذي شاع في ديارنا
 في حفظ اعوان المشايخ في ايام وفاتهم اصل فان كان عندك علم بذلك فاذكره قلت قد سالت
 عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب المتقي المكي فاجاب بان لك من طرق المشايخ وعاداتهم علم
 في ذلك نيات قلت كيف تعين في كل يوم دون سائر الايام فقال ايضا فمة سنو نت
 على الاطلاق فاطلعوا النظر عن تعيين اليوم وله نظائر كمصافحة بعض المشايخ بعد الصلوات
 وكما لا الحال يوم عاشوراء فانه سنة على الاطلاق وبعده من جهة الخصوصية ثم قال وقد ذكر بعض
 المتأخرين من مشايخ المغرب ان العيوم الذي وصلوا الى جناب اقره وخطائر القدس يرجي
 فيه من الخير والبركة والنورانية اكثر واوفر من سائر الايام ثم طرق مليا ثم رفع راسه فقال لكم
 في زمن السلف شيء من ذلك وانما هو من مستحسنات المتأخرين الله اعلم انتهى وبولانا عبد الله كبري
 كماله فمجد صلاحه ومتقى وجهه عصر شيخ عبد الحق محقق دلهوى رحمه الله بودند در وصيت نامه خود نوشته اند

که تقییدات و تخصیصات در او خلعا و ترکیب ماکولات و تعینات در مقروآت بغایت با وینا
 بزرگان از رسوم صالحه است و مولانا شاه عبدالعزیز در فتویٰ جواز عرس تحریر فرموده
 که آنکه بهیأت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام افتد کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده
 تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفا را شدین
 رضی الله عنهم بود اگر کسی باین طور بکند یا که نیست زیرا که دین هم هیچ قبیح نیست بلکه فایده بسیار
 اموات حاصل می شود و متولوی نفع الدین اعنی برادر عینی شاه عبدالعزیز رحم و رفتمی و جواب است ال
 نعم او تمام فرموده که در مجلس فاتحه و ختم هر چه که برای حاضرین مجلس باشد اگر این جماعت بر سر قبر باشند و
 آنجا تقسیم کنند ثواب آن باموات میرسد و اگر در خانه باشند و بر حاضران آنجا تقسیم شود و هیچ قبیح
 ندارد و از قبیل اباحت است پس مدا و بدعا و ختم و طعام بدعتی مباح است و مولانا شاه
 عبدالعزیز قدس سره العزیز در گورستان اسلاف خود که در معدیون متصل ترکمان در واز
 قریب هزار پرا نوار حضرت شاه عبدالعزیز شکر بار واقع است عوس والد بزرگوار خود شاه ولی شهد
 مرحوم و جد خود شاه عبدالرحیم مرحوم با حفظ تاریخ وفات ایشان کرده می آمدند و اگر ایمان مانج
 عوس بر روز سه شنبه یا جمعه می افتاد و عطا و تقا و این روز نامه کرده می فرمودند که اے برادران
 امروز مجلس عطا ترتیب خواهر یافت تو اعد عوس تهیه کرده خواهد شد هر که خواهد بجز حاضر آمد
 شریک ختم شود و بعد تمام شدن پنج آیت حکایت شنوی مولانا روم قرائت میکنند
 بعد از آن تقسیم شیرینی یا نان و نا خورش میکنانند پس بعد سه تشریف می آورند و در مکتب
 کتاب مصاصم اتفاق می بعد نقل این حکایت میگویند که خاکسار هم بر فاقه ناما صاحب مغفور
 بدان صحبت بابرکت میرسیم و به چشم خود این احوال را معاینه دید میگردم پس این احوال ششم
 دیده را گوشتم و بر شنیدم اکتفا کردم و عوس رسول کریم صلی الله علیه وسلم در میان
 اهل مکّه و مدینه بدو وجه قرار یافته یا از فرسیدایش یا از روز وفات که تولد و وفات و نزول
 و حیات و هجرت آنکه در دخول به مدینه بر و روزه و شبته و از دهم ماه ربیع الاول بوده است قریبی

در مینه منوره ضیافت و دعوت با مانند اهل مکه فرحان و شادان بقدم آنحضرت صلی الله علیه
و سلم میکنند و میگویند این روزیست که در آن اکرام کرد خدا تعالی مدینه و اهل مدینه را بسبب ول
سرو و کائنات و فریق و دم اظهار حزن و بکا و اجتماع میکنند مانند اجتماع اهل تعزیت و میگویند
که این روز وفات سرو و عالم است صلی الله علیه و سلم و طعامها می پزند و میخورند مسکینان
و یتیمان را بسبب دوستی آنجناب و زنده میدارند شب و هم و یازدهم و دوازدهم از
بیج الاول و می افروزند شمع و چراغ و زینت میدهند بازار را تا خود را ذکره فی صمیمات و تقاضای
بلکه ثواب چیزه خاص بوقت خاص بشخصه خاص رسانیدن بدو وجه جائزست اول اینکه خدیجه
و رسول و صلی الله علیه و سلم از بخشیدن ثواب طعام خاص حلال کسی را منع نفرمود
و دوم اینکه هر طعامی که در حالت حیات مرغوب کسی بود یا مناسب وقت و می بخشیدن ثواب
آن طعام بروح و صلی الله علیه و سلم و اولین باب حدیث و ارو شده آخر ترجمه
النَّسَّاءُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ وَلَةَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا مَاتَ يُرْضَمُ
لَهُ فِي الْجَنَّةِ فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ مُدَّةُ الْفَصَالِ يُرْزَقُ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
فَلَمَّا حَدَّثَ عَلِيٌّ أَنَّ صَبِيَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا مَاتَ فَلَا دُلَى قَبْلَ مَضَى زَمَانِ الْفَصَالِ أَنَّ سَمْعَ لِرُوحِهِ
لَبَنٌ وَ يَأْلُمُ طَبَهُ وَ بَعْدَ الْفَصَالِ جَبَلٌ لَهُ طَعَامٌ وَ إِيْنِ رَوَايَتِ رَأُو وَ بَرْنَجِ تَوْرِدِ بَانِي مَانْدِ كَلَامِ اَنْدِ رِيَكِهِ
خَوْرِدِ نِ طَعَامِ اَعْرَاسِ مَرَاغِيَا رَا حَلَالِ سِتِ يَانَهُ ذَكَرْ كَرُو دَر كَشَفِ الْغَطَا وَا مَا طَعَامِ سَكِهِ بَرُو حِ مَرُو دِ
پزند و روایتی در حل و حرمت و کرا بتیش و در کتب فقیهه بنظر نیامده و صواب آن است که
شیخ و جامع البرکات گفته که مدار بر نیت است آنچه به نیت قصدی بر فقه باشد و بدیه
مراغیاریا و آنچه نیت ضیافت مسلمانان تیار کنند هر که باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراس
شلاج در ویار ما متعارف شده عام باشد فقرا و اغنیارا و اگر در اعراس با غلط طعامی بروح
فلان پنجه ایم نگویند و گویند طعامی یا محضری ساخته شده است بایند بهتر باشد و اگر از عبات
برنج فلان این مراد و اندک ضیافتی کرده ایم بنیاد ایشان تا بعد از اکل قرآن فاتحه خوانیم و ثواب آن را

بروح ایشان برسانیم بآنکه نمی ماند انتهی و بآنجه اخلاص و بیما از جمله ابواب ایصال ثواب
 بارواح اموات است و آن مشروع و مرغوب نیست و مر اموات را از دعای احیاء و صدقات
 ایشان نفی حاصل است کما قال فی عقائد المنفی و شرحها و فی دعاء الاحیاء و الاموات و صدقه تمام است
 صدقه الاحیاء غنیمت می عن الاموات نفع لهم ای لاموات انتهی و بکنه ای غیر واحد من
 کتب العقائد و مستند دین باب کتاب و سنت و اجماع است اما الکتاب فقوله تعالى
 وَكَانَ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَقَوْلُ تَعَالَى الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ
 رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ مَا نَسْتَعِينُهُمْ وَفِي الْأَحَادِيثِ الصَّحاحُ الْمُبِينُ
 لاموات خصوصاً فی صلواته الجنائز و قد توارثه السلف فلو لم يكن لاموات نفع فيه لما كان
 له معنى و قال عليه السلام ما من ميمية يصلي عليها أمة من المسلمين يبلغون مائة كلهم
 يشفعون له إلا شفعوا فيه وعن سعد بن عباد أنه قال يا رسول الله إن أمة
 ماتت فأبى الصدقة أفضل قال الماء فحفر بئر أو قال هذا الأمر سعد و قال عليه
 السلام الله عاء يرُدُّ البلاء والصدقة تطفي غضب الرب و قال عليه السلام إن العالم
 والمنعم إذا مر على قرية فإن الله يرفع العذاب عن مقبرة تلك القرية أربعين
 يوماً و ما و ما فی شرح عقائد المنفی و عن نبی بریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 إن الله عز وجل يرفع الدرجة للعبدة الصالحين في الجنة فيقول يا رب من أين لي هذا
 فيقول باستغفار ولد لك رواه احمد و عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى
 عليه وسلم الميت في القبر إلا كالغريق المستوفيت ينظر دعوة تلحقه من أب أو أم
 أو أخ أو صديق فإذا الحق كان أحب إليه من الدنيا وما فيها وإن الله لم يخل
 على أهل القبور من دعاء أهل الأرض أمثال الجبال و إن هدية الأخياع
 إلى الأموات الاستغفار لهم رواه المنفی في شعب الإيمان كذا في شرح الشكوة و جاء
 في الأخبار إن الحي إذا عبد بقى عن الميت بعث الله تعالى تلك الصدقة على طبق

مِنْ التَّوَدُّ كَذَا فِي الْخَانِيَّةِ ذَكَرَهُ فِي مَطَالِبِ الْمُتَوَنِّينَ وَالْأَعَادِيثِ وَالْأَشَارِ فِي بُدَايَا الْبَابِ
 أَكْثَرُ مَنْ أَنْ يَحْصِيَ أَمَّا الْجَمَاعُ فَقَدْ ذَكَرَ الشَّيْخُ جَلَالُ الدِّينِ السَّيُوطِيُّ فِي شَرْحِ الصِّدْقِ وَالْإِبْرَاهِيمِ
 عَلَى أَنَّ الدَّعَايِنُفَ الْمَيْتَ وَدَلِيلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى الَّذِينَ جَاءُوا آمِنَ بَعْدَهُمْ الْآيَةُ وَمَوْلَانَا شَاهُ
 عَبْدِ الْغُزَيْرِ قَدْ بَيَّنَّ سِرَّهُ الْغُزَيْرِ وَتَفْسِيرُ خُودِ تَحْتَ آيَةِ وَالْقَمَرِ إِذَا تَسَوَّيَتْ بَيَانُ مِغْفَرِيهِ
 قَوْلُهُ وَالْقَمَرُ إِذَا تَسَوَّيَتْ نِيَّ تَسْمِيَةِ مِخْجُورِ مَهَادٍ چُونِ نَوْرٍ اَوْتَمَامِ شُودُ وَاَزْ شَامِ تَامِجِ ظِلْمَتِ شَبِّ رَا دُورِ
 كُنْدِ وَجِبَابِ نَكْرَتِ رَا بَرِ دَاوِ وَاِیْنَ هَرِ سَهِّ چِزِ مَعْنِ شَفَقِ وَشَبِّ تَارِیْكَ كِهْ ذَكَرْ اَنْ هَرِ دُو وَرَقُولِ
 وَیْ فَلَآ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّیْلِ سَاوَسَقَ مُقَدِّمُ شَدِّ وَاَهْ رُوشَنِ نَمُونَهْ سَهِّ حَالَتِ سَتِ كِهْ
 بَرِ دُورِیْ بَعْدِ اَزْ مَوْتِ كِهْ گُویَا نَمُونَهْ غُرُوبِ اَمْتِ بَ زَنْدَگِیِ سَتِ رُوخَوَابِ دَاوَاوَلِ حَالَتِ
 كِهْ مَجْرُوحِ دَاشْدَنِ رُوحِ اَزْ بَدَنِ خَوَابِ شَدِّ كِهْ فِی الْبَحْلَةِ اَثَرِ حِیَاثِ سَابِقَهْ وَاَلْفَتْ تَعْلُقِ بَدَنِ و
 دِیْگَرِ مَرْوُفَانِ اَزْ اَبْنَاءِ جَنَسِ خُودِ بَاقِیِ سَتِ وَاَنْ وَقْتُ گُویَا بَرَنْجِ سَتِ دِیْشَانِ نَازِگَانِیِ
 دُنِیَا وَاسْتَفْرَقِ عَالَمِ قَبْرِ كِهْ چِزِیْ اَزْ نِیْظَرِ وَچِزِیْ اَزْ اَنْ طَرَفِ وَاَرُو بَعِیْنَهْ مِشَالِ وَقْتُ اَتَا شَفَقِ
 هَسْتِ هِنُوزِ اَصْرَفَاتِ مَخْلُوقَاتِ وَاَمْدِ شَدِّ اَنَّمَا مُنْقَطِعِ نَكْرِدِ وَاَنْدَرِ اَنْ هَمِهْ بَعِیْدَارِ اَنْ هَمِهْ بَعِیْدَارِ اَنْ هَمِهْ
 سَتَحْرَكِ وَاَرِ بَقِیَا یَسِیْ اَعْمَالِ رُوزِ مَشْغُولِ وَاِیْنَ حَالَتِ اَلْكَشَافِ وَجَزَا عِ بَرْنِیْ اَزْ نِیْكَیَا و
 بَدِیْهَاسْتِ وَاَمْدِ زَنْدَگَانِ بَرِ وُگَانِ دَرِ نِجَالَتِ زُو وَاَمْدِ مِیْرَسِدِ وَاَمْدِ وُگَانِ مُنْقَطِعِ حَقِّ دَرِ اَزِیْنَ
 طَرَفِ مِیْبَاشَنْدِ وَچِثَانِ لُگْمَانِ مِیْسَرَنْدِ كِهْ هِنُوزِ زَنْدِهْ اِیْمِ وَاَمْدِ اَوْ حَالِ قَبْرِ
 وَاَرُو سَتِ كِهْ مَرْوَسْلَمَانِ دَرِ اَنْجَا مِگُویَدُ عُوْنِیْ اُصْحٰیكِيْ وَاَمْدِ زُو وَاَرُو سَتِ كِهْ مَرْوَهْ وَاَنْحَالَتِ
 مَانَدِ غُرُوبِیِ سَتِ كِهْ اَنْتِظَارِ فَرِیَا دَرْ سِیْ مِیْرُو وَصَدَقَاتِ وَاَوَعِیْهِ وَفَاتِحِهْ دَرِیْنَ وَقْتُ بَسِیَارِ بَكَا
 وَاَمْدِ اَزِیْنَ سَتِ كِهْ طَوَافِ نَبِیْ اَوْمِ تَا كِیْسَالِ وَاَلِیْ اِنْخُصُوصِ تَا كِیْ پَلَّةْ بَعْدِ مَوْتِ
 دَرِیْنَ نَوْعِ اَمْدِ اَوْ كُوشَشِ تَمَامِ مِیْنَا یَنْدِ وَاَمْدِ مَرْوَهْ نِیْزِ وَاَرُو قَرَبِ مَوْتِ دَرِ خَوَابِ وَاَمْدِ اَتَمِ شَلِ
 مَلَا قَاتِ زَنْدَگَانِ مِیْكَنَدِ وَاَمْدِ اَلْضَمِیْرِ خُودِ اَوْ اَعْلَا مَرْمِ نَمَا یَدِ وَاَمْدِ حَالَتِ سَتِ كِهْ بَعْدِ اَزْ نَقْطَاعِ
 تَعْلُقِ زَنْدَگَانِیِ دُنِیَا بِاَلْكَلِیْهِ رُو بیدِ بَرِ پُشْتِ خَرَقِ عَظِیْمِ وَاَمْدِ مِشَا بَدِّ كِیْفِیَا تِ مَكْسُوبِ خُودِ اَزْ نِیْكَیِ و

برمی اورا حاصل میگردد و تقوی مدد که و متصرفه او ازین عالم گشته شد و با نظر متوجه میگردد
 حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلقاً بیکار می شود و این حالت مثال تارکی شب است
 که بعد از زوال شفق هجوم میکند و مردم را خواب و تهلل خواب و حرکات لاحق میگردد و از مافات
 و مکسوبات روز مطلقاً غافل میشود و آری آن مافات و مکسوبات از ظاهر بدن انتقال
 کرده و در باطن بدن جمع میشوند و روح آنها را در صورتی که رنگارنگ مطالعه می نماید
 و متلذذ و متماطم میگردد و این حالت عوام مردگان است و بعضی از خواص و بیا را اندر کماله
 جاره تکمیل و ارشاد و نبی نوع خود گردانیده اند و درین حالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق
 آنها بجهت کمال و وسعت مدارک آنها مانع توجیه باین سمت نمیکردد و او ویسیان تحصیل کمالات
 باطنی از آنها می نمایند و از باب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند
 و زبان حال آنها در آن وقت بهم مترجم باین مقالات است مصرح من ایم بجان گرفتاری به تن
 ستوم حالتی که بعد از خشر و نشر تلوی خوابد کرد مانند ماهتاب ایام بیض که حجاب تاریکی را دور کرد و
 نیک بد اینها را با نواخ اظهار جلوه گردانند و هر کس در نافع و خسار دوست و دشمن
 و زهر و مریای امتیاز خوابد کرد و در همین حالت است و او در نامه های اعمال و تلوی عمل نیک
 و بد بصورتی که گوناگون و وزن اعمال حساب نیک و بدی و دیگر وقایع بیار و نتهای
 این حالت زندگانی دیگر است که اتم و اکمل از زندگانی این جهان است انتی و مستحب است
 که تصدیق کرده شود از نیست بعد از رفتن او از عالم تا بهفت روز و تصدیق از نیست نفع میکند
 او را بی خلاف میان اهل علم وارد و نفع دهنده است و در آن احادیث صحیحه خصوصاً آب و بعضی
 از علما گفته اند که نمیه رسد پیچید مگر صدقه و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت
 می آید خانه خود را شب به چش نظر میکند که تصدیق میکنند از وی یا نه که از او کراشیخ فی شرح اشکوه و قال المتصدق
 لایکون علی الیت حسرت اکثر من یوم الجمعه فان روحه یاتی آتی واره لیلته الجمعه و یظن هل تصدیق
 لاجله و هل یکفر فی فری اشیاء قد لبست و بهمه و ماله قد تم بین و رشتن فیکون هناك ذی سلا

الی الصلح ثم یصرف خانبا الی المیزکره بشی کذا فی روضه الصدور فی زیارة القبور و ذکر کثر
 حارسی آورده بدستی که روح مومنین بیایند در هر شب جمعه و روز جمعه و یوم عیدین و روز عاشورا
 و شب برات پیش درواز کخانه لای خود و آواز میدهند هر یک از آنها با آواز غلغله که اعلی و لا
 و اقربا یس من رحمت کنید بر ما بصدقه و یا و کنید ما را و فراموشش نکنید مایان را و غرت ما و
 اندک حیل کردن ما و تنگی قبر و غم و راز و احتیاج سخت ما لیکه نزد شماست از ان ما بود اگر میدادیم
 در راه خدا سوال نکرده شدیم ما نزد شما میخورید و مینوشید و ما حساب کرد و میشویم و حساب داده
 میشویم و عذاب کرده میشویم اگر رحم نکنند پس باز میگردند از ایشان گریه کنان غمناک و میگویند
 یا خدا ما امید گردان ایشان را از رحمت چنانکه نا امید داشتند مایان را از دعا و صدقه و در
 روضه آورده که بر در خانها و خود ایستاده میگویند آیا هست کسی که یا و کند مایان را و
 رحم کند بر ما یا هست کسی که یا و کند ثوبت ما را و سختی و تنگی قبور ما را انتهی و السنه آن چه درق
 ولی المیت قبل مغلی اللیلۃ الاولی فی شبی مایکون فان لم یجد شیئا فلیصل برکتین یقرانی کل رکعة
 فاتحه الکتاب و آیه الکرسی و سوره الکافران عشر مرات فاذا فرغ قال اللهم صلیت هذه الصلوة
 و تعلم ما اردت بهذا اللهم بعث ثوابها الی قبر فلان المیت فان الله تعالی یعطیه ثوابا جزلیا
 و نور او حسنة و درجة و شفاعة و سل الشیخ ابو حفص الکبیر ان الدعاء للمیت افضل ام الصدقة
 فقال ان کان علیه دین فالصدقة افضل من التطوع لان منه ثمة الصلوة یرجع الیه خاتمة و منفعة
 الصدقة یرجع الیه و الی غیره کذا فی روضه الصدور و فی زیارة القبور و ذکر و فی مطالب المومنین
 قال علیه السلام اللیلۃ الاولی عسیرة علی المیت قصه قواله بیضی آن یطلب
 علی الصدقة سبعة ایام و قبل ربیعین فان المیت یشوق الی بیتة الله فی شح البرزخ جزایه بان الله
 پس ازین روایات مشروعیست تصدق ایضا از اموات با خدای تخصیص ایام ثابت و متفرشد
 و فاتحه مردگان تا چهل روز و در مره جائز گردید و تقریر تعیین تاریخ سایانه و ما مانع بپایه ثبوت
 رسیدن آن چنانچه اکثر عوام بتاریخ چهل چار پائی گسترانیده جافه را تمام شب ایستاده داشته چیزی

قوات يكمنانند ووقت حج روح اخراج ميكند فخالفت فقد و حديث ست ازین رسم البتة
 پر ميز کردن بايد و اصل اين مسأله اين است که مريض زمانى مکان برافىستى ثابت است بعضى
 و دیگر اما فطیلت مکان مثل فطیلت مکة و مدینه و راه و جاه و تشریف بر سایر مکان و مثل فطیلت بعضى
 از مساجد بر بعضى دیگر گماين فى موضوع اما فطیلت زمان مثل فطیلت بعضى از شهر بر بعضى دیگر
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ عِدَّةَ الشَّهْرِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَى عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا أَرْبَعٌ حُرُمٌ ثَلَاثَةٌ
 مَتَوَالِيَةٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَفُحْرَمٌ وَرَجَبٌ مَضَى الَّذِي بَيْنَ حَجَّاهِ شَعْبَانَ وَقَالَ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَا إِنَّ رَجَبَ شَهْرُ اللَّهِ وَشَعْبَانَ شَهْرِي رَمَضَانَ شَهْرُ امِّي وَشَلْ فطیلت
 بعض ايام بر بعض دیگر قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ أَيَّامٍ أَعْمَلُ الصَّالِحُ
 فَيُجِزَ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ يَمْنَى بِهَا عَشْرَتَا يَوْمٍ الْجُمُعَةُ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ
 أَيَّامٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَتَعَبَّكَ فِيهَا مِنْ عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ تَعْدِلُ صِيَامُ يَوْمٍ مِنْهَا بِصِيَامِ
 وَصِيَامِ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْهَا بِصِيَامِ لَيْلَةِ الْقَادِرِ وَادَّ النَّزْدِي وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِيَامُ يَوْمِ
 عَاشُورَاءَ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكْفُرَ أَتَمُّهُ لَتَى قَبْلَهُ رَوَاهُ سَلَمٌ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْبَبَ إِلَى
 الْأَرْبَعَةَ وَجَبَتْ لَهُ لَيْلَةُ الْبَرَاةِ وَلَيْلَةُ عَرَفَةَ وَلَيْلَةُ النَّوْءِ وَلَيْلَةُ الْفِطْرِ رَوَاهُ ابْنُ عَسَاكِرَ
 وَآخَرُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ أَبِي الدُّنْيَا عَنْ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَا مِنْ مُسْلِمٍ مَيِّتٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَوْ فَاةُ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ يَفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْأَثْنَيْنِ وَيَوْمَ الْخَمِيسِ فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا شِرْكَ
 بِاللَّهِ شَيْئًا الْحَدِيثُ رَوَاهُ سَلَمٌ وَعَنْ قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ صِيَامِ يَوْمِ الْأَثْنَيْنِ قَالَ ذَلِكَ يَوْمٌ دُلِّدَتْ فِيهِ وَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ
 فِيهِ النَّبُوءَةُ وَجَاءَ فِي الْحَدِيثِ مَا مِنْ شَيْءٍ بُدِئَ يَوْمَ الْأَرْبَعَةِ إِلَّا دَقَّتْ وَتَقَرَّرَ وَمِنْ
 إِمَامِ ابْنِ أَبِي عَدْرٍ وَزِيَارِغْبَةِ رَابِرَامِي تَعْلِيمُ تَعْلِيمِينَ بِوَجْهِهِ أَنْ حَدِيثُ بُوْدَهْهُ كَمَا تَقَدَّصَ لَنَا

وخط اعراس شايخ ورايام وفات ايشان از قبيل تصدق است با خطا تخفيض يوم نبط
 فضيلت آن يوم زير چاه روزيكه واصل شدن بجناب غت وخطا ترك قدس ميد داشته يشودين
 روز راز اخير برکت و توانيت زياده تر از ساير ايام كما ذكرناه من ما ثبت من نشه في ايام نشه
 پس برين عمل برگرد اطلاق حرمت و بدعت سینه نبايد کرد و بر عاملان آن سخت گيري نبايد و
 بلکه تسهيل پيش آمدن بايد و راه تيسير سپردن روى البخارى عن انس بن مالك عن ابى
 صلى الله عليه وسلم قال لا يستر واولا تفسر واولا تفسر واولا تفسر واولا تفسر
 ميسرين ولا يبعثوا معسرين ايضا ان الذين يستر احد استى ويزيام ابن همام بن همام بن همام
 كه كى از اجله عشرين است ميگويد و عن عائشة واني هر يده رضى الله عنها كان اذا
 اراد ان يضي ليشتري كبشين عظيمين سمينين اقوين المكين موجولين فيقيم
 اخدهما عن امته فمن شهد له بالبلاغ وشهد بالتوبه ورواه الحاكم وابن ابى شيبة عن جابر
 رضى الله عنه انه عليه السلام اتى بكبشين اخ وكدار ورواه حقا ورواه ابى يعلى في مسند
 ايضا الدار طنى فقد روى هذا عن عدي من الصحابة وانشدت فخر جوه ورواه
 الطبراني ان رجلا ساله عليه السلام فقال كان لي ابواب ابرها حال حيا فكيف
 يبرها بعد موتها فقال عليه السلام ان من البر بجة الموت ان تصلي
 لهما مع صلواتك وان تصوم لهما مع صيامك ورواه ايضا عن علي رضى الله
 عنه عليه السلام قال من مر على المقابر وقرأ قل هو الله احد احد عشر مرة
 ثم وهب اجرها للاموات اعطي من الاجر بعدد الاموات وما عن انس انه
 ساله عليه السلام فقال يا رسول الله انا تصدق عن موتانا ونج عنهم ونادعو
 لهم فهل يصل ذلك اليهم فقال نعم انه يصل اليهم وانهم ليس حون به
 كما يترحمكم بالطنبي اذا اهدى اليه رداه ابو حفص الصكرى وعنه عليه
 اقول على موتكم ليس رواه ابو داود وحمده الثمار ما قبلها واما في السنة ايضا من نحو

من کثیر تر کنده حال الطول سیلغ القدر المشترك بین اکل و هو ان من جبل شیء من الصالحات
 غیره ففقه الله به مبلغ التواتر و کذا ما فی کتاب الله تعالی من الامر بالدهاء للوالدین و باستغفار
 للملائکة المؤمنین قال الله تعالی و الملائکة یسبّحون بحمد ربهم و یتسبیحون و یتسبیحون
 فی الارض و فی الدور و فی کل شیء و قد کون چون اجزای بدن تمام یکجا میباشد علاوه روح باین از راه نظر
 و عنایت بحال می ماند و توجه روح بجزایرین و مستانمین و مستفیدین بهسولت پیشو که بسبب
 تعیین مکان بدن گویا مکان روح هم تعیین است و آثار این عالم از صدقات و فائزات و تملکات
 قرآن مجید چون در آن بقعه که مدفن بدن است واقع شود و بهسولت نافع پیشو که دانی عزیز
 تفسیر سوره عسق و دیگر کثیر طعام عاشورا بر عیال احادیث ضعیفه وارد گشته که بعد و طرق جبر آن
 نقصان شده و حافظان بنالدین عراقی در امالی خود از طریق یحیی آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم من و سمع علی عیاله و اهلهم یوم عاشوراء و سمع الله علیه سائر سنه
 گفته که این صریحی است که در سنا و شش لاین است نرمی و لیکن حسن است برای ابن جنان مرآة
 طریق دیگر است که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد ابن ناصر و خطی هر کلام بهی در آن است که حدیث
 توسعه حسن است بر اساس غیر ابن جنان نیز زیرا که ذایت کرده است او را از طرق متعدد از جماعه
 صحابه مروی و گفته که این آسانید اگر چه ضعیف است لیکن چون ضم کرده شود بعضی به بعضی قوی
 پیدا کند کذا فی العلو اعنی محرقة و ثابت من است فی ایام است من تصنیف شیخ عبد الحق محقق
 و هلمی رتبه الله علیه انتهی و از کتاب اشباع الکلام فی جواز المولد و الیقام من تصنیف و لا
 محمد سلامة الله یحیی بدایونی ثم الکافوری جعل الجنة ثوابه ثابت گردیده که رفتن بر قبر
 بعد سال یکروز معین کرده بلکه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص
 یا دو شخص بغیر هیاه اجتماعه مردم کثیر بر قبور محض بنا بر زیارت و استغفار و ندامت و قدر
 رومی روایات صحیح ثابت است و در تفسیر در مذکور نقل نموده که سر سالی حضرت صلی الله علیه
 و سلم بر مشا بر نیز قند و دعای مغفرت باطل قبور نموده اند اینقدر ثابت است و مستحب دوم آنکه

بیجا که اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله کنند و خاتمه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان
 حاضرین نمایند این قسم معمول زمانه پنیخه اصلی تقد علیه وسلم و خلفاء راشدین بوده اگر کسی بطور
 بکند باک نیست زیرا که درین قسم قبح نیست بلکه فائده اجبا و اموات را حاصل میشود و سوم بطور حرج و شکنجه
 بر قیودین است که مردمان بیکروز معین نموده و بهیاسه های نفیس و فاخره پوشیده و مثل روز عید
 شادمان شده بر تبه با جمع شوند و رقص و غیره سماع یا فلز میرو و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجو و رکا
 قیود و طواف گردان قبوری نمایند این قسم حرم و ممنوع بلکه بعضی بحد کفر میرسند و نیز مولانا
 مدوح در جواب سائلی که سوال از جوار غرس بزرگان نموده نوشته که زیارت و تبرک بقبور جایز
 و احادیثشان با برای ثواب تلاوت قرآن و دعائے خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر متحسن و خوب است
 باجماع علماء و تعیین و بر برای آن است که آن مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل به دار الثواب
 و الا هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است که سلف خود را باین
 نوع بر و احسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است که ولد صالح یدعواله و تلاوت قرآن و اهدای
 ثواب را عبادتی موقتی قرار دادن بنی بر کمال بلاوت و فخر جاهل است آری اگر کسی بحد و طواف
 و دعا بخویا فلان اَفْعَلْ كَذَا بعل آرد البته مشابیهت یا عبودیت الا و ثواب کرده باشد
 و چون چنین نیست پس چرا عمل طعن باشد و نیز مولانا می مدوح در جواب سائلی که استفسار از
 مجلس محرم و مرثیه خوانی نموده افاده فرموده که در تمام سال دو مجلس رخا نه فقیر منعقد می شود
 مجلس فراموش و شیرین و مجلس کر شهادت حسنین اول که مردم روز عاشورا یا یکروز و روز پیش
 ازین قریب چهارصد یا پانصد کس بلکه قریب هزار کس زیاد از آن فرایم می آید و در و میخوانند
 بعد از آن که فقیر می آید فی نشیند و ذکر فضائل حسنین که در حدیث شریف وارد شده در بیان
 ستاید و آنچه در احادیث اخبار شهادت این بزرگان و تفصیل بعض حالات و بدائی قاتل
 ایشان وارد شده نیز بیان کرده میشود و درین ضمن بعض مرثیه ها از غیر مردم بعضی جن و پری که
 حضرت ام سلمه و دیگر صحابه شنیده اند نیز مذکور کرده اند - نه شود و خوا بهما می موحش که حضرت علیا

و دیگر صحابه دیده اند و ولایت بر فرمانروا و بر روح مبارک حضرت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بیکفندند کور میشد و بعد از آن ختم قرآن پنج آیه خوانده بر ما حاضر فاتحه نموده می آید و درین بین اگر شخصی خوش الحان سلام بخواند یا مرثیه شروع اکثر حضار مجلس این فقیر را بهم رقت و بکا لاحق میشود این ست قدریکه بعضی می آید پس اگر این چیزان از فقیر همین وضع که مذکور شد بگوئی بود اقدام بر آن اصحابی کرد و بایضا مجلس مولود شریف پس حالتش این ست که بتاریخ و از دهم شهر ربیع الاول همین که مردم موافق مسمول سابق فراهم شدند و در خواندن و در مشغول گشتند و توفیق آید اولاً بعضی از افاضات فضل اشرف صلی الله علیه و سلم مذکور میشد و بعد از آن تکرار ولادت با سعادت و بنده از حال رضاع و حایه شریف و بعضی از آثار که درین آوان ظهور آمد بمعرض بیان می آید پسر بر ما حاضر از طعام یا شیرینی فاتحه خوانده تقسیم آن بجاخرین مجلس شد و در هر محاسن نوشتند که از اینجا ست حفظ اسرار مشایخ و موافقت بزیارت قرآنی ایشان و اقامه خواندن و صدقه دادن بر اے ایشان و اعتنائے تمام کردن بتجلیل آثار و اولاد متبک ایشان استی و نیز مولانا شاه رفیع الدین در جواب سائلی رتم فرموده اند سوال بر سر قبر بزرگ و رسال جمع آمدن و از باروز و فاشا و عرس قرار دادن با وجودیکه زمان امریستال غیر قارست چه حکم دار و جواب زمان اگر چه نیستال غیر قارست اما آنچه بان تقدیر کرده میشود و زمان از دوازده شب و ماه و سال انبیا را ثمر عارفان و در هر مقررست چون یکت و ده تمام میشود و بانه شروع میشود و بهین حساب در زمان بشهر صوم و حج بشهر فوج و همچنین بشهر دیگر در دوره حکم اتحاد و بانظیر او داد میشود و چنانچه حدیث است که پیوسته عرض کردند در حضور جناب نبوت صلی الله علیه و سلم که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون دین روز عاشورا کرده است بر آن شکرانه روز دیگر یکم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم فرمودند انا الحق بمؤمنی منکم فها هو یوم عاشوراء و امر الناس بهیأیه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بآن و بیست کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فیہ ولدت و فیہ انزل الوحي علی و فیہ اخرجت

و غیر اینها است بنا برین یاد کردن آن تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده و چون مردمان از این جهان
 بفرات رفت این رسم گذشته اند ایشانرا انتظار بسوسه و لکه یا کسی دیگر از اقارب خود دید باشد پس منع
 انتظار آن فائده نیست معتقد به این جوابات افادات آیات چند فائده مستنبط میشود و اول آنکه رفتن
 مردم به بیابان اجتماعه و جمع شدن بر قبور بعد سال برای زیارت بزرگان ختم قرآن کردن و فاتحه
 بر شیرینی یا طعام خوانده تقسیم نمودن این قسم اگر چه معمول زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و
 خلفای راشدین نبوده لیکن چون بطور قبحی ندارد اگر کسی بعمل آرد پاک نیست بلکه بنابر اشتیاق فائده
 برای ایضا و اموات طرفی از استیجاب و استعسان خواهد داشت و نیز از اینجا متخرج میشود که نبودن
 امری از امور غیر دین از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین موجب عدم جواز و کراهت و
 بدعت سیئه بودنش نیست و این فائده بنی بر بیان قول امام شافعی علیه الرحمه است که فقها را امام نموده
 و غیره علمای دین است و دوم آنکه با وجودیکه جواز و از استیجاب اجتماع مردم بر قبور عین ابدی ثواب
 از غیر اندن قرآن و طعام و تقسیم شیرینی یا قوال علما مستند که خودش صاحب تحفه و مولانا
 شاه عبدالرحیم مجله آنها با شبات رسید عامله مکاشفه هم مؤید این است که در چنین روز جمیع
 ارواح دوستان در عالم برنخ هم میشود و پس امداد و بدعا و ختم و طعام بدعتی بلاح است و وجه
 قبح ندارد و حکما و التکلیف به التعمید من مولانا رفیع الدین و بر تصریح مولانا که
 ممدوح متوفی نیست دیگر بزرگان مثل شیخ عبدالرحمن محدث و بلوی و غیر آن نیز بهین راه رفته اند و
 حکم اتحاد و تعلق در دوره روز و ماه و سال در عبارتی که سابق از رساله سید علی منقول شد نیز مستفاد
 است و هرگاه از تخریج این وجه ذکر و ولادت با کرامت در قرن اول سماع حضرت عیسی علیه الصلوٰه و التحیة
 و دعای خیر برای ذاکر مبعوض ثبوت میرسد باز عاده این تقریر ممدوح و مقبول است که منهل خیر است
 و معدن حسنات است تشبیه محکم کنیاد و این بے تکلف باب جنم بر روی خود و کشادگی است علماء
 تشبیه و انحال و انحال با فرق ضاله مطلقا ممنوع شرعی نیست و الا اکثری از اعمال و ینیه
 که خالی از منفی باشد مشابیه نیستند جائز نباشند بلکه مراد از تشبیه ممنوع مشابیه است و از مراد مومست

و نیز منہ منظور حاصل فعل تصدیق ثابت بانی منصوص باشد و اینکه گفتیم مصرح در کتب معتبره هست
چنانچہ در درختا زویل باب ما یفصد الصلوۃ ویکره فیہا ورجوز قرات قرآن ودر نماز از وصف
مقوم است و جودۃ الشافعی بلا کراہۃ و ہما بہا للتشبیہ بأہل الکتاب ای ان
یقصد ان التشبیہ بہم لا یکرہ فی کل شیء بل فی المذموم و فیما یقصد بہ التشبیہ
التشبیہ کما فی الجرائدی و در طحاوی نقل عبارت بحر نموده آن این است قال فی البحر
اعلم ان التشبیہ بأہل الکتاب لا یکرہ فی کل شیء فاننا نأکل وکثر من
ما یفعلون انما اخوہم التشبیہ فیما کان مذمومًا و فیما یقصد بہ التشبیہ

فصل فی جواز الفاتحہ المرسومہ

بہ انکہ بعض بیان این مدعا در صدر فصل عرس رقم ثبت یافت و مولوی رفیع الدین موصوف
بہ مقدمہ تخصیصیات انتقادات ورج کرده اند کہ فاتحہ و المعام کہ بے شبہ از مستحبات است و تخصیص کہ
فعل مخصوص است با اختیار اوست باعث منع نمی تواند شد این تخصیصیات از قسم عرف و عادات
اند کہ بمصالحہ خاصہ ابدہ از بطور رآمدہ رفته رفته شیوع یافته مثل کچرہ و در فاقہ امام حسین
علیہ السلام و توشہ و در فاتحہ شیخ عبدالحی کوخیز ذلک کہ صاحب تفسیر و در مختار تصریح کرده
و در جامع الاوراد و نوشتہ اگر بر طعام فاتحہ کردہ بفقرا بپردازد خواہ در حالت حیات و خواہ
بعد مرون و البتہ ثواب میرسد انتہی و ترتیب فاتحہ ختم قرآن براسے ایصال ثواب بمرکبان
درین جامع الاوراد و باین طور نوشتہ کہ چون ختم قرآن کند اول پنج آیت خواندہ دست
براسے فاتحہ بردارد و ثواب ختم بار واج ہر کہ بخوابد بطفیل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ بخشد
انتہی و بالجملہ ہر اہ صدقہ مالی مانند انشیاء ماکولہ و مشروبہ بہت فضیلت و مزید ثواب صدقہ
بدنی را مثل قرات آیت و سورہ قرآن مجید مانند آیت تاتی و تہت و حبی الا یۃ و سورہ
افلاص و سورہ فاتحہ با درود و ضم کردن دوشیامی صدقہ را پیش آوردہ قبل تقسیم و خوردن
آن بنیت ایصال ثواب بنام کسی از اعیانہ اموات دست بنمایات بار سے تعالیٰ

بر عاصی آنحضرت بر دست **اللَّهُ تَقَبَّلْ هَذِهِ مِنْكَ** گفتن هر دو دست بعد دعا بر سر او بایستد چنانچه این کثرت
 در عاصی آنحضرت بر دست است خاص طریق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و جای مجامعی و سایر است آنحضرت است
 چنانچه در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبل اصراف صدقه در سائیدن ابواب و باریت
 قرآن مجید خوانده است **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرِ السَّمَوَاتِ الْأَرْضِ حَيْدًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَشَكِّينَ**
وَأَيْتُ إِنْ مَلَكَوْنِي وَلَسَكِي وَغِيَايَ وَغِيَايَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطرف چیز صدقه اشارت فرمود
يُغْفِرُ اللَّهُ تَقَبَّلْ هَذِهِ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ذکر و فی تیسیر الاصول و شرح مشکوٰۃ
 و گاهی آنحضرت چیز صدقه در دست گرفته و عافرمودی چنانچه در شمال تریدی آمد و عن
أَنِّي هُرَيْدَةٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ النَّاسُ إِذَا رَأَوْا أَوَّلَ التَّمْرِ جَاءُوا إِلَيَّ لِيَتَنَبَّأَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا أَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ
 و در میان جهت خیر و برکت و دعای آنحضرت چیز با از قسم الطمعه پیش آنسر و صلی الله علیه و سلم
 می آورد و آن سرور بر و دعا خوانده میدید و نیز آنحضرت الطمعه را پیش خود طلبیده و جمع
 نموده جهت خیر و برکت دعا خوانده میدیدی و بر صدق یعنی دهنده صدقه و عافواستی و هر که میوه
 نوجبت خیر و برکت پیش آنحضرت آوردی و در دست گرفته دعا خواندی و همچنین آنحضرت
 اشیائی خورونی هر قسم پیش خود نموده و جمع ساخته بروی و عافمیکردی و بر میدیدی چنانچه در
 مشکوٰۃ در باب المعجزات بروایت ابوهریره آورده خلاصه مضبوطش اینکه عمر رضی الله عنه
 گفت یا رسول الله از هر کس چیز خورونی طلب کند آنحضرت طلب کرد چیز خورونی را از هر یکی یک
 آورده و نه یعنی دانم مقدار شستی و دیگری آورده یک کف خرما و دیگری آورده یک نان تاکه فراسهم آمد
 بر سطح پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر داشتن دست و وقت مناجات و بعد فراغت
 از مناجات بر سر او بایستد او ب و دست است فی مشکوٰۃ فی باب الدعوات **عَنِ السَّائِبِ بْنِ**
يَزِيدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا دَعَا فَوَقَعَ يَدَيْهِ مَسَمَحًا

وَجَهَّةً بَيْتٍ بِهِ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ وَعَنْ مُرْضَى اللَّهِ عَنْ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يَعْطِهَا حَتَّى يَسْتَوِيَ هُمَا وَهُوَ الْقُرْآنِيُّ
وَعَنْ سُلَيْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ رَبَّنَا حَتَّى كَرِّمَ
لَيْسَتْ حَتَّى مِنْ عَبْدِهِ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَيْهِ أَنْ يَرُدَّ هُمَا مَعَهُ وَهُوَ الْقُرْآنِيُّ وَهُوَ الْبَيْهَقِيُّ
فِي الدُّعَاءِ الْكَبِيرِ وَعَنْ مَالِكِ بْنِ يَسَافٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ بِطُحُونِ أَكْفِكُمْ وَلَا تَسْأَلُوهُ بِطُحُونِ هَادِيَةٍ وَدَوَابِّ
ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَلُّوْهُ بِطُحُونِ أَكْفِكُمْ وَلَا تَسْأَلُوهُ بِطُحُونِ هَادِيَةٍ فَإِذَا
أَفْرَعْتُمْ فَاسْأَلُوْهُ بِأَجْوَدِكُمْ وَهُوَ الْقُرْآنِيُّ وَهُوَ الْقُرْآنِيُّ وَهُوَ الْقُرْآنِيُّ وَهُوَ الْقُرْآنِيُّ
بَيَانِ ثَابِتٍ شَدَّ كَيْشِي مَدْقَدَرٍ بِإِشَارَةٍ وَرَدَّ وَجْهِي سَامِعَةً قَبْلَ خُورُونِ تَقْسِيمِ جَبَّتْ مُزِيدِ ثَوَابٍ وَبَرَكَتٍ
بِرُوي دَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ
سَدَّتْ بَنِي سَتِ خُورُونِ لِيْنِ قَسْمِ صَدَقَ خَفِيَا وَتَقَرَّرَ دَوْرُهُ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ وَدَعَاؤُهُمْ

فصل فی زیارت القبر

بر آنکه در حدیث باب استماد و بعض بیان زیارت قبور مع ذکر فوائد آن رگم ثبت یافت بآنی
مانند بیان ادب زیارت و سلام بر اهل قبور و آنچه خواند و شود وقت زیارت از آیات و
سور قرآن و غیر آن از ادعیه پس از جمله آداب زیارت است که روی بجانب قبر و پشت بجهان
قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح کند قبر را بدست و نوسه نهد از او و منحنی
نشود و روی بخواب نکند که این عادت نصاری است و واجب است احترام میت نزد زیارت
وی خصوصاً صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود
زیرا که صالحان را مد و بطنی است عز زیارت کنندگان خود را باندازد و ادب ایشان و در بعض
روایات فیه بوسه دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده است کذا فی شرح مشکوٰه للشیخ و در مطالب
المؤمنین نوشته است و لا بأس بتقبیل قبر والدین الخ و فی دستور القضاء سن الملقط و ان کان

قبر محمد صالح و یکنه آن یطوت حوله ثلث مرات فعل ذلک کذا فی خزانه الروایات و ذواللهیب
 و وسیله القلوب و در مطالب و همک اطالبین نوشتنه اما طواف گور صالح سه بار و ده
 انتقی و مساله تقبیل روضه الاولیا بالتفصیل در قول الجلیل ثبت رتم پذیرفته نشد و تفصیل
 غیر حج الیه اما سلام کردن بر اهل قبور پس در لغت آن اختلاف روایات است فقی بعضی الاشیاء
 كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْلَمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْقَابِ السَّلَامِ
 عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا أَنْشَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلْأَجْعَلُ
 لَسَأَلَ اللَّهِ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ دَوَاهُ مُسْلِمٍ عَنْ بَرِّ بْنِ مَرْثُومٍ عَنْ بَعْضِ الْأَحَادِيثِ مَوْلَى النَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْبُورُ الْمَدِينَةَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بِوَجْهِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
 يَا أَهْلَ الْقُبُورِ يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَغَنُ بِالْأَثَرِ وَالْأُتَى
 عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَدَهُمَا فِي الْمَشْكُوهِ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْأَحَادِيثِ مَا خَوَانِدَن جِزِي قَبْرِ
 و زیارت پس بدانکه قرائت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابو خنیفه و نزد محمد رح مکروه نیست
 و صدر الشیعه که یکی از مشایخ خنیفه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد
 بر الفضل گفته که مکروه قرائت قرآن بجهت است اما مخالفت لا باس بهست اگر چه ختم کند و از
 شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره تبارک الذی بلند یا پست و فرقی نیست در میان جهر
 و مخافت و در ظاهر روایت از جنت و رد و اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابی بکر بن
 سعد که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار و به بخشد ثواب انرا برابر
 است و اصح آن است که میرسد بسبت و در بعضی روایات آمده که بخواند یا اوده یا زده بار
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بعد از آن بنشیند کذا فی شرح المشکوهه للشیخ و فی مطالب المؤمنین و
 حکم عن ابی بکر بن سعد انه قال المستحب عند زیارة قراة سوره اخلاص سبع قرات فانما یتمنی
 ان من قرا با سبع قرات ان کان ذلک لیت غیر مغفور یعفوله وان کان مغفوراً خفف لهذا القاری
 و در باب ثوابه لیت کذا فی استحسان الحیط و فی الدر المنثور و فی الحدیث من قرا الا خلاص

أَحَدَ عَشَرَ مِثْقَةً ثُمَّ وَهَبَ أَجْرَهَا لِلْأَمْوَاتِ أَعْطَيْتِ مِنْ الْأَجْرِ بَعْدَ وَلَا أَمْوَاتٍ
 إِنَّهُ تَوَرَّعَ مِنْ قَوْلِ الْأَخْلَاصِ ظَاهِرَةً وَأَنْ لَمْ يَمُرْ بِالْأَمْوَاتِ كَانَ فِي بَيْتِهِ لِحَافٌ وَدَى
 وَيَقْرَأُ سُورَةَ يَسِينَ وَرَفَعَتْ رَأْيَا وَدَدَ مِنْ دَخَلَ الْمَقَابِرَ فَقَرَأَ سُورَةَ يَسِينَ خَفَّتِ اللَّهُ
 عَنْهُمْ يَوْمَئِذٍ وَكَانَ لَهُ بِعَدِهِ مِنْ فِيهَا حَسَنَاتٌ بِحُودُودِي عَنْ النَّبِيِّ خَادِمِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَرَأَ الْمَوْتِ
 آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَجَعَلَ ثَوْبًا يَهْلُ الْقَبْرِ أَدْخَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كُلِّ قَبْرِ مِنْ الْمَشْرِقِ
 وَالْمَغْرِبِ نُورًا وَرَسَمَ عَلَيْهِمْ مَضَاجِعَهُمْ وَأَعْطَى اللَّهُ لِلْقَادِي ثَوَابَ سِتِّينَ نَبِيًّا
 وَرَفَعَ لَهُ بِكُلِّ مِثْقَةٍ دَرَجَةً وَكُتِبَ لَهُ بِكُلِّ مِثْقَةٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ ذِكْرُهُ الْقُرْطَبِيُّ
 فِي تَذَكُّرَتِهِ وَنَقَلَ امِيرُ غَنِي فِي شَرْحِ سَلْوَةِ ابْنِ شَيْشٍ قَالَ وَظَاهِرُهُ وَلَوْ كَانَ فِي بَيْتِهِ وَفَضْلُ سُلَاطَنٍ
 لَا يَحْضُرُهُ لِحَافٌ وَدَى حِكْمِي إِنَّ وَاحِدَةً مِنَ السَّلَفِ كَانَ إِذَا مَرَّ عَلَى الْمَقْبَرَةِ يَقُولُ اللَّهُمَّ
 انْشُرْ حَسَنَتَهُمْ وَارْحَمْ رُوحَهُمْ وَارْحَمْ غُرْبَتَهُمْ وَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَتَقَبَّلْ حَسَنَاتِهِمْ
 ثُمَّ عَلَيْهِمْ يَوْمًا وَنَسِي هَذَا الدَّعَاءُ فَوَافَى مِنْ لَيْلَتِهِمْ أَنْ أَهْلَ الْقَبْرِ قَالُوا نَسِينَا بِهِ
 وَنَحْنُ نَسْتَأْنِسُ بِهِ فَأَوْجِبَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ كُلَّ يَوْمٍ وَيَدْعُو لَهُمْ
 كَذَا فِي مَطَالِبِ الْمَوْتِينَ وَزِيَارَاتِ رُوحِهِمْ فَاصْلَحْ سِتَ الزُّوْرِيَّاتِ وَبِكَرْ خُصُوصًا وَرَأُولَ رُوحِ
 جَمْعَةٍ وَهَمِينَ سِتَ مَعَارِفَ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ زَادَهَا اللَّهُ تَعَالَى وَتَشْرِيفًا بِهَرُونَ مَعِ آيِنْدَ وَرَأُولَ
 رُوحِ جَمْعَةٍ بِمَجْلَاوِ بَقِيعِ بَرَاكَةِ زِيَارَتِ وَرُوحِ رَوَايَاتِ آمِدْ وَهَسْتِ كَمَا دَاوُدُ مَعِ شُودِ بَرَامِي مِيسَتِ وَرُ
 رُوحِ جَمْعَةٍ عِلْمِ وَادِرَاكِ بَشِيرَتِ زَانِجِمِ دَاوُدِ مَعِ شُودِ وَرُوحِ زِيَارَتِ وَبِكَرْ تَائِيَكُمَا مِيشَنَسِدَ زَانِجِمِ رَابِثِيَتِ
 اذْوَ زِيَارَتِ وَبِكَرْ وَانْجِمِ مَشْهُورِشَ وَهَسْتِ وَرُوحِ زِيَارَتِ مَادِرْ عَامَّةِ نَاسِ اذْوَ زِيَارَتِ رُوحِ جَمْعَةٍ وَثَرِي
 كَمَا وَرَأُولَ نَقْلِ يَكُنْهِ أَصْلِي حَمِيدِ نَذَارِ كَذَا فِي شَرْحِ اَلْشُّكُوَّةِ لِلشَّيْخِ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ يَرْفَعُ اَلْحَمْدُ
 إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ زَارَ قَبْرَ ابْنِ أَبِي حُدَّاهِمَا فِي كُلِّ جَمْعَةٍ غُفِرَ لَهُ
 وَكُتِبَ بِنِ اِرْوَاهِ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعْبِ الْإِيمَانِ مَرْسَلًا وَتَكَرَّرَ وَهَسْتِ بِنِ سَبْرِ كَرُونَ قَبْرِ بِنِ مَرْسَلِ

کذا فی شرح المشکوٰۃ لیشرح و مکرره است نشستن بر قبور عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتخلص الی
 جلاۃ خیر له من ان یجلس علی قبر یرواه مسلم و عن عمر بن حزم قال رأی النبی صلی الله
 علیه وسلم متکماً علی قبر فقال تؤذ صاحب هذا القبر اولا تؤذ راوا الا احمد
 و زنادی عالمکبیه از تبیین نقل کرده و یگوید ان ینبی علی القبر و یقعدا و ینام علیہ یوطأ
 علیہ و یقفی حاجة الانسان من بول او غائط الخ بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 در ابتدا نمی کرد و بود و از زیارت قبور و در آخر زحمت کرد و فرمود بودم من که نمی میکردم شمار از
 زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بنی رنجی در دنیا و یاد و پیونده است آخرت
 را و این سردان راست اما زمان را بعض گویند که باقی است بر نمی سابق و ایشان را
 بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 وسلم و در عاویث لعنت واقع شده بر زمانیکه بزیارت قبور بر آیند و بعضی بر آنند که این
 منع و لعنت در اول بود و بعد از زحمت زمان نیز داخل اندر و منع ایشان از جهت قلت صبر
 و کثرت جزع و فرخ ایشان است و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 بزیارت مازنحو آمد و بگریست و دیگر آن را نیز بگریه و زاری و فرمود و طلب آمرزش کردم مازنحو
 ما فون ندادند و طلب زیارت کردم و مازون شدم و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکور است
 و گفته اند که حضرت حق سبحانه تعالی زنده گردانید ماز و پدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پس ایان
 آورده بود پس انان بمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع
 از تفتقر پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم بلکه بر جمیع آبایی و می صلی الله علیه وسلم تا يوم علیه السلام مذکور و اشبح فی شریح
 سفر السعادت و مشکه فی شرح المشکوٰۃ هت

افصل فی رفع البنار علی القبر

بدانکه در مساله بنابر آنچه گردون بر تفرقات علماست فنی العالمیه و لایحیض القبر و یکره آن یعنی
 علی القبر الخ و فی الدرامتار و لایحیض لایطین و لایرفع علیه بنار و قیل لایباس به و هو المختار کما فی
 کتابیه السراجیه الخ و فی الطیحه و فی فنی تقیید الجواز علی هذا القول بما اذا کان سن مال حلال و لم
 یقصد به الزینة و التفاخر و الاظهاریه فی الحرمة کما فی حل الآن من بنار الاجار الرخام المذنبه و فی
 الشرعیه عن البرهان یحرم البناء علیه للزینة و یکره لاحکام بعد الدفن لانه فن فی مکان فنی
 قبله و یعلم القبر بعلامته انما السعود انتهى و اذا خربت القبور فلا یباس بتطینها تا تارغانیه و هو الاصح
 و علیه الفتوی جواهر الاغلاطی ذکره فی العالمیه فنی عبارات و در مختار ثابت شد که تجحیح قبر
 معنی پنجه کردن آن و تطین آن و بروی بنا بلند کردن بقول بعض لایباس بهست و همین قول
 مختارست و آنچه شیخ عبدالحق محقق دهلوی در شرح سفر السعادت نوشته موید مختار صاحب ذکر
 مختارست و آن حقست و نص عبارت شیخ در شرح سفر السعادت اینکه آنچه مصنف ذکر کرده
 حقست و احادیث صحیح و دین باب وار و اصل سنت و زمان نبوت و خلفاء و رشیدین
 و صحابه و همین بود و لیکن بعد از آن این تکلفات در مقابر پیدا شد و مفارقت و مباحات بدین
 راه یافت و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت و تعمیر و ترویج مشاهد
 و مقابر مشایخ و عظمای دیده چیزها افزودند تا از اینجاست و شدت اهل اسلام و از باب
 صلاح پیدا آید خصوصاً در این زمان که اعدای دین از منور و کفار بسیار اند و ترویج
 و اعلائی شان این مقامات باعث رعایت اقیان و ایشانست و بسا اعمال فعال و افعال که در زمان
 سلف از کبریات بوده و در آخر زمان از مستحکات گشته و اگر جهال و عوام چیزه کنند نصیحتی که روح
 بزرگان از آن اضیی نخواهد بود و وساحت کمال و دیانت ایشان منزله است از آن و فن در جوار
 قبور صلحا و حضور و شهو و در ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفات است
 قد استتب تألیف الکتاب بعون الملک الوهاب افقنا الشجرة و اسماء الاسلا
 الکرام رضی الله تعالی عنهم و رضوا عنه یا الله العالمین خالق الاولین و الاخرین

بحق سيده المرسلين امتنا على خير حبيبك الاحمد بن العجتي وصحبه المصطفى
 صل الله عليه واله وسلم وعلى حب محبوبك الحضرة الغوث الاعظم قطب العالم
 مجتهد الشريعة امام الطريقة بمقدري الحقيقة الهادي الى المعرفة سيد الاولياء
 نائب سنان الانبياء الذي تقي عن وراء الوداء الى مقام الاخرميوان محي الدين
 سيد عبد القادر الجيلاني البغدادي الحسني الحسيني على نبينا وعليه الصلوة
 والسلام واحشرونا على الملة المحمدية وحب الحضرة الغوثية بتوسل حضرات
 الشايع القادرية العالية امين ثم امين على عبد القادر شمس القادر عن رسول
 القادري المتخلص بعاصي تلقن عن ابيه وشيخه سيد مولانا قطب الوقت
 الغوث في المرتبة عالم العلم العقل والنقل سيد شاه مظهر على القادر البغدادي
 اصلاً والميكافوري مولداً الذي استفاض بالفيض الروحي من الحضرة الغوثية
 وجازاه ابوه ببيعة كل واحد من ارباب الطوائف الاربعة القادرية والچشتية
 والنقشبندية والسهروردية وتلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه طيفل على
 القادري الذي استفاض بالفيض الروحي والجسمي من عمه سيد شاه ذا كرم
 القادري ومن ابن عمه سيد شاه غلام حسين القادري وتلقن عن ابيه
 وشيخه سيد شاه روشن على القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولانا
 عبد القادر عن شاه عبد الله الجيلاني القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه
 مولانا عمر معشوق الله القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولانا هادي الله القادري
 تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولانا احمد القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه
 عبد الجليل القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه ابراهيم القادري تلقن عن
 ابيه وشيخه سيد شاه شرف الدين القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه
 محمد الثاني القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه واسم الدين القادري

تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه علاء الدين القادري تلقن عن ابيه وشيخه
 سیه شاه بدر الدین القادری تلقن عن ابيه وشيخه سیه شاه شهاب الدین
 القادری تلقن عن ابيه وشيخه سیه شاه احمد الثالث القادری تلقن عن
 وشيخه قاضي لقضاة مولانا سیه شاه شمس الدین شیخ ابی صالح نصر القادری
 تلقن عن ابيه وشيخه الحافظ ومولانا تاجر الدین غوث الافاق سیه شاه
 ابی بکر عبه الرزاق القادری تلقن عن ابيه وشيخه امام الشریعة والطریقة
 والحقیقة والمعرفة مالد سر قاب اولیاء الله تعالى حضرت محبوب سبحا قطربا
 سیه محی الدین شیخ عبه القادر الجیلانی الحسینی الحسینی علی نبینا وعلیه
 الصلوة والسلام تلقن عن ابيه وشيخه سیه شاه ابی صالح موسی تلقن عن
 وشيخه سیه شاه عبد الله حلی تلقن عن ابيه وشيخه سیه شاه یحیی اهد تلقن
 ابيه وشيخه سیه شاه محمد تلقن عن ابيه وشيخه سیه شاه داود تلقن عن ابيه
 وشيخه سیه شاه موسی ثانی تلقن عن ابيه وشيخه سیه شاه عبه الله ثانی
 تلقن عن ابيه وشيخه سیه شاه موسی الجون تلقن عن ابيه وشيخه سیه شاه
 عبه الله محض تلقن عن ابيه وشيخه امیر المومنین حضرت امام حسن المثنی
 تلقن عن ابيه ابيه وشيخه امیر المومنین حضرت امام حسن علیه السلام تلقن عن
 وشيخه حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه تلقن
 عن ابن عمه سیه المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه
 وعلى آله واصحابه وذریاته واولیاء آمنه الى يوم التناد تمت الشجرة القادرية

جدا قومی کہ دید حق بود و دیدار شان	موجب شد در شهود و ترغیب سیر ارشان
جمله در کف نفا از هستی خود و خفت نه	یکه پذیر اند خواب آلودگان بیدار شان
گرچه اندانند غور شبید جمال خود و گل	شرق و مغرب گرفته پیر توانوار شان

قبله جان و جهان بادی دوران مرشد کامل و دلهای رنگ الووده را صیقل حلال مشکلات و
کشف محضلات لانا لظلال اقدارکم علی سأسنا و عیننا بقدر سجا و رسی شرائط غلامی بحسب رض
غلامان علی میرساند که ورو و شرف مورد و کراست نامه ملازمان معلی بنام این زور و خاکپاکی
علام غلامان اعلی سبب عزت و افتخار گردید و تارک خرد و اعتبارم را به ختم فلک رسانید خداوند
تعالی مقربان جناب عالی را بیا و بنیدگان و و رافقاده بموارد برچار بالمش کرامت و افاضت صحیح
و سالم داراد و علی الفور علی خلاف عادت معهوده و اطوار متقرره باز دولت لثم قدم مبارک جناب
مقدس و رهبا بین ازانی فرمایا و اعلام ابدی اثنی پند زاده بابا میسان ابو طاهر سلمه قد تعالی
و شفاءه از صبح عید الفصح تا این زمان که عرصه نیست روزیست بعروض عارضه نوا نغمی و نفع

و سجده شکم و هنال بدن و بجه رغبتی غذا بتلا بود و اندوازد وید حال بایست صوف حانی همه ابرو و لباس
مانند گان محض مشوش و مکده دست امید و ارم که براس میمان صوف آنچه که مرض نفخ و درد شکم
ایشانرا که بجه و خوردن طعام حادث میشود و واقع و هنال و لرغوی بدن و بی رغبتی غذا را مانع شود
عنایت فرمودن و نیز در نیاب توجه خاص برین نبوده معتقد از لی بند اول و اشتتن مرغی گردد
مرشدان و در باب جوار و وجوب تعظیم نقش قدیم مشرف و مکرم جناب رسولنا صلی الله علیه و سلم آنچه
که از شرف مطاعه کتب متقیین که جامع شریعت و طریقت اند و ز تائیدات روحانی و قوہات
کثافی آن آسمان تحقیقات و کوه ترقیقات این غلام ابدی را حسب استعداد اقصی حاصل
شده عرض میکنم بیکه یکیک برصراط حق و جاوہ راست ثابت قدم است قدم در راه انکار این
مسأله نمیتواند و نیز باین نقش نقش قدیم که جناب است که اگر ذره و مراعات تعظیم و هنال
آنجناب و منتببات آنجناب صلی الله علیه و سلم از کسے فتور می تصور می بظهور آید هر آنیکه این
بی ادبی موجب جفا اعمال و سباب ایمان او گردد و البیاض بالله منه خلاصه تحقیق این مسأله بنی
بر چند مقدمات است اول آنکه نقش و اثر یکله بجزیه منسوب است و نقش الما مرین نسبت و
انتساب واقع بود یعنی آن نقش اثر یا انغوص فرو آمدن آن چیز در شے دیگر مثل تست و حجر و غیر آن وجود
گیر و چنانچه اجماع قدیم شریفین آن سر و بود که در اجار صلبه مثل موم فرو میرفت یا از و آمدن آن
چیز بر سطوح انواع منطبق گردید یا کسی آن نقش ابر طبق سماع اخبار که مفید یقین باشد مثل اخبار
صالح یا احسان بر قرطیس یا غیره مرتسم ساخته باشد ثانی آنکه فضیلت و شرافت چیزیکه این نقش
و اثر با و منسوب است ثابت و متحقق باشد ثالث آنکه شرافت استیلا مستلزم شرافت آثار و نقوش
آن اشیاء بوده است مثل آثار نبوی صلی الله علیه و سلم چنانچه ندکوست بجزب القلوب و بیاب
زیارت روضه مطهره و مشرفه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة زیارت مسجد قبا و دیگر مساجد و آبار
و اماکن و سایر اما رسید الانبیا صلی الله علیه و سلم غنیمت شمار و پس هر نقشی که در آن سخن میرود
اگر مطابق نفس الامر است جبر شقوق غصله مقدمه اولی یعنی یا اثر قدیم شریف است یا کسی آنرا

مطابق علیه شریف که از صحیح یا حسان بپایه ثبوت رسیده است مرتسم ساخته است البته تعظیم و اکرام آن واجب است و ابانت و استخفاف آن حرام زیرا چه جمیع اعضای شریفه و مجاورات آن مثل لباس و لیحه و شعر مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و غیره واجب تعظیم لازم است و اگر آنند و ابانت و استخفاف آن کفرست کما فی البزاریه من صنف شعر النبی علیه السلام استخفاف و اهانت فکفر لا خلاف فیہ کذا فی الشفاء لقاضی عیاض علیه الرحمة من سب النبی او عابده او لحق به نقصا فی نفسه او فی عضو من اعضائه او فی دینه او خصله من خصاله فهو کافر لا یقبل توبته هرگاه عظمت و شرافت اعضای شریفه آنجناب از کتب معتبره ثابت و استخفاف و ابانت آن موجب کفر گردد پس بطور صحت مقدمه ثانیه ثابت است بمقتضای مقدمه ثالثه که استلزام و تلازم است چگونه شرافت و فضیلت بآثار و نقوش آن همه اعضا واجب التکریم لازم نخواهد آمد زیرا چه تعظیم آثار آن سرور و تبرک به نقوش بعضی اعضای شریفه آن حضرت صلی الله علیه و سلم که بحدننه منوره موجود و زیارتگاه همه مردم نزدیک و دور اند ثابت است کما فی جذه بالقلوب المذکور للشیخ

الدهلوی رحمه الله در باب نهم و ذکر مسجد نبی ظفر مطری میگوید که در حره که در جانب قبله این مسجد است شکماست که بروی آثار است میگویند که آن اثر حاضر بقعه آنحضرت است و بزرگ مانند اثر مرقی و اجماع است گویند که آن حضرت بروی تکیه فرموده و مرقی مبارک بروی نهاده و بزرگ دیگر آثار اصابع است و مردم همه اینها تبرک میجویند و همچنین تعظیم و تکریم جمیع آثار و منقبات آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل زیارت آثار سیده متبرکه که نبویه زیارت نقش حاضر بقعه و نقش مرقی مبارک و اصابع مقدس که بمیدینه شریفه ماثور و مشهور اند و تعظیم و تقبیل حجره شایای مبارک آن سرور و راحین محاربت جبل احد ساس کرده و آنرا بقرب جبل مذکور اندرون قبه که مشهور بقبه النضار است بدیواری نشانیده اند و همچنین زیارت حجره که تکیه گاه آنحضرت و اثر مرقی مبارک در آن نیز موجود است و حجره مشکلم که با حضرت کلام کرده و این سرور و بکله مضمون موجود

و مشهور اند پیش اهل حرمین الشریفین زاد بها الله شرفا از علما و زما و قد یا و حدیثا از بهمان
 کتاب و کتب مناسک مذاهب اربعه حقه ثابت و متواتر است زیرا چه شرافت و فضیلت
 اشیا گاهی باعتبار نفس ذات آن اشیا قطع نظر از امور خارجی آن میباشد مثل شرافت حضرت
 انبیا و اعضاء شریفه آنها علیهم السلام و گاهی باعتبار امر خارج که بان اشیا مجاور بوده میباشد
 چون فضل و شرف منتهیات و آثار آنها مثل شرافت ابا ربیع بن یزید و اشعار متبرکه که مصطفی
 و آثار محمدیه چون تمثال نعلین تمثال قدین آن نبی الحرمین و سید الکونین زیرا چه فضیلتیکه درین
 آثار یعنی میر و نعلین اشعار است ذاتی نیست از برای آنکه نفس سیرت و نعلیت و شعریت
 که قدر مشترک در سایر آثار و افعال و اشعار است اگر نشاء و منبت این همه فضیلت با وجود پس
 تخصیص این آثار و افعال و اشعار به تعظیم و تجلیل چه معنی دارد بلکه این فضیلت آنرا از تمام
 نشاء با لیه اعنی آنحضرت که اینها بشرف شهود و مجاورت آن سرور صلی الله علیه و سلم مشرفند
 حاصل گشته و این همه مذکورات خلاصه و تفصیل مقدمه ثالثه است و دلیل ثبات مقدمه ثالثه
 آنچیکه در فضیلت تمثال نعلین شریف بکتاب مدارج النبوة للشیخ المحقق الدیلموی
 علیه الرحمة مذکور است بوده است و آن اینست و بعضی علما تمثال نعل شریف
 را در تالیف جدا بیان کرده و فضل و نفع و برکت آن بیان ساخته و در مواهب لدنیه بحر بیان
 برای دفع و جمع بنمودن آن تمثال در موضع جمع و حصول امل از بغی بغاه و غلبه و هزاره شیطان
 مارد و شر هر جاسد ذکر کرده و قصائد در مدح آن و بیان فضائل
 آن انشاء نموده اند فی الملالح پس درین وقت الامح و واضح است که صورت مطلوب
 بر لوح ثبوت بجمال و ضاحت مانند قدم شریف بر احوار صلیه نقش کا لکج گشت زیرا چه بزرگوارینا
 فیض ترجمان صاحب مدارج که رئیس محدثین زمان و مستند علمای وقت اند و از تالیفات بعض اکابر
 علما که مراد از آن امام جلال الدین سیوطی علیه الرحمة اند فضل و شرف و نفع نقش نعلین شریف که نیمه
 برکات آنرا از مجاورت و مساس قدم مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم حاصل گشته مذکور و ثبات

رسیده باشد پس فضیلت و شرافت تمثال عین قدم شریف را چه رسیدنی است و اگر نقش مذکور مطابق نفس الامر نباشد بلکه آنرا کسی به تخیل و تخمین خود بر کاغذی یا سنگ مرصع ساخته نام قدم مبارک آن قدم صدق صلی الله علیه و سلم که سر بر پای با گان زیر قدم او باد بران نهاده باشد پس برین تقدیر نیز گویم بران قطعی تعظیم و اجلال برین قسم نقش از کتب معتبره ثابت نیست نفی تعظیم و امانت و استحقاق آن لازم فی بلکه از راه ادب که در اینجا فوق الامرست گود جای دیگر امر فوق الادب باشد اگر کسی بر رعایت ادب مراتب تعظیم آن بجا آورد از رحمت خدا و شفاعت سرور انبیا صلی الله علیه و سلم اسید چنان ارم که این تعظیم و اجلال آن گوی از درجه سلامت و جاده استقامت بیرون بجا آورد بلکه وقوع آن که از غایب سلطان محبت و سطوت حاکم ادب گشته است متضمن انواع خیر و نعم و از وصفت شریفتر خواهد بود و هر جا که نام است را پیش تقدیم ادب آن میو و از تحقیق این آن گره ای که کار نتوان کشود عاشقان چه کار با تحقیق + و مضمون این مدعا از کلمات طریبات حضرت صوفیه علیم الرضوان بخوبی ثابت میتوان شد چنانچه مولانا حسین واعظ کاشفی علیه الرحمة که هم مقدمه ای علمای شریعت و مستند عرفای حقیقت اند بکلمات رشحات خود که متداول در معتبر عند الفریقین ارشاد فرموده که اگر صورت بزرگ بر دیواری کشیده باشند در پایی آن دیوار به ادب میبایست پس پیش صورت قدم آن سلطان الانبیا که بزرگی همه بزرگان بطریق خاک پای او صلی الله علیه و سلم جلوه سر رشته ادب از دست داده شود **لَوْ أَنَّ النَّفْسَ أَيُّهَا الْأَصْحَابُ مَطْرُقُ الْعِشْقِ كَلَّمَهَا أَذَابٌ + أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْهَفْوَةِ وَالْغَفْلَةِ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْغَافِلِينَ وَ وَفَّقْنَا لِاتِّبَاعِهِ وَ اتَّقِيَا مَرَادَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ ارشاد یافته که عن که از حروف جبار است برای چه معنی موضوع است در رغبت که صله آن عن باشد چه معنی دارد مرشدنا حرف عن موضوع است برای بعد و مجاوزة و این معنی است طور تصور میتوان آنرا یکی بزوال یک شی از شی دیگر چنان **أَذَيْتُ الدَّيْنَ عَنْهُ** ای زایل کردم دین را که شی اول است از وی که شی ثانی است سوم بالمحاطه صیرت اول موصول آن شی را پیشی ثبات اعتبار کرده شود چون **دَمِيتُ الْكُفْرَ****

عَنِ الْقَوَسِ اِی زائِل ساختم تیر را که شوال است از کمان که تیر نانی است بوصول آن بسو
 صید که شوال است سوم بوصول خیزی فقط بطرف شرفانی بلا لحاظ صورت اولی عنی زوال
 آن شوال چون اخذت عَنْهُ الْعِلْمُ اِی علم را از وی بخود رسانیدم بی آنکه علم مذکور از علم زوال
 شود و وقتیکه حرف مذکور صد لفظ رغبت که بمعنی خواهانی کردن است واقع شود معنی ماخذ
 آن لفظ را سلب و زایل کند چون دَعَبَ ذَيْلُ عَنْهُ اِی زایل رغبت عنه کما فی الصراحه رغبت
 عنه اِی لغو اُرد و زهدت فیه وَالزُّهْدُ هُوَ صِدُّ الرَّغْبَةِ و همچنین است حال لفظ
 اشتغال پس معنی حدیث شریف مَنْ دَعَبَ عَنْ سُتْنِي فَلَيْسَ مِنِّي اِی عن ازال و انسلب
 دَعْبَهُ عَنْ سُتْنِي فَلَيْسَ مِنِّي باشد باقی حالات این بنده ابدی زبانی حامل برضیه و واضح
 علامان معلی خواهد شد و هر چار تعویذات و غیره عنایت شود بدست همین کس عنایت فرمودن رضی و در باره ادب

نقل النقل استغما می بنجاب کی مع مواهیر یہ ہر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شریعتین در حق امکان و جواز روتیه اند تعالی بچشم سرور حالت
 بیداری مرا ولید و همه را جائز است یا نه پس اگر جائز است منکر آن کدام مذہب دارد چنانچه در شرح
 و تفسیر تفسیراوی و مدارک و از اہدی و حسینی و جہا و دنیا بیع و غیرہ امکان و جواز آن نوشته است
 و منکر آنرا معتزلہ نوشته پس نزد علمای اہل سنت و جماعت شکر و مدح ضلای تعالی را در دنیا معتزلہ باید
 یانی دیگر کہ تا ائمن جواز امکان روتیه الله سبحانه البصر فی الدنیا را کا فر گوید بموجب عقیدہ اہل سنت
 و جماعت آن کفر و عود کند باقی اما عبارت شرح عقائد نسفی من سعد الدین تفتازانی این است
 و روتیه اند تعالی یعنی الانکشاف التام بالبصر و هو معنی اثبات لشیئی کہ ہو بموجب البصر الخ جائزہ
 فی العقل واجبة بالنقل الخ و ہذا مشہر با مکان الروتیه فی الدنیا الخ والاختلاف فی الوقوع لیل الامکان
 اما در تفسیر زایدی در معنی آیت لکن لزم من لک حتی نری اند جبرہ نوشته عبارتہ و آلیہ رد علی المعتزلہ
 کہ ایشان در زانی روتیہ بدین آیت حجت کنند و گویند اول الدلائل علی نفی الروتیه

فی الدنیا والاخره هذه الآیة الخ جواب گویم ایشانرا صاعقه نه بخواستن ویدار رسید بلکه بکفر ایشان رسید
که ایمان موسی را معلق کردند بشرط رویت بکذا فی الدارک فی معنی هذا طایة المذكورة ایضا فیه اسے
در زبدهی در معنی آیه قوله قوله تعالی رب انی انظر الیک نوشته عبارتة قال بعض العلماء و ته الله تعالی
فی الدنیا من المحالات لاسن الی کلمات هذا خطا لان موسی سئل الرویة فی الدنیا فلو كانت الرویة
فی الدنیا من المحالات لکان موسی مع انه کلیم رب و حبیبه سالاسن الله تعالی شیئا محالاً
ولا تظن بـ ذلك ولا یبنی سن الانبیاء الخ فدل انه جائز ان یرمی فی الدنیا ایضاً در معنی آیه مذکور
نوشته عبد الله ابن عمر و طواف گاه البتاه بود امیر المومنین عثمان ابن عفان بر دگشت
و سلام کرد جوابش نداد عثمان شکایت او نزد امیر المومنین عمر کرد که پسر ترا اسلام کردم جواب نداد
حضرت عمر به پسر خود عتاب کرد و فرمود تو فضل عثمان را هنوز ندانستی که در سلام و سه جواب
ندادی گفت کنان زری الله فی ذلك الزمان یعنی در نیوقت خدای تعالی را میدیدم و صدای تعالی
سرا میدیدم و در الوقت از خود و از سلام عثمان خبر نداشتم انتی و همچنین اسکان و جواز رویت
در تفسیر حسینی و بیابیع و مواهب و بیضاوی و غیره نوشته است پس اگر جائز است
سرای خدا و رسول خدا این ستفقا را مفرین بمواهب و دستخط خود کنند مبنوا تو جردا الجواب
موجب فرموده اهل سنت و جماعت منکر دیدار آمد تعالی در دنیا معتزلی است و هر که
قائلین با جواز رویت الله تعالی بحاسه البصیر دنیا حکم کفر کرده او چندین علما یخبروا و مشایخ کبار را نسبت
کفر کرده او خود کافر است

۱	۲	۳
مولوی نور الله دمار شریف	مولوی غلام نوح الدینی مہاری	مولوی گنج بخش مہاری
۴	۵	۶
مولوی عبدالرحمن معروف	مولوی غلام رسول سکندر جناب برتھیل پور	مولوی نور بخش سجادی مولانا نور محمد

۷	مولوی ابوالفتح سجاده نشین شاه سلیمان	۸	مولوی نصیر بخش سکته کهران	۹	مولوی غلام فرید	۱۰	عبدالوهاب خیر پوری
۱۱	عبدالشکور خیر آبادی	۱۲	مولوی محمد مہاری	۱۳	عبدالوہاب	۱۴	غلام رسول طغری
۱۵	امام الدین اسہوری	۱۶	عبدالرحمن خیر پوری	۱۷	ابوالحسن	۱۸	مولوی شرف الدین اہروی
۱۹	محمد اکرم سکته جیلی دان	۲۰	غلام فخر الدین سکته جیلی دان	۲۱	محمد ذوالفقار سکته قریہ محمد عظیم	۲۲	سلطان محمد میر عبدالمومن کلہری
۲۳	مولوی عبدالرحمن سکته کوٹہ قایم نہیں	۲۴	ختمہ مولوی عثمان سکته نولیانوا حی ببول پور	<p>۲۵</p> <p>اخبار اسکات رویتہ امہ تعالیٰ مطلقاً اعتزال ستہ ہر دو کتاب بجواز انہما رزقت وانما ارکان رویتہ ستہ دروینا لہر فافہ از معنی اسکان و نیز معتزل ہروی عدم سکته انہما لہر اسکان فی الدینا یستلزم نفیہ فی الآخرۃ و امہ انہما لہر الوہاب</p>			
۲۵	مولوی عبدالرحمن سکته رہلی علاقہ بیگانہ	۲۶	شیخ محمد سکته رحموٹا	۲۷	مولوی خدابخش بن مولوی عبدالمدینا فی	۲۸	مولوی عبدالرحمن سکته عبدالمدینا فی
۲۹	صالح محمد ملتانی	۳۰	حافظ جان محمد ملتانی	۳۱	غلام امین ملتانی	۳۲	مولوی احمد بخش ملتانی
۳۳	مولوی محمد عمر تونسوی	۳۴	گل محمد دہنی	۳۵	یار محمد سنگری	۳۶	علی محمد تونسوی
۳۷	محمد حسین پشوری	۳۸	شمس الدین سکته دائرہ دہن پٹانہ	۳۹	عبدالرحمن تونسوی	۴۰	سیح احمد تونسوی
۴۱	مولوی محمد حسین سکته دیر غار پٹانہ	۴۲	قاضی محمد حسین سکته دیر غار پٹانہ	۴۳	محمد یار	۴۴	علی محمد تونسوی
۴۵	شہ عالم	در شرح عقاید حضرت شیخ جلال الدین ودانہ الحنفی نوشتہ					

در معنی دہو تعالیٰ مرئی الخزای بعین اسم الخ من غیر موازاة و مقابله و جتہ بل عند الاشعری
 و اتباعہ تلك الشرائط اسباب عاویۃ فیجوز الایضار بہ و نہا فی ہذہ النشارۃ کما ان اعمی الصمدین
 یرى بغتۃ اندلس و کل موجود ممکن الرویۃ عنہ کالاصواب و الطعوم و الاموال و استدلوا علی ہذا الرویۃ
 بالنقل و العقل اما النقل فقوله تعالیٰ حکایہ عن یوسی رب ارنی انظر الیک الخ ان سوال یوسی الرویۃ
 تدل علی اسکانہا الخ و در شفاہی قاضی ابوالفضل عیاض نوشتہ عبارتہ و الحق الذی ما کن و قوسہ و ہارتہ
 من الغیب الذی لا یعلم الا من علمہ امد تعالیٰ الخ فاذا قوی امد تعالیٰ من شامر من عبادہ و اقدرہ
 علی حل عیاد الرویۃ لم یمنع فی حقہ فقیر محمد کرم کوہی فقیر یار محمد کوہندی

مولوی سرور از سکنہ دیہہ سمیل خان	زندہ علی سکنہ دیہہ اسمعیل خان	مولوی محمد امین تونسوی
مولوی زین الدین کندی	غلام مرتضیٰ مکہری	محمد مراد سکنہ جاموٹنہ
امید علی سکنہ راجن پور	مردیغوث تونسوی	رویتہ امد تعالیٰ فی الدنیا بجامۃ البصر فی القہط جائزۃ
مولوی سلج الدین سکنہ دارہ دین پناہ	مولوی محمد شاہ عالم	حاجی شرف الدین سکنہ ناگ
جان محمد سکنہ ناگ	مولوی محمد شرف سکنہ ناگ	غلام محمد رسول پور
خانق داد تونسوی	احمد کل سکنہ نکر اعلاؤ کوٹا	صالح محمد کلا حوی
فتح محمد سکنہ ذراہین	حافظہ احمد یار ایکڑی	قاضی غلام محمد الدین سکنہ کالبانگ
مولوی احمد تونسوی	امتیاز جب یہ فتویٰ جی پور پونہیا مولوی سلیم الدین نارولی سلمہ اللہ تعالیٰ نے	یہ عبارت لکھ کر گواہی کی کہ جواب بالصواب و المستمر منکر خطی علیہ العدا بلکہ تری من لاری امکان

روية الله تعالى بجاسته البصر في دار الدنيا فاقه البصر والبصيرة فهذه الاثبات السريعة السريعة ولا ينكر الروية الاساس لروية
 له في الروية والروية ومن سيد من لم يكن من هذه العلية والله تعالى على من يقول العبد جواز رويته وسن كفر ثبت الرتبة
 يعوذ الشيطان على الدلائل العقلية والنقلية على اثبات الروية اكثر من ان يحصى وافر من ان يحصى والله تعالى يرى من الشياطين
 ما لا يرى والسلام على ابي عبد الله العبد الامام سليم الدين سليم عليه الله تعالى باطفه حافظ نور محمد صاحب نية فقير متخبر
 اور گواهی لکھی اسباب من اجاب و بال فضل الافضل الخطاب فانه الامر الاول انرا عند من ات رويته صافية عن عكس الكد
 ومرتبات ملوية حافية عن صدر الصدق في ان رويته خالق الرخي المروي وجعل العنيد من الحاجبين لا حاجب البين ممكنة
 جازة الوقوع شالقة الشوع في الدنيا واقعة واجبة الظهور وثابتة المحصول في العقبي لا يرى انكار بالاسم لا يرى
 وانكار باسم المنكرات وبيانات لبيات لبيات المعروفات العبد المعظم بحمل حجة الله الصمد حافظ نور محمد
 عفو الله له فاكسائي اسطرحة لکھکھ اپنا نام لکھا الجواب بالصواب مقرون بالحق والمحيب اصابت كل رتبة خدائي
 راقطاً معتزلي باني شمره كفرن من عامي بناحق خود مستحق كفرن سكر وچه جانگد نسبت كفر بصالحان بزرگان باني سكر رويته
 چنانكه خود ازین عطية عظمی محروم هست همچو غیبتن ذكر انرا نیز می شمارد و چك آیه كرمیه من كان في هذه اعمى فهو
 في الآخرة اعمى در دنیا و عقبی ازین نعمت بی بدل بی بهره هست و خواهد بود اما اسكان رويته ازین حدیث
 قدسی خود سبر من هست نتایج ترانی یعنی گرسنه باش خواهی دید مرد در دنیا ظاهر رويته حق سبحانه وتعالى بجاسته
 البصر ازین حدیث شریف ثابت هست قال لبيني صلعم اجمعوا بطونكم واطموا اكبادكم واعزوا اجسادكم تدرك الله
 عياناً عياناً عياناً ناپس نكر جواز رويته خدای تعالی مخالفت قرآن وحدیث سبكنم بالیقین معتزلی هست و مقهور جواز
 رويته لا یركه كافرسكو بیدار یب خود بر خود كفر لازم سكر و والله اعلم بحقیقه وانا لا كفر احد من بل القبلة
 العبد المذنب محمود الحسنی الحسنی محض غیبت هر كه چهار سكر صا مهادر ايك حاجی نجم الدین پیرادو كافر كمر
 ستر و بنادر علما و فضلا کی مروت اعتراف كفر كمر مستحق هر چك اورا بیاكه حاجی نجم الدین ان بهتر و سیون كو
 كفر من الیاء حالانكه بعضه ان مین فقیر صاحب ارشاد مالك خا نقاه بھی ہیں مانند اولاد حضرت حافظ نور محمد
 صار وی قدس سره کی جو فاضل اجل فقیر اكمل مرشد وقت هادی خلقت اور میان ان بخش صا اچھے عالم خوب
 فقیر متقی صا خا نقاه خادم عباد الله سجاده نشین شاه سلیمان علیهم الرحمة والغفران کے پوتے بھی ہیں اور ان کی

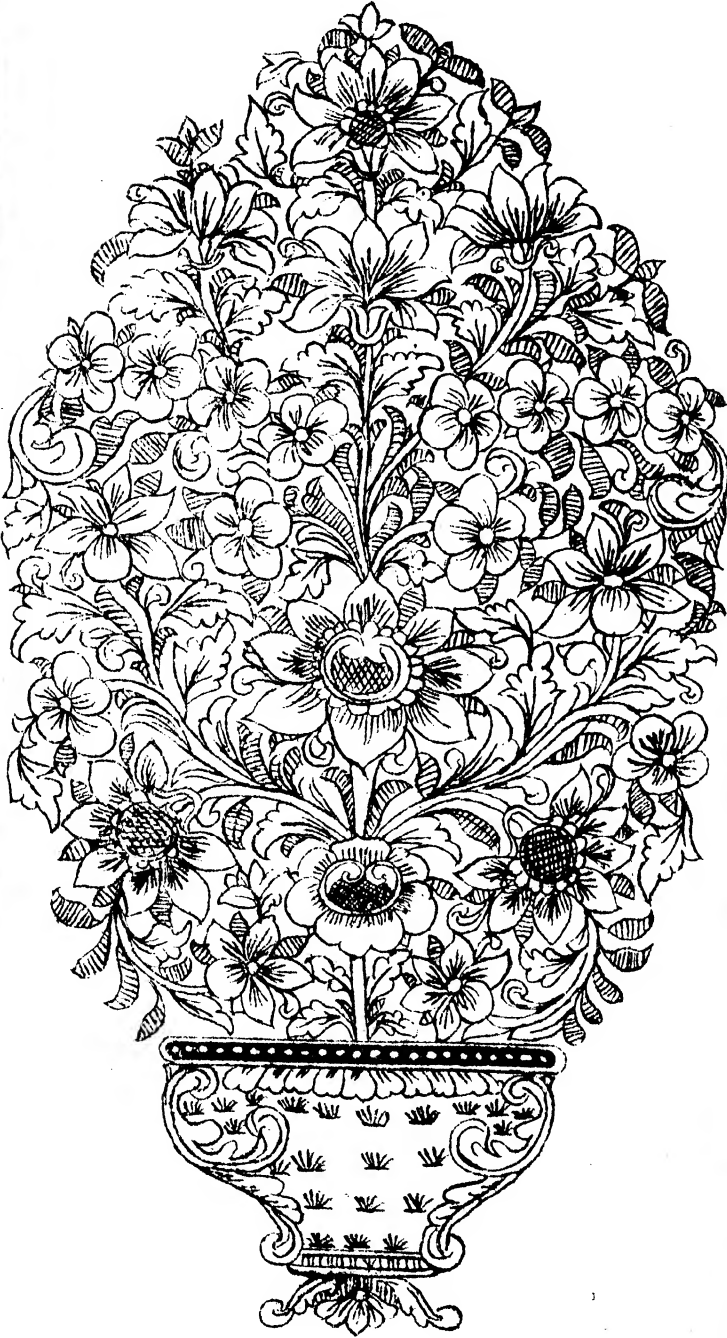
و او را بخش صاحب گرد و رشید مولوی فضل حق خیر آبادی کی ماہر فنون مولوی شرف الدین صاحب ہم فقیر
 تارک ہم عالم تبحر مولوی غفر الدین صاحب جو ملک پنجاب میں ثابت محمد دستگیرین فتنہ کی مصدق ہو حکم مجرصادق
 صلوات اللہ علیہ لا یتبع استی علی الفضل بہتر مالون بزرگوں کا غلطی پر جمع ہونا بیشک غلط ہے ان ہی الا
 خسران میں فائدہ شفق ظریف و سلیم مولوی سلیم الدین سلیم صاحب اسبگا ایک حاشیہ لکھا ڈھونڈ گیا
 حسن اتفاق پر مطابق اور مبتدیانہ دیکھا جنکی مگر ہدی مولوی منکر صاحب سبھا محمد دشتی کی بلا کی کہ بہتر
 ہی تھی اور تعداد جگر پارہ ہی حضرت امام حسن کی کہ بقول اصح بہتر ہی تھی گویا مذہب ان علما ہی سابق العدد
 کا مدعی و مثل ہی قاتلان شہیدان کر بلا اور قاتلان یزید علیہما استحقاق کا اور سمسروی زیر و ہند گان عالم ہام
 حسن مجتبی علیہ التحیۃ والثناء کا علاوہ برین فرق ضالہ بھی بہتر ہی ہین گویا مذہب ان بہتر علما کا مورد ہوا
 اور عقیدات کا جو بہتر فرق ضالہ پر وارد ہوتی ہین اور ہونگی سہ در ہر سخنی نکتہ اسرار نہا نسبت +
 گو گوش کہ شنود و کودی کہ باند + سلیم الدین سلیم + رقعہ بنام بعضی یاران + برادران عزیز میر شریف علی
 وقار و وقار بخش شیخ نور الدین عرف ملا منوب حکم امدادی سوار السبیل اس فتویٰ کے انکا باعث جو ہم
 صاحب جو کچھ کہی بار باصرہ پوچھا تھا شغل بکھر و غیرہ سے استہان نہ نہ لکھ سکھا اب مختصر لکھنا ہون حضرت
 سلطان اترکین قدس سرہ کی اولاد میں ایک پیرزادہ حاجی نجم الدین نام ذکر شاغل شاہ سلیمان علیہ الرحمۃ
 کے حلیہ پہنایا کہ پاس کوئی مرید مولوی عبدالغنی نہی لد مولوی اسمعیل لازم ٹونک کا گیا اور عرض کیا کہ خدا کا نام
 بتاؤ نہایت کہ اوں حضور لکھا اگر تجدید بیعت کرو تو بتایا جاو او سنہ تجدید کی یہ خبر سنکر منکر جو کو حاجی جو عداوت
 پہل چلی انھیں بڑکنا شروع کیا رفتہ رفتہ کہیں فرج جواز ویت الہی بھجے امت رسالت پناہی معلوم گیا
 حاجی صاحب مقرر جواز ہوئے اور مولوی صفا منکر ہو کر مجوز کو کافر کہنے لگے آخر عرض خواجہ جو کچھ سن ہین
 باہم مقابلہ ہوا مولوی صاحب اور حاجی صاحب بیضادی شریف کا مطلب ر عبارت پڑھنی دیکھیں کہ
 مقصد یہ خواہ باعث جمع کثیر خواہ بقابلہ باہم خواہ بعلم موجودی بعض اہل علم چار و ناچار سب جوان
 مولوی سلیم الدین صاحب سے عبارت پڑھو اگر مطلب معلوم کیا تو جواز و امکان ویت اس واضح ہوا حاجی جو
 انکا کہ سوا ہی صاحب اس خبر کو کثیر میں غریف و ماہر ہوئے باہم حاجی جو کو کافر کہنا نہ چھوڑا اور پھر مولوی سلیم الدین صاحب

سادو بچہ کہنے لگے بالاجبار ایک سوال لکھ کر حاجی صاحب مذکور نے اپنے پیر شاہ سلیمان کے حوس میں
مجمع فضلائین پیش کیا سب نے روایات صحیحہ سے لکھ دیا کہ رویت خدام ممکن اور منکر اسکا مقترنی اور کافر کہنے
والا مقرویت کا خود کافر ہو گیا جب یہ فتویٰ یہاں پونچھا منکر جیو نے امام الدین سے فرمایا کہ حضرت عائشہؓ کی
روایت سے ثابت ہو کہ آنحضرتؐ کو بھی دیر ارضا کا نہیں ہوا اور حضرت موسیٰؑ علیہ السلام جیسے نبی محروم رہا اور ان کا
حکم ہوا انس ترانی کا کسی اور ذلی وغیرہ اسے کو پہر کیونکر جائز ہو سکے جو لوگوں اس فتویٰ پر حیرت مکیں حاجی
نجم الدین نے ان سب کو کفر میں ڈال دیا امام الدین بیعلی کے سبب نام کتاب بھولا اگر حضرت عائشہؓ کا نام لکھو
بیان آگیا عاصیؓ نے حضرت ام المومنینؓ کی روایت دیکھی تو معلوم ہوا کہ ام المومنینؓ نے اس حدیث کو مرفوع
نہیں کیا یعنی آنحضرتؐ کا فرمانا نہیں بیان کیا پس فقط انھیں یہ قول ٹھہرا اور یاد رہی کہ یہ معاملہ رویت کا
شب معراج کو مکہ معظمہ میں گذر آنحضرتؐ عایشہ صدیقہؓ اس زمانہ میں خورد سال ہو گئی اور آنحضرتؐ کا علاج
ان سے مدینہ منورہ میں ہوا پس باوجود عدم موجودی خورد سالگی کے انکا قول بجلات عبد اللہ بن عباسؓ اور
اجماع صحابہ تابعین و تبع تابعین کی کیونکر تسلیم کیا جاوے ہاں مذہب اجماعی ہے اور اجماعاً رویت آلہی آنحضرتؐ
کو ثابت ہے اور احادیث ہی حراۃ اسپر دال میں چنانچہ مشکوٰۃ شریف کے باب المساجد و مواضع صلوة
میں ہے حدیث عن عند الرحمن بن عائش قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایست ربی عز وجل فی احسن
صورة فقال فیم تخصیم الملاء الد علی قلت انت اعلم قال فوضع کفہ بین کتفی فوجدت برداً بین یدئ فی فعلت
ما فی السموات والارض الخ رواہ الداری یعنی فرمایا رسول خدا صلعم نے دیکھا میں نے برد و گار اپنے غریز اور
بزرگ کو بیچ اچھی صورت کے پس پوچھا کس چیز میں جھگڑتے ہیں فرشتہ مقرب کہا میں نے تو ہی خوب جانتا ہوں
فرمایا ہرگز نہ کہا تھا اپنا اللہ نے میان دونوں شانوں میں کچا پس پائی میں سردی اوسکی درمیان سینہ اپنے کے
پس جان لے میں وہ چیز کہتی بیچ آسمانوں اور زمین کے آخر حدیث تک اسی کتاب کی اسی باب میں معاذ ابن جبل
کی حدیث میں مذکور ہے فاذا اناب ربی تبارک وتعالیٰ فی احسن صورة فقال یا محمد قلت لیکم تجال فیم
تخصیم الملاء الاعلیٰ قلت لا اور می قالہا لانا قال فرایۃ الخ رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح
یعنی فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم ناگاہ دیکھا میں نے برد و گار اپنے بائیں اور بطن قدر کو بیچ اچھی صورت کے یعنی

اچھی صفت کی پس کہا اے محمدؐ کہ میں نے حاضر ہوں اور یہ میسر فرمایا کس چیز میں جھگڑتے ہیں فرشتے
 نزدیک والے کہا میں نے نہیں جانتا میں ہی کلمہ تین بار خدا نے پوچھا اور میں نے بھی جواب دیا یہ دیکھا میں نے
 اللہ کو آخر حدیث تک ان دونوں حدیثوں سے رویت اور غیب انی آنحضرتؐ کی آشکارا ہی ایک در حدیث
 میں بھی فرمایا نورانی راے دو ستر اس جہاں سے حدیث نقل کی ہو امام محمدؒ نے اس طرح پر کہ کسی نے حضرت امام
 سے پوچھا کہ آیا دیکھا پیغمبرؐ نے شب معراج میں اپنے پروردگار کو امام نے فرمایا یاں دیکھا سائل نے
 پوچھا ام المومنین جو فرماتے ہیں خلاف اسکے اوسکا کیا جواب امام نے فرمایا کہ اجماع رویت پر ہی اور بن
 عباس سے جو پوچھا تو انہوں نے جواب میں فرمایا راہ راہ یعنی دیکھا دیکھا آنحضرتؐ نے پروردگار کو یہاں
 تک لفظ راہ کہتے رہے کہ کتنے کتنے دم اونکا ٹوٹ گیا تیسرے ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری اور حجت
 انکے یاروں نے کہا ہر ان راہی اللہ بصرہ و عینی راہ یعنی تحقیق دیکھا آنحضرتؐ نے حد کو ساتھ
 بنیا کی اپنی کے اور دو آنکھوں سر کی اسی بھائی تو فنی ہے تھیں ان سب مسلمانوں کو اللہ جل شانہ راہ رسالت
 کی جانو اور یقین مانو کہ رویت الہی جناب رسالتؐ کا خاصہ ہے جس طرح کلیم ہونا حضرت موسیٰؑ کا
 خاصہ تھا یہی حکمت تھی جو حضرت کلیم اللہ دیار کی تاب نہ لائے باوجودیکہ حضرت عزت جل علی نے
 فرمایا تھا فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نُرَاہُ یعنی اگر ٹھہر جائیگا تو اپنی جگہ پر دیکھے گا تو مجھ کو
 از بس کہ یہ دولت عظمیٰ خاصہ میرے پیغمبرؐ کو نصیب ہوئی تھی لہذا حضرت موسیٰؑ تجلی کی تاب نہ لاسکے
 چہ جا رویت کاملہ پس اب یہی آیت دلالت کرتی ہے دیار پر اور بن ترانی فرمانا حق تعالیٰ کا نہیں انکار مطلق
 بلکہ اخبار فرمایا اور دلیل اسکی ان استقر مکانہ موجود ہے معنی اسی لفظ بن ترانی سے بہک کر منکر حجاز
 دیار کے ہوتے ہو تو ہی اب بھی منکر جو یہی و قریب کا ہے جس طرح بعض مخصوصان حضرت کلیم اللہ ان کے
 معیت و توسط سے مشرف بہ سماعت کلام حق ہوئے اگر مخصوصان امت خیر الوریہ صلعم نبی و اولیاء اللہ
 مثل الوجہۃ الجادۃ اور حضرت بائزید قدس سرہ بھی مشرف بہ دیدار ہوئے تو کیا عجب جو قافی اللہ ہو
 کیا عجب کہ دیدار سے شرفیاب خاطر خواہ ہوں اللہ تعالیٰ باتباع شرح شریف کا اور عشق اشرف الانبیاء
 کا سب مسلمانوں کو نصیب کرے اللہم سہل سہل سہل بحرمات سید الاولیاء والہ الامہارہ سہل سہل ایک شاہ

مولوی سلیم الدین صاحب نے لفظ خاصہ پر اس سال کے دیکھتے وقت خوب لکھا ہے تو یہ روایت الہی جناب سائنس
پناہی کا خاصہ ہے اور مصداق و موجد اس مقال صدق ال کا وہ لکھتے قضایہ و سوسمی میں جو چہ پیش رفت میں
بوقت پیش ہو کر کے حاجی نجم الدین صاحب نے میرے پاس بھی بھی تھی خلاصہ اسکایہ کہ نہ عطای
خداوند کریم نے دولت دیدار اپنے حضرت کو محض سوا سطل کہ یہ دولت عظیم اور یہ نعمت فہیم خاص
امانت مخزون و عطا مکنون تھے واسطے رسول امین محبوب ب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم کی ۱۲
سلیم الدین تسلیم قطعہ تاریخ ضمیمہ کا یہ پر تشبیہ و س قدم کو جو منکر نے بت سے ۵۱ سن ابن دین
پکارے الہی تیری پناہ بعضوں انہاس بھید عشاق سے کیا لکھوہ روایتیں کہ نہ جنہاں اشتباہ +
ہوں ڈال بھی وہ کثرت اقدام پر ضرور ہوتا کہ منکروں کا ہر پنج رو سیاہ + پھر بعد از ان مذاکرہ بھی لوسی سکھو +
عام و خاص کے عقیدہ کے تباہ + ہر چند ان قصص سے میں رہتا تھا و در و غفلت سگری آپ ہی
شرمندہ عذر خواہ + مارا ہے جوش حب پر میرے دل پر آپس دیکھنے کتاب لگا شام اور گاہ + لکھن
روایتیں کتنی بھینے دیکھ بھال + اکثر ہیں جنہیں کثرت اقدام گواہ + مشتاق تھے لطیف و رشید و سلیم طبع +
اور فضل حق نے نور محمد نے کی نگاہ + ان کے علیہ اور بھی جس جس نے سینہ کی آفرین ہر ایک نے کہا سب نے واہ +
اور دی ندا بھہ ہاتھ غیبی نے بھی پکار + میں منکر قدم کیلئے تیرے پناہ + طبع چون یافت زین قتالہ شرف +
فیض فرما شدہ طرف بطرف + ہاتھ از حد خوش نداد رد + اے مولف بیا کشود غوف +

الحمد للہ کہ درین زمان برکت اقتران کتابا جواب مسمی باثبات الاستمداد والسماع بایستلذ بہ الاسماع تصنیف
نیر سپرد کاوت قراوج فصاحت مولوی عبید اللہ بن مولانا محمد بخش غفر اللہ لہ والوالدیر حسب رشا و جناب
مصلی القاب قطب لوقت والزمان غوث الدہر والکان جناب حضرت سید شاہ علی عبدالقادر شمس الدین
الحسنی الحسینی المشہر بشاہ مرشد علی القادری الحنفی البین نے پوری دلتا والبغداد ہی مولدا دام فیضہ
بحسن سعی غریزی خواجہ احمد حسن صاحب سلمہ در طبع نامی واقع لکھنوجاہ حفظ النظر ستمہ ہجری
قدس مطابق ماہ دسمبر ۱۲۸۳ء بسوی مطبوع شد فقط



۱۷۸
۱۷۸

قطعات تاریخ طبع از نتائج طبع نقاد و قادیان شاعر نامور مبنی پر

حضرت مولوی مفتی غلام سرور القریشی الہ پوری عم فرزند ام برکاتہ

نسخہ اثبات استمداد و وصل علی	در سماع و نیز در ادا شد مطبوع عصر
از سر و شش دل پے تاریخ طبع ایک کتاب	زدنا سرور کہ استمداد شد مطبوع عصر

ایضاً

نسخہ مطبوع کیا اثبات استمداد ہے	خانہ دین مین گھلا ہو جسے باب امداد کا
نے سر اندیشہ سرور ہر سال انطباع	بولتا تلف چھپ گیا یہ نسخہ استمداد کا

۱۳۰۱ھ

قطعه تاریخ از طبع عالی خوش اوقات و خوش اسلوب مولوی حاجی محمد یعقوب صاحب منصرم مطبع نظامی زاد اللہ حسناء

عالم با عمل عبید اللہ	واقف راہ حق ادیب لبیب
چہ کتاب نوشت وصل علی	یہ پچکس راچنین نگشت نصیب
بت سماع و استمداد	دور از جہل باعلوم قریب
شد م پے تاریخ	این رسالہ دے گہ رشہ تربیب
سر بدعت بریدہ اسے یعقوب	بزبان آمدہ عجیب و غریب

قطعه تاریخ طبع زاد جناب مولوی محمد عصمت اللہ صاحب تخلص تاریخ ساکن کلکتہ

درین سال مبارک ساعت خوش	چو شد مطبوع این انور کتاب
برائے سال طبعش کلک انسخہ	فرسزد نادر و بہتر کتاب

ایضاً

کیون نہ ارباب طریقت شاد ہوں بشائون	مطبع نامی مین ہر یک نہ نامی چھپا
بجگو سال طبع کا انسخہ ہوا جدم خیال	نسخہ روشن چھپا بج اتلف نہ کیا

قطعہ تاریخ طبع فرامولوی تحریر منشی خوش تحریر و تقریر از علوم

معقول و منقول امیر مولوی محمد عبدالرحمن ابوطاہر سلمہ القادری

بفضل خدا از برایین قسط طبع	شدہ آشکارا کہ شان غنا
جو کردیم فکر حسن طبع مطرب	بگو شمع ندادد بسان غنا
آگواز سر حرف پزنگولہ طہا	پسندیدہ آمد بیان غنا

جن حضرات بر تر صفات کو کوئی دیوان یا مثنوی یا کسی قسم کی کتاب مگر خلافت مذہب شریعت اور قانون کے منو تو راقم بہت کفایت سے خوشخط عمدہ چھپوا دے گا اور سکی گفتگو اصالتاً خواہ بذریعہ خط و کتابت احقر سے فرماویں اور جو کتاب مطبوعہ مطبع کانپور لکھنؤ دہلی کلکتہ کے خرید کر نامتصور ہوں وہ بھی راقم سے بکفایت دستیاب ہوں گی اگر کسی کتاب کی قیمت دریافت کرنے منظور ہو تو جوابی پوسٹ کارڈ کے ذریعے سے دریافت فرمائیں۔

الاحقر
احمد حسن عفی عنہ کلکتہ کلنگا بازار نمبر ۶۳

قطعہ تاریخ نتیجہ فکر بلند مشہور و یک دور جناب صاحبہ محمد لائیک

صاحب متخلص بہ لکھنوی سرور

اسی محفل کی برکت سے ہر اکابر بھی فائز ہے
طریق صوفیہ میں گلشن دل راگ جایز ہے
۱۰۱ ہجری

اسی سے معرفت اہل بندگی سبکو ہوئی حاصل
سورہ اسم بندہ خوشنوا یہ غیب سے آئی



منہ 4009.7 R R ن - ر ق
۲۶۷۵۶۴

آخری درج شدہ ناریخ پر یہ کتاب دستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یو دیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

[illegible]

